



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الربما
علیهما صابا

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



گنج رایگان

در بیان

طالع و خنومات و کواکب و علوم غریبه

تالیف: علامه حسن میرجهانی طباطبائی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گنج رایگان میرجهانی

نویسنده:

محمد حسن میرجهانی طباطبائی

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۰	گنج رایگان میرجهانی
۲۰	مشخصات کتاب
۲۱	گنج رایگان
۲۲	اما بعد
۲۳	ختم مبارکه نور
۲۳	ختم دیگر از ختوم مجرّبه
۲۵	فائده در بیان شناختن طالع وقت
۲۵	قاعده در شناختن طالع بروج
۲۵	قاعده در دانستن برج ماه
۲۶	قاعده دیگر در همین باب
۲۶	ایضاً در همین قاعده
۲۶	ایضاً طریقه دیگر
۲۶	ایضاً طریقه دیگر
۲۶	فائده در معرفت مواضع آفتاب
۲۶	ایضاً طریق دیگر
۲۸	قاعده در دانستن طلوع و غروب ماه
۲۸	قاعده در دانستن بروج آفتاب
۲۸	قاعده در دانستن طالع شمس
۲۹	فائده
۲۹	در شناخت ساعات خوب و بد
۲۹	اشاره
۲۹	شرح
۳۰	فاده در نظرات کواکب

- ۳۰ فائده در وجه تسمیه عبدالصّليب
- ۳۱ قاعده در بیان تعیین نصف شب
- ۳۲ فائده مهمّه
- ۳۶ فائده
- ۳۸ در بیان تعیین غزه ماه رمضان و روز عرفه و عید قربان و قتی که ماه دیده نشود و یوم الشّلب باشد بنا بر نقل سید ابن طاووس در کتاب اقبال
- ۳۸ اشاره
- ۳۹ ملخص این قاعده
- ۳۹ طریقه ختم آیه نور
- ۴۰ طریقه دیگر
- ۴۱ طریقه دیگر
- ۴۱ از افادات مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی ره
- ۴۳ فائده جلیله
- ۴۴ فائده عجیبه
- ۴۵ قاعده لاجعفریه
- ۴۶ از اشعار محمود دهدادر اسم اعظم
- ۴۹ فائده
- ۴۹ فائده
- ۵۰ (شرح دعای طمّاطم)
- ۵۱ و طریقه ختم صغیر این دعا اینست
- ۵۲ در بیان علم منازل قمر و کواکب
- ۵۲ اشاره
- ۵۷ فائده
- ۵۸ چون این را دانستی
- ۵۹ قاعده
- ۶۰ صورت مجلس
- ۶۱ نُغز

٦١	جواب
٦١	أحكام بُيوت و طَوَالع
٦٢	تبصره
٦٢	معرفت فصول و وزیدن
٦٢	دانستن احكام باران
٦٣	رساله سيد ابن طاؤس رحمه الله در كيفيت استخاره از قرآن مجيد
٦٩	قاعده
٦٩	فائده
٦٩	فائده
٧٠	در بيان بعضی از قواعد مثلث و احكامران
٧٠	اشاره
٧٠	خاصيت ديگر
٧٢	از افادات مرحوم حاج شيخ حسنعلی اصفهانی ره
٧٢	ايضاً
٧٣	لمؤلفه
٧٣	سَنگِ يا عَلِي
٧٤	پند و اندرز
٧٤	للمؤلف المتخلص بحيران
٧٥	ختمِ بسمله برای شفا
٧٥	سرمه اسرار
٧٥	فائده
٧٦	برای تقويت دماغ
٧٦	سُرمه برای چشم
٧٦	در معرفت طالع
٧٧	فائده مهمه
٧٩	للمؤلف العاصی

- ۷۹ قاعده زملیه
- ۸۰ ایضاً
- ۸۰ ختم امیر قل اللهم مالک الملک
- ۸۱ برای رفع فراموشی و زیاد شدن حافظه
- ۸۱ للمؤلف العاصی
- ۸۲ دعای قاموس القدره
- ۸۳ للمؤلف العاصی
- ۸۷ حروف قلقطیر و شرح آن
- ۹۰ دعای حرز یمانی معروف بسیفی منقول از امیرمؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام
- ۹۲ و ایضاً عَرَّ أمير المؤمنين عليه السلام
- ۹۲ و در نسخه ای که از نسخه شیخ بهائی ره
- ۹۳ و در اربعه ایام گفته
- ۹۴ و نیز گفته است
- ۹۵ اما خواص دنیوی
- ۹۸ و نیز گفته است
- ۹۹ در نسخه شیخ بهائی چنین نوشته
- ۱۰۰ اربعه ایام
- ۱۰۲ و خاتم اینست
- ۱۰۳ محلل اشارات حرز
- ۱۰۴ قسم ثانی در اشارات خفیه
- ۱۰۵ ادعیه ای که در اثناء اشارات خفیه خوانند
- ۱۰۶ اشارات اربعه قتل
- ۱۰۷ و دیگر بدانکه
- ۱۰۸ اعتصام سیفی
- ۱۰۹ اعتصام دیگر
- ۱۱۰ اعتصام مناجات سیفی

۱۱۲	اعتصام سید علی همدانی
۱۱۴	دعای سیفی مبارک
۱۲۹	اختتام سیفی
۱۳۳	وله ایضاً
۱۳۴	فائده مهمه
۱۳۴	جفر جامع و نور لامع
۱۳۵	مقدمه اولی
۱۳۵	مقدمه ثانیه
۱۳۷	جدول طرح منازلی
۱۳۷	فصل دوم
۱۳۸	فصل سوم
۱۳۸	مقدمه چهارم
۱۳۹	جدول نظیره ابجدی از این قرار است
۱۴۲	باب اول
۱۴۲	اشاره
۱۴۳	قاعده کلیه
۱۴۴	اتصال عنصری طبعی و احکام آن
۱۴۵	قسمت اولی
۱۴۵	قسمت دوم
۱۴۵	قسمت سوم
۱۴۵	قسمت چهارم
۱۴۵	و اما قسمت اولی و ثانیه
۱۴۵	اشاره
۱۴۶	مثال اول
۱۴۶	مثال دوم
۱۴۶	مثال سوم

- ۱۴۷ مثال چهارم
- ۱۴۷ تبصره
- ۱۴۷ اما قسمت سوم و چهارم
- ۱۴۷ اشاره
- ۱۴۸ مثال اول
- ۱۴۸ مثال دوم
- ۱۴۸ مثال سوم
- ۱۴۹ قاعده مهمه
- ۱۴۹ تبصره
- ۱۴۹ در بیان اتصال مرتبه ای و احکام متعلقه به آن
- ۱۴۹ اشاره
- ۱۵۰ قسمت اولی
- ۱۵۰ قسمت دوم
- ۱۵۱ قسمت سوم
- ۱۵۱ توضیح مقام در شرح این اتصال
- ۱۵۱ اشاره
- ۱۵۲ مثال اول
- ۱۵۲ مثال دوم
- ۱۵۲ مثال سوم
- ۱۵۳ مثال چهارم
- ۱۵۳ مثال پنجم
- ۱۵۳ و اما صورت دوم از اتصال مرتبه ای
- ۱۵۳ اشاره
- ۱۵۴ مثال اول
- ۱۵۴ مثال دوم
- ۱۵۴ مثال سوم

۱۵۵ مثال چهارم

۱۵۵ مثال پنجم

۱۵۵ مثال ششم

۱۵۶ مثال هفتم

۱۵۶ مثال هشتم

۱۵۷ چون قاعده گرفتی مستحضره را دانشی

۱۵۷ اشاره

۱۶۰ توضیح پس از توضیح

۱۶۰ قاعده

۱۶۰ قاعده

۱۶۰ قاعده

۱۶۰ قاعده

۱۶۱ قاعده

۱۶۱ قاعده

۱۶۱ قاعده

۱۶۲ قاعده

۱۶۲ قاعده

۱۶۲ قاعده

۱۶۳ قاعده

۱۶۳ فائده

۱۶۳ باب دوم در بیان قاعد لا مستحصره گرفتن

۱۶۵ مثال

۱۶۵ اما قسمتی که تلافی دارد

۱۶۵ مثال اول

۱۶۶ قاعده

۱۶۶ نکته مهم

- ۱۶۶ مثال دوّم
- ۱۶۷ مثال سوّم
- ۱۶۷ مُصنّف و مؤلّف عاصی گوید
- ۱۶۷ لمؤلّفه
- ۱۶۸ و له ایضاً
- ۱۶۸ و له ایضاً
- ۱۷۰ سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۸۰ للمؤلّف
- ۱۸۲ للمؤلّف الحقیّر
- ۱۸۴ بر چیزهایی که هنگام دیدن ماها باید دید
- ۱۸۵ در بیان چیزهایی که هر ماهی را بروی آن بینند
- ۱۸۶ سخنان علی علیه السلام در پیرامون قلم و کتابت
- ۱۸۷ خلاصه معنی
- ۱۸۷ للمؤلّف الحقیّر
- ۱۸۷ صورت حروفخط میخی آریابو ارقام آن و دانستن و شناختن آن و اختلاف بعضی از حروف آن از قراری است
- ۱۹۰ سخنان علی علیه السلام در پیرامون فلسفه
- ۱۹۱ لمؤلّفه
- ۱۹۲ للمؤلّف الحقیّر
- ۱۹۵ خطّ بعض لغات عبری
- ۲۰۰ للمؤلّف الحقیّر الفقیر
- ۲۰۱ در بیان عظمت و فوائد زمین
- ۲۰۵ در طریق تحصیل معرفت فریب هر هواپرست و شیادی را نباید خورد
- ۲۰۵ مناجات با ولی عصر عجل الله تعالی فرجه
- ۲۰۶ بازگشت بمطلب
- ۲۰۸ سخنان علی علیه السلام در پیرامون کیمیا
- ۲۱۱ و در بعضی از کتب اهل فن دیدم

- جلد نهم بحارالانوار - ۲۱۲
- و فرمود ۲۱۲
- اشعار منسوب بعلی علیه السلام است ۲۱۳
- لِلْمَوْلَى الْعَاصِي ۲۱۶
- طریق راه یافتن به مقام قرب ۲۱۸
- در مذمت کبر و عُجب و بیان حال هواپرستان ۲۲۲
- علم حقیقی و معرفت واقعی از راه تقوی و پیروی از آل محمد صلوات الله علیهم حاصل می شود و بس ۲۲۸
- طریق راه یافتن بعلم سز که سبب ارتقاء بمدارج کمال است بنا بر حدیث مروی از کشفِ رُموز حقائق حضرت صادق علیه السلام ۲۲۹
- مضمون حدیث اثر طبع مُؤَلِّفِ نَاجِيز ۲۲۹
- در بیان خواص رُؤسِ اربعه و فوائد و عزیمت آن ۲۳۲
- عَزِیمَتِ رُؤوسِ اربعه ۲۳۷
- لِلْمَوْلَى الْحَقِیر ۲۴۸
- فائده ۲۴۹
- عمل محبت ۲۵۱
- در ساخت انواع رنگ ها ۲۵۲
- رنگِ شنجرفی ۲۵۲
- رنگِ زرنیخی ۲۵۲
- رنگ سبز ۲۵۲
- رنگ زنگاری ۲۵۲
- رنگ سفید ۲۵۲
- رنگِ لاجوردی ۲۵۳
- رنگ سرخ ۲۵۳
- رنگ عودی ۲۵۳
- مُرْكَبُ اَعْلَا ۲۵۳
- برای تخریب و تفریق ۲۵۴
- مؤلف حقیر گوید ۲۵۵

- ۲۵۵ برای دفع نحوست از عامل
- ۲۵۵ عزیمت اینست
- ۲۵۶ عمل محبت و مجرب و عزیمت آن
- ۲۶۰ در بیان بعضی از ختومات مهمه
- ۲۶۶ مُعْتَقَدَاتِ مُؤَلَّفِ فَقِيرٍ فِي أَصُولِ دِينٍ
- ۲۶۷ اعتقاد در نبوت
- ۲۷۰ اعتقاد در امامت
- ۲۷۴ خداشناسی را از وجود مبارک علی باید آموخت
- ۲۷۶ در بیان پیدایش و شرح پاره ای از حالات فرقه متصوفه ذهبیه
- ۲۷۹ مخفی نماند
- ۲۸۱ وَلَيْلِهِ دَرَّةٌ
- ۲۸۱ لِمُؤَلِّفِهِ
- ۲۸۲ مؤلف قاصر گوید
- ۲۸۳ لِلْمُؤَلِّفِ الْحَقِيرِ
- ۲۸۷ حکایت
- ۲۸۹ دَوَايِ صَرَعٍ وَأَمْرِ الصَّبِيَّانِ
- ۲۸۹ به جهت ریختن سنگ مئانه
- ۲۸۹ برای بند آوردن حیض بی موقع
- ۲۹۰ جهت قطع سَیْلَانِ مَنَى وَوَدَى وَمَدَى
- ۲۹۰ مُسَهِّلِي كِه دَفْعِ ضَفْرَا وَ بَلْغَمِ كَنْد
- ۲۹۰ دَوَايِ پِيچَش شَكَم
- ۲۹۰ منضج برای تعدیل و تصفیه خون
- ۲۹۰ مُنْضِجِ بَلْغَم
- ۲۹۱ منضج دیگر
- ۲۹۱ مطبوخ ضد کرم امعاء
- ۲۹۱ مُنْضِجِ سَوْدَاء

- ۲۹۱ منضج درد سینه و سرفه و امراض سینه
- ۲۹۱ مَطْبُوح برای ذات الجنب و ذات الّزیه و درد سینه
- ۲۹۱ برای اقسام بواسیر بطور کلی
- ۲۹۱ برای سیاه کردن مَو که سفید نشود
- ۲۹۲ مسئله فقهیه
- ۲۹۳ برای ابطال سحر
- ۲۹۴ مسئله فقهیه
- ۲۹۵ کرامت باهره
- ۲۹۷ للمؤلف الحقیق
- ۲۹۸ از سخنان علی علیه السلام در ریاضی
- ۳۰۰ مرخوم مُلاً مهدی نراقی ره
- ۳۰۰ رباعی منسوب به علی علیه السلام در ضرب
- ۳۰۰ از سخنان علی علیه السلام در هندسه
- ۳۰۱ أنواع خِطاب هایی که در قرآن است
- ۳۰۳ مسئله اعتقادیه
- ۳۱۲ در بیان احکام ماه های عربی
- ۳۱۲ هرگاه اول محرم روز شنبه باشد
- ۳۱۳ هرگاه اول محرم روز یکشنبه باشد
- ۳۱۴ و هرگاه اول محرم روز دوشنبه باشد
- ۳۱۴ و هر سال اول محرم روز سه شنبه باشد
- ۳۱۶ و هر سالی که اول محرم روز پنج شنبه باشد
- ۳۱۷ و هر سالی که اول محرم روز جمعه باشد
- ۳۱۸ طریقه گرفتن روغن انتیمون
- ۳۱۹ طریقه گرفتن روغن سرب
- ۳۲۰ در طریق گرفتن روغن نَمک برای حلّ طلا
- ۳۲۰ تدبیر سرنج برای قروح خبیثه و سرطان

- ۳۲۱ لِلْمُؤَلِّفِ الْحَقِيرِ
- ۳۲۲ کلام حضرت صادق علیه السلام در شناسانیدن صاحبان عقول
- ۳۲۳ مضمون حدیث شریف للمؤلف الحقییر
- ۳۲۶ راه نجاه منحصر در متابعت آل محمد است
- ۳۳۳ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ۳۳۴ کرامت باهره
- ۳۳۵ مؤلف حقیر گوید
- ۳۳۸ برای دفع طلسمات دفاين
- ۳۴۱ چون این معنی را دانستی
- ۳۴۱ وَأَمَّا كَلِمَةُ دَوْمٌ
- ۳۴۳ وَأَمَّا كَلِمَةُ سَوْمٍ وَچهارم
- ۳۴۵ إِكْمَالٌ
- ۳۴۷ غَدَدُ بَعْضِي مِنْ آيَاتِ وَ سُورِ قُرْآنِيهِ لِلْحَوَائِجِ
- ۳۵۳ طَرِيقُ اسْتِخْرَاجِ مَلَكٍ وَ اعْوَانِ مِنْ لَوْحِ مَرْتَعٍ
- ۳۵۴ در بیان قواعد شرع و بعمل الواج
- ۳۵۵ در بیان استخراج نام موکل
- ۳۵۶ نکته بسیار مهم در این باب
- ۳۵۷ برای تأثیر نفس و دشم
- ۳۵۷ در قواعد نوشته لوح مرتع
- ۳۵۸ در بیان خواص شانزده خانه مرتع
- ۳۵۸ در بیان خواص و رفتار مرتعات شانزده گانه
- ۳۶۰ فائده های عظیمه
- ۳۶۸ در بیان فوائد مهمه
- ۳۶۸ فائده در قاعده تسخیر حروف
- ۳۷۳ مخفی نماند
- ۳۷۳ عزیمت حروفات

۳۷۴	نوع دُوم
۳۷۴	نوع سِبْجِم
۳۷۴	نوع چهارم
۳۷۵	نوع پنجم
۳۷۵	نوع ششم
۳۷۵	نوع هشتم
۳۷۶	نوع نهم
۳۷۶	نوع دهم
۳۷۶	نوع یازدهم
۳۷۶	نوع دوازدهم
۳۷۷	نوع سیزدهم
۳۷۷	نوع چهاردهم
۳۷۷	نوع پانزدهم
۳۷۷	نوع هفدهم
۳۷۸	نوع هجدهم
۳۷۸	نوع نوزدهم
۳۷۸	نوع بیستم
۳۸۰	بیست و یکم
۳۸۰	بیست و دوّم
۳۸۰	بیست و سوم
۳۸۰	بیست و چهارم
۳۸۱	بیست و پنجم
۳۸۱	بیست و ششم
۳۸۱	بیست و هفتم
۳۸۱	بیست و هشتم
۳۸۴	لُغَز

- ۳۸۴ جواب
- ۳۸۴ عزیمت حروفات بنوع دیگر
- ۳۸۴ در تسخیر و دعوت کواکب
- ۳۸۷ تنبیه
- ۳۸۷ در عزائم هفت کواکب
- ۳۸۸ عَزِیْمَت
- ۳۸۸ عزیمت مَرِیخ
- ۳۸۸ عزیمت شَمْس
- ۳۸۹ عزیمت زهره
- ۳۸۹ عزیمت عَطَارِد
- ۳۸۹ عزیمت قَمَر
- ۳۸۹ شرایط نوشتن تعویذات
- ۳۹۰ در بیان شناختن ساعات و طالع
- ۳۹۲ جدول دانستن ساعات ایام و لیالی هفته
- ۳۹۴ در بیان رفتار و نوشتن لوح مثلث
- ۳۹۵ قاعده بیرون آور در نام های از مثلث
- ۳۹۷ در بیان دفع شرّ مثلث
- ۳۹۸ قول مشایخ یونانی در دفع شرّ مثلث
- ۳۹۹ قاعده صحیح مجرب در تفریق
- ۴۰۰ برای دفع مَرَضِ مصروع
- ۴۰۱ به جهت روان شدن نفس
- ۴۰۱ طریقه دیگر
- ۴۰۲ از اعمال مُجَرَّبَه
- ۴۰۲ فائده مُهْمَه
- ۴۰۳ کلام در پیرامون اوّل آفریده خدا
- ۴۰۶ مِثَال

- ۴۰۶ تحقیق نورانی
- ۴۰۷ خلاصه کلام
- ۴۰۸ حاصل آنکه
- ۴۰۹ نتیجه و سخن
- ۴۱۱ پایان سخن در این مقام
- ۴۱۲ للمؤلف الحقییر
- ۴۱۳ در بیان التجاء مؤلف شرمسار بدربار عظمتدار آل اطهار علیه السلام
- ۴۱۷ فهرس مُندرجاتِ کتاب گنج رایگان به قلم مؤلف
- ۴۱۸ فهرس مندرجات کتاب
- ۴۲۲ ترجیع بند از مؤلف ناچیز در الجاء بولجی عصر ارواحنا فداه
- ۴۲۷ درباره مرکز

سرشناسه: حسن میرجهانی طباطبائی، 1280

عنوان و نام پدیدآور: مستطاب گنج رایگان / حسن میرجهانی طباطبائی.

مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، 1400.

گنج رایگان علامه میرجهانی یکی از بهترین و کاملترین کتاب ها در زمینه علوم غریبه و اذکار و ادعیه و ختومات مجرب می باشد.

این کتاب به همت گروه تحقیق و پژوهش مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان از نسخه خطی به دیجیتالی تبدیل شده است.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه، رایانه و کتاب

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر: گنج رایگان

موضوع: میرجهانی طباطبائی، محمدحسین، 1280 - -- سرگذشتنامه.

موضوع: اسلام -- مسائل متفرقه -- علوم غریبه -- ادعیه و اذکار

شناسه افزوده: میرجهانی طباطبائی، محمدحسن، 1280 - . گنج رایگان

رده بندی کنگره: BP8/ج 26 ن 7

رده بندی دیویی: 297/02

لمؤلفه

در این گنجینه درهائی نهانست*** گران دارش که گنج رایگانست

بسمه تعالی

شأنه العزیز

کتاب

مستطاب گنج رایگان

مجموعه ایست گران بها و دریائی است بی منتهی محتوی اسرار لطیفه و لئالی شاهوار صیفه تألیف و تصنیف مؤلف ضعیف و مصنف
نجیف

حسن میرجهانی طباطبائی غفر له

تاریخ اتمام در شب پنجشنبه سوم شهر ربیع الثانی سنه 1389 قمری هجری مطابق 29 خردادماه 1348 شمسی

ص: 1

گنج رایگان

ای ز تو مفتوح کتاب وجود*** نام تو سرلوحه غیب و شهود

گرچه سزد حمد نمودن تو را*** ما نتوانیم ستودن تو را

جز تو سزاوار ثنا نیست کس*** ذات تو شایسته حمد است و بس

حمد تو از ذات تو زبیده است*** عاجز ازان منطق هر بنده استصلوات زاکیات و تحیات عالیات و تسلیمات متوالیات بر روان جان جهان و جهان هادی سبیل و خاتم رسل و عقل کل محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم باد لاسیما قطب زمان و محور کون و مکان حضرت صاحب الزمان محمد بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف

اما بعد

بند قاصر سراپا تقصیر حسن میرجهانی محمدآبادی جرقویی اصفهانی غفرالله له مدتها بود به خاطر فاترم میرسید که در اوان مسافرت و سائرت در هر مورد و مقام که مجال سعی و اهتمام یابم به عنوان یادگار شرحی بنگارم مرکب از اخبار ملیحه صادره از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملك الغفار و برخی از لطائف اقوال علما و احبار و حکما، اخبار و فضلا و ابرار و بدایع نتایج افکار اولی الابصار و بعضی از غرائب و حوادث روزگار ناهنجار که در هر شهر و دیار دیده و شنیده ام و یا به نظر احقر رسیده از لوح خاطر بر ورق ظاهر آورم این معنی برایم میسر نشد تا اکنون که عساکر غم و جنود الم دم بدم و قدم بقدم در مملکت دل متهاجم شده با تشنت بال و اختلال حال بانجام مرام پرداختم و این مجموعه را گنج رایگان نام نهادم و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب و صلی الله علی محمد و آل محمد

غرض نقشی است کز ما باز ماند*** که هستی را نمیبینم بقائی

ختم مبارکه نور

بدانکه بعضی از ختوم شریفه است که مداومت به آن سبب ترقی روح انسانی و فائض شدن بفیوضات اغلبیه الهیه است از آن جمله ختم آیه کریمه الله نور السموات والارض است تا بکل شیء علیهم که آیه از سوره نور است مرحوم مبرور حاج سید علی شوشتری و مرحوم مبرور آخوند ملا زین العابدین سلماسی رحمهما الله از مرحوم خلد مقام سید مهدی بحر العلوم اعلی الله مقامه الشریف روایت فرموده اند و طریقه آن چنان است که چهل روز روزه کامل بدارند باین معنی که از جمیع معاصی قلبیه و لسانیه و جوارحیه اجتناب کنند و از مفطرات امساک نمایند و خود را از شهوات نفسانیه خالی نموده در روز اول غسل کنند و در هر شب میان نماز مغرب و عشاء هریک از کلمه کهیعض و حمعسق را بعد و ابجد کبیر تلاوت نموده و روزه قبله سر را برهنه نمایند و با حضور قلب چهارده مرتبه صلوات فرستاده و چهارده مرتبه آیه شریفه نور را بخوانند که رویای صادقه خواهند دید و هرگاه داعی قابل نباشد او را خواهند ترسانید و اگر ترقی روحی زیادتیر بخوانند در اربعین دوم هریک از صلوات و اگر نور را بیست و هشت مرتبه بخوانند و در اربعین سوم هریک از صلوات و آیه را دویست و پنجاه و شش مرتبه بخوانند که بعدد لفظ نور است که در خواب یا بیداری خدمت حضرت ائمه و امام زمان علیهم السلام خواهند رسید و بفیوضات کلیه غیبیه نائل خواهند شد و شروط عامه ختم را که قلت اکل حیوانی و قلت مباشرت و قلت کلام و قلت خواب و دائم الذکر بودنست باید رعایت نمود.

ایضاً از مرحوم حاج سید علی شوشتری قدس سرّه نقل شده که حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها بمن فرمودند که چون بشدت و بلائی مبتلا شوی با حضور قلب هزار و یک مرتبه این آیه شریفه را با خضوع و خشوع و تصرّع و مکنت و زاری بخوان از آن شدت و بلا نجات خواهی یافت رَبِّ اِنِّیْ مَسْنِیَ الضُّرِّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ و فرموده این ختم شریف بسیار مجرب است.

ختم دیگر از ختوم مجربّه

معتبره که مشهور و متداول است و نزد علماء و مجتهدین و اکابر و کحملین معمول به است و حکم کبریت احمر را دارد ختم سوره مبارکه قل هو الله احد است که آن را ختم الم نشرح و الحمد نیز میگویند و این

ختم شریف سرآمد همه ختم است و مرتبه و زیادتی بر همه ختم دارد و از برای هر مطلب و حاجتی که باشد مجربست خصوصاً از جهت کثرت رزق و زیادتی مال و منال و رسیدن به مطالب دنیویه و رعایت اخرویّه و جمع کثیری ادّعیای تجربه نموده اند طریقه اش اینست خواننده پیش از شروع غسل کند و با لباس پاکیزه در مکان خلوت بنشیند و با حدی سخن نگوید تا روز چهارم شود انگشتر عقیق یمنی یا فیروزه در دست کند و وضو بگیرد و دو رکعت نماز حاجت بفرستد که باشد بخواند و بعد از نماز هفت مرتبه سوره حمد را بخواند و بعد صد مرتبه صلوات بفرستد و بعد هفتاد و نه مرتبه سوره الم نشرح را بخواند و بعد از آن هزار و یک مرتبه سوره قل هو الله احد را با بسم الله بخواند و بعد هفت مرتبه صلوات بفرستد و هفت مرتبه نیز سوره حمد را بخواند بعد از به جا آوردن همه اینها سجده کند و مطلب خود را از قاضی الحاجات بخواهد که انشاءالله برآورده خواهد شد و بعضی گفته اند که پیش از شروع بوی خوش در آتش بخور نماید. و در بعضی از نسخ به این طریق نوشته که سوره حمد هفتاد مرتبه و صلوات صد مرتبه و الم نشرح هفتاد و نه مرتبه و سوره قل هو الله با بسم الله هزار و یک مرتبه و بعد هفت مرتبه سوره حمد و صد مرتبه صلوات بفرستد که البته حاجت روا شود و خلافی ندارد و بعضی این ختم را از ختم مفیده نوشته اند و گفته اند که هرگاه این ختم بعد از نماز صبح روز پنجشنبه خوانده شود و روز جمعه بهتر است و مدت اشتغال به این ختم تقریباً چهار ساعت و نیم طول می کشد و خواننده باید در مدت اشتغال کسل نشود.

ختم دیگر از شیخ بهائی ره رسیده که مداومت بر آیه نور نزدیک طلوع آفتاب یکصد و بیست و چهار مرتبه باعث اطلاع بر علوم و نورانی شدن دل می شود به این طریق که از اول آیه تا بکل شیء علیم را جهت کشف علوم غامضه و افاضات و جهت رؤیای صصادقه خصوصاً شرفیاب حضور ائمه علیهم السلام شدن در خواب به تخصیص حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه و پرسیدن سئوالات علمیه و غیر آنها و کسب معالم دینیّه و معارف حقّه الهیه و صفاء باطن و روشنی قلب و آگاه شدن به بعضی از اسرار خفیه و علوم غریبه و استجابات دعوات و غیر اینها مدخلیت تامّه دارد رزقنا الله تعالی لقائه الشریف

دهی طهارت اگر نفس خویش را شاید *** رخس بینی در برابر رویش نماز کنی

فائده در بیان شناختن طالع وقت

ضرب کن در یازده ساعات رفته از زمان*** پس فرا بگذشته از برجی که خور باشد در آن
ما حاصل را سی و شش تقسیم کن وز جای خود*** هر یکی سی ده ببرد آخرین طالع بدان

قاعده در شناختن طالع بروج

بگیر آنچه از ساعات روز گذشته و آنرا در پانزده ضرب کن و آنچه از ماه عربی گذشته بر او بیفزای یعنی بر حاصل ضرب و حاصل جمع هر
دو را سی سی طرح کن و هر طرح سی را برجی ده هر چه باقی ماند که بسی نرسید آن درجه طالع است از بروج بنای حساب را بر آن بگذار
و برای طرح ابتدا از برجی که آفتاب در آن است کن.

مثلاً طالع برج را در روزی که در آن هستیم خواستیم بدانیم روز بیستم ماه ذیحجه الحرام بود و از روز چهار ساعت گذشته چهار را در
پانزده ضرب کردیم حاصل ضرب شصت شد عدد بیست که از ماه گذشته بود بر حاصل ضرب افزودیم. هشتاد شد چون آفتاب در برج
حوت بود از حوت گرفته سی را از آن بحوت دادیم و سی را بحمل باقیماند بیست دانستیم که طالع برج بیستم درجه ثور است و هکذا باقی
را باین نحو قیاس کن.

قاعده در دانستن برج ماه

آنچه از مه رفته با روز دیگر*** ضرب کن در سیزده حاصل نگر
از محل شمس هر برجی از آن*** سی و سه قسمت کز و باقی بدان
آنچه باقی ماند او را باز بین*** آن درج باشد ز برج آخرین

قاعده دیگر در همین باب

بگذشته ز ماه ضرب کن ای زبر *** در سیزده و سیزدهش نه بر سر

حاصل شده بر بروج سی سی بشمار *** از منزل آفتاب تا برج قمر

ایضاً در همین قاعده

آنچه از ماه شد مثنی کن *** پنج دیگر در ??? بر سر آن

پس بهر پنج از آن موضع شمش *** خانه ای گیر و جامی ماه بدان

آنچه از پنج کم بود میزان *** بر شش و آنگهی درج میخوان

ایضاً طریقه دیگر

آنچه از ماه میرود بشمار *** هر یکی را دوازده انگار

پس از آنجمله طرح کن سی سی *** تا بدانجا که مقصدات رسی

چون بدانی که آفتاب کجا است *** از دوم خانه ابتدا کن راست

ایضاً طریقه دیگر

هر روز ز ماه سیزده تخمین کن *** پس بیست و ششمی اضافه و تعیین کن

هر برجی را ز خانه مه سی گیر *** میدان درجات مه مرا تحسین کن

فائده در معرفت مواضع آفتاب

از شهر محرم عدد ماه بگیر *** تا روز حساب جمع کن بی تاخیر

پس چار دیگر بر سر اعداد افرابی *** منزلگه آفتاب در وی میگیر چون جمعشو طرح کنش یک یک و گیر *** هر برج که آخر آید آن طرح

پذیر

ایضاً طریق دیگر

آنچه بگذشته است از سالت *** بشمر از مه مه ملک شاهی

پس بهر برج ده تو ماهی را

لیک اینجا دقیقه ای بشنو ***اگر از سر کار آگاهی *** ماضی سال اگر ز نصف گذشت
و تو در ثلث اول ماهی *** مکن آنماه را حساب و بدان *** که در آن نیست از غلط راهی

قاعده در دانستن طلوع و غروب ماه

هر شب از ماه را یکی شش گیر *** جمله را مفت مفت طرح بگیر

پس بهر مفت از آن ز اول شب *** ساعتی تا غروب را بطلب

از پس چارده همین دستور *** ساعت شب بود بوقت ظهور

قاعده در دانستن بروج آفتاب

اگر خواهی بدانی آفتاب در کدام برج است و در کدام درجه است از سال های هجری نهصد و نوزده طرح کن آنچه باقیمانده در ده ضرب کن و محفوظ دار و از باقیمانده حصّه شتم را کن کن و آنچه باقی ماند دو عدد بر آن زیاد کن و با محفوظ جمع کن و حاصل جمع را محفوظ دوّم بنام و بعد سال هجری ناقص را ایام کن چنانچه محرم را سی و صفر را بیست و نه و بر همین قیاس تا آخر دوازده ماه قمری هر چند روز گذشته و محفوظ ثانی را از این ایام بیرون کن اگر قابل وضع نیست دورهای شمسی را بر آن بیفزای تا قابل شود پس آنچه از طرح باقیمانده بحساب شعر معروف

لا و لا لا لا و لا لا شش مه است *** ل کط و کط ل شهور کوه است

ابتدا از حمل نموده قسمت کن بهر برجی که برسد موضع شمس است

قاعده در دانستن طالع شمسی

این قاعده از نتایج افکار خواجه نصیرالدین طوسی علیه الرحمه است برای دانستن طالع هر کسی هرگاه خواستی طالع ولادت کسی را بدانی نام مشهور او را بحساب ابجد در آور و عدد بگیر و آن عدد را دوازده دوازده طرح کن آنچه باقیمانده از حمل بگیر و بهر برجی که منتهی شود ضبط کن و نام مشهور مادر او را جدا عدد بگیر و نیز دوازده دوازده طرح کن باقی بهر برجی رسید نگاه دار پس دو برج را با هم عدد بگیر و از مجموع دوازده دوازده طرح کن آنچه باقی ماند از حمل شروع کن بهر برجی که رسید برج ما قبل آن طالع ولادت آن شخص است.

از شیخ بهائی علیه الرحمه است که هرگاه اراده کنی در شهری یا قریه ای بمانی حساب کن نام خود و نام مادر خود را و نام آن شهر یا قریه ای که می خواهی در آن بمانی بحساب ابجد کبیر و حاصل هر سه را با هم جمع کن و چهار چهار طرح کن اگر یک عدد باقی ماند در آن جا بعقب میگذرانی و اگر دو عدد باقیماند در آنجا متوسط الحال خواهی بود و اگر سه عدد باقی ماند در آنجا رزقت زیاد می شود و اگر چهار عدد باقی ماند سعادت تو در آن مکان است.

در شناخت ساعات خوب و بد

اشاره

اختیار هرچه خواهی مفت شرط آور بجا*** تا شود کار تو نیکو وین همی دان منقرض

حال مه مسعود باید حال بیت و صاحبش*** حال طالع صاحبش بیت العرض صاحب عرض

شرح

مثلاً هرگاه اراده سفر داری اول باید ملاحظه حال ماه را بکنی که صاحب سفر است و صاحب عرض هم در خصوص سفر عبارت از آن است و آن خانه هم که ماه در آن است باید خوشحال باشد یعنی کوکب نحسی در میزان نباشد و صاحب میزان که زهره است باید خوشحال باشد به این معنی که باید در شرف یا اوج باشد یا در مثلثه خود و طالع وقت هم خوب باشد مثلاً اگر طالع حمل است باید خوشحال باشد و صاحب حمل هم که مریخ است نیز باید خوشحال باشد و خانه نهم هم که منسوب بسفر است باید خوشحال باشد مثلاً اگر طالع حمل شود نهم آن قوس می باشد که بیت الغرض است آن نیز باید خوشحال باشد و صاحب قوس که مشتری است آن هم باید خوشحال باشد تا سفر خوش گذرد.

فائده در بیان مدت طلوع هریک از بروج دوازده گانه است

که برای شناختن طالع وقت مدخلیت دارد طلوع آنها از مشرق

حمل یک ساعت و بیست دقیقه، ثور یک ساعت و سی دقیقه، جوزا دو ساعت، سرطان دو ساعت و بیست دقیقه، اسد دو ساعت و بیست دقیقه، سنبله دو ساعت و سی دقیقه، میزان دو ساعت و سی دقیقه، عرب دو ساعت و بیست دقیقه، قوس دو ساعت و بیست دقیقه، جدی دو ساعت، دلو

فاده در نظرات کواکب

نظرات کواکب پنج است اول مقارنه و آنرا قران هم میگویند و مقارنه آفتاب و ماه را اجتماع می گویند در پنج کوكب دیگر احتراق می گویند و با رأس و ذنب را مجاسده می گویند و قرآن و مقارنه آنست که دو کوكب و یک درجه جمع شوند دوم تسدیس و آن اینست که کوكبی در برجی باشد و کوكب دیگر در سوم آن برج باشد یا یازدهم آن بهمان درجه سوم برّسع و آن اینست که کوكبی در برجی باشد و کوكب دیگر در چهارم یا دهم آن باشد بهمان درجه چهارم تثلیث و آن اینست که کوكبی در برجی باشد و کوكب دیگر در پنجم یا نهم آن برج باشد در همان درجه پنجم مقابله و آن اینست که کوكبی در برجی باشد و کوكب دیگر در هفتم آن باشد بهمان درجه

بروج منقلب

حمل - سرطان - میزان - جدی

فائده در وجه تسمیه عبدالصّلیب

در حاشیه کتاب ذیح ایلخانی که استنساخ آن در حدود سنه هفتصد هجریّه است از مؤلفات خواجه نصیرالدین طوسی قدّس سرّه اقدوسی که از کتب کتابخانه تولیخان مغول و در چند جای آن بخط او نوشته و مهر زده شده بود چنین یافتیم که نوشته بود بر ارباب بصیرت پوشیده نماند که زیرکی در سال پونصد و هشتاد و شش تقرب بسیاحت بطرف جزائر خالجات افتاد و در آنجا قسمتی از چوب دید که آتش او را نسوختی پس آن چوب را برداشته و صنمی و صلیبی از آن تراشیده و بجانب سومنات هند برده و با بت پرستان گفت که خدایان شما همه مخلوقند گفتند پس خدای خالق کدامست گفت خدائی است که به آتش نسوزد و خدایان شما می سوزند پس تمامی اصنام را از بتکده آورده و در آتش گذارد و آنچه از چوب و قیر و مثل آنها بود سوخته و آنچه از طلا و نقره و مس بود گداخته شد پس ایشان گفتند که توبه اینجا آمده ای

ص: 9

که اصنام ما بسوزد و الان خودت خود ما را می کشی گفت خودم صنم و صلیب خوب برایتان آوریده ام گفتند پس کجا است بعد از آن آن مرد زیرک دست کرده و صنم و صلیب کذائی را بایشان داده صد هزار تومان از ایشان گرفت و بولایت خود رفت و آن روز را عبدالصلیب نام کردند و هر ساله این روز را عید گرفتند و این سرگذشت از او یادگار ماند تمام شد کلام او مطابق عبارتی که نوشته شده بود.

قاعده در بیان تعیین نصف شب

بدانکه علامه مجلسی اعلی الله مقامه در رساله ای که در باب نماز شب تالیف فرموده در خصوص تعیین نصف شب چنین فرموده که بعضی از علماء بنای آنرا بر طلوع و غروب ماه نهاده اند ضابطه اینست که از شب اول تا شب چهاردهم را بشمارند که چند روز از ماه گذشته و بعد از چهاردهم از شب پانزدهم بشمارند آنچه از شب گذشته در شب ضرب کنند و حاصل ضرب را بر هفت قسمت نمایند پس در اول قدر ساعات گذشته از شب باشد تا غروب ماه و در ثانی قدر ساعات گذشته از شب باشد تا طلوع ماه. مثلاً در شب چهارم چهار را در شش ضرب می کنیم بیست و چهار می شود آنرا تقسیم بر هفت می کنیم خارج قسمت سه و سه سبع می شود پس معلوم می شود که غروب ماه در شب چهارم بعد از سه ساعت و سه سبع ساعت خواهد بود و در شب هجدهم هم همین عمل معلوم شود که طلوعش در شب هجدهم بعد از سه ساعت و سه سبع ساعت خواهد بود و همچنین هرگاه پنج را در شش ضرب کنیم و حاصل ضرب را که سی باشد تقسیم بر هفت کنیم خارج قسمت چهار و دو سبع می شود پس غروب ماه در شب پنجم و طلوع آن در شب نوزدهم بعد از چهار ساعت و دو سبع ساعت می شود و ساعاتی که در این قاعده مذکور شد ساعات معوجه است که هر یک از شب و روز را بدوازده قسمت مساوی کنند خواه دراز باشد یا کوتاه پس سه ساعت شب چهار یک شب خواهد بود و شش ساعت نصف شب خواهد بود و بنای شب بر غروب و طلوع آفتابست بنابراین قاعده نه طلوع صبح و این قاعده تخمینی است و باعتبار تقدم و تأخر خروج شعاع اختلاف بهم می رسد و آنهایی که عالم بر کیفیت شمس و قمر و نجومند و مترصد او؟؟؟ عباداتند امری چند از اوضاع و احوال نجوم و غیرها بر ایشان

ظاهر می شود که بنای عبادات خود را بر آن می گذارند.

فائده مهمه

بدانکه مقصود از شبی که ائمه اطهار صلوات علیهم اجمعین بیان فرموده اند و احادیث و اخبار از ایشان رسیده ظهور دارد که شب از غروب آفتاب تا طلوع فجر صادق است و آن از جهت اختلاف فصول و بروج مختلف می شود از جهت بلندی و کوتاهی پس بهترین قاعده برای تعیین اوقات شب اینست که نسبت بهر برجی از بروج دوازده گانه تعیین شود تا تحقیقاً معلوم شود و شب زنده داران از دخول و خروج آن ساعات در شب از روی یقین باخبر باشند و از فیض آن بهره مند شوند لذا برای سهولت و آسانی از این جدول که راهنمای اوقات شب تماماً و ساعت نیمه شب و زمان امتداد دعا و باقیمانده تا طلوع فجر و مقدار بین الطلوعین تا اول آفتاب را یاد می کنیم و این برای اوقات شبهای دوره سال ثابت و غیر قابل تغییر است و بنای جدول روی دوازده برج است برای هر سالی

تصویر

□

ص: 11

در تقویم های رقمی که در سابق متداول بود در صفحه قمری آن بعد از ستون توقیقات جدولی رسم می کردند بنام کف الخصیب و در آن تعیین وقت رسیدن آن بوسط السمار را رقم می کردند و آثار آن اینست که اگر کسی متوجه باشد که چه وقت بوسط السماء می رسد در آن وقت هر دعای مشروعی کرده شود مستجاب خواهد شد بجز دعای کسانی که ظالم و ستمکار باشند و منجمین آن را ذات الکرسی می نامند و آن عبارت است از ستارگان چندی در فلک البروج که هرگاه مابین آنها بخطوط فرضیه ای متصل شود صورت زنی حاصل گرد که بر سر کسی نشسته و خضاب بر کف او است و در هر برجی از بروج دوازده گانه وقت معینی دارد که بوسط السماء میرسید که در بالای سر واقع می شود آن وقت دعا کنند مستجاب می شود چون اخیر در تقویم های فارسیه وقت رسیدن آن

بوسط السّماء نوشته نمی شود لذا شناختن وقت آن را در هریک از بروج دوازده گانه خاطر نشان می نمایم بدین قرار است

تصویر

□

اثر طبع بلند جناب آقای سرهنگ محسن حیدری ریاست محترم تشریفات استان قدس رضوی دام عزه

بگرفت مصطفی چو علی را بروی دست *** گفت او ز بعد من وصی و هم امام شد

جز خلعت ولایت بر قامت علی *** بعد از رسول بر همه عالم حرام شد

ص: 16

در بیان تعیین غره ماه رمضان و روز عرفه و عید قربان وقتی که ماه دیده نشود و یوم الشّاب باشد بنا بر نقل سید ابن طاووس در کتاب اقبال

اشاره

سید ابن طاووس رضی الله عنه در کتاب اقبال در اعمال ماه رمضان چنین فرموده که بدان بدرستی که خدای جل جلاله تفضّل فرموده است بر ما باسرار ربانیه و انوار محمدیه و نیکی های علویّه ای که از جمله آنها است شناساندن بما اولهای ماهها را هرچند ماه را نبینیم و این قاعده از راه احکام نجومی نیست و از راه استخاره های روایت شده نیست بلکه از امور وجدانیه ضروریّه است و جز این نیست که ما یاد می کنیم از دلیلهای ماه رمضان و علامات و نشانه های آن برای کسانی که بآنها تفضّل نفرموده بر ایشان بچیزی که بما تفضّل فرموده از بخششها و کرامتهای خود هرچند در ظاهر شریعت نبویّه لازم العمل نباشد و یافتیم ما آن را در تعلیقه غریبه ای که در پشت کتاب کهنه ای بود که بما رسید در روز بیست و چهارم ماه صفر سال ششصد و شصت بعد از تصنیف این کتاب اقبال و ما همانطور که دیده ایم روایت می کنیم و آن مقرون بصواب است و لفظ آن اینست هرگاه بخواهی بشناسی وقفه یعنی روز عرفه و اول ماه رمضان را از هر ماهی در دوره سال که چه روزی است از روزهای هفته پس مراقب باش ماه محرّم را اگر دیدی آن را و از اوّل آن چهار روز بشمار روز پنجم آن عرفه و ششم آن اول ماه رمضان است و اگر ماه محرّم را ندیدی مراقب اول ماه صفر باش اگر آن را دیدی دو روز از آن بشمار روز سوم آن عرفه و چهارم آن اول ماه رمضان است و اگر هلال صفر را ندیدی مراقب باش هلال ربیع الاول را هرگاه دیدی آنرا یکروز از آن بشمار روز دوم آن عرفه و سوم آن اول ماه رمضان است و اگر هلال ماه ربیع الاول را ندیدی مراقب هلال ماه ربیع الثانی باش اگر آن را دیدی از آن شش روز بشمار هفتم آن عرفه و هشتم آن اول ماه رمضان است و اگر هلال ماه ربیع الثانی بر تو مخفی شد مراقب ماه جمادی الاولی باش اگر آن را دیدی

از آن پنج روز بشمار روز ششم آن عرفة و هفتم آن اول ماه رمضان است و اگر هلال ماه جمادی الاولی بر تو ستور ماند مراقب باش ماه جمادی الثانیه را اگر هلال آن دیده شد سه روز از آن بشمار روز چهارم آن غرقه و روز پنجم آن اول ماه رمضان است و اگر هلال ماه جمادی الثانیه بر تو مخفی ماند مراقب ماه رجب باش چون دیدی آنرا از آن دو روز بشمار روز سوم عرفة و چهارم از آن ماه رمضان است و اگر هلال ماه رجب بر تو مخفی ماند مراقب ماه شعبان باش چون ماه را دیدی اول آن عرفة و دوم آن اول رمضان است و اگر شعبان بر تو مستور ماند مراقب ماه رمضان باش اگر دیدی آن را شش روز از آن بشمار هفتم آن عرفة و هشتم آن اول رمضان است و اگر هلال رمضان بر تو مستور شد مراقب هلال شوال باش اگر آن را دیدی چهار روز از آن بشمار پنجم آن عرفة و ششم آن اول رمضان است و اگر هلال شوال بر تو مخفی ماند مراقب ماه ذیقعدة باش اگر هلال آن را دیدی سه روز از آن بشمار چهارم آن عرفة و پنجم آن اول رمضان است و اگر هلال ماه ذیقعدة بر تو مستور ماند مراقب هلال ذیحجه باش اگر آن را دیدی از آن هشت روز بشمار نهم آن عرفة و دهم آن اول رمضان است. اینست آخر آنچه یافتیم آن را پس حفظ کن آن را مگر از کسی که مستحق است شناختن معنای آن را تمام شد ترجمه کلام سید در اقبال

ملخص این قاعده

آنست که روز ششم محرم و چهارم صفر و سوم ربیع الاول و هشتم ربیع الاخر و هفتم جمادی الاولی و پنجم جمادی الثانیه و چهارم رجب و دوم شعبان و اول رمضان و ششم شوال و پنجم ذیقعدة و دهم ذیحجه از ایام هفته همه یکی است و اگر هلال ماهی دیده نشد از ماهی دیگر که هلال آنها دیده شده می توان معلوم کرد و ماه های هر یکسال را به این قاعده میتوان دانست.

طریقه ختم آیه نور

بخط مرحوم حجه الاسلام آیه الله عصر خود شیخ محمد تقی مشتهر به آقا نجفی اصفهانی دیدم که از مرحوم خلد مقام شیخ بهائی معروف اعلی الله مقامه نقل کرده و از روی خط آن بزرگوار استساخت فرموده بود.

بسم الله الرحمن الرحيم طریقه ختم آیه نور که از اکابر بما رسیده در چهار اربعین در اربعین اول در وقت خواب ابتدا نماید و چهل و یک مرتبه صلوات بفرستد با حضور قلب بنحوی که گویا در حضور ائمه طاهرین علیهم السلام نشسته با نهایت خضوع سر را برهنه کرده چهل و یک مرتبه آیه مبارکه را بخواند و چهل و یک مرتبه دیگر صلوات بفرستد باید با وضو و قمر زائد النور باشد و روز اول که میخواهد شروع به ختم کند غسل کند چون بدین قاعده قاری متوجه قرائت شود در عالم رؤیا سیرها خواهد کرد و پروازها خواهد نمود و بسیار صداهای وحشتناک خواهد شنید و در آن ایام روشن دل خواهد بود و در آبهای بسیار مانند رودخانه ها و دریاها ی عظیم غوطه ور خواهد شد و در اول اشتغال بختم اگر قاری قابل نباشد و تزکیه نفس نکرده باشد توفیق عمل نخواهد یافت و اگر قابل باشد باز او را امتحان خواهند کرد و علوم حقه ای باو تعلیم خواهند کرد از قبیل کیمیا و سیمیا و از عواقب امور مطلع خواهد شد باید آن شخص به آنها دل نبندد و بگوید مقصود من رسیدن به خدمت مولا و آقای خودم حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه می باشد تا آنگاه او را داخل بیایگی کنند و تشریف حضور مبارک ائمه علیهم السلام را پیدا خواهد نمود و به مطالبی که دارد خواهد نائل شد البته باید آن اسرار را بکسی نگوید و اگر خواهد ترقی دهند او را در اربعین دوم چهل و هفت مرتبه بخواند و بطریقی که مذکور شد صلوات بفرستد و در اربعین سوم بعدد حروف مکتوب آیه بخواند و در اربعین چهارم بعدد جملی لفظ نور بخواند که آن دویست و پنجاه و شش است و او زاد مختص باین آیه تلاوت نمودن کهیعض حمعسق بین العشائین بعدد جمل که عدد هر دو چهارصد و هفتاد و سه است و از جمله اسرار است و خود نیز تجربه کرده ام و بعضی این دو اسم را مابین طلوع فجر و آفتاب میخوانند بعد از تنویر قلب مداومت نماید بتلاوت آیه نور و توسل حوید در هر نوری از انوار پنجگانه مطهره بیکی از خمسه کسائیه صلوات الله علیهم علی الترتیب من الاسرار من ستر ستر و من لم یستر لم ینل و هرگاه این قابلیت با او نباشد و ختم را بردارد البته بقدر لیاقت ترقی در احوال او بدهد مجرب مجرب انتهى ما سطر بقائه

طریقه دیگر

منقوله از مرحوم مبرور زبده العارفين آقا محمد بیدآبادی در تصفیه قلب و سلوک الی الله سالک

قبل از شروع در اربعین مدتی در ایام بیکاری بر ذکر الله خاطری و ناظری مداومت نماید و نوافل یومیّه را با خشوع بجا آورد تا میل کافی بهم رسد بعد از آن شروع در اربعین نماید و از حیوانی احتراز کند و در میان نافله شب و شفیع سیصد و شصت مرتبه یا حَیُّ یا قَیُّوم را متصل تکرار نماید تا نفس قطع نشده چون نفس قطع شود نفس کشیده بگوید بِرَحْمَتِكَ اسْتَغِيثُ اللَّهُمَّ أَحْيِ قَلْبِي و چون نفس را تازه کرد باز شروع به تکرار کند به نهج سابق تا تمام شود بعد از آن با تمام باقی نوافل پردازد و اربعین را بدین نهج تمام کند بعد از اتمام شروع به آیه نور نماید در بامداد و در هر نوری از انوار پنجگانه سرّاً بتوسل به یکی از اصحاب کسا شود در نور اوّل بنور اوّل و در ثانی بثنائی و هكذا این عمل باعث حیات قلب شود که عبارت است از علم بمطالب کلیّه و مکرّر بتجربه رسیده

طریقه دیگر

از جناب شیخ بهاء الدین عالمی عالمه الله بلطفه الجلیّ منقول است که مداومت بر آیه شریفه نور نزدیکست طلوع آفتاب یکصد و بیست و چهار مرتبه باعث اطلاع بر علوم و تنویر قلب می شود به این طریق که از اوّل آیه الله نور السموات تا آخر آیه جهت کشف علوم غامضه و افاضات و جهت رؤیای صادقه خصوص تشرف حضور مبارک ائمه معصومین لاسیما حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه و صلوات الله علیهم اجمعین و هر قسم سئوالاتی که داشته باشند طلب نمایند و کسب معالم دینی و استجابت دعا و العاقل یکفیه الاشاره

از افادات مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی ره

به اینجانب حسن میرجهانی طباطبائی محمدآبادی جرقویی اصفهانی عفی عنه در سال 1359 قمری در مشهد مقدّس دستور فرمودند که برای تکمیل کمال و تهذیب نفس تا چهل روز هر روز بعد از نمازهای پنجگانه یومیّه بلافاصله تسبیح حضرت فاطمه سلام الله علیها را و پس از آن آیه الکرسی تا فیها خالدون و یک مرتبه سوره حمد و دو آیه شهد الله و دو آیه قل اللهم مالک الملک و سهمرتبه سوره قل هو الله احد و سه مرتبه آیه و من یتق الله را تا قد جعل الله لکل شیء قدرا بخوانم و بجانب بالا بدهم و سه مرتبه ایندعا را بخوانم سُبْحَانَ مَنْ لَا یَعْتَدِی عَلَیْ أَهْلِ مَمْلَکَتِهِ سُبْحَانَ مَنْ لَا یَأْخُذُ أَهْلَ الْأَرْضِ بِالْأَلْوَانِ الْعَذَابِ سُبْحَانَ الرَّؤُوفِ الرَّحِیمِ

اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي فِي قَلْبِي نُورًا وَبَصْرًا وَفَهْمًا وَعِلْمًا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَبَعْدَ مِنْ هَذَا نَمَازِي مِنْ نَمَازِهِمْ وَاجِبُهُ بِهَمِينَ دَسْتُورِ عَمَلِ كَنَمِ وَ
 بَعْدَ مِنْ نَمَازِ صَبْحِ فَقَطْ دَسْتُ رَاسْتِ رَا بَرِ رُوي قَلْبِ كَذَارِمِ وَ هَفْتَادِ مَرْتَبَهُ يَأْفَتَاحُ بَگُويِمِ وَ وَقْتِ خَوَابِيدِنِ بَا وَضُو بَخَوَابِمِ وَ هَنَكَامِ خَوَابِيدِنِ آيَهُ
 الْكُرْسِيِّ وَ يَزَادُهُ مَرْتَبَهُ سُورَةُ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ رَا بَخَوَانِمِ وَ تَسْبِيحِ حَضْرَتِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ رَا بَه تَقْدِيمِ سُبْحَانَ اللَّهِ بِرِ الْحَمْدِ لِلَّهِ بَخَوَانِمِ وَ
 بَعْدَ مِنْ بِيْدَارِ شَدْنِ نَوَافِلِ شَبِّ رَا بَجَا أَوْرَمِ وَ دَرِ مِيَانِ نَافِلِهِ شَفْعِ وَ وَتَرِ سَيِّصِدِ وَ شَصْتِ مَرْتَبَهُ يَأْحَيَّ يَأْقِيَوْمِ رَا پِي دَرِ پِي بَگُويِمِ وَ هَرَكَجَا
 مِيخَوَاهِدِ نَفْسِ قَطْعِ شُودِ بَه جَمَلِهِ بِرَحْمَتِكَ اسْتَعِيْثُ نَفْسِ رَا قَطْعِ كَنَمِ وَ بَگُويِمِ اللَّهُمَّ أَخِي قَلْبِي وَ چُونِ اَرْبَعِيْنَ اَوَّلِ رَا بَايِنِ تَرْتِيْبِ تَمَامِ كَرْدَمِ
 اَثَارِي مَشَاهِدُهُ كَرْدَمِ كِهْ بَه كَفْتَنِ وَ نُوْشْتَنِ اَنْ مَادُوْنَ نِيْسْتَمِ بَعْدِ دَسْتُورِ اَرْبَعِيْنَ دَوْمِ رَا دَادِنِ بَايِنِ نَحْوِ كِهْ مَدَّتْ چَهْلِ رُوزِ هَرِ رُوزِ بَعْدَ مِنْ نَمَازِ
 صَبْحِ چَهَارْدَهْ مَرْتَبَهُ صَلَوَاتِ بَفَرَسْتَمِ وَ بَعْدَ مِنْ اَنْ يَكْصِدُ وَ دَهْ مَرْتَبَهُ سُورَةُ الْعَادِيَاتِ رَا بَخَوَانِمِ وَ بَعْدَ مِنْ اَنْ نِيْزِ چَهَارْدَهْ مَرْتَبَهُ دِيْگَرِ صَلَوَاتِ
 بَفَرَسْتَمِ وَ پَسِ مِنْ اَنْ هَزَارِ وَ يَكِ مَرْتَبَهُ يَأْحَيَّ يَأْقِيَوْمُ بَگُويِمِ وَ بَعْدَ مِنْ هَرِ مَرْتَبَهُ اَيْنِ دَعَا رَا بَخَوَانِمِ يَأْبَدِيْعِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَأْذَا الْجَلَالِ
 وَالْاِكْرَامِ بِرَحْمَتِكَ اسْتَعِيْثُ بِجَاهِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ اجْعَلْنَا فِي بِيْرَكَ هَذِيْنَ الْاِسْمِيْنَ الْعَظِيْمِيْنَ الشَّرِيْفِيْنَ وَاجْعَلْهُمَا
 وَافِيَيْنِ عَلَيْنَا دَافِعِيْنَ عَنَّا كُلَّ سُوءٍ قَائِدِيْنَ اِلَيْنَا كُلَّ خَيْرٍ وَاجْعَلْنَا مُهَابِيْنَ فِيْ اَعْيُنِ النَّاطِرِيْنَ وَالظَّالِمِيْنَ وَالْحَاسِدِيْنَ وَالمُبْغِضِيْنَ وَالشَّيْطَانِيْنَ وَلا
 تَجْعَلْ لَّهُمْ عَلَيْنَا سَبِيْلًا وَارْزُقْنَا رِزْقًا طَيِّبًا حَلَالًا مُبَارَكًا فِيْهِ مِنْ حَيْثُ يَحْتَسِبُ وَ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ يَا رَبَّ الْعَالَمِيْنَ

این عمل از سید علی همدانی است که در اثر آن بکرامات خاص فائز گردیده چنین نقل کرده است در کتاب اسرار که چون کسی مضطر شود و مضطرب الاحوال باشد و هیچ امید و سرانجامی نداشته باشد بنویسد این مربع را در ساعت زهره وقتی که قمر ناظر بسعود باشد و (786) نوبت بخواند و شرط خواندن آنست که اول وضو بسازد و دو رکعت نماز گذارد در رکعت اولی 19 مرتبه بسم الله الرحمن الرحيم بخواند و بعد از آن فاتحه بخواند و رکوع و سجود کند و در رکعت دوم به همین کیفیت بعد از آن سلام دهد و این مربع را نقش کند و 786 مرتبه بسم الله الرحمن الرحيم بگوید و بخور بسوزاند و در حال خواندن با کسی سخن نگوید و هفت روز یا هفت شب متصل این عمل را انجام دهد و هر روز بعد از فراغت (133) مرتبه صلوات بفرستد و به خضوع تمام این دعا را بخواند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الَّذِیْ لَا اِلهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ الَّذِیْ لَا تَاْخُذُهٗ سِنَةٌ وَّلَا نَوْمٌ الَّذِیْ مَلَأَتْ عَظَمَتُهٗ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَاَسْئَلُكَ بِسْمِکَ
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الَّذِیْ لَا اِلهَ اِلَّا هُوَ خَشَّعَتِ الْاَبْصَارُ وَّوَجَلَّتِ الْقُلُوْبُ مِنْ خَشِیَّتِهٖ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُغَطِّیَنِی
حاجتی گذا پس مطلب خود را طلب کند و مربع ذیل را در وقت نماز و ذکر باید در برابر خود نگاه دارد و بر کنار سجاده نهد و بر آن نظر کند تا هنگام تمام عمل

تصویر

□

ص: 22

فائده عجیبه

از غرائب اوضاع نجومی آنست که طالع مسقط نطفه در شکم ما در محل قمر است در طالع ولادت و طالع ولادت محل قمر است در طالع مسقط نطفه و این از عظام اسرار الهی است مثلاً نطفه داخل رحم شد در وقتی که سه درجه ثور محل قمر بود و طالع نوزده درجه حمل البته می باید که در وقت ولادت سه درجه ثور که محل قمر بود طالع باشد و محل قمر نوزده درجه حمل که طالع وقت سقوط نطفه بود.

فائده اگر بخواهی بدانی که در میان دو شخص مناسبت و موافقت هست یا نه نام طالب و مادر طالب و نام مطلوب و مادر مطلوب را بحساب جمل عدد بگیر و از اعداد اسم نه نه 99 طرح کن و باقی را نگاهدار بعد از آن نظر کن بخواص یک کلمه عدد تا نه عدد اگر مناسبت دارد حکم موافقت کند و عمل بر او کند و خواص یک عدد تا نه اینستاگر از طالب یک عدد ماند و از مطلوب یک صورت مناسبت دارد اما دائم با هم بهانه گیرند و اگر یک بماند با دو ایشان با هم دوست باشند و اگر یک بماند با سه میان ایشان مخالفت باشد و اگر یک بماند با چهار میان ایشان موافقت باشد و اگر یک ماند با پنج میان ایشان دوستی بود و اگر یک بماند با هفت دلهای ایشان با هم نسبت ندارد و اگر یک بماند با هشت با هم دوست باشند و اگر یک بماند با نه نیز دوستدار هم باشند و اگر دو عدد از اسم طالب و دو عدد از اسم مطلوب بماند ایشان دوستدار یکدیگر باشند و

اما از یکدیگر ایمن نباشند و اگر دو بماند با سه با هم موافق باشند و اگر دو بماند با چهار با هم مناسبت و محبت دارند و اگر دو بماند با پنج دوست یکدیگر باشند و اگر دو بماند با شش با هم متفق باشند و اگر دو بماند با هفت با هم متفق نباشند و اگر دو بماند با هشت با هم سازگار باشند و اگر دو بماند با نه ایشان با هم محبت باشند و اگر از اسم طالب سه بماند و از اسم مطلوب سه با هم موافق باشند و اگر سه بماند با چهار مخالف یکدیگر باشند و اگر سه بماند با پنج دوستدار هم باشند و اگر سه بماند با شش دشمن یکدیگر باشند و اگر سه بماند با هفت با یکدیگر باشند اما دلخوش نباشند و اگر سه بماند با هشت دوستدار یکدیگر باشند و اگر سه بماند با نه عاشق یکدیگر باشند و اگر چهار از اسم طالب و چهار از اسم مطلوب بماند نیز عاشق یکدیگر باشند و اگر چهار بماند با پنج با هم موافق باشند و اگر چهار بماند با شش موافق نباشند و اگر چهار بماند با هفت دل ایشان با هم راست بود و اگر چهار بماند با هشت موافق همدیگر نباشند و اگر چهار بماند باز عاشق یکدیگر باشند.

و اگر از اسم طالب پنج و از اسم مطلوب پنج بماند موافق باشند و اگر از اسم طالب پنج و از مطلوب شش بماند بین آنها خصومت باشد و اگر شش بماند با هفت مخالف همدیگر باشند و اگر شش بماند با هشت میان ایشان دوستی باشد. در نسخه مصحف القمر هرس تا اینجا نوشته شده بود و بقیه را نوشته بود

قاعده لاجعفریّه

چون کسی خواهد که آینده احوال یا نفع و ضرر خود را معلوم کند باید که اسم سائل را با مطلب سائل امتزاج دهد و طالع وقت را ببیند که چه برج است و اوتاد طالع را با هم در سطری نوشته امتزاج دهد و بعد از آن هر دو سطر را یعنی سطر اسم و مطلب و سطر طالع را با هم در سطری امتزاج دهد و تکبیر کند به بسط تکبیر و ببیند که حروف غیر مکرّره چند است به ترتیب سطری سازد و مرتبه دیگر بسط مقدم و مؤخر سازد جواب شافی حاصل خواهد شد چون تکبیر محتاج بکسور حروف است در آخر حروف را بگیریم که چون

محتاج شود احتیاج به فکر و سرگردانی نباشد. مثال مطلب سائل سفر است که سفر برود خوبست مایه نام سائل که محمد است با سفر که مقصود او است امتزاج داریم باین کیفیت

م ح م د س ف ر

امتزاج م س ح ف م ر د این سطر را با سطر طالع وقت و اوتاد آن امتزاج می دهیم جوزا طالع وقت است و اوتاد آن سنبله و قوس و حوت است اول را با دوم امتزاج می دهیم هکذا ج و ز ا س ن ب ل ه و همچنین ثالث و رابع راج س و ن ز ب ا ل ه - ق ح و و س ت این سطر را با سطر اول مزاج می دهیم ج ق س ح و و ن و ز س ب ت ا ل ه -

پس این سطر را با سطر اسم و مطلب امتزاج می دهیم

م ج س ق ح س ف ح و د ر و د س ب ت ا ل ه -

این سطر را باید بسط تکبیر نمایند و جواب حاصل کنند مثلاً سیم نصف آن کاف و ربع آن یا و خمس آن وا و ثمن آن ها و عشر آن دال است هکذا (م) ک ی ح ه - (ج) ا (س) ل ک ه - ی ب ی ی و

و همچنین تا آخر حروف و بعد از آن یکبار دیگر صدور مؤخر تکبیر کنند تا زمام بیرون آید از حروف اول احوال گذشته سائل معلوم می شود و از حروف آخر احوال آینده او فهمیده می شود.

از اشعار محمود دهاد در اسم اعظم

در باب اسم اعظم گفته

هست در مصحف ما بعد سه میم *** در میان شور اندر حامیم

توضیح این شعر مراد حامیم سوره زخرفست که سوره 43 چهل و سوم قرآن است. میم اول میم حامیم و میم دوم میم المبین و میم سوم میم لعلکم است. پس شاهد مقصود در آیه سوم آن سوره بعد از سه میم مذکور جلوه دارد و آن آیه اینست و انه فی ام الكتاب لدینا لعلی حکیم و در شعر دیگر گفته: هشت حرف است ترتیب نظام *** بسط حرفیش چهل گشته تمام

و این بعد از حذف و انه فی ام الكتاب لدینا منظور است که آن لعلی حکیم باشد که آن هشت حرف است ل ع ل ی ج ک ی م و اما بسط حرفی آن

ص: 25

کلمه اندفی و کلمه لدینا را نباید حساب کرد چنانچه بعد از حذف آن ام الکتاب لعلی حکیم می ماند لام لعلی جزو اسم نیست آن را نیز باید خارج کرد در این صورت ام الکتاب علی حکیم میماند و عدد بسطی حروف آن چهل میشود و نقطهای جملات آیه نوزده می باشد چنانچه در شعر دیگر گفته است: نقطه اش نوزده از روی جمل *** هست چون مدخل باسط بعمل. از جدول زیر عمق مطلب را در باب شعر دیگر:

از سه جا مصدر اسمش دال است *** آخر آیه ای از انفالستاول آیه 44 و انّ الله لسمیع علیم

دوم آیه 55 و انّ الله سمیع علیم

سوم آیه 63 هو السّميع العلیم

مراد این است عدد حروف آن هشت است و نقطه هو السّميع العلیم نوزده است و بسط حرفی آن چهل می باشد

تصویر

□

شعر دیگر اولش هفده و آخر سین است *** متصل در وسط یاسین است

آیه 79 و هو بکل خلق علیم عدد و هو بقاعده زیر 17 و بقاعده بنیات بو که ملفوظی آن س است نیکو تدبّر کن.

مؤلف حقیر در کتاب روائح النسمات در شرح دعای سمات مشروحاً شرح داده ام مراجعه شود و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم. صراط علیّ حق نمسکه

گفتم که الف گفت دیگر هیچ مگو *** در خانه اگر کس است یک حرف بس است

ص: 26

فائده

نراقی علیه الرحمه در کتاب خزائن از کشکول شیخ بهائی رحمه الله نقل کرده که بخط شیخ شهید اعلی الله مقامه یافته که مرفوعا از دانیال پیغمبر علیه السلام روایت شده که گفت هرگاه یکی از شما حاجتی داشته باشد و بخواهد بداند که حاجت او روا می شود یا نه بگیرد قدری از حبوبات را و حاجت خود را در نظر بگیرد و مشت مشت آن حبوبات را بشمارد اگر یکی باقی ماند به زهره تعلق دارد و حاجت او برآورده می شود و اگر دو بماند تعلق به مریخ دارد و حاجت او برآورده نمی شود و اگر سه بماند بذنوب تعلق دارد و آن نحس است و حاجت او برآورده نمی شود و اگر چهار بماند متعلق به زحل است و حاجت او برآورده نمی شود و اگر پنج بماند متعلق به مشتری است و حاجت او بزودی برآورده می شود و اگر شش بماند متعلق به قمر است و حاجت او برآورده می شود و اگر هفت بماند متعلق به عطارد است و حاجت او نیکو برآورده می شود و اگر هشت بماند به هیچ وجه متعرض آن نباشد زیرا که متوقف می ماند.

فائده

ایضاً در خزائن است که اگر سائلی به نزد تو آید و خواستی ضمیر او را بدانی اسم او و اسم روزی که به نزد تو آمده به حساب جمل حساب کن و مشت مشت طرح کن اگر یکی باقی ماند سئوال او از سلطان است و اگر دو باقی ماند سئوال او از زنها است و اگر سه باقی ماند از کتاب و علم است و اگر چهار باقی ماند از سفر است و اگر پنج باقی ماند از دروغ و مکر است و اگر شش باقی ماند از شر و خصومت است و جنگ و اگر هفت باقی ماند از قوت و دشمنی است.

تصویر

(شرح دعای ظمطام)

بر وجه اختصار چنان که از بزرگان نقل شده چنین است که روایت شده که حضرت باری تعالی در شب معراج به پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله تفضل فرمود و فرمود که بر خود واجب کرده ام که ردّ نکنم سئوال احدی را که باین دعا یاد کند مرا پس هر که متوالی هزار مرتبه بخواند علوم غیبیه بر او کشف شود و اگر هر روز سه بار بعد از نماز صبح بخواند پیش از آنکه با کسی سخن گوید به قصد دفع دشمنان دشمنان او هلاک یا مغلوب و مسخر او گردند و از جمیع اسرار او را مطلع گردانند و از میرسید محمد مغربی منقول است که هرگاه در جای خلوت در حالتی که روزه باشد چهل روز هر روز هزار مرتبه بخواند جنّ و انس مسخر او گردند و از جمیع اسرار او را مطلع گردانند و محافظت او نمایند و اگر کسی را در جوارح بلا باشد هزار مرتبه بخواند شخصی از اموات بر او حاضر شود و او را مخبر نماید و از علوم غیبیه منزل و مسکن او را بگوید و اگر بر غسل و مشکت و زعفران و تربت امام حسین علیه السلام بر ظرف پاک بنویسد و بشوید و آب آن را بخورد مسلول و مبروس و مجزوم و هر علتی که داشته باشد یا زنی که عقیم باشد شفا یابد و حامل شود و اگر به جهت تسخیر شمس یا قمر یا کواکب دیگر بخواند به عدد اسم خود در هر روز هزار مرتبه در جای خلوت در وقتی که قمر یا شمس در برج طالع آن شخص باشد البته مسخر او شود و صاحب علوم غیبیه گردد و آنچه را که به آن محتاج باشد بدون سئوال به او دهند و در بعضی از کتب نقل شده جهت مرادی که بر او دشوار باشد ده روز هر روز دوازده مرتبه در یک مجلس بخواند بفرج مبتدل شود ان شاء الله تعالی و اگر صد مرتبه بخواند به خلوص یت از اهل

ص: 29

کشف و تعیین گردد و اگر هزار مرتبه بخواند اسرار توحید او را حاصل شود.

و طریقه ختم صغیر این دعا اینست

که بعد از نماز صبح با کسی سخن نگفته در روز شنبه شروع نماید یک مرتبه و دوشنبه دو مرتبه و سه شنبه سه مرتبه و همچنین تا چهارده روز هر روز یک مرتبه زیاد کند که روز چهاردهم چهارده مرتبه خوانده شود بهر قصد شرعی بخواند به مقصود می رسد ان شاء الله تعالی و به تجربه رسیده است دعای شریف این است

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

رَبِّ اَدْخِلْنِيْ فِيْ لُجَّةِ بَحْرِ اَحَدِيَّتِكَ وَ طَمَطَامِ يَمِّ وَ حِدَانِيَّتِكَ وَ قُوَّتِيْ بِقُوَّةِ سَيِّدِ طَوْهٍ سَيِّدِ لَطَّانِ فِرْدَانِيَّتِكَ حَتَّى اَخْرُجَ اِلَى فِضَاءِ سَيِّدِي رَحْمَتِكَ وَ فِي وَجْهِ لَمَعَاتِ بَرَقِ الْقُرْبِ مِنْ اَثَارِ حِمَايَتِكَ مُهَيَّباً بِهَيْبَتِكَ قَوِيّاً بِقُوَّتِكَ عَزِيْزاً بِعِنَايَتِكَ مُبْجَلّاً مُكْرَمّاً بِتَعْلِيْمِكَ وَ تَرْكِيَّتِكَ وَ اَلْبَسْنِي خِلْعَ الْعِزَّةِ وَ الْقَبُوْلِ وَ سَهْلَ لِيْ مَنَهِجَ الْوُصْلَةِ وَ الْوُصُوْلِ، وَ تَوَجِّنِيْ بِتَاجِ الْكِرَامَةِ وَ الْوَقَارِ، وَ اَلْفِ بَيْنِيْ وَ بَيْنَ اَحْبَائِكَ فِيْ دَارِ الدُّنْيَا وَ دَارِ الْقَرَارِ، وَ اَزْرُقْنِيْ مِنْ نُورِ اَسْمِكَ هَيْبَةً وَ سَيِّدِ طَوْهٍ تَنْقَاذُ لِيْ الْقُلُوْبِ وَ الْاَزْوَاحِ، وَ تَخَضَّعْ لَدَيَّ النُّفُوْسُ وَ الْاَشْهَادُ بَاحِ يَآ مَنْ ذَلَّتْ لَهُ رِقَابُ الْجَبَابِرَةِ، وَ خَضَعَتْ لَدَيْهِ اَعْنَاقُ الْاَكَاْسِرَةِ، لَا مَلْجَاً وَ لَا مَنجَاً مِنْكَ وَ بِكَ اِلَّا اِلَيْكَ،

ص: 30

وَلَا إِعَانَةَ إِلَّا بِكَ، وَلَا التَّكَاةَ إِلَّا عَلَيْكَ؛ اذْفَعْ عَنِّي كَيْدَ الْحَاسِدِ دِينَ، وَظُلْمَاتِ شَرِّ الْمُعَانِدِينَ، وَارْحَمْنِي وَادْخُلْنِي تَحْتَ سُرَادِقَاتِ عِزَّتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَيَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ، أَيَّدْ ظَاهِرِي فِي تَحْصِيلِ مَرَادِيكَ، وَنَوِّزْ قَلْبِي وَسِرِّي بِالْإِطْلَاعِ عَلَى مَنَاهِجِ مَسَاعِيكَ إِلَهِي كَيْفَ أَصْدُرُ عَنْ بَابِكَ بِخَيْبَةٍ مِنْكَ، وَقَدْ وَرَدَتْهُ عَلَى ثِقَةٍ بِكَ فَكَيْفَ تُؤَيِّدُنِي مِنْ عَطَائِكَ وَقَدْ أَمَرْتَنِي بِدُعَائِكَ وَهَا أَنَا مُقْبِلٌ عَلَيْكَ، مُلْتَجِيٌّ إِلَيْكَ، بَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ أَعْدَائِي كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَاخْطِفْ أَبْصَارَهُمْ عَنِّي بِنُورِ قُدْسِكَ وَجَلَالِ مَجْدِكَ، إِنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الْمُعْطَى جَلَائِلَ النَّعْمِ الْمُكْرَمَةِ لِمَنْ نَاجَاكَ بِلَطَائِفِ رَحْمَتِكَ وَرَأْفَتِكَ، يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ يَا كَاشِفَ أَسْرَارِ الْمَعَارِفِ وَالْعُلُومِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ.

بعد از خواندن طمطام سه بار این دعا را بخواند.

سُبْحَانَ الْقَاهِرِ الْقَوِيِّ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ الْمُتَكَبِّرِ الْحَيِّ الْقَيُّوْمِ بِمَا مُعِينِ

در بیان علم منازل قمر و کواکب

اشاره

ص: 31

در جزوه دوم از کتاب تذکره حکیم داود انطاکی طبع مصر صفحه 89 گفته آنچه را که ترجمه آن اینست علم منازل قمر و آنچه متعلق به آن است و همچنین است کواکب و آنچه به آنها تعلق دارد و معرفت طالع و موالید و غیر اینها از آنچه که به این محل تعلق دارد بر سبیل اختصار

بدانکه خدا به ودیعه گذارده است در نفس انسانی جمیع علوم ظاهره و خفیه را و نفس انسان موضع علم و معرفت و حکمت و استنباط همه علمها و استخراج همه حکمت ها است و این موضوعیت و موقعیت از جهت آن است که برای نفس انسانی اراده ربّانیّه ایست که ظاهر می شود از اراده خدای تعالی در دل انسان که به منزله عرش است از علویّات و نفوذ می کند آن اراده از قلب به دماغی که خانه نفس و حرکت و حس است و به منزل کرسی است از علویّات پس حادث می شود از این اراده نفسانیه از آنچه که اول در خزینه قلب می ریزد هرچه باشد از کتابت یا قرائت یا فعل یا قول یا حرکت یا مانند اینها پس بیرون می آید آنچه در عالم غیب او است بسوی عالم شهادت و ظاهر او و در آن اشاره ایست بسوی خدای تعالی در عالم اکبر نفس انسانی و همچنین است هرگاه اراده کند خدای تعالی اظهار چیزی را از علم غیب خود بسوی عالم شهادت او اوّل آن را در عرش احداث می کند که بمنزله قلب است نسبت به انسان پس متحرک می شود عرش به آنچه که خدای تعالی اراده کرده است همچنان که قلب متحرک می شود پس فرود می آید بسوی کرسی که بمنزله دماغ است در انسان و از آنجا فرود می آید بسوی آسمانها که به منزله سر است نسبت به انسان پس نازل می شوند با آن ملائکه ای که به منزله حواسند در بدن انسان در زمین که به منزله جسد انسان است پس ظاهر می شود آنچه که اراده کرده است خدا اظهار آن را از عالم غیب به عالم شهادت هرچه باشد و این دلیل است بر اسرار عظیمه ای که خدای سبحانه و تعالی به ودیعت گذارده در ذات نفسانیه به صورت انسانیه که نیکوترین صورت مخلوقات و اشرف اشخاص مصنوعات است.

و چون اعمال خیر و شرّ و وقایع تابعه آن داخل در افعالند و در هر دو چیزی ناچار است از ثالثی که آن حالت جامعه باشد واجب است که دلیلها هم همین طور باشد و چون بعضی از بروج دوازدهگانه ثابت و بعضی از آنها منقلب است دائره لا اله الا الله هم بعضی از آن ثابت و بعضی از آن منقلب است اثبات آن ثابت و نفی آن منقلب است در وجودی که از صفت آن عدم نیست و آن

کسی است که هر چیزی از او در دنیا متحرکست دارد و از دایره فلکیّه به زیادی و کمی مانند حرارت و برودت و تابستان و زمستان و غیرهما که همه آنها منحصرند به این حروف مستدیره با فلک قمر زیرا که آن اول عالم سفلی است به علت نزدیکی او از جهت وجود عالم ملک و شهادت باین جهت سرعت حرکات قمر زیادتر و تأثیر آن بیشتر است و نزدیکتر از همه آنها است که به زیادتی قمر زیاد می شود و به کمی آن کم می شود همچنانی که کلمه به اختلاف حروف زیاد می شود و به اختلاف حروف کم می شود و همچنین است معانی ای که قائم بکلام است و چونکه کواکب علویات هفتگانه را خدا در آنها سرّ قبول هدایت قرار داده بفرموده بزرگ خود و هو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البرّ والبحر (یعنی او است آن کسی که قرار داد برای شما ستاره ها را تا راه یابید به آنها در تاریکی های بیابانها و دریاها) پس در آنها است سرّ قرار دادن و آن نوعی است از قدرت زیرا که یکی از نام های نیکوی خدا جاعل است چنانچه فرموده جاعل الملائکه رسلا پس در آنها است سرّ تصریفی در عالم صغیر در مرتّین و بلغم و خون که کم می شود و زیاد می شود در دور زدن دایره های طبیعیات و قوای این هفت ماخوذ است از قوای تقطیعات باطنیّات در لا اله الا الله و جدول حروف طبایع از این قرار است:

تصویر

□

پس برای نفس در جسد چهار در است برای مواضع و مجاری آن که در آن جاری می شود

ص: 33

و دور می زند و آنها حافظ جسدند و اگر باین درها چیزی برسد که با آنها اذیت رساند سایر جسد فاسد می شود و اگر میسر شود و بتواند در روی او پنج در باز می شود از آن برای جاری شدن قوای نفس و پذیرفتن خاصیت‌های آن و آن درهای پنجگانه عبارتند از سامحه و باصره و شامه و ذائقه و لا مسرکه آنها را حواس پنجگانه گویند و اینها می رسانند به نفس آنچه را که از او پنهان است در عالم سفلی که عالم ملک و شهادت است و بر هر دری از آن قوه ایست که باز می کند آن را و می بندد آن را به خواست خدای تعالی و امر او و اما باب دوم از ابواب چهارگانه جسد مکان آن در فؤاد یعنی در دل است و از آن پنج درب گشوده می شود که بیرون می آید از آنها پنج چیز تمییز و نطق و توستم در چیز و توهم و فکر و اما باب سوم از ابواب چهارگانه موضع آن در جگر است و از آن گشوده می شود درهایی که از آنها خون می رسد بسایر جسد به انواع مختلفه ای که در ترکیب اجزا و اعضای او است و اما باب چهارم از ابواب چهارگانه مکان آن در دو کلیه است و از آن باز می شود درهایی که نطفه از آن خارج می شود بسر الهی و حکمت ربّانیّه یس اینست مکانهای آفتاب در جسد و همین ها است مکانهای حروف یابسه و حادّه و اما از برای ماه در جسد نیز مکانهایی است که آنها عبارتند از پوست و سر یعنی استخوان و برای عطارد رگها و پیه‌های بدنست و برای مریخ خون و صفرا است و برای زحل مو و ناخنها است و برای مشتری اعتدال و سلامتی جسد است و برای زهره نفس و صورت است.

و برای دوازده برج مواضعی است در بدن انسان برای حمل است موی سر و برای ثور است پیشانی و برای جوزا است دو چشم و برای سرطان است دو سوراخ بینی و برای اسد است دهان و زبان و برای سنبله است ریش و برای میزان است دو شانه و برای عقرب است سینه و برای قوس است فقرات گرده و پشت و برای جدی است شکم و برای دلو است خصیتان و ذکر و برای حوت است دوپاها و دو ساق.

و در هر برجی حرارت و رطوبت یا حرارت و یبوست یا برودت و رطوبت یا برودت و یبوست است و از برای هر عضوی از اعضاء حروف معلومه ای هست و به همان نسبت که

برای هر عضوی از اعضاء حروف معلومه است برای هر برجی از بروج نیز حروف معلومه است پس قیام هر عضوی از اعضاء تدبیر آن باذن خدای تعالی به آن حروفست کسی که آن را فهمید می فهمد ترکیبات حرفی و تأثیرات آن را و کیفیت طبّ روحانی را که اگر مرضی برای عضوی حاصل شد می داند که کدام حروف برای آن عضو و عضوی که در پهلوی آنست سازش دارد از بالا و پائین آن پس جمع می کند آنحروف را و در کتاب خدا نظر می کند و پیدا می کند آیه ای را که آن حروف در آن جمع است پس کسی که وضو بگیرد و دو رکعت نماز بجا آورد و بنویسد آن آیه را و بشوید و آب آن را بیاشامد یا آن را همراه نگهدارد و بر آن عضو بیاویزد باذن خدای تعالی شفا یابد و بخواند آن آیه را بر آن مرض از آن عضو برطرف شود «و اگر همه حروف بیست و هشتگانه در آیه جمع باشد و به همان دستور که گفته شد با آن عمل شود صحبت یابد و هرگاه نسبت به عضوی از اعضاء بروج هم باشد به همین نحو عمل کند هرگاه قمر در آن برج باشد قوت آن زیادتر خواهد بود و کسی که فهمید سر قول خدای تعالی را که فرموده و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمه للمؤمنین می داند که در آن است شفا همه اقسام دردها و غیر آنها و برای مثال و آسان شدن عمل تقسیم حروف را بر دوازده برج و اعضاء آدمی که منسوب به آن است در جدولی درج می کنم.

تصویر

□

ص: 35

فائده

بدانکه در وجود انسان خداوند تعالی شباهت هر چیزی از عالم علوی و سفلی را قرار داده و او را نمونه هر دو عالم گردانیده و هر عالم علوی مدبر است آنچه را که با او مناسبت دارد از عالم سفلی بر وفق حکمت بالغه خدائی که خالق و ایجاد کننده آنها است پس بدانکه فلک آسمان هفتم زحل است و آن نحس است و گوش چپ انسان به آن تعلق دارد و از فلک دو برج باو متعلق است و آن جدی و دلو است پس نسبت دلو از اینان سپرز است و نسبت جدی از او دو پاها است.

و فلک آسمان ششم مشتری است و آن سعد است و چشم راست انسان به آن تعلق دارد و از فلک

دو برج دارد قوس و حوت نسبت قوس از انسان جگر است و نسبت حوت از او کلیه است. و فلک آسمان پنجم مریخ است و آن نحس است و گوش چپ انسان به آن تعلق دارد و از فلک دو برج دارد حمل و عقرب نسبت حمل از انسان معده و نسبت عقرب از او دو سبیل است.

و فلک آسمان چهارم آفتابست و آن سعد ممتزج است و سلطان کواکب و از او است صلاح عالم علوی و طرف راست بینی به او تعلق دارد و یک برج دارد و آن اسد است و نسبت او از انسان قلب است که سلطان بدنست و صلاح و فساد بدن به او است.

و فلک آسمان دوم عطارد است و آن ممتزج است و دهان انسان به او تعلق دارد و آن را دو برج است جوزا و سنبله نسبت جوزا از انسان دو ذراع او است و نسبت سنبله پشت او است.

و فلک آسمان اول قمر است و آن سعد است و سوراخ بینی چپ از انسان به او متعلق است و برای آن در فلک یک برج است و آن سرطان است و نسبت سرطان به انسان سر او است.

و اما رأس سعد است و بسر انسان تعلق دارد و اما ذنب نحس است و عجز انسان به او تعلق دارد.

چون این را دانستی

بدانکه هرگاه اراده کنی عملی را از روی این قاعده نظر کن و بدان که عطارد سرچشمه حکمت و معدن دقایق علوم است خصوص علمی که مورد اهمیت است و حرکت او سرعت دارد برایگشایش کارها و رفع هموم و غموم و آن کاتب شمس است که پادشاه فلک و سلطان وجود است و صلاح همه عوالم به او می باشد و موضع اسرار و نسبت قلب انسان به او است که آن موضع اراده و ضمائر است.

پس هرگاه خواستی کشف کنی آنچه را که یاد کردیم نظر کن به دو دست انسان که حرکت می کند به آنچه در ضمیر قلب است زیرا که انسان خالی از حرکات دست نیست بسوی خود یا به سوی غیر خود پس هرگاه گذارد دست خود را بر یکی از اعضای خود یا غیر خود از انسان دیگر به آن عضوی که دست گذارده نگاه کن اگر از کوكب سعد است مانند آفتاب که سوراخ راست بینی از او است و همچنین قلب بدانکه حاجتت

برآورده می شود یا اگر عضو متعلق به مشتری است که آن چشم راست و کبد است یا متعلق به زهره که آن چشم چپ و دو دست و انشیان است یا متعلق به عطارد که آن ممتزج است و آن دو ذراع و پشت است یا متعلق به قمر که از برای آنست سوراخ چپ از بینی و شش یا متعلق برأس است که سعد است پس هرگاه میخواهی تفرقی بزنی که حاجت روا می شود یا نه نظر کن به اول شخصی که با تو روبرو می شود بین دستهای او بر کدام یک از اعضای او است از اعضای سعیده هرگاه هر دو دست یا یکی از آنها بر چیزی از آنها باشد حکم کن که حاجت روا می شود باراده خدای تعالی و اگر بر اعضای نحوسه باشد حاجت روا نمی شود.

قاعده

هرگاه برای حاجتی بخواهی در مجلس خلیفه ای یا سلطانی یا امیری یا غیر آنها وارد شوی از مردمان بزرگ آن مجلس را بر هشت قسمت کن چنانچه نقشه آن در ذیل نموده می شود هرگاه وارد مجلس شدی اگر آن شخص در جزء زحل نشسته تو در جزء زهره بنشین و از سایر اجزاء پرهیز کن و اگر در جزء مشتری نشسته تو در جزء زهره بنشین یا در جزء قمر و اگر در جزء شمس یا در جزء زهره نشسته تو در همان جزء یا در جزء مشتری بنشین و از جزء مریخ و زحل احتراز کن و بدانکه اگر در جزء عطارد نشستی با او خدعه خواهی کرد و به آنچه دوست می داری و آرزوی تست خواهی رسید ان شاء الله و اگر در جزء عطارد نشسته تو در جزء زهره روبروی او بنشین و بترسان او را که می خواهد ساقط شود و نمی تواند کلامی بگوید که مکروه خاطر تو باشد و اگر با او در جزء مشتری بنشینی از او ایمن مباش و از سایر اجزاء حذر کن و اگر در جزء شمس نشسته تو در جزء مشتری یا در جزء زهره یا در جزء قمر بنشین.

و اگر کسی در مجلس تو داخل شد و خواستی بدانی که حال او با تو چگونه است تو زودتر در جزء مشتری بنشین تا در چشم او بزرگ نمائی و لیکن روی تو بطرف مشرق باشد یا بر روی جهت زهره پس بین آنکه بر تو وارد شد اگر با تو در جزء مشتری یا در جزء زهره یا در جزء قمر نشست چون برخیزد تو را ستایش کند و از تو به نیکی تعریف کند و ثناگو باشد و اگر در جزو زحل نشست از تو چیزی در دل دارد که ظاهر نمی کند و فکر می کند که با تو چه کاری کند و اگر در جزء مریخ نشست با تو قصد سوئی دارد و تا تو را اذیت نکند زبان خود از نزد تو برنخیزد پس از او حذر کن و اگر در جزء عطارد نشست بدانکه دروغگو است و میخواهد بر تو زیانی وارد

کند و اگر در جزء آفتاب نشست شخص کینه وری باشد و هرگاه به او نیکی هم کنی به تو حسد می برد و برای تو چیزی نمی خواهد.

صورت مجلس

تصویر

□

لِلْمَوْلَف

آندل که از ولای علی کامیاب نیست *** در هر دو کون لایق فیض و ثواب نیست

میزان عدل حق بولایت شود بپا *** در هر دلی که هست بر آندل عذاب نیست

در دادگاه حشر که روز جزا بود *** جز یا علی و آل ایاب و حساب نیست

از لات و از منات وز عزا بپوش چشم *** بعد از نبی خلیفه بجز بوتراب نیست

فرمود شهر علم منم باب آن علی است *** راه ورود شهر جز از راه باب نیست

امّ الکتاب عالم امکان بود علی *** در این کتاب غیر وی امّ الکتاب نیست

بعد از نبی چو شیر خدا مرتضی علی *** بر ممکنات سیّد و مالک رقاب نیست

هرگز منش خدای نخوانم ولی جدا *** نبود از او که همچو وی در احجاب نیست

گر بیخرد ز بیخردی خواندش خدا *** راهی که میرود ره صدق و صواب نیست

ص: 39

دست خدا ز نور خدا کی شود جدا*** اشراق آفتاب جدا از آفتاب نیست

حیران اگر چه هست گنهکار و روسیاه*** نومید از شفاعت ختمی مآب نیست

نَغز

از مرد برهنه روی بر می طلبم*** در خانه عنکبوت پر می طلبم

اندر دهن مار شکر می طلبم*** از پشه ماده شیر نر می طلبم

جَوَاب

علم است برهنه روی و تحصیل بر است*** دل خانه عنکبوت و تن بال و پر است

زهر است جفای علم و معنی شکر است*** هر پشه از آن چشید او شیر نر است

أَحْكَامُ بَيْوتٍ وَ طَوَالِعِ

خانه اول حمل خانه زندگانی و جان و عمر و ابتدای کارها است

خانه دوم ثور تعلق بمال و معیشت و یاران و کیسه و سرمایه کسب دارد

خانه سوم جوزا تعلق به برادران و خواهران و خویشان و سفر نزدیک دارد

خانه چهارم سرطان تعلق به مهتران و عواقب کارها و پدر و مرئی و مکان و بعد مردن و املاک دارد و آن را وتدالارض گویند خانه پنجم

اسد تعلق به فرزندان و اخبار خوش و هدیه و شادی و سفر میانه دارد

خانه ششم سنبله تعلق به خدمتکاران و غلامان و کنیزان و دشمن ضعیف و چهارپایان خورد و رنجوری و احوال معشوق دارد

خانه هفتم میزان تعلق به زنان و شرکاء و دشمنان و هم چشمان و سفر دور دارد

خانه هشتم عقرب تعلق به مرگ و بیماری شدید و نکبت و ترس و میراث و مال زن دارد

خانه نهم قوس تعلق به سفر و حرکت و مذهب و شریعت و علم و دین و عبادت و خواب دیدن و چگونگی آن دارد.

خانه دهم جدی تعلق به مادر و دولت و عمل سلطان و چگونگی رفعت و مرتبت و سلطنت دارد و آنرا و تدا السماء خوانند.

خانه یازدهم دلو تعلق به امیدها و سعادت دوستان و یاران و نصرت بر کارها و عاشق و معشوق دارد.

خانه دوازدهم حوت تعلق به دشمنان بزرگ و بدبختی و چهارپایان بزرگ دارد.

تبصره

خانه چهارم خانه پدران و خانه هشتم خانه جدّ و جدّه و خانه سوم برادران و خانه ششم عموها و عمه ها خانه پنجم خالوها و خاله ها، خانه دهم سلطان خانه دوازدهم برادر سلطان هفتم زنان هشتم بیت المال زنان نهم برادران زنان است.

معرفت فصول و وزیدن

بادها بقول حکیم سادن هندیسادن هندوان بروز نخست *** طالع آفتاب دان تو درست

از گه صبح تا تمامی چاشت *** هوش بر جای خویش باید داشت

حکم بر باد کرد مرد حکیم *** عقل را برگمار و باش فهیم

گر وزد آزمان ز مشرق باد *** آزمان است فصلها به مراد

ور ز مغرب وزدر راه یقین *** فصل مابین را کند تلقین

از شمالی نبات راست خطر *** زافت موش و ژاله و لشکر

از جنوبی طمع ز فصل مدار *** پند بشنو و غله را گرد آر

دانستن احکام باران

از حکیم هنود شد معلوم *** گفت باران فصل را بنجوم

چارده شب چو شد ز فصل ایار *** در طلوع قمر نظر میدار

گر مه از ابر سر برون آرد*** ز ابر بارانها فرو بارد

ور به نزدیک او است یا بکران*** فصل آن سارا میانه بدان

گر بود آسمان تمامی صاف*** قحط باشد صحیح و نیست گزاف

رساله سید ابن طاووس رحمه الله در کیفیت استخاره از قرآن مجید

یافتم رساله مخطوطی را که تاریخ کتابت آن در سال یک هزار و یکصد و سی هجری بود تألیف سید جلیل ابن طاووس حسنی اعلی الله مقامه که عین عبارت آن را در این کتاب مینویسم و آن رساله شریفه مشتمل است بر طریقه خاصه ای در کیفیت استخاره کردن از کلام الله مجید و آن اینست

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصّلاه والسلام على سيدنا محمد وآله اجمعين اما بعد اين رساله ایست در باب استخاره از مصحف مجید پس کسی که خواهد استخاره کند بخواند آیه الکرسی و آیه و عنده مفاتح الغیب را تا آخر و بعد از آن این دعا را بخواند: اَللّهُمَّ اِنِّی تَوَكَّلْتُ عَلَیْکَ وَ تَقَالَّتْ بِکِتَابِکَ فَاَرِنِی مَا هُوَ الْمَکْتُوْنُ فِی سِرِّکَ الْمَکْتُوْنُ (الْمَحْزُوْنُ) فِی غَیْبِکَ بِرَحْمَتِکَ وَ کَرَمِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ اَللّهُمَّ اَرِنِ الْجَقَّ حَقًّا حَتّٰی اَتَّبِعَهُ وَ اَرِنِ الْبَاطِلَ باطلاً حَتّٰی اَجْتَنِبَهُ پس مصحف را بگشاید و از صفحه طرف راست هر چه لفظ جلاله دارد بشمارد و بعدد لفظ جلاله از طرف چپ ورق بشمارد پس بعدد اوراق از صفحه دست چپ سطر بشمارد پس آن بمنزله وحی است بعد از آن اگر سؤال کند که غایبی دارد احوال آن چون است صحت و مرض و مال دارد یا ندارد یا بقدر کفاف دارد در کدام طرفست اول صحت و مرض او را در حرف اول از سطر ششم بشناسد اگر آن حرف سعد است صحیح است و اگر نحس است بیماری است یا مرده است و یکی

نحس دلالت دارد بر اینکه بیماری اندک دارد یا از بیماری خلاص شده است.

حروف سعد اینست ل ک ف ط ذ ر و ت ز ه- ش ع ق

حروف نحس اینست ل غ ح خ ن ب ص ج

حروف ممتزج اینست ی ص س م

و حال مال داشتن از حرف اول سطر اول و دوم است اگر حرف سطر اول و دوم سعد داخلی است مال دارد و اگر نحس خارج است مال ندارد و اگر یکی از آن دو سعد داخلند اندک مال دارد و اگر هر دو خارجند اما سعدند مال بدست می آورد و اگر هر دو داخلند یا یکی نحس است و دیگری منقلب یا ممتزج یا سعد قوت لایموت میسر می شود.

حروف داخل اینست ک ظ م ب ص ه- ش خ ق در ز س ث

حروف خارج اینست ا ف ل غ و ت ج ح م

حروف منقلب اینست ذ ی ض ع ط ن

و حال مکان او را از اول سطر هفتم بدانند که حرف شرقی است یا غربی یا جنوبی یا شمالی

حروف شرقی اینست ا ق ل غ و ت ح خ

حروف غربی اینست ط ذ ز ث س در ط

حروف جنوبی اینست ک ظ م ب ص ن

حروف شمالی اینست ج ف ه- ش ع ی ض

و اگر حرف سطر اول شرقی است و هفتم میان مشرق و جنوب است و حرف سطر اول جنوبی و هفتم مغربی میان جنوب و مغرب است و اگر حرف سطر اول مغربی و هفتم شمالی است میان مغرب و شمال است و اگر سطر اول شمالی است و هفتم مشرقی است میان شمال و مشرق است و اگر این حروف به جهات مقابله اند آنکس ترددی دارد و ثابت نیست والله اعلم. باید دانست که هم در این امر و سایر امور در قرآن چیزی است که او را مقالات و سلطان الامر لسان الامر می گویند طریقهش اینست که چون مصحف را بگشاید لفظ الله هفتم را از

صفحه یمین

بشمارد آنگاه از صفحه یسار از سطر آخر که بعد از لفظ الله است نگاه کند بعدد جلاله ورق بشمارد و ملاحظه کند که در باب وعده است یا وعید اگر وعده است خبر دهد به خوبی و اگر وعید است او هم بر شر می رود و اگر نه وعده و نه وعید است میانه دانند و اگر در صفحه یمین لفظ الله نباشد حکم بر سطر اول صفحه بسیار کند بهمان طریق که مذکور شد والله اعلم.

و اگر پرسیدند که غائب زنده است یا مرده و مقام او در کجا است نظر به حروف سطر اول و دوم کند با هفتم اگر حروف سعدند زنده است و اگر حروف نحس اند مرده است و اگر ممزوجند بیمار است یا در جائی محبوس است مانند او و اگر حروف سطر ششم سعد داخل است چیزی بدست بیاید و اگر سعد خارج است یا نحس نمی یابد و اگر ممزوج است بعدد حرف حکم کند که بدست می آید دیرتر و اگر سؤال از بیمار کند نظر نماید بر حرف اول از سطر ششم اگر در وی این حروف امراض باشد حال بیمار بد است.

حروف امراض این است ب ص ن س ل غ ح خ

و اگر غیر این حروف بود دلیل بهبودی است خصوصاً در صورتی که حرف سطر اول سعد باشد و اگر حروف سطر ششم سعد خارج است بیمار از مرض زود بیرون آید و اگر سعد داخل است خوب می شود ولی چند روز در مرض می ماند و عدد آن را از منسوبات سطر ششم بدانند به این طور که اول منسوب روز یکشنبه است و ت م و روز دوشنبه د ه - ر ش و روز سه شنبه ظ ف ی ض و روز چهارشنبه ب ص س و روز پنجشنبه ال ک ط و روز جمعه ع ذ ث و روز شنبه ح خ ل غ ن ج ق

و اگر ششم حرف منقلب است گاهی خوش و گاهی بیمار گردد و اگر پرسند که بیمار او از چه وجه است اگر حرف سطر ششم نادی است ماده حار و یابس است و اگر آبی است بارد و رطب است و اگر هوائی است حار و رطب است و اگر خاکی است بارد و یابس است

حروف نادی اف ل ع ر ث

حروف آبی در ه - ش و حروف هوائی ط ظ ح خ ج ق س ز ت حروف خاکی ک ظ م ن ب ص ی ض

اگر پرسند که فلان زن حامل است یا نه اگر حروف سطر اول و پنجم و یازدهم این حروفست ه- و س ن ک ز ح ش

حامل است و اگر گویند که پسر است یا دختر اگر حرف سطر اول و پنجم حرف ذکور است پسر است حروف ذکور اینست ا ف ل ع ظ ذ ن ح خ و ت ج ق س و اگر منسوب به اناث باشد دختر است و حروف اناث این است ک ط م د ر ب ص ه- ش ی ض ز ث غ و س و این را ممتزج گفته اند و در صورت دزد برده اعتبار به حرف سطر هفتم است وقتی که حرف اول سطر دوم سعد بود و اول حرف سطر هشتم طرف خارج معلوم دارد که دزد برده است و اگر حرف سطر دوم خارج باشد دلیل است بر آنکه فراموش کرده کامل است در تحقیق اگر حرف اول سطر هفتم مذکر است مرد بوده است والا زن و اگر حرف سین در هفتم آید خشی بوده است یا مردی بوده که عمل زنان کند یا زنی که عمل مردان کند اما آنکه برده بدست آید و اگر حرف اول سطر هفتم سعد داخل است زود بدست آید و اگر سعد خارج است دیر بدست آید و اگر ممتزج است احتمال دارد که چیزی از آن بدست آید و اگر نحس بود بدست نیاید.

و اگر کسی اراده سفر کند اعتبار به حرف اول سطر است اگر حرف منقلب یا سعد باشد سفر خوبست و فائده حاصل شود و اگر حرف نحس است نمی باید رفت و اگر داخل است در سفر توقف شود و مراجعت بطور می کشد و امن و خوف را از حرف اول سطر ششم خبر دهد اگر حرف سعد است ایمن است و اگر حرف نحس بود مخوف است و اگر ممتزج باشد اندکی خوف به او رسد و اگر خواهد که از دو راه یکی را اختیار کند منقلب را بر نحس اختیار کند و اگر از عمارت و ابتدای کارها یا در کدام روز به خانه نوشدن بهتر باشد سؤال کند اعتبار بر سطر چهارم است وقتی که حرف اول سطر سعد باشد بسیار خوب است و اگر نحس باشد بد بود و اگر منقلب آید میانه بود و نکردن او بد است.

و اگر خواهد طفل به گهواره گذارد یا از شیر باز گیرد سؤال کند که خوب است باید از سطر پنجم گیرد

اختیار روز از سطر ششم است در ممتزج اختیار او بر مهم میانه است و این رساله بدو فائده آخر کرده می شود.

فائده اول آنکسی که فال می بینید اگر اعتقادی در این عمل ندارد و متزلزل است و ملالی دارد نالی که از جهت او می گیرند صادق نمی آید و دروغ است و برعکس آنچه در مصحف دانند است در روزگار او پدید آید و نشانه بد اعتقادی متفأل بر این عمل یکی آنست که چون سطر سیّم و یازدهم سطر نحس باشد دلیل تام است که او را بدین اعتقادی نیست مع هذا فال برعکس خواهد بود و اگر او حرف ممتزج باشد آنکس را در این عمل صحت و عدم مساویست و اگر آنها سعد باشد اعتقاد او در این عمل درست است و بالکلّیه اعتقاد و عدم اعتقاد متفأل بحرف اول سطر دوازدهم و دهم و سوّم و یازدهم است و نتیجه این فائده آنست که هرگاه عدم اعتقاد آنکس را معلوم کند و زیاده در کار او بکوشد به دروغ می افتد.

فائده دوّم آنکه هر مهمّی منسوبی دارد و مؤیدی منسوب حرکت و سکون و نطق و صحّت و حیات و ممات سطر اول است و منسوب بیع و شر او فقر و غنا و اخذ مال سطر دوم است و مؤید او در سطر اوّل ورق دوّم است و منسوب ابتدا و انتها و علم و جهل و اخ و اخت سطر سوّم و مؤید آن سطر اوّل ورق هشتم است و منسوب عمارت و خرابی و عافیت و آب و مسکن سطر چهارم و مؤید آن سطر اول ورق چهارم است و منسوب فرح و خوبی و لباس و اعوان و هدیه ها و ولد بزند سطر پنجم و مؤید آن سطر اوّل ورق پنجم است و منسوب صحت و مرض و دواب و حواشی و سجن و قید در سطر ششم است و مؤید آن سطر اول ورق ششم و منسوب زن و نکاح و شرکت و امان و تهمت سطر هفتم و مؤید آن سطر اول ورق هفتم است و منسوب خوف و خطر، و مال و غایب سطر هشتم و مؤید آن حرف اوّل ورق هشتم است و منسوب سفر و رجوع و دیدن و معامله و طلب سطر نهم و مؤید آن حرف اوّل ورق نهم است و منسوب جاه و جلال و ضمانت سطر دهم و مؤید آن حرف یازدهم است و منسوب طمع و جاه و سعادت و شقاوت سطر یازدهم و مؤید آن حرف اول ورق یازدهم است.

و منسوب جسد و عداوت و اعتقاد و سؤال اعتقاد و راحت و کلفت سطر دوازدهم است و باید دانست که مؤیدات و منسوبات هر امری را مقاصدی است مثلاً منسوب مال و خانه و دوست مؤیدان حرف اول ورق دوم است و مقاصد آن حرف اول سطر دوم است و منسوبات اخ سطر سوم و مؤید آن حرف اول ورق سوم و مقاصد آن حرف اول سطر ورق سوم است و بهمین طریق چون اول مقاصد و مؤیدند این مؤید و مقاصد او حرف اول سطر ورق سیزدهم گرفته اند به تاریخ فائده آنکار وقتی منسوب امری از امور مؤید و مقاصد آن خوب آید آن امر به غایت خوبست و اگر هر دو بد آید آن کار به غایت بد است و اگر منسوب خوب و مؤید و مقاصد آن میانه است آن کار خوبست و اگر هر دو بدند آن کار میانه است و همین طریق وقتی که منسوب بد باشد آن امر بد است اما نه زیاد و اگر هر دو صورت نیکی و بدی مساویست این معتدل با بدی یا نیکی باشد تمام شد رساله و به نهایت رسید آنچه که در این باب یافتیم واللہ اعلم بالصواب

موعظه

از امیرالمؤمنین علیه السلام از نشانه مؤمن پرسیدند فرمود نشانه مؤمن چهار چیز است و آن اینست که پاک کند دل خود را از دشمنی و تکبر کردن 2 و زبان خود را از دروغ گفتن 3 غیبت کردن 4 و عمل خود را از ریا و گوشزد کردن 5 و شکم خود را از حرام و شبهه خوردن للمؤلف الحقیق

آمده ام در این جهان تا که زنی شکر دهم *** رویم و شاخه آورم برگ دهم ثمر دهم

باد خزان معصیت ریخته شاخ و برگ من *** گو چکنم جز آنکه از فتنه خود خبر دهم

معرفت قدیم را نفس منش حجاب شد *** غیر هوای نفس خود می نتوان اثر دهم

دور شدم ز اصل خود رهن من طوی من *** مرغ هوای خویش را کاش شدی که سر دهم

چاره درد جان من نیست بجز گریستن *** از پی قتل نفس خود خون دل از بصر دهم

وای بحال زار من وین دل بیقرار من *** داروی درد خویش از گریه گه سحر دهم

ص: 47

مهدی منتظر بیا آتش دل فرو نشان*** درد من ار دوا کنی مژده بخشک و تردهم

حیران را به یک نظر اهل نظر کنی اگر*** از خطر هوای خود خویش توان گذر دهم

فائده

در بیان استخراج کسور مربعات و غیر آن بدانکه دانستن کسر هر لوحی از اینقرار است

اول یک ضلع از هر لوحی را در خانه های آن لوح ضرب می کنی بعد عدد خانه های یک ضلع را بر آن می افزائی پس از آن مجموع اعداد را تنصیف می کنی و نصف آن را طرح می کنی و از نصف باقی عدد خانه های یک ضلع را طرح می کنی آنچه باقی ماند کسر آن لوح است که باید طرح شود مثلاً مثلث نه خانه دارد یک ضلع آن سه است آن را در نه ضرب کن بیست و هفت می شود عدد خانه های یک ضلع که سه است بر آن بیفزای سسی می شود نصف آن که پانزده است طرح کن باقی پانزده می ماند عدد خانه های یک ضلع که سه است از پانزده طرح کن باقی میماند دوازده پس دانسته می شود که طرح لوح مثلث دوازده است و هکذا در مربع و نحس و مسدس و مسبع و ممثن و غیر آنها بهمین قاعده عمل و طرح کن

فائده

برای دفع شر مثلث هرگاه خواستی عمل کنی دائره ای بکش و در وسط دائره آیه مبارکه فسیکفیکهم الله و هو السميع العليم و فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین و توکلت علی الله ولا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم و آیه قل لن یصینا الا ما کتب الله لنا هو مولانا و علی الله فلیتوکل المؤمنون را بنویس و در حاشیه و در دائره آیه الکرسی را تا العلی العظیم بنویس و آنرا در ظرف پاکی بشوی و قدری از آن بخور و باقی را بر سر بریز تا نحوست آن بتو تأثیری نکند.

فائده

پی تحبیب غائب آمدن زود*** بکش نقش مثلث گر توانی

یک و هشت و سه اندر ضلع اول*** شش و چار و دو اندر ضلع ثانی

بثالت پنج و نام هر دو پس هفت *** بنه در دوک گردون تا بدانی

در بیان بعضی از قواعد مثلث و احکامران

اشاره

حکمای زمانه ماضی *** که همه اهل دانشند و هنر

وضع در بند سه نهاد استند *** که بود بیت خانه نه پیکر

وضع نامش بود سه اندر سه *** بنگارم کنون بنقش و صور

عدد نقش خانه دو بین *** هست از اعداد نام هفت اخترشش جهاتست خانه ششمین *** خانه چار هست نه بشمر

خانه پنجمین که میزان است *** شکل پنجست ای فرشته سیر

ششمین خانه یکعدد دارد *** هفتمین خانه چار طبع دیگر

سه عدد بیش نیست در هشتم *** نهمین خانه است هشت دیگر

چون توانی نهاد از اعداد *** کار روشن شود تو را چوقمر

شرح اعداد هم نخواهم گفت *** تا بود یادگار دیرین بر

گر نویسد بنام یک شخصی *** گر بخواهند کو رود بسفر

زیر سنگ گران نهند اشکال *** برود او ز خانه نیز بدر

ور بهنگام وضع حمل زنی *** بنویسند نقش آن بشکر

بخورد آتزی که دارد بار *** هم بساعت باقتضای قدر

میشود او ز رنج درد خلاص *** می نماند دیگر بخون جگر

یاد میدار کایدت در کار *** تجربه کن که هست گنج گهر

خاصیت دیگر

گر کسی باشد مر او را فائده در جمله کار *** ابتدا از خانه چارم کن ای دانای کار

در دوم می نه چهار و در نهم بنویس دو *** چار اندر سه به پنجم پنج را میده قرار

شش بهفتم خانه نه پس هفت در هشتم گذار*** هشت در یک نه ز بهر دوستی آید بکار

وقت وضع حمل می باید بخورش سندروس*** باز کندر ضمن بسم الله تا اتمام کار

چون برای دشمنی و قهر باشد با کسی*** ابتدا از خانه هشتم کن ای والا تبار

پس دوم در خانه اول نه و سه در ششم*** در سوم چار و به پنجم پنج را باشد قرار

شش بنه در خانه هفتم چهارم خانه هفت*** در نهم هشت و نه اندر دو باسلوبش در آر

از افادات مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی ره

برای زیاد شدن حافظه فرمودند بنویس آیه الکرسی را تا العلی العظیم با مشک و زعفران بر کف دست راست خود در وقت خوابیدن و دست را بر زیر سر بگذار و بخواب و صبح پس از بیدار شدن با آب دهان خود بلیس تا هفت روز این عمل را بکن موجب زیادتی حافظه خواهد بود.

ایضاً

برای اولاد پیدا کردن کسی که اولاد ندارد اجازه فرمودند که بنویسم آیه زیر را با بسمله و طلسم زیر در ظرف بلور یا لیوان زجاجی با تربت و زعفران باشد بهتر است تا هفت روز و در ظرف بلور یا لیوان فقط بسمله و آیه نوشته شود بدون طلسم و زن بعد از پاک شدن از حیض و غسل کردن هر روز صبح ناشتا یکی از ظرف یا لیوانها را شسته ناشتا بیاشامد و بین آن فاصله نیفتد و اگر در هر روز جدا جدا تا هفت روز پی در پی نوشته شود بهتر است و اگر رخت باشد هر هفت لیوان یا ظرف را در یک روز نوشته و هر روز یکی از آنها را زن ناشتا بیاشامد و از اینجانب عهد گرفتند که بنویسم این دعا و دستور را مگر برای کسی که عهد کند نمازهای واجبه یومیه خود را در اول وقت بخواند مگر کسی که عذر شرعی موّجه در تاخیر داشته باشد- و آیه را نیز با بسمله و طلسم با مشک و زعفران و تربت بر کاغذ بنویسد و زن با خود نگاهدار آیه و طلسم این است

بسم الله الرحمن الرحيم ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طين ثم جعلناه

النطفه في قرار مكين ثم خلقنا النطفه علقه فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا المضغه عظماً فكسونا العظام لحماً ثم انشأناه خلقاً اخر فتبارك الله احسن الخالقين عدد آیه 16968

تصوير

□

ص: 50

نقش جمال یار را تا که بدل کشیده ام*** یکسره مهر این و آن از دل خود بریده ام
 هر نظرم که بگذرد جلوه رویش از نظر*** بار دیگر نکوترش بینم از آنچه دیده ام
 ناله مجال کی دهد تا که بگویمی چسان*** تیر بلای هجر او بر دل و جان خریده ام
 سوزم و ریزم اشک غم شمع صفت پبای دل*** در طلبش چه خارها ای که بدل خلیده ام
 چاک دل از فراق او میزنم و نمیزند*** بخیه پیارهای دل کز غم او دریده ام
 این دل سنگم آب شد از آتش اشتیاق شه*** بسکه بناله روز و شب کوره دل دمیده ام
 حیران تا کی از غمش اشک بدامن آورد*** چون دل داغدار خود هیچ دلی ندیده ام

سنگ یا علی

نقل کرد برای من فاضل جلیل و عالم نبیل آقای شیخ محسن شیرازی شهیر بفقیه مدیره نویسنده مجله الاسلام در روز بیست و پنجم ماه شعبان المعظم سال یک هزار و سیصد و چهل و شش هجری قمری در شیراز در منزل مرحوم خلد مقام حجه الاسلام آیه الله الملک العلام آقای آقا شیخ جعفر محلاتی اعلی الله مقامه الشریف که گفت نقل نمود برای من جناب عمده التجار آقای حاج میرزا خلیل کریمی بخل جلیل حاج میرزا کریم صراف شیرازی که یکی از رجال موثق و آقایان محترم شیراز هستند بلحاظ علاقه ای که در حدود جهرم دارند قضیه سنگ یا علی را که در نزدیکی جهرم مشهور و معروف است لذا از ایشان تقاضا نمودم که اطلاعات و مشاهدات خود را کتباً برای من مرقوم دارند مدلول مکتوبی که بخط خود برای من فرستادند این بود که این سنگ در دامنه کوه حوالی رودخانه هیمگان واقع است هشت فرسخ راه تا جهرم مسافت دارد دو فرسخ از ملک بنده دور است سنگ مزبور سماقی رنگ و تقریباً سیصد من وزن آنست و محل وقوع این سنگ بیابانی است که از هر طرف تا آبادی زیاده از یک فرسخ مسافت دارد علامتی روی آن بنا نشده و هیچ وقت خادمی نداشته و ندارد در وقت اغتشاش هم بی اندازه محل خوف است همه ساله اسامی شریفه الله محمد علی فاطمه حسن و حسین علیهم السلام روی آن نقش می شود این وضع در فاصله شش ماه الی یک سال تمام می شود غالباً نقش پنج سال گذشته با نقش جدید ظاهر

و هویداست فرقی که نقوش سابقه با نقش جدید دارد اینست که نقوش سنوآت قبل بواسطه باران رنگ آن تغییر کرده و نقش سنه جدید آن سفید است کیفیت این نقش آنست که بدو یک نقطه سفیدی ظاهر می شود پس از چندی به تدریج سرعین می شود به فاصله دو ماه تقریباً لام ظاهر می شود تا اینکه به تدریج کلمه علی علیه السلام تمام می شود و همچنین است سایر اسامی طیبه و سابقاً این کلمات به خط کوفی نقش می شده و قریب دوازده سال است که به خط شکسته و نستعلیق نقش می شود اینست خلاصه مکتوب مزبور من لم یصدق فلیحرب

بند و اندرز

در نسخه خطی قدیمی که آثار صحت در آن ظاهر بود این حکایت را یافتم که روزی حضرت عیسی علیه السلام به شبانی رسید گفت ای شبان عمر خود را به شبانی صرف کرده ای اگر طلب علم میکردی برای تو بهتر شود شبان گفت ای عیسی من شش مسئله از علم حاصل کرده ام و به آن عمل می کنم و امیدوارم که به برکت آن از رحمت خدا ناامید نباشم اول آنکه تا حلال یابم حرام نخورم دوم تا راست توانم بگویم دروغ نگویم. سوم تا عیب در خود بینم به عیب دیگران مشغول نشوم چهارم تا شیطان را مرده بینم از وسوسه او ایمن نگردم پنجم تا گنج و خزینه خدا را خالی بینم به گنج و خزینه مخلوق طمع نمی کنم. ششم تا هر دو قدم خویش در بهشت بینم از عذاب خدا ایمن نشوم و هنوز ندیده ام عیسی گفت ای شبان علم اولین و آخرین همین است که دانسته ای و تو را به علم دیگر احتیاجی نیست.

للمؤلف المتخلص بحیران

خسروا گوشه چشمی بمن بمیر و پا کن *** سوی دلسوختگان یک نظر از بهر خدا کن

نفس نگذاردم ای شه که باخلاص بکوشم *** متی جان مرا از ستم نفس رها کن

حل نشد مشکل دل در اثر نفس پرستی *** قل آنرا تو حوالت بکف عقده گشا کن

آوخ آوخ که برفت از کف من عمر باطل *** همتی درد من از داروی توفیق دوا کن

کرده ام گم ره وصل تو من ای کعبه مقصود *** رحمی این خسته گم گشته بخود راهنما کن

آخر ای ابر سخا آب زن این نار هوایم*** تن خاکی مرا خاک در اهل وفا کن

خون شد از غم دل حیران و خود از دیده برون شد*** آخر ای شاه ز رافت نظری سوی گدا کن

ختم بسمله برای شفا

در جای خلوت و لباس و مکان پاک دو رکعت نماز بجا آور بقصد قرب مطلقه و بعد از سلام صد مرتبه صلوات بفرست و قرآن کریم را در مقابل خود باز کن و از اول قرآن تا آخر انگشت شهادت را از اول سطر تا آخر بکش و با توجه بسم الله الرحمن الرحیم بگو تا آخر قرآن هر چند سطر که هست مطابق عدد سطرهای قرآن بسم الله را تماماً بگو و پس از فراغ نیز صد مرتبه دیگر صلوات بفرست و تا هفت روز در وقت معین و در مکان معین به همین دستور عمل کن روز هفتم بعد از فراغ قدری شیرینی برای خدا به اطفال نابالغ بده و ثواب آن را هدیه کن به روح مقدس حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بعد هر عضوی از اعضای هر که درد کند انگشت روی آن بگذار و یک مرتبه بسم الله الرحمن الرحیم را بگو درد ساکن می شود اخذت ممن اخذت و ما وفقت بعد بعمله.

سرمه اسرار

در کتاب قرابا دین سید محمد حسینخان صاحب کتاب جمع الجوامع و مخزن الادویه نسبت داده است آن را که در خزانه سلیمان بن داود علی نبینا و آله و علیه السلام یافت شده و از او منتقل شده به انوشیروان عادل و از او منتقل شده به آقا و مولای ما علی بن ابیطالب علیه السلام و مخفی بود از مردم و این سرمه نادر و عزیز الوجود است و از اسرار کیفیت صنعت آن اینست توتیا یک درم سرمه اصفهانی دو درم ملح اندرانی ربع مثقال زعفران نیم قیراط کافور یک حبه پوست بلبله و هلبله پنج دانگ پس بخیساند پوست بلبله و هلبله را در آب آن مقدار که بپوشد آنرا و بیندازند در آن ادویه را و بجوشانند تا آنکه ربع آب بماند پس آب را از کهنه صاف کنند و خشک کنند و بسایند تا مثل غبار شود و وقت غروب آفتاب در چشم کشند چشم را کمال قوت بخشد اگرچه مدت ها باشد که او را ضعف عارض شده باشد بعون الله تعالی

فائده

ص: 53

جواهر سرمه منقول از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای تاریکی چشم توتیا قلم دو مثقال سرمه اصفهانی دو مثقال نمک اندرانی دو مثقال زعفران خوب نیم قیراط کافور یک حبه هلبله کابلی پنج عدد و اگر هلبله زرد هم باشد خوبست هلبله ها را در آب جوشانیده با کارد دو نصف کند و دانه آنها را بیرون کند و ادویه بالا را کوفته در میان هلبله کند و با ابریشم که آنها را ببندد و در ظرفی پاک کند و اینقدر آب در آن کند که از سر آن بگذرد و بجوشاند تا ربع بماند پس با پارچه ای صاف کند و آب را خشک کند و صلایه کند از کهنه نازک بیرون کرده در وقت غروب آفتاب در چشم کشد اگر پیر صد ساله باشد نور چشم او به حالت جوانی باز آید.

برای تقویت دماغ

پوست هلبله زرد پوست هلبله کابلی هلبله سیاه زنجبیل سنبل الطیب از هر یک دو مثقال، مصطکی سه مثقال، نمک هندی یک مثقال، صبر سقوطری هشت مثقال، اجزا را حب کرده با قدری آب اصل السوس و وقت خواب از دو مثقال تا سه مثقال میل کند روز دیگر موافق مزاج از یک دست تا دو دست طبیعت اجابت کند و تقویت دماغ و معده و امعاء می کند و بلغم و صفرا را دفع می نماید پرهیز هم ندارد هفته یک بار یا دوبار می توان خورد.

سُرمه برای چشم

اقلیمیا دو سیر نرم کوفته در کوزه سفالین کند گل حکمت گرفته چهار مرتبه در کوره کوزه گری در طبقه دوم گذارده و بیرون آورد که خوب سفید شود مثل برف نگاهدارد بعد از آن بیاورد یکمقال طلای ورق و با یک مثقال از اینجور مبارک با هم صلایه کند چهار مرتبه در قرع نموده آتش کرده از صبح تا ظهر در دفعه چهارم سیاه می شود برداشته نگاهدارد صد و بیست مرض چشم را معالجه می کند بغیر از درد چشم

در معرفت طالع

ص: 54

آنچه از ساعات روزی که در آن هستی گذشته ضرب کن در پانزده و ضافه کن بر حاصل ضرب هرچند روز از ماه عربی که در آن هستی آنچه حاصل جمع همه شد سی طرح کن به این کیفیت که سی برای حمل طرح کن و سی برای ثور و کذا هرچه از طرح سی سی باقی ماند آن درجه طالع است بنای حساب را بر آن بگذار و ابتداء طرح باید از برجی کنی که آفتاب در آن است.

فانده مهمه

بدانکه مجموع حروف بسم الله الرحمن الرحيم نوزده حرفست از اینقرار

ب س م ا ل ل ه ا ل ر ح م ن ا ل ر ح ی م

و حرفی که از بیست و هشت حرف در بسم الله نیست حروف زیر است

ج د و ز ک ع ف ص ق ش ت ث ظ خ ذ ض ط غ

حروف بسم الله نورانیته اند الا (ب) پس بدان که با مکررات هجده حرف نورانی در بسم الله است.

و بدانکه حروف بیست و هشت گانه بر دو قسمند نورانیه و ظلمانیه نورانیه از این قرار است

ا ح ر س ص ط ع ق ک ل م ن ه - ی و حروف ظلمانیه از این قرار است:

ب ت ث ج خ د ذ ز ش ض ظ غ ف و و مجموع حروف بسم الله به حساب حمل کبیر هفتصد و هشتاد و شش است و از برای بسم الله در قرائت و کتابت خواص بسیاری است که علماء فن حروف در کتب خود متعرض آن شده اند نگارنده در این کتاب بعضی از خواص آن را یاد می نمایم.

اول برای فاش شدن و بطلان سحر و با هیبت بودن نزد بزرگان هر که نوزده حرف بسم الله را بنویسد و با خود دارد اسراری بر او کشف شود و سحرها را باطل کند بشرط آنکه در ساعت زهره نوشته شود و اگر در مربع نُه در نُه در ساعت زحل بنویسد و با خود دارد در نزد بزرگان با هیبت شود دوم برای دفع شر دشمن و سرافرازی و توسعه رزق یازده حروف نورانیه ملفوظی و ملبوبی

بسم الله را بنویسد و با خود دارد از شر دشمن ایمن گردد و اگر در مربع یازده در یازده در ساعت عطارد بنویسد و با خود دارد سرفراز شود و روزی او زیاد شود یازده حرف ملفوظی و ملبوبی اینست س م ل ل ل م ن ا ل م

سوّم برای شفای بیماران و صحت بدن شش حرف نورانی که در بسم الله است بنویسد س م ا ل ه ن (س م ل ل ه - ک م) و با آب بشوید و بخورد از همه رنج ها شفا یابد و اگر در مربع شش در شش بنهد در ساعت مریخ همین اثر را دارد.

چهارم برای غایب شدن کسی هرگاه یک حرف ظلمانی که در بسم الله است بنویسد و شصت و یک (س) در گرد او بنویسد و نام کسی که غیبت او را خواسته بنویسد در زیر حرف ظلمانی که در میان است و در دیوار طرف قبله دفن کند مجرب است و البته غایب شود

پنجم برای گشادن بخت دختران پنج حرف نورانی که در بسم الله نیست ک ع ص ط ق بنویسد و دختری که بخت او بسته باشد با خود نگاه دارد بختش گشاده شود و اگر در مربع پنج در پنج بنویسد همین خاصیت دهد. ششم برای آسانی کارها و تحصیل عزت هرکس هجده حرف نورانی که در بسم الله است بنویسد ساعت مشتری و با خود دارد کارهای دشوار بر او آسان شود و اگر در مربع هجده در هجده بنهد و با خود دارد نزد خلائق عزیز گردد.

هفتم برای شفای درد چشم هر که یک حرف ظلمانی بسم الله را بنویسد و در عقب آن نور حرف (ص) بنویسد و در عقب آن دو اسم یا ملک بنویسد و بکسی دهد که او را درد چشم باشد شفا یابد

هشتم برای برآمدن حاجات و مهمّات هرکس که مجموع عدد بسم الله را که (786) است در مربع چهار در چهار بنهد و با خود دارد تمام مهمّات و حاجات او برآورده می شود و بسیار خواص دیگر دارد باید در ساعت شمس بنویسد

نهم برای برآمدن مرادها و مهمّات هر که (786) مرتبه در یک مجلس بسم الله را بخواند کارها بر او آسان گردد و از فقر ایمن شود و بسیار نتایج نیکو دارد و خواص بسیار دیگری دارد که افشار آن جایز نیست

من بغیر از آل طه هادی و مبر ندارم*** زاد راهی جز ولای آل پیغمبر ندارم

هرکسی نازد بناز و نعمت و عنوان دنیا*** جز نیاز این رو سیه بر درگه داور ندارم

روز و شب در انتظار مقدم محبوب یزدان*** مهدی صاحب زمان من حاجت دیگر ندارم

ای امام منتظر خود آگهی از حال زارم*** تا بود جان در تنم از مهر تو دل بر ندارم

ریزه خوار خوان احساس توام ای قطب امکان*** من ولی نعمتی از حضرت بهتر ندارم تا سپردم دل بتو از خلق عالم دل بریدم*** دلربائی کردی و من غیر تو دلبر ندارم

روسیاهم بی پناهم غرق عصیان و گناهم*** شرمسارم سر بریزم توشه محشر ندارم

از تو دارم من امید دستگیری در دو عالم*** شافعی جز دودمان ساقی کوثر ندارم

قاعده رملیه

اگر خواهی بدانی مالی را در محلّه و جائی برده اند کار اشخاص معینی است یا نه نیت کن و نام یکی از آن اشخاص را به نظر آور هرگاه از این چهار شکل باسم آن در نیامد معلوم نیست که او برده باشد اشکال اینست

اگر خواهی بدانی در فلان زمین دفینه است یا نه اول رمل بزن باین نیت که گمان دفینه داری و شکل چهارم و دهم را در هم ضرب کن حاصل ضرب اگر شکل داخل یا عقلمه باشد دفینه هست و الا نه چون معلوم شد دفینه است آن موضع را چهار قسمت کن و نگاه کن در خانه چهارم ببین چه شکل آمده و به کدام نواحی تعلق دارد و نگاه در خانه سوم کن که چه شکل آمده و گواهدت بدست چپ و شکل پنجم گواه است بدست راست و شکل دهم گواه است به طرف قله چون به یک نوبت معلوم شد که در کدام ربع است باز این ربع را به چهار قسمت کن و همین عمل کن تا بدفینه برسد یکبار که معلوم شود رمل را برداشته و دوباره ببنداز تا به همین طریق مقصود حاصل شود و این اشرف و بهتر انواع است چون معلوم شد که در کدام طرفست و طرح به آنجا رسید

طول و عرض و عمق را رمل بینداز و معلوم کن (از افادات مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی است)

ایضاً

در بیان بیرون آوردن دفینه اگر کسی خواهد که این عمل کند اول موضعی را که گمان دارد رملی بزند و نظر کند در خانه چهارم و دهم و چهاردهم پس اگر جمله داخل بود و سعد دلالت کند بر بودن دفینه و اگر شکل خارج یا نحس باشد دفینه نباشد خواه ثابت خواه منقلب چون معلوم شد که دفینه است دایره مربعی بکشد به این شکل ابتدا و آن خط از زاویه مربع باشد و انتها و آن نیز بر زاویه مقابل او چنانچه به چهار قسمت متساوی مقسم گردد بر این مثالی که نموده شد پس نظر کند در چهار خانه رمل تا چه شکل آمده و به کدام جا تعلق دارد و حکم بر آن جانب کند که البته دفینه در آنجا خواهد بود پس اگر اشکال آتشی باشد در طرف مشرق است و اگر اشکال هوائی باشد در طرف شمال است و اگر آبی باشد بطرف مغربست و اگر خاکی باشد به طرف جنوب است چون در یک جانب معلوم شد باز همین عمل را بکند یعنی آن جانب را باز چهار قسمت کند و ببیند اول و چهارم و سوم آن رمل گواهدست بر دست چپ و پنجم گواه است بر دست راست و دم گواه است بر قبله چهارم خود دفینه است و باید که در سوم و پنجم و دهم نشانی بگذارد تا غلط واقع نشود و اگر آن شکل که دلیل است بر دفینه شکل نادری باشد یا به شکل نادری پیوسته باشد دلیل است که آن دفینه نزدیک مکان آتشی است مثل مطبخ و جاهای آتشگاه و اگر دلیل شکل خاکی باشد دلیل است به جاهای زیر خاک و زیر زمین و اگر بادی باشد دلیل است بر جای بلند و یا در میان چیزی که حیوانی باشد و اگر آن شکل آبی بود یا به شکل آبی پیوسته باشد آن چیز در میان آب بود یا در میان چیز نباتی و باید نیکو بفهمد که خطائی در آن نباشد (از خواجه نصیرالدین طوسی)

ختم امیر قل اللهم مالک الملک

یافتم به خط سید العارفين والمتألّهين و قدوه العلماء العالمين المحققين مير محمد باقر داماد

تصویر

□

ص: 58

اعلی الله مقامه الشریف طریقہ ختم آیہ مبارکہ قل اللهم مالک الملک را تا بغیر حساب و آن باین کیفیت مرقوم شده بود که برای حصول مقاصد و قضا و حوائج دنیا و آخرت و تقرب نزد سلاطین و حکام و عزت یافتن و وسعت رزق و دفع فقر و مسکنت و دفع شر دشمنان و غیر اینها از مطالب مهمه تا چهل روز هر روز چهل مرتبه بخواند و بعد از هر مرتبه ای سه مرتبه ما الله بگوید و سه مرتبه أنت الذی لا إله إلا أنت وحدک لا شریک لک تجبّرت أن یكون لک ولد و تعالیّت أن یكون لک شریک و تعظمت أن یكون لک وزیر یا الله یا الله یا الله اقصر حاجتی بحقّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ صَلَوَاتُکَ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ و بعد از فراغت از ورد سزاوار است صلوات بسیار فرستد برای سرعت در اجابت و سزاوار است بسط کلمه الملک شود در وقت قرائت آیہ کذا ال م ل ک و سیم وسط را در نظر بگیرد.

برای رفع فراموشی و زیاد شدن حافظه

یافتیم در مجموعه معتبره که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که از جبرئیل شنیدیم که گفت که هرگاه حفظ کسی تغییر کند بر هفت قطعه ای از شکر این هفت آیہ را بنویسد و هفت روز بخورد از روز شنبه شروع کند و بروز جمعه ختم کند حافظه او گشوده شود

بر قطعه اول بنویسد فتعالی الله الملک الحی المبین بر قطعه دوم قل رب زدنی علماً بر قطعه سوم لا- تحرک به لسانک لتعجل بر قطعه چهارم انّ علینا جمعه و قرأتع بر قطعه پنجم فاذا قرأناه فاتبع قرأناه بر قطعه ششم سنقرءک فلا تنسی بر قطعه هفتم انّ یعلم الجهر و ما یخفی

للمؤلف العاصی

یاد رخس بروضه رضوان نمیدهم *** خاک درش به ملک سلیمان نمی دهمدرّ ولایتی که نهفتم از او بدل *** تا بنده گوهریست که ارزان نمی دهم

ص: 59

در عاربتذاب جهان جان عاریت*** جز در نثار حضرت جانان نمیدهم

یک جلوه ای ز نور جمال عزیز او*** با صد هزار یوسف کنعان نمیدهم

دست طلب ز دامانشان بر نمی کشم*** دل را بغیر عترت و قرآن نمی دهم

یک قطره از سرشک که ریزم به یادشان*** آن قطره را بگو هر غلطان نمی دهم

آب ولایتی که گلم زان سرشته شد*** آن آب را بچشمه حیوان نمی دهم

شد مهرشان در روز ازل پای بند دل*** آنسان که نقش شد خبر ازان نمی دهم

سری بدل نهفته مقفل بنور عمل*** مفتاح آن بمردم نادان نمی دهم

آل علی است جان جهان و جهان جان*** بی مهرشان بقابض جان جان نمی دهم

با کس مرا بغیر ده و چار کار نیست*** دل را بر هر و ره شیطان نمی دهم

ای غائب از نظر نظری کن به حال من*** جز سر بیای تو من حیران نمی دهم

دعای قاموس القدره

در خزائن مرحوم ملا احمد نراقی از خط پدر خود مرحوم ملا مهدی نراقی و او از خط مرحوم ملا محمد تقی مجلسی اعلی الله مقامهم نقل فرموده که هرکسی که نود و نه مرتبه آنرا بخواند مطاع خواهد شد و در خواندن آن فائده ای بسیاری است از کشتن دشمن و مسخر کردن پادشاهان و گفته شده که نصاب آن نود و نه روز است در هر روزی نود و نه مرتبه و نصاب متوسط آن نه روز است در هر روزی نه مرتبه و نصاب صغیر آن سه روز است در هر روزی سه مرتبه و درد آن چهل و یک مرتبه و خاتم آن پنج مرتبه است و دعا اینست

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِلٰهٰی قَدْ تَلَا طَمْتَ اَمْوَاجِ قَامُوسِ قُدْرَتِكَ فَظَهَّرْتَ فِی كُلِّ مَقْدُوْرٍ اَثَارَ قُدْرَةِ عَجِیْبِهِ غَرِیْبِهِ لَا یَبْلُغُ كُنْهَهَا عُقُوْلُ الْعُقَلَاءِ
وَ اَوْهَامُ الْحُكْمَاءِ وَ فُهُوْمُ الْعُلَمَاءِ فَكُلُّ شَیْءٍ فِی قَبْضِهِ قُدْرَتِكَ اَسِیْرٌ وَاِنَّ ذٰلِكَ

عَلَيْكَ سَهْلٌ يَسِيرٌ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَبِالْإِجَابَةِ جَدِيرٌ يَا شَدِيدُ يَا شَدِيدُ يَا ذَا الْبَطْشِ الشَّدِيدِ أَسْأَلُكَ مَدَدًا مِنْ قُوَّتِكَ وَأَسْأَلُكَ مَدَدًا مِنْ قُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مَدَدًا مِنْ حِكْمَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مَدَدًا مِنْ سُلْطَانِكَ وَأَسْأَلُكَ مَدَدًا مِنْ كَلِمَتِكَ لَتَسْخِرَ كُلُّ مُتَمَرِّدٍ وَتَلِيَنَّ كُلُّ صَعْبٍ وَتُذَلِّلَ كُلَّ مَنِيْعٍ وَقَهْرَ كُلِّ عَدُوٍّ وَمَحِقَ كُلِّ خَصْمٍ وَادْهَاقَ كُلِّ مُنَافِقٍ ذِي شِقَاقٍ مِنَ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ وَالْهَوَامِّ وَلَا يَبْقَى شَيْءٌ مِنَ الْمَكُونَاتِ إِلَّا وَلَيْنَ يَدِي عَرِيكَتُهُ وَكَسْرَتَ لِي شِدَّةُ شَكِيمَتِهِ وَفِرْطَ عُنُوهُ بِعَزَّتِكَ يَا عَزِيزُ يَا عَزِيزُ يَا عَزِيزُ يَا مُعِزُّ يَا مُدَلُّ يَا مُقَدِّمُ يَا مُؤَخِّرُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ

للمؤلف العاصي

زاد راهی بجز از بار گنه نیست مرا*** رو سیاهم من و جز روی سیه نیست مرا

کاروان اجلم گر بزند بانگ رحیل*** بجز از جرم و خطا توشه ره نیست مرا

در صف حشر که خوبان همه گرم طربند*** چکنم من که بجز مال تبه نیست مرا

صالحان جمله در آسایش و از کرده خود*** سر بزیرم من و جز پشت دو ته نیست مرا

راد مردان همه را گوهر اعمال بکف*** وای بر من که بجز سنگ و شبهه نیست مرا

بگدائی بدر جود تو رو آوردم*** گرچه از رو سیاهی روی نگه نیست مرا

من حیران به تمنای لقایت شب و روز*** خود تو دانی که بجز دیده بره نیست مرا

وَلَهُ اَيْضاً

در آستان رضا تا سر نیاز نهادم*** سر نیاز بدرگاه بی نیاز نهادم

هزار شکر شدم کامران ز جلوه فیضش*** چو راز خویش به منظور اهل راز نهادم

چگونه قدر ندانم برای آن شب قدری*** که در حریم رضا دل بسوز و ساز نهادم

بگردم قد او خواستم چو شمع بسوزم*** به آه و ناله دل خویش در گداز نهادم

مرا به کعبه چه حاجت که گرد کعبه کویش*** طواف کردم و بر ابرویش نماز نهادم

نبود چاره مرا غیر شرح غم بیر او*** یکان یکان همه را پیش چاره ساز نهادم

نهفته راز بگفتم در نیاز بستم*** در امید عطاروی خویش باز نهادم

اگرچه خاطر م افسرده بود و حال پریشان*** دل شکسته خود پیش دلنواز نهادم

نشیب مرتبه ای داشتم ز فرط جهان*** ز جلوه اش قدم خویش بر فراز نهادم

ربود نظره فیضش دل شکسته حیران*** چنانکه بر در جودش بنای آز نهادم

این اشعار در شب چهارم ماه رمضان سال 1359 قمری در حرم حضرت رضا سروده شد ایضاً در شب هجدهم ماه رمضان همان سال

در حرم مطهر در بالای سر اشعار زیر را انشاء کردم

در آستان رضا آن شهی که راه ندارد*** مسلّم است که جز خیل غم سپاه ندارد

هر آنکه نیست گرفتار تار موی سیاهش*** بروز حشر بجز نامه سیاه ندارد

شها گدای توام گرچه غرق بحر گناهم*** بغیر درگهت این روسیه پناه ندارد

مراد دنیه و عقبای پیشگاه تو خواهم*** که پایه کرمیت هیچ پیشگاه ندارد

مبین بجرم و گناهم بین بعفو و سخایت*** چرا که محکمه عفو دادخواه ندارد

نهاده ام چو سگان سر بر آستان جلالت*** بلقمه ای بنوازی سگی گناه ندارد

شها بگوشه چشمی ز قید غم برهانم*** که جز تو بنده شرمنده پادشاه ندارد

ز بحر علم خود ای شاه قطره ای بچشانم *** که حاصلی دل مسکین بغیر آه ندارد

ص: 62

گواه من همه خون دل است و گونه دزدم*** شها مگوی که این مدعی گواه ندارد

بمزرع دل خود تخم آرزو بفشاندم*** بجز رجا دل حیران من گیاه ندارد

هنگامی که این اشعار را انشا کردم سه ساعت از شب دوشنبه هجدهم ماه رمضان گذشته بود پس از آن از حرم بیرون آمدم و متوجه منزلی که محل اقامت بود روانه شدم هنوز بدرج منزل نرسیده هوا منقلب شد و باران شدید باریدن گرفت بمقتضای حدیث معتبری که از خود حضرت رضا علیه السلام روایت شده که فرموده هر مؤمنی که مرا زیارت کند پس بر روی او قطره ای از باران برسد البته حقتعالی جسد او را بر آتش جهنم حرام گرداند لذا تصمیم گرفتم دو مرتبه مشرف شوم در همان حال که باران می بارید برای زیارت چون از بست بالا بر در صحن قدیم رسیدم عتبه را بوسیدم و وارد شدم و کنار ایوانی که پله داشت ایستادم همین قسم که باران به سرعت می بارید و آب فضای صحن را گرفته و از ریختن قطرات باران در آب حباب بسته می شد و روشنی چراغ ها در آب و حبابها منعکس می شد و منظره بسیار زیبایی به نظر می آید توجهی مخصوص به طرف روضه مقدسه پیدا کردم که بی سابقه بود در همان حالی که کنار ایوان ایستاده بودم اشهدالله و کفی بالله شهیدا خواب نبودم برای العین در حال بیداری مکاشفه ای شد دیدم وضعیات صحنمقدس برخلاف آنکه می دیدیم طور دیگر به نظر جلوه کرد چنان دیدم که صحن بسیار وسیع شده دایره مانند بقدری که چشم منتهای آن را از هیچ طرف نمی دید و منتهای مدعبر خیمه ای سفیدی دایره مانند دیده می شد که به منزله دیوارهای صحن بود و در عقب آن خیمه ها دور تا دورگانه دیوار بسیار بلندی از دود غلیظ مانند دود کوره آجر فشاری دیده می شد و در فضای این دایره ساختمان و دیوار و غرفه ها نبود و قبه و ضریح حضرت معلق در میان هوا بود بدون اینکه ببه زمین قرار داشته باشد و مرا کاملاً حیرت گرفته و متعجب بودم زیرا که هرگز صحن مبارک و قبه ضریح را به این کیفیت ندیده بودم و جمعیت زیادی هم در صحن رفت و آمد می کردند از یکی از عابرین پرسیدم که چرا وضع صحن و حرم امشب برخلاف سایر اوقات است که دیده بودم خنده ای کرد و با کمال گشاده رویی گفت همیشه صحن و حرم اینطور بوده و هست تو توجه نداشته ای پرسیدم این خیمه های سفید چیست که بچشم می آید گفت تا آنجایی که این خیمه ها به نظر می آید بست حضرتست هرکس از آن خیمه ها رد شد و وارد صحن شد آزاد است

و با او کاری ندارند و هر که از خیمه ها رد نشد و در آن دودها ماند هلاک می شود و کسانی که با حضرتش راهی ندارند نمی توانند از دودها خارج شوند و داخل این بست شوند حاصل آنکه بقدر سه چهار دقیقه به این حال بودم و صحن و ضریح را به همین کیفیت می دیدم بعد برگشت بجایی که بود و از این مکاشفه فرح و انبساط عظیمی مرا دست داد و شب را تا صبح در حرم محترم با حال خوشی بیتوته نمودم و بعد از اداء فریضه صبح این اشعار را انشا کردم

دل داده ز کف دوش شدم واله و حیران*** بیخود ز خود آنسان که نیستم انسان

ره برده بوظف حرم قبله هفتم*** آئینه او صاف خدا کعبه ایمان

گاهی که بباید بسر رحمت باری*** تا پاک کنم روی گنه کار بیاران

در صحن جلالش چو قدم پیش نهادم*** دیدم که حجب خرق شد از فسجه ایوانرخشید یکی نور درخشنده که خورشید*** چون شید ضعیفی بر خورشید درخشان

اندر ز بر قبه حمراش بتحقیق*** خود مستوی عرش تو گوئی شده رحمان

ز الماس بیان می نتوان سفت و درو گفت*** حرفی که گران آید بر گوش ضعیفان

تا یاده نگویند و به انکار نکوشند*** وز بیخردی حمل نسازند بهذیان

ای آصف دل حفظ کن این خاتم اجلال*** تا مهر سلیمان نفتد در کف دیوان

ای سرّ خدا فیک غذا الفکر کلیلا*** وی آنکه توئی حافظ دین محور امکان

اشجارگر اقلام و گر بحر شود حبر*** و صفت ننویسد همه انس و ملک و جان

فیل خردم مات رخ شاهوار است*** کش ناطقه دهر ز وصفش شده حیران

حروف قلقطیر و شرح آن

تصویر

□

ص: 64

بر ارباب حکمت پوشیده نماناد که علم سیمیا علمی است در غایت علوّ و جمله از هفده کلمه است و هر کلمه ای هفده حرف دارد که یونان او را قلقطیرات گویند یعنی یاران و مدد کاران و از پیش برندگان و این کتاب را کلیدی است که بدان کلید دانسته می شود کل اسماء مکتومه سیمیا و آن می رساند انسان را بسوی رشد و راهنمایند است شخص را بسوی همه چیز و سرچشمه علوم و شفای سینه ها است بزعم حکمائی که استنباط کرده اند آنرا و گفته اند بدانکه منازل قمر بیست و هشت است و حروف تهجی هم بیست و هشت است و حکماء قدیم از جهت هریک از حروف تهجی قلقطیر وضع کرده اند بطریق ابجد تا آخر پس هرگاه قمر در منزل اول رود حکما سیر آن را به این طریق یافته اند (عکس) و این شکل را الف نامیده اند و الف را در نسخه ها به این شکل می نویسند و سبب نوشتن الف باین شکل آن است که قوت فلکی این شکل است و در وقت عمل که در ساعت موافق کنند این شکل مدد می کند صاحب عمل را و اگر الف را به طریقی که مشهور و مسطور است بنویسند این قوت را ندارد بنابراین بدین شکل مینویسند و هریک از این اشکال بیست و هشت گانه را قوتی است که در آخر اشکال اسماء ایشان بطریق رمز دائماً نوشته خواهد شد تا نامحرم از آن محروم دو دور باشد و چون قمر در منزل دوم اشکال بود رفتار او چنین باشد (عکس) و این شکل را قباء نامند و بجای ب نویسند و چون قمر در منزل سوم باشد

تعلق بجیم دارد و سیر آن چنین است (عکس) این شکل را به جای ج نویسند و چون قمر در منزل چهارم باشد صورت سیر و شکل آن اینست (عکس) در آن چنین نویسند و چون در منزل پنجم رود سیر و شکل آن اینست آن را به جای ه- نویسند و چون در منزل ششم رود سیر و شکل آن اینست (عکس) این شکل را به جای و نویسند و چون در منزل هفتم رود سیر و شکل آن اینست (عکس) آن را به جای ز نویسند و چون در منزل هشتم رود سیر و شکل آن اینست (عکس) آن را بجای ح نویسند و در بعضی از کتب ح را چنین نوشته (عکس) و چون در منزل نهم رود سیر و شکل آن اینست (عکس) آنجا بجای ط نویسند و چون در منزل دهم رود سیر و شکل آن اینست (عکس) این شکل را به جای ی نویسند و چون در منزل یازدهم رود سیر و شکل آن اینست (عکس) آن را به جای ک نویسند و کاف را بدین شکل هم می نویسند (عکس) ایضاً بدین شکل نیز می نویسند (عکس) زیرا که حکما اختلاف کرده اند و لیکن هر دو شکل مؤثر است و چون در منزل دوازدهم رود سیر و شکل آن اینست (عکس) این را شکل اول کعبه گویند و ل را چنین نویسند و همچنین در این منزل که قمر می رود صورت سیر و شکل او را ضبط کرده اند و نوشته اند تا مردمان را خط وافر حاصل گردد و به ترتیب کلمات باقی آن را که قلقطیرات گویند نوشته شده این اشکال در این صفحه است چون به منزل سیزدهم رشد این شکل را به جای م مینویسند (عکس) منزل چهاردهم این شکل را به جای ن می نویسند (عکس) منزل پانزدهم این شکل را به جای س می نویسند (عکس) منزل شانزدهم این شکل را به جای ع می نویسند (عکس) منزل هفدهم این شکل را به جای ف می نویسند (عکس) منزل هجدهم به جای ص این شکل را می نویسند (عکس) منزل نوزدهم به جای ق این شکل است (عکس) منزل بیستم به جای د اینست (عکس) منزل بیست و یکم به جای ش (عکس) منزل بیست و دوم به جای ت اینست (عکس) منزل بیست و سوم به جای ث (عکس) اینست منزل بیست و چهارم به جای خ اینست (عکس) منزل بیست و پنجم به جای ذ اینست (عکس) منزل بیست و ششم به جای ض اینست (عکس)

منزل بیست و هفتم به جای ظ این شکل است (عکس) منزل بیست و هشتم به جای غ این شکل است (عکس)

بدانکه هریک از این اشکال را قوائی است که قوای فلکی نامند و آنها بیست و هشت می باشند و آنها به این اسماء اند که هرکدام به شکلی از اشکال بیست و هشتگانه تعلق دارند روحانیت اول این است 10 اخاج المۆلّده غری و روحانیت 12 یوصا 2 والمتولّده تفح والعاقل یکفیه الاشاره 3 ارام 4 بدام 5 تینوه 6 جارش 7 هارش 8 قداش 9 قُدش 10 اه اه اه 11 کسرا 12 نکاش 13 اکیوش 14 هواه 15 هایش 16 هیوراه 17 هبلاج 18 کری 19 کفیتاج 20 هیلاش 21 مهلاه 22 مهیل 23 میالاخ 24 مخیال 25 اسبسق 26 اسلس 27 اسماس 28 شمش

دعای حرز یمانی معروف بسیفی منقول از امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام

از کتاب اربقه ایام خلد مقام میر محمد باقر داماد و ایضاً از نسخه ای که از روی نسخه خط شیخ بهاء الدین عاملی اعلی الله مقامهما استنساخ شده در اربقه ایام فرموده شرح حرز یمانی بسم الله الرحمن الرحيم بعد المهد والصلوه نموده می شود که حرز یمانی سیفی اعظم ادعیه ماثوره از حضرت والی ابرار و ولی مختار قسیم الجنه والنار امیرالمؤمنین و یعسوب المسلمین الغالب علی کلّ غالب ابو الحسنین علی بن ابی طالب علیه الصّلوه والسلام است که به واسطه جبرئیل علیه السلام بر خاتم انبیا نازل شد و از حضرت رسالت پناه بامیرالمؤمنین علی علیه السلام رسید و مماثل آن در بلاغت و تقدیس و تنزیه باری عزّ اسمه دعائی نیافته اند و در وجه تسمیه

این دعا به حرز یمانی سیفی روایتی هست که سیف ذوالیزن که ملک یمن بود مغلوب دشمن شده و زمام امور ملک از قبضه قدرتش بیرون رفته و از خصم فرار نموده بعثه علمیه علویّه التجا برده و بعد از عرض حال بقرائت این حرز ماذون شده و چهل روز متوالی التزام قرائت و قبل از انقضا و اربعین خبر مقهور شدن دشمن به او رسیده بملک یمن معاودت کرده و سلطنت باز باو قرار گرفته و بعضی احادیث در فوائد و قواعد خواندن این حرز روایت کرده و مرقوم می گردد

مروست از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که من قرء هذا الدعاء مرتین لا یقدر اعداءه علی ضرره و یفرّ منه الجنّ و الشیاطین یعنی کسی که بخواند این دعا را دو مرتبه قدرت نمی کنند دشمنان او بر ضرر او و فرار می کند از او جنّ و شیاطین و از امیرالمؤمنین علیه السلام مروست که هذا الدعاء لكفایه المهمّات كلّها خصوصا لدفع الخصوم ولقد نزله جبرئیل علیه السلام علی النبی صلی الله علیه و آله و ینبغی للطالب ان یغتسل ایّ وقت یرید قرائته و ینظف الثوب عن الاوساخ والقلب عن الاكوان مستقبل القبله و یصلّی ركعتین و یردف الاستغفار والصلوه علی النبی و آله و علی جمیع الانبیاء والمرسلین والاولی ان یقرء كلّ یوم ثلاث مرّات ولا یلتفت بقلبه و قالبه الی غیر الحق و یسئل الله بما شاء فانّ السؤل والجواب توامان یعنی این دعا برای کفایت همه مهمات است خصوصاً برای دفع دشمنان و جبرئیل آن را بر پیغمبر نازل کرد و سزاوار است برای طالب اینکه هر وقت می خواهد این حرز را بخواند غسل کند و لباس خود را از چرک و کثافات پاک کند و قلب از هواها و تعلق بغیر حق خالی کند و با حضور قلب رو بقبله بنشیند و دو رکعت نماز ایستاده بجا آورد و بعد از آن استغفار کند و صلوات بر پیغمبر و آل او بفرستد و بر همه پیغمبران و فرستادگان صلوات فرستد و بهتر این است که در هر روز سه مرتبه این حرز را بخواند و قلب و قالب او بغیر حق متوجه نشود و بخواند از خدا هر آنچه که می خواهد زیرا که خواستن و جواب شنیدن توام با یکدیگرند.

من كان له عدو فليقرء هذا الدعاء بنيته أربعين مره واحدى فان لم يجد فرصه عليه فليقرء سبع مرّات فان كان كالحجر يذوب كما يذوب الرصاص

يعنى ونيز از امير مؤمنان عليه السلام روايت شده كه هر كه براى او دشمنى باشد اين دعا را چهل و يك مرتبه بخواند و اگر فرصت ندارد هفت مرتبه بخواند اگر آن دشمن مانند سنگ باشد مانند قلعى بشود.

و در نسخه ای که از نسخه شیخ بهائی ره

نوشته شده چنین نوشته دعوت سیفی مجملایا از برای نفع است یا از برای ضرر چون از برای نفع باشد روز مشتری و ساعت زهره را انتخاب کند و از بروی ضرر روز مریخ و ساعت زحل یا بعکس باید تعیین نمود و در نفع عدد ایّام قرائت عدد لفظ سیفی است باسقاط تسع و نصاب قرائت بعدد اسم آن شیئی که مطلوبست و آن دو کوكب که تعلق بروز و ساعت قرائت دارند از هریک از آنها مدخل صغیر باید گرفت اولاً مدخل دو کوكب را با یکدیگر جمع باید کرد و اگر مافوق تسع باشد باز اسقاط تسع باید نمود و مدخل صغیر اسم مطلوب را در مدخل کوكبین ضرب باید کرد و حاصل ضرب را بلا مرتبه باید اعتبار نمود هفت روز سیفی را باین عدد باید خواند و از برای ضرر عدد ایام سه درسیه است که عدد حروف و نقاط سیفی است که آن چهار حرف و پنج نقطه است و ملفوظات آن نیز همین عدد است و نصاب قرائت از عدد اسم آن شیئی مطلوب و کوكب صاحب روز و ساعت و ساعت قرائت بطریق مذکور استخراج مدخل صغیر باید کرد و نه روز سیفی بدان عدد خواند و اگر مستعجل باشد جایز است که در ایّام متوالی خوانند اما اول بمقصود اتم است.

مثال نفع فرضاً قرائت از برای طلب رزق است در روز پنجشنبه که روز مشرقیت در ساعت زهره اولاً مدخل صغیر مشتری که آن پنج است با مدخل صغیر زهره که آن یکیست جمع باید کرد و مدخل صغیر رزق که آن یک است در آن شش که مدخل کوكبین است ضرب

باید نمود و هفت روز هر روز شش نوبت سیفی باید خواند و باید در آن روز که ابتدا می کند هم در آن روز ختم کند که در هفته همان یک روز خواند و چون مستعجل باشد جایز است که در ایام متوالیه خواند و اول اولی دائم بمقصود است تنبیه بدانکه حاصل صغیر و اسقاط تسع و بلا مرتبه تمام به یک معنی است و مقصود از این الفاظ آن است که عددی که فوق تسع باشد بمرتبه آحاد در آورند مثلاً (1283) از هزار یک و از دویست دو و از هشتاد و هشت از سه سه چنانچه مجموع چهارده باشد و باز از ده یک و از چهار چهار که جمله پنج باشد و تمام اعداد را بر این قیاس باید کرد و مدخل صغیر بدین نوع باید گرفت.

و در اربعه ایام گفته

بدانکه اسامی این حرز غیر یمانی و سیفی که وجه تسمیه آن گفته شده بسیار است سیف الله و یمین الله دید الله و عهد الله و قسم الله و نور الله و وجه الحق و ید الحق و قرب الحق و صمصام اکبر و مجله الانوار و سریع الآثار و خلص النور و مشارق الانوار و سجنجل الارواح و جوه الحق و مرأت النور و فیض دلقدس و هاتف الذکر و محیط الاسماء و بحر الفیاض و طور الصفات و غیر این نیز گفته شده

و گفته است که در حین قرائت اولی آنست که بخور کند و چون ورد سازد همه روز احتیاج به بخور نباشد ایام و لیالی شریفه بخور کند اما چون مطلوب معین از مطالب دنیویه داشته باشد البه بخور لایق عمل ضرورت باشد

و قاعده آنست که جهت جلب نفع بروز مشتری و ساعت زهره یا برعکس توجه نماید و جهت دفع ضرر و عقد اللسان بروز عطارد و ساعت قمر یا برعکس و جهت قتل اعداء بروز مریخ و ساعت زحل یا برعکس و جهت ریاست و تسخیرات بروز آفتاب و جهت استغفار ذنوب روز جمعه متعین است و افضل اوقات قرائت چاشتگاه است در محلی که آسمان بی واسطه منظور باشد و سحر جمعه و عصر جمعه تا محل غروب هم وقت اجابت دعا است

و گفته است که مرویست که اگر کسی را دشمن عظیم باشد یا ظالمی بعد اوت مسلمین اقدام

نماید هفت شب جمعه بعد از نماز خفتن یک نوبت سوره طه و سه نوبت این حرز را به تیت دفع دشمن بخواند و در آخر سجده کند و بگوید یا رَبِّ یا رَبِّ یا رَبِّ اِنِّیْ مَغْلُوْبٌ فَانْتَصِرْ فَسَدَّ یَکْفِیْکَهُمُ اللّٰهُ وَهُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ در همان ایام دشمن مقهور گردد و اما چون دعوت به این تفصیل نماید اجزای بخور باین تفصیل است قسط و زعفران و مشک و مقل ازرق و دوالی و عود و لادن و میعه و کندر و عنبر و قرنفل و پوست نارنج و شکر فایق و نبات مصری و حبّ السان و اذخر و طلق و حبر و ابهل و فلفل سیاه و سفید و علک رومی و حم حم و افاقیا و سوم سفید و زرد و خریق سفید و سیاه و قردمانا و پوست خشخاش و افیون و لبفایج و صمغ عربی و گلاب و سعد و سنبل و بهمن سفید و سرخ اجزا را متساوی حب ساخته باید که طاق بسازد و هم طاق بسوزاند مثلاً سه گلوله یا پنج یا هفت و در حین دعا خواندن در آتش نهد و این آیه را بخواند وَ عَنَّتِ الْوُجُوْهُ لِلْحَیِّ الْقَیُّوْمِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا دیگر بخور متعلقه بایام و لیالی جهت کسی که طلب حاجتی کند چنین است.

روز یکشنبه و شب چهارشنبه متعلق بشمس است عود بخور کند

روز دوشنبه و شب جمعه متعلق به قمر است لبان بخور کند

روز سه شنبه و شب شنبه متعلق بمریخ است سندروس بخور کند

روز چهارشنبه و شب یکشنبه متعلق به عطارد است مصطکی بخور کند

روز پنجشنبه و شب دوشنبه متعلق به مشتری است حبّ الغار بخور کند

روز جمعه و شب سه شنبه متعلق به زهره است گلاب و زعفران بخور کند

روز شنبه و شب چهارشنبه متعلق به زحل است فلفل سیاه و سفید و بلادر بخور کند

و نیز گفته است

که در حرز یمانی چهل خاصیت است ده اخرویّه و سی دنیویّه و شیخ بهائی نیز چنین گفته است امبا خواص اخرویّه اول آن که خواننده این حرز را حق تعالی بی ایمان از دنیا نبرد و اگر چه همه عمر گناه

کرده باشد دوّم آنکه خواننده این دعا در وقت نزع صورت خوب بر او عرضه کنند تا عاشق وار جان تسلیم کند سوّم آنکه چون در خاکش نهند این حرز در برابر او آید تابی و هم جواب منکر و نکیر را گوید چهارم آنکه در بهشت بهر حرفی خواننده این دعا را هفتاد هزار درجات و غرفات و حور و ولدان بدمند پنجم آنکه روز قیامت روی خواننده این حرز چون ماه تابان باشد و جمله عرصات نگران او باشند ششم آنکه حق تعالی او را در سایه عرش خود جای دهد و دیگران گویند چه بودی که ما در دنیا این دعا را خوانده بودیم هفتم آنکه روز قیامت چون عمل این خواننده را برتر از وی حساب نهند بر همه را حج آید و حساب بر او آسان شود هشتم آنکه بر پل صراط چون مرکبی بر او ظاهر شود و گوید ای خواننده دعا برنشین و چشم بر هم نه او برنشیند و چون برق از پل صراط بگذرد نهم چون امتان به زیارت رسول الله صلی الله علیه و آله آیند او بر همه مقدم باشد دهم آنکه خواننده این حرز بر چشم اقارب و عموم و خلائق عزیز و محترم باشد.

اما خواصّ دنیوی

اول آنکه چون کسی به کار خود فرو مانده باشد هر شب جمعه نیمه شب برخیزد و وضو بگیرد و اگر غسل هم بکند بهتر باشد و ده رکعت نماز کند به پنج سلام و هر سوره ای که خواهد بخواند و بر من که رسولم صلوات بفرستد و این حرز را به آن تبت که خواهد بخواند و بعد از آن صلوات بفرستد اگر صادق باشد در روز بمراد رسد و الاّ البته به جمعه نرسد که مراد یابد دوّم اگر کسی در بلائی یا زندانی گرفتار باشد یا در دست ظالمی این حرز را چهل و یک بار بخواند حق تعالی او را خلاصی دهد و اگر خلاص نشود گو فردای قیامت دامن مرا بگیرد سوّم بیماری که هیچ کس دواى آن نتواند کرد این حرز را به مشک و زعفران بنویسد بر قدحی پاک و بشوید و بخورد شفا یابد چهارم اگر کسی عتین باشد چهل روز این حرز را بخواند و روز چهارم به مشک و زعفران بنویسد و بشوید و بخورد مراد حاصل شود پنجم اگر کسی علت پیسی داشته باشد چهل و یک روز این حرز را بخواند و آنگاه بنویسد و بشوید و بخورد شفا یابد ششم آنکه اگر کسی بر شخصی عاشق شود و خواهد که به جلال او را بگیرد و میسر نگردد سه روز روزه بدارد و هر روز به وقت افطار روی بدان خانه کند و این حرز را بخواند

و بعد از حرز بگوید إلهی لَئِن قُلُوبُهُمْ وَ أَنْتَ تَعَلَّمُ قَلْبِی وَارزُقْنِی مَا فِی قَلْبِی وَ نَجِّنِی مِنْ هَذَا الْغَمِّ بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ هفتم چون بسفر رود غسل کند و دو رکعت نماز کند و این حرز را بخواند و روانه شود در آن سفر از بلا ایمن و به سلامت باز آید هشتم اگر کسی دشمن بزرگی داشته باشد و با وی بر نتواند آمد باید هفت جمعه سوره طه را بخواند و یک بار این حرز را بخواند حق تعالی دشمن او را مقهور کند نهم آنکه اگر کسی را خویشان باشد و با او بدسگالی کنند سه روز روزه بدارد و در این سه روز هر روز بامداد این حرز را بخواند و دست خود را بر روی خود بمالد حق تعالی آن قوم را مسخر و مطیع او گرداند دهم اگر کسی در سفر از دزد یا جانوران موذی مثل شیر و گرگ خوفی دارد در منزل خطی بر گرد خود کشد و این حرز را بخواند از همه جنسی ایمن گردد یازدهم اگر کسی را مار گزیده باشد این حرز را بخواند و دست بر جای گزیده نهد زهر از آنجا بدر رود دوازدهم اگر کسی را زهر یا داروئی داده باشند این حرز را به مشک و گلاب و زعفران بنویسد و بخورد زایل گردد سیزدهم اگر کسی در شهری که بلا یا وبا باشد این حرز را بنویسد و در سقف خانه آویزان کند از بلا و وبا ایمن باشد چهاردهم اگر کسی را از پادشاهی یا غیر آن خوفی باشد که بیم کشتن دارد این حرز را بخواند و غسل کند و خود را به جامه پاک بپوشد و به بوی خوش بیالاید و در بر او رود که هیچ آفت ندارد پانزدهم اگر کسی را چیزی دزدیده باشند در شب جمعه دو رکعت نماز کند در رکعت اول فاتحه و سوره والشمس بخواند و در رکعت دوم فاتحه و سوره والضحی و الم نشرح هر کدام را یک بار بخواند و سلام دهد و این حرز را بخواند و با طهارت در خواب رود حق تعالی در خواب دزد را به او نماید شانزدهم اگر کسی را در کار بستگی باشد و گشایش در خود را نداند روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بدارد و دو رکعت نماز به نیت گشایش بکند در رکعت اول بعد از فاتحه آیه وَ مَنْ یَتَّقِ اللّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ وَ مَنْ یَتَوَكَّلْ عَلَی اللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللّهَ بِالْغُیُوبِ عَلِیمٌ قَدْ جَعَلَ اللّهُ لِكُلِّ شَیْءٍ قَدْرًا را بخواند پنج نوبت و بیست و پنج بار سوره اخلاص و در رکعت دوم هم به همین طریق و بعد از نماز سه نوبت این حرز را بخواند و سخن نگوید و با طهارت در خواب رود فتح او را در خواب به او

نمایند که از کجا خواهد بود هفدهم اگر کسی را فرزند نمی شود این حرز را به مشک و زعفران و گلاب بنویسد و بشوید و به زن دهد بخورد و مرد به نیت فرزند دو رکعت نماز کند و این حرز را بخواند و با زن جمع شود که حق تعالی فرزند شایسته بدهد هجدهم در خانه ای که این حرز باشد از دزد و آتش و بلا ایمن باشد نوزدهم آنکه هر که این حرز را بخواند هر روز و بر خود بدمد و دست بر روی مالده هیچ کس با او نتواند کرد و از همه چیز ایمن باشد اگرچه خلقی دشمن او باشند بیستم چون کسی در معرکه ای رود دو رکعت نماز کند در هر رکعتی فاتحه یک بار و سوره اخلاص سه بار و یک بار این حرز را بخواند و روان شود اگرچه چون باران تیغ و تیر بارد گزند با او نرسد و از او مصیبتی در دل خصم افتد و بهر که روی کند از پیش او چون برق بگریزد بیست و یکم چون در کشتی نشیند این حرز را بخواند و بر خود دمد از غرق شدن ایمن گردد بیست و دوم چون در بیابان باشد و گرسنگی و تشنگی بر او غلبه کند و راه نداند به خاک تیمم کند و دو رکعت نماز کند در رکعت اول فاتحه و آیه الکرسی و آمن الرسول تا آخر سوره و در دوم فاتحه و شهدالله تا آخر آیه و آیه الله نور السموات والارض را بخواند و بعد از نماز این حرز را بخواند حق تعالی از عالم غیب طعام و شراب به او رساند بیست و سوم اگر به فقر و فاقه و عیال در مانده باشد چهل و یک روز پیش از نماز صبح غسل کند و دو رکعت نماز کند در رکعت اول چهل و یک بار فاتحه و سوره بار سوره اخلاص بخواند و در دوم سه بار فاتحه و چهل و یک بار سوره اخلاص بخواند و بعد از آن صلوات بسیار فرستد و این حرز را بخواند به شرط آنکه اگر در میانه روزی فوت شود باز ابتدا از آن روز که حق تعالی بعد از شرط فتحی روزی کند که از احتیاج ایمن باشد بیست و چهارم اگر کسی از بهر مال و ملک خود از دشمن بترسد این حرز را بر پوست آهو نویسد و در میان مال نهد هیچ مضرت به مال او نرسد بیست و پنجم اگر کسی در مصافی رود این حرز را با سوره انا فتحنا بنویسد و در سوم گیرد و بر علم بندد و برابر خصم بدارد لشکر بر خصم انبوه نماید و بی جنگ بهزیمت شوند و بر خصم غالب آید بیست و ششم اگر بخواند که دیو بر وی مسخر گردد روز چهارشنبه به وقت فرو شدن آفتاب سر و تن و جامه بشوید و خود را معطر کند و آیه الکرسی و سوره قلاقل بخواند و بر خود دمد

و از آبادانی دور شود چنانکه آدمی نزدیک او نباشد و دو رکعت نماز کند و بعد از فاتحه آنچه از قرآن داند بخواند و بعد از آن سوره قل اوحی را به آواز بلند بخواند و بعد از آن این حرز را بخواند و دل قوی دارد و خطی بر گرد خود کشد و آیه الکرسی را بخواند اگر آواز صعب بشنود باید که خوف نکند آنگاه بزرگ ارواح به آواز خوش و ساز خوش برسد و آواز کند که چه می خواهی از ایشان شرطی بخواند که هر وقت که ایشان را بخواند حاضر شوند و حرز خواند تا مضرت به او نرسانند بیست و هفتم اگر خواهد که خصم او هلاک شود روز شنبه هفت نوبت سوره نوح بخواند و سه بار این حرز را بخواند و سخن نگوید و چهل بار این دعا را بخواند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَللّٰهُمَّ شَتَّتْ سَمَلَهُمْ وَفَرَّقْ جَمْعَهُمْ وَقَلَّبْ تَدْبِیْرَهُمْ وَخَرَّبْ بُنِیَانَهُمْ وَزَلْزَلْ اَقْدَامَهُمْ وَفَصِّرْ اَعْمَارَهُمْ وَقَرِّبْ رِجَالَهُمْ واقطع اَرْزاقَهُمْ وَبَدِّلْ اَحْوَالَهُمْ وَاشْغَلْهُمْ بِاَبْدَانِهِمْ وَخُذْهُمْ اَحْذَ عَزِیْزِ مُقْتَدِرٍ که در همان هفته به مراد خود رسد بیست و هشتم اگر کسی را نماز و روزه قضا شده باشد در شب جمعه دو رکعت نماز کند رکعت اول یکبار فاتحه و هفت بار آیه الکرسی و در رکعت دوم فاتحه و آمن الرسول یک بار و چون سلام دهد این حرز را بخواند و شفیع نزد خدا برد که در حضرت عزت قبول افتد و در نسخه شیخ است که بعد از آن نماز و روزه او قضا نشود بیست و نهم اگر کسی از وطن دور شده باشد و در غربت مانده این حرز را هر روز بعد از نماز صبح و خفتن بخواند حق تعالی او را به وطن رساند سی ام اگر کسی در غمی یا همی گرفتار باشد چهل روز وقت طلوع آفتاب صلوات فرستد و این حرز را بخواند و بعد از حرز باز صلوات فرستد حق تعالی او را از غم خلاصی دهد.

و نیز گفته است

بدانکه اکابر سلف در خواندن این حرز وصایای بسیار کرده اند از رعایت طهارت و عبادت و اجتناب از صحبت های پریشان و حفظ لسان از قذف و احتراز از نفاق و حرام خوردن و تقلیل لحوم باید که مضمون التعظیم لا امر الله والشفقه علی خلق الله را نصب العین خود نمود

که محققان به این حرز کارهائی که کرده اند همه درست و بر وفق مراد بوده و به این حرز دوازده هزار کار می توان کرد و وقت خواندن این دعا روز آدینه یا دوشنبه یا چهارشنبه وقت چاشتگاه غسل کند و دو رکعت نماز کند که به مقصود خواهد رسید و اگر کسی را قصد کشتن کنند این دعا را به قلم باریک بنویسد و در زیر دندان بگیرد شمشیر بوی کار نکند زینهار که این دعا را به قصد عداوت و قتل کسی و عقداللسان بکار نیندازی که وبال آن به تو برمی گردد و هرکه هر روز به این دعا مداومت کند مرادهای او برآورده شود و اعمال او مقبول گردد اولیاء مدینه و شام و اصفهان و بغداد و بخارا همه به این دعا و این حرز عمل کردند و نتیجه ها گرفتند زینهار که بی اعتقاد نخوانی و ملازم نمازهای خود باشی که هرکه چهل و یک بار این حرز را بخواند حضرت پیغمبر را در خواب یا بیداری خواهد دید و هرکه این حرز را بخواند و هفت نوبت دعای قرشیا را بخواند اولیاء خدا را خواهد دید و هرکه سه بار بخواند و به زعفران بنویسد و بر بازوی راست بندد در چشم خلق مهربان گردد و باید دانست که نصاب این حرز چهل و یک بار است و روی عن امیرالمؤمنین علیه السلام انه قال لولده الحسن علیه السلام یا بنی انّ اعمال هذا الدعا کثیره الأوّل من قراه احدی واربعین مرّه کتب له ثواب عبادة سنه کامله بقوله والثانی من قرءنی عدوّه لم یظفر به احد من العدو و یهرب منه الجن والشیاطین والثالث من کان فی الحبس و فصد واقبله یقرء مرّه ینجو بامرالله والرابع اذا کان اثنان وقع بینهما الحداقه ینکتب هذا الدعا و یدفن فی المحلّه فانهما یصلحان و یحصل بینهما المودّه والخامس من کان علیه دین اذا قرء هذا الدعا قضی الله دینه والسادس من کتبه بمشک و زعفران و علقه فی عنق مصروع سکن عنه و زال والسابع من مرض مرضاً و لم تنفعه ادویّه کتب هذا الدعا فی طمت و غسله ما صاف یجد الشفاء باذن الله تعالی والثامن من کان له عدوّ صعب او ظالم یصل ظلمه الی الخلائق یاخذ خرقة من طرفه و یصوّر فیهِ صورته و یقرء هذا الدعا و احدی واربعین مرّه و ینویس فی یدیه سکنین فولاد وقت القرائه و فی هذا الدّعاء اشارات فی خمسہ مواضع نانه یشیر کأنّه یقطع کشفه الایمن و یقرء هذا الدّعاء احدی و اربعین مرّه یوم الاربعاء و لیكون اوآخر الشهر وقت العصر یغسل و یعسلی اربع رکعات یقرء فی الاولی اربعین مرّه الم ترونی الثانیة ثلاثین مرّه

وفى الثالثه عشرين مره وفى الرابعه عشر مرّات فاذا فرغ من الصّلموه يقرء سورة اربع عشر مرّه ثم يقرء هذا الدعاء و يكون قد حصّل عنده خروفا او طيرا اسود سميننا فاذا فرغ منه يدبّحها و يقول فلان بن فلان قد قتله و لمّا يخطّ المسكين على اعضائه يقول يا قَهَّارُ فلا يشك بهلال الخصم قال الشيخ ره و يقال ان لهذا الدعاء سبعين اعلاما اسنادهم الى النّبى صلى الله عليه و آله و قول اميرالمؤمنين عليه السلام قد ذكرناه و نقلنا عنه فعلا و عملا فنككتفى به ولا نظهر باقيه حتّى لا يفتتن الجهّال و اما موضع الاشارات بالسّكين فانه يخطّ السّكين فى عنقه و يذكر حاجته و يصلّى الى موضع الاشارات ينوى بقلبه و يرفع رأسه يتضرّع الى الله وحده اول الاشارات عند اللّهُمَّ أَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ لَا قَالَهُ بِلِسَانِهِ يَقَعُ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ سَاجِدِينَ الثَّانِي إِذَا أَمَرَهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ الثَّالِثُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الثُّبَاتَ فِي الْأَمْرِ وَالْعَزِيمَةَ عَلَى الرُّشْدِ الرَّابِعُ تَرَدَّدِيَتِ بِالْمَجْدِ وَالْبَهَاءِ وَ تَعَظَّمَتِ بِالْعِزِّ وَالْعَلَا وَ تَأَزَّرَتِ بِالْعَظَمَةِ وَالْكَبْرِيَاءِ الْخَامِسُ اللَّهُمَّ فَتَمِّمِ إِحْسَانَكَ إِلَيَّ فِيمَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِي كَمَا أَحْسَنْتَ إِلَيَّ فِيمَا مَضَى هَذِهِ الْخَمْسَ الْإِشَارَاتِ الَّتِي وَالْأُولَى أَنْ يَقْرَأَ عَقِيبَ هَذِهِ الْخَمْسَةِ عَشْرِينَ مَرَّةً هَذَا الدَّعَاءُ

اللّهُمَّ أَنْتَ الرَّبُّ وَ لَكَ الْحَمْدُ وَ إِلَيْكَ الْمُشْتَكَى وَ بِكَ الْمُسْتَعَانُ وَ عَلَيْكَ التَّكْلَانُ وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ يَا كَافِيَ الْمُهْمَاتِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا

أَرْبَعَةَ أَيَّامٍ

ص: 77

در شرایط خواندن این حرز فرموده که خواننده باید رعایت افتتاح و اعتصام و اختتام را بجای آورد اما افتتاح اول غسل کند جهت قرائت این حرز و غسل واجب بدل آن نسازد دوم طهارت جامه و گفته اند که جهت مطالب اخرویه و منافع دنیویه سفید پوشد و جهت تسخیر جن سفید یا سبز و جهت دشمن دشمن سیاه یا سرخ سوم مندل ساختن و آن مخصوص به دعوت است چهارم خلوت و کتمان سر و استبعاد از آواز زن و سگ حسب المقدور و چون درد سازد به خلوت و کتمان سر مقید نشود بلکه اولی باشد و طهارت خلوت هم شرط است و بخور چنانکه مذکور شد پنجم صد نوبت استغفرالله العظیم و صد نوبت لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بگوید ششم صلوه حاجت اما جهت دعوت دو رکعت نماز کند در هر رکعت فاتحه و سوره و نوح و جهت مطالب اخرویه هم دو رکعت نماز کند بفاتحه و سوره الملک و اما جهت فتوحات دو رکعت اول فاتحه و سوره فتح دوم فاتحه و سوره نصر و اما جهت دفع اعداء چهار رکعت در رکعت اول فاتحه و چهل و یک بار سوره الفیل و در رکعت دوم فاتحه و سی و یک نوبت سوره الفیل و در سوم فاتحه و بیست و یکبار سوره الفیل و در رکعت چهارم فاته و یازده نوبت سوره الفیل و بعضی گفته اند که تافی تضلیل بخواند هفتم صلوات فرستادن به این عبارت

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى السَّيِّدِ الرَّسُولِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاهْلِ بَيْتِهِ وَذُرِّيَّتِهِ وَإِخْوَانِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَصَلِّ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ هَشْتَمِ نَادِ عَلِيًّا هَجْدَهُ نُوْبِتْ وَلَا فَتِي هَفْتَادِ وَدُوْ نُوْبِتْ وَاسَامِيْ ائِمَّةِ مَعْصُوْمِيْنَ بَقَاعِدِهِ مَعْهُودِهِ وَدَعَايِ مَغْفِرَتِ مُؤْمِنِيْنَ وَ مُؤْمِنَاتِ وَدَعَايِ دَوَامِ دَوْلَتِ وَعَدَالَتِ پادشاه وقت نهم حفظ خاتم است در حالت قرائت آن را بنظر باید نگاه داشت و صاحب خاتم دعوت باید خاتم را از خود جدا نکند.

تصوير

□

ص: 79

بعد از آن شروع در اعتصام کند فائده خاتم سیفی را بر کاغذی رقم کند و صورت خصم را از موم غرا بسازد و مشابه گرداند بقدر امکان و در خاتم پیچد و در میان دو گور کهنه دفن کند چنانکه صورت در قریب گور قبلی مدفون باشد و پنج روز هر روز با طهارت بر سر آن صورت رود و به توجه تام نشیند و روز اول غسل کند و این پنج روز روزه باشد و از حیوانی محترز باشد و گاهی افطار بنان و سرکه کند و هر روز پنج هزار نوبت این اسم را بخواند یا قَاهِرُ ذَالْبَطْشِ الشَّدِيدِ أَنْتَ الَّذِي لَا يُطَاقُ انْتِقَامُهُ و در اثنای قرائت سخن نگوید و در حال نوشتن خاتم با وضو باشد و رو به قبله بنشیند و در حین دفن صورت به زبان بگوید که به نیت دفع یا مرض ندادن و بعد از آن صدقه بدهد و دیگر همین اسم را به نیت دفع دشمن دوازده روز هر روز دوازده هزار نوبت بخواند بعد از آنکه صورت دشمن را بر کدوی تر کشیده باشد و هر روز بعد از قرائت کار و تیزی بر مقتل صورت زند و در حین زدن بگوید رَمِيْتُ مَنْ بَغَى عَلَيَّ بِسَدِّهِمُ اللَّهُ وَ سَدَّ فِيهِ الْقَاتِلِ وَ صدقه دهد از چیزی که شیرین نباشد

مَحَلَّ اِشَارَاتِ حِرْزِ

و دیگر آنکه بدان در این حرز محل اشاراتی است که چون قرائت به آن لفظ رسد باید وقف کند و مطلوبی که قرب معنوی داشته باشد از حق تعالی مسئلت نماید تا به اجابت مقرون گردد و علامت اشارت حرف شین است که در قرب آن لفظ نوشته می شود و حرفی از اول اسم مطلوب به آن اضافه می شود در اشاره کل مطالب چنین است ش ک یعنی در این محل هر مطلوبی داشته باشد از حضرت حق بخواهد.

و دیگر آنکه باید بدانی که اشارات بر دو قسم است ظاهره و خفیه به این معنی که اول سؤال مطلوب است به زبان و دل و دوم به محض توجه به بال بدون زبان اول که اشارات ظاهر است در چند مقام است اول در لفظ أَنْتَ در اول حرز دوم در نزد اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْئَلُكَ الثُّبَاتَ فِي الْاَمْرِ سَوِّمَ در نزد اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْمُنْعِمُ الْمُفْضِلُ چهارم در نزد اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْئَلُكَ وَ اَتُوَسَّلُ اِلَيْكَ دیگر اشارت فعل و عمل و خس صنعه

و علامت آن ش ص است در نزد وَ اَوْصَلْتِ إِلَى مِنَ فَضَائِلِ الصَّنَائِعِ و در اشاره سلامتی از سفر و علامت آن ش س است در نزد لفظ صاحبَتَ اَسْفَارِي دیگر شفای امراض ش ف در لفظ شَفَيْتَ اَمْرَاضِي دیگر دفع شرّ اعداء ش ع در وَ كَفَيْتَنِي شَرٌّ مِنْ عَادَاتِي دیگر اشارت محبّت ش م در فَلَا يَنْتَقِضُ مَا اَرَدْتَ اَنْ يَزِدَاكَ دِيْكَرَ خَوْفٍ وَ خَفَاءٍ در دو موضع اَوَّلُ وَ هُوَ مَحْبُوْبٌ وَ مَحْمُوْدٌ دَوْمٌ وَ اَسْتُرْنِي وَ لَا تَقْضِحْنِي دیگر قتل اعداء ش ق در چهار موضع اَوَّلُ رَمِيْتُ مَنْ رَمَانِي دَوْمٌ اِذَا اَرَدْتَ شَيْئاً اَنْ تَقُوْلَ لَهُ كُنْ فَيَكُوْنُ سَوْمٌ بِكَ اَصُوْلٌ عَلَيَّ الْاَعْدَاءِ چهارم اِذَا اَرَدْتَ شَيْئاً اَنْ تَقُوْلَ لَهُ كُنْ فَيَكُوْنُ دِيْكَرَ وَ جَاهَتٍ وَ تَقَرَّبَ سُلَاطِيْنَ ش ج در اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا كَثِيْرًا دَائِمًا دِيْكَرَ طَلْبِ رِزْقٍ ش د در سه موضع اَوَّلُ وَ اَعْطَيْتَنِي مِنْ رِزْقِكَ و اَسِيْعًا دَوْمٌ وَ رَزَقْتَهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ سَوْمٌ وَ اَسْأَلُكَ رِزْقًا حَلَالًا طَيِّبًا دِيْكَرَ اِشَارَةِ جَاهٍ وَ مَنْصِبِ ش ج در عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيْرِ الْمُتَعَالِ دِيْكَرَ عَقْدِ اللِّسَانِ ش د در كَلَّتِ الْاَلْسُنُ عَنْ تَقْيِيْرِ صِدْقَتِكَ دِيْكَرَ تَكْمِيْلِ مَهْمَاتِ ش ت در دو موضع اَوَّلُ فَتَمِّمِ اِحْسَانَكَ دَوْمٌ فَتَمِّمْتَهُ لِيْ بِاِحْسَنِ الْوُجُوْهِ

قسم ثانی در اشاراتِ خفیه

و آن در چهار موضع جهت جلب نفع است اَوَّلُ یکی در میان دو لام که در دعا اشاره خواهم کرد و علامت آن ل ل است در مَحْرُوسًا لَكَ دَوْمُ التَّوْفِيْقِ لِيْ سَوْمٌ وَ كُنْ لِيْ اَنْبِيَاً چهارم مَا قَدَّرْتَ لِيْ وَ هِشْتِ مَوْضِعِ جِهْتِ اِضْرَارِ دِشْمَنِ اِسْتِ در میان دو حرف نفی و علامت آن مع مع است اَوَّلُ لَمْ تُخْفِرْ جَوَارِي دَوْمٌ لَمْ تُغِيْبْ وَ لَا - تَغِيْبُ سَوْمٌ فَمَا اَيَسَّرَ مَا كَلَّفْتَنِي چهارم مَا لَا يَسَّعُهُ پِنْجَمٌ لَا تُضَادُّ فِي حُكْمِكَ شِشْمٌ لَمْ تَشْغَلْنِي بِنُقْصَانٍ فِي بَدَنِي هَفْتَمٌ لَا يَعْتَرِيكَ لِكْتَرَهُ هِشْتَمٌ وَ لَا تُؤَثِّرُ عَلَيَّ وَ بَعْضِيْ كَفْتَهُ اَنْدَ كِه مَحَلِّ اِشَارَتِ اَيْنِسْتِ اَوَّلُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ فِي مَفْتَحِ الدَّعَاءِ دَوْمٌ

كُنْ فَيَكُونُ فِي وَسْطِ الدَّعَا سَوِّمِ اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْئَلُكَ الثَّبَاتَ فِي الْاَمْرِ چِهَارْمِ تَاَزَّرْتْ بِالْعَظْمَةِ وَالْكَبْرِيَاءِ پَنجْمِ فَتَمِّمِ اِحْسَانِكَ شَشْمِ فَاِنَّكَ اَنْتَ
اللّٰهُ الَّذِى لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الْفَاشِىُّ فِي الْخَلْقِ حَمْدُكَ

ادعيه ای که در اثناء اشارات خفيه خوانند

اَوَّلُ يَا لَطِيفُ اَغْنِنِي وَ اَدْرِكْنِي تَا اَخْر دَوِّمِ اِلٰهِي مَن ذَا الَّذِى دَعَاكَ تَا اَخْر بُوْجِهِي كِه دَر اِخْتِتامِ مَسْطُورِ اسْتِ سَوِّمِ اِلٰهِي اِنِّىْ اَسْئَلُكَ بِحَقِّ
اسْمِكَ الْاَعْظَمِ وَ بِحَقِّ اسْمِكَ الْمَخْرُوزِ الْمَكْنُونِ الطَّاهِرِ الْمُطَهَّرِ الْمُبَارَكِ وَ اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ وَ سُلْطَانِكَ الْقَدِيمِ يَا وَاهِبِ الْعِظَايَا وَ
يَا مُطَلِّقِ الْاَسَارِي وَ يَا فَكَّاكَ الرَّقَابِ مِنَ النَّارِ اَنْ تُخْرِجْنِي مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا وَ تَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ اَمِنًا وَ اَنْ تَجْعَلَ دُعَائِي اَوَّلَهُ صَّالِحًا وَ اَوَسَّهُ طَهُ
فَلَاحًا وَ اٰخِرَهُ نَجَاحًا اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ وَ اَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ

چِهَارْمِ اِلٰهِي بِجَلَالِ قُدْسِكَ وَ بِجَمَالِ اَنْسِكَ وَ بِنَظْرِكَ اِلَى اَوْلِيَاءِكَ وَ بِقُرْبِكَ اِلَى اَصْفِيَاءِكَ وَ بِمَحَبَّتِكَ اِلَى طَالِبِيكَ وَ بِشُوفِكَ اِلَى مُشْتَاقِيكَ اَنْ
تَقْضِيَ حَاجَتِي كُنْ فَيَكُونُ بِحَقِّ اَرْكِيَاشِ كُلِّ شَيْءٍ دُونَ قُدْوَتِكَ ضَعِيفٌ مُوَاشٍ كُلِّ شَيْءٍ مُنْقَادٌ لِعِزَّتِكَ بِدَرَوَاشِ

أَنْتَ أَرْسَلْتَ الْمَلَائِكَةَ مِنْ عِنْدِكَ عَلَى الشَّيَاطِينِ مَارِشٍ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ كُوشَا أَهْلَكَتَ الْمُتَمَرِّدِينَ بِعَظَمِهِ جَلَالِكَ وَكَمَالِ قُدْرَتِكَ
مَقْهُورًا كَوْنَا أَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ دَعَوْتُكَ فَاسْتَجِبْ دُعَائِي بِحَقِّكَ عَلَى نَفْسِكَ يَا هَا جَبَارًا قَيُّومًا جَلِيلًا وَاحِدًا حَيًّا قَيُّومًا قَدِشًا مَقْدَشًا أَشْمَخَطَ
الْمَخَا تُرْسِلُ مَلَائِكَتِكَ فِي أَسْرَعِ وَقْتٍ جَلِيهِثًا وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيزًا بَلِ الرَّحْمَنُ وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزَعُوا وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ

اشاراتِ اربعه قتل

رَمِيْتُ مَنْ بَغَى عَلَيَّ بِسَمِّهِمُ اللَّهُ وَسَيْفِهِ الْقَاتِلِ اللَّهُمَّ شَدِّتْ شَمْلَهُمْ تَا آخِرَ أَنْجِهِ دَرِ صَفْحِهِ 75 كَذَشْتِ الشَّدِيدُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينِ سَهْ نُوْبَتِ وَ
اعاده كند اسم الشَّدِيدِ سَهْ نُوْبَتِ اللَّهُمَّ دَبِّرْنِي بِأَحْسَنِ التَّدْبِيرِ يَا ذَلِيلَ الْحَائِرِينَ ذُلَّ حَيْرَتِي يَا أَلَّهُ يَا أَلَّهُ يَا أَلَّهُ يَا حَلِيمُ يَا عَظِيمُ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ
يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ يَا مَالِكَ يَوْمِ الدِّينِ دَبِّرْنِي بِأَحْسَنِ التَّدْبِيرِ وَ خِرْلِي فِي جَمِيعِ الْأُمُورِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَ إِلِهِ الطَّاهِرِينَ

اولاً مدخل صغیر اسم عبارت است از آنکه حروف آن را به عدد جمل در آورند بعدد کبیر و جمع کنند و نه نه طرح کنند آنچه باقیماند مدخل صیر باشد ثانیاً آنکه قرائت سیفی جهت حصول مال برود و ساعت مشتری یا زهره باید خواند مادام که سعدین را اوضاع ملایم باشد و از وبال و احتراق و رجعت دور و جهت اضرار دشمن بروز و ساعت زحل و مریخ ملایم ایشان شرط نیست لیکن قوت ایشان ضرورتست و جهت عقد اللسان بروز و ساعت عطارد و جهت تسخیرات آفتاب و جهت سطوت و جلالت مریخ و جهت محبت زهره ثالثاً آنکه جهت حصول منافع هفت روز باید خواند و جهت اضرار نه روز و در تعیین این عدد رعایت موافقتی کرده اند که در صورت نفع مدخل صغیر لفظ سیفی است و در صورت ضرر مدخل شین ملفوظی اما عدد قرائت چنان است که ملاحظه مطلوب نماید که مدخل صغیر آن چند است و همچنین مدخل کوکب فرا گیرد و مدخلین را بی اسقاط سه در یکدیگر ضرب را ملاحظه نموده مدخل صغیر گوید و به آن عدد بخواند مثلاً مطلوب رزق (357) کوکب (1167) مشتری (95) زهره (217) مدخل مشتری را که (5) است در مدخل زهره ضرب کردیم و مدخل رزق که یکست در مدخل کوکب که شش است حاصل ضرب همان شش است پس جهت این مطلوب در روز مشتری به ساعت زهره یا برعکس ابتدا باید کرد که هفت روز روز شش نوبت بخواند و چون توالی ایام لازم نیست بهتر آن است که در همان روز که ابتدا کرده ختم کند و اگر متوالی خواند جایز است مثال دیگر مطلوب رفع الاعداء مدخل او کوکب زحل مدخل مریخ مدخله ضرب کردیم نه را در سیزده و از حاصل ضرب نه نه طرح کردیم باقیماند نه پس جهت این مطلوب بروز زحل و ساعت مریخ بنا گذارد یا برعکس و نه روز هر روز نه نوبت بخواند مطلوب حاصل شود دیگر اگر جهت قتل کسی خواهد خواند تا زمانی که شرعاً مستحق نشود نخواند و الاً به او راجع شود و بعد از استحقاق صورت آنکس را به سیاهی یادزوی بر کدوی تر کشد یا بزیر کفش کهنه یا سبوی کهنه و صورت را بمسمار بکوبد و بگوید رَمِيتُ مَنْ بَغَى عَلَيَّ

بِسْمِ اللَّهِ وَتَعَالَى الْقَاتِلِ وَ دِيْغَرِ اَنَكِه هِنْدَل بَكَشِد وَ اَن عِبَارْتَسْت اَز جَانْمَازِي مَعِيْن وَ سَاخْتِن اَن بَسِه طَرِيْق مَعْلُوم شُدِه اَوَّل مَخْصُوص دَاشْتِه اَنْد بِه دَعُوْت حَرْز يِمَانِي وَ اِگَر غَيْر صَاْحِب دَعُوْت هِم رِعَايْت مَنْدَل كِنْد نِيْكَو اَسْت وَ اَن چِهَار طَبَق كَاغْذ اَسْت هِم مَلْصَق كَرْدِه مَرْبَعِي مَتْسَاوِي الْاَضْلَاع وَ سُوْرِه جَنِّ رَا اَز بَسْمَلِه تَا اَخْر حُرُوفِ اَن بَر چِهَار طَرَفِ اَن بِنُوِيْسِد وَ اَبْتَدَا اَز قَبْلِه كِنْد وَ بَطْرَفِ اَن تَمَام كِنْد دَوْم بَكَارْد فُوْلَادِي كِه مَسْتَعْمَل نَبَاشِد دَاثْرِه اِي بَكَشِد وَ مَحَل دَخُول رَا اَز طَرَفِ قَبْلِه قَرَار دِهْد وَ چُون شُرُوع بِه دَاثْرِه كَشِيْدِن كِنْد اِيَه الْكُرْسِي بَخُوَانْد چِنَاْنَكِه دَاثْرِه رَا تَمَام كِنْد بَايَه الْكُرْسِي تَمَام شُود وَ خُود دَر دَاثْرِه اَز طَرَفِ قَبْلِه دَاخِل شُود وَ بَسَر كَارْد دَاثْرِه رَا بَهْم مَتَّصِل كِنْد وَ كَارْد رَا دَر هِمَان مَحَلِي كِه دَاثْرِه رَا تَمَام كَرْدِه بِه زَمِيْن فُرُوْبَرْد وَ بِنَشِيْنِد سُوْم اَز اَبْرِيشْم هَفْت رَنْگِبِه صُورْت هِنْدِي دَرَاز بَر هِم تَاْبِد وَ گَرْد خُود دَاثْرِه اِي سَازْد وَ اَز جَانِبِ قَبْلِه بِه مِيَاْن اَن رُود وَ سَرِ اَن رَا بَهْم مَتَّصِل كِنْد.

دِيْغَر بَايِد كِه دَر هِر رُوْزِي اَز رُوْزِهَايِ هَفْتِه صَد نُوْبْت بِه ذِكْرِي كِه بَرَايِ هِر رُوْزِي مَرْقُوم مِي گَرْدَد اَقْدَام نَمَايِد رُوْز شَنْبِه لَا- اِلَه اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِيْنَ رُوْز يَكْشَنْبِه لَا اِلَه اِلَّا اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِيْنُ رُوْز دُوْشَنْبِه لَا اِلَه اِلَّا اللّٰهُ الْعَزِيْزُ الْجَلِيْلُ يَا عَزِيْزُ يَا جَلِيْلُ رُوْز سَه شَنْبِه اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ سَلِّمْ تَسْلِيْمًا كَثِيْرًا رُوْز چِهَار شَنْبِه لَا اِلَه اِلَّا اللّٰهُ خَالِصًا مُّخْلِصًا رُوْز پَنْج شَنْبِه لَا اِلَه اِلَّا اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ رُوْز جَمْعَه سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ لَا اِلَه اِلَّا اللّٰهُ وَ اللّٰهُ اَكْبَرُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ وَ بَعْضِي گَفْتِه اَنْد كِه دَر هِر رُوْز يَكْ صَد وَ بِيْسْت نُوْبْت بَخُوَانْد

اعتصام سیفی

اِعْتَصَمْتُ بِاللّٰهِ فَفَرُّوْا اِلَى اللّٰهِ تَوَكَّلْتُ عَلٰى اللّٰهِ وَ مَا لِلنَّصْرِ اِلَّا

الْفَهَّازُ الْوَهَّابُ الرَّزَّاقُ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ الْقَابِضُ الْبَاسِطُ الْخَافِضُ الرَّافِعُ الْمُعِزُّ الْمُدِّلُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْحَكِيمُ الْعَدْلُ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ الْحَلِيمُ
الْعَظِيمُ الْعَفْوُ الشُّكُورُ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ الْحَفِيفُ الْمُقْبِطُ الْحَسِيبُ الْجَلِيلُ الْكَرِيمُ الرَّقِيبُ الْمُجِيبُ الْوَاسِعُ الْحَكَمُ الْوَدُودُ الْمَجِيدُ الْبَاعِثُ
الشَّهِيدُ الْحَقُّ الْوَكِيلُ الْقَوِيُّ الْمَتِينُ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ الْمُبْدِئُ الْمُعِيدُ الْمُحْيِي الْمُمِيتُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الْقَادِرُ الْمُقْتَدِرُ الْمَقْدَمُ
الْمُوَخَّرُ الْأَوَّلُ الْآخِرُ الظَّاهِرُ الْبَاطِنُ الْوَالِي الْمَتَعَالَى الْبَرُّ التَّوَّابُ الْمُنْتَقِمُ الْعَفْوُ الرَّؤُفُ مَالِكُ الْمُلْكِ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ الْمُقْسِطُ الْجَامِعُ
الْغَنِيُّ الْمَغْنَى الْمَانِعُ الصَّارُ النَّافِعُ النُّورُ الْهَادِي الْبَدِيعُ الْبَاقِي الْوَارِثُ الرَّشِيدُ الصَّبَّورُ

إِعْتِمَادُ مَنَاجَاتِ سَيِّفِي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا إِلَهِي يَا إِلَهَ جَمِيعِ الْمَوْجُودَاتِ مِنَ الْمَعْقُولَاتِ وَالْمَحْسُوسَاتِ يَا وَاهِبَ النَّفُوسِ وَالْعُقُولِ وَمُخْتَرَعَ مَاهِيَّاتِ
الْأَزْكَانِ وَالْأَصُولِ يَا وَاجِبَ الْوُجُودِ يَا فَائِضَ الْخَيْرِ وَالْجُودِ يَا فَاعِلَ الْقُلُوبِ وَالْأَرْوَاحِ يَا جَاعِلَ الصُّورِ وَالْأَشْبَاحِ

يَا نُورَ الْأَنْوَارِ وَ مَدُورَ كُلِّ دَوَارٍ أَنْتَ الْأَوَّلُ الَّذِي لَا أَوَّلَ قَبْلَكَ وَأَنْتَ الْآخِرُ الَّذِي لَا آخِرَ بَعْدَكَ الْمَلَائِكَةُ عَاجِزُونَ عَنْ دَرَكِ جَلَالِ صِدْقَاتِكَ
وَالنَّاسُ قَاصِرُونَ عَنْ مَعْرِفَةِ كَمَالِ ذَاتِكَ اللَّهُمَّ خَلِّصْنَا مِنَ الْعَلَاتِقِ الدَّيْنِيَّةِ وَنَجِّنَا مِنَ الْعَوَاقِقِ الرَّدِّيَّةِ الظُّلْمَانِيَّةِ وَأَرْسِ عَلَيَّ أَرْوَاحِنَا سُورِقَ أَنْوَارِكَ
وَاقْضِ عَلَيَّ نُفُوسِنَا بَوَارِقَ آثَارِكَ الْعَقْلُ قَطْرَةٌ مِنْ قَطْرَاتِ بَحَارِ مَلَكُوتِكَ وَالنَّفْسُ شُعْلَةٌ مِنْ شُعَلَاتِ نَارِ جَبْرُوتِكَ ذَاتِكَ فَيَاضَةٌ تَقِيضُ بِهَا جَوَاهِرُ
رُوحَانِيَّةٍ لَا- مُتَمَكِّنَةٌ وَلَا- مُتَجَبِّرَةٌ لَا مُتَّصِلَةٌ لَهُ وَلَا مُنْفَصِلَةٌ لَهُ مُبْرَأَةٌ عَنِ الْأَحْيَانِ وَالْأَيْنِ مُعْرَأَةٌ عَنِ الْوَصْلِ وَالْبَيِّنِ فَسَّ بِحَانَ اللَّهِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ
الْأَبْصَارُ وَلَا تُمَثِّلُهُ الْإِفْكَارُ لَكَ الْمَجْدُ وَالشَّانَاءُ وَ مِنْكَ الْمَنْعُ وَالْعَطَاءُ وَ بِكَ الْجُودُ وَالْبَقَاءُ فَسَّ بِحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
وَ صَدَّقَ لِي اللَّهُ مُحَمَّدًا وَ إِلِهِ أَجْمَعِينَ بَعْدَ أَنْ هَفَّتْ نُوْبَتُ بَغْوَيْدِ أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ بِنَا بَرِ نَسَخِهِ أَبَا تَائِحِ حَا خَا
د ذ ر ا ز ا س ش ص ض ط ا ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه- لا ي و در خواند حروف عقد اصابع بايد کرد از همين و ختم بسيار کند

گشودن انامل یا علیُّ یا عظیمُ یا حلیمُ یا علیمُ یا کریمُ بگوید و در وقت گفتن هریک از اسماء الله از هر دو دست دوا بگشت باز کند و ابتدا از انگشت کوچک کند و بعد از آن بگوید اَللّٰهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِيْ مِنَ الشُّرْكِ وَالرِّيْاءِ وَالشُّكِّ وَزَيِّنْ لِّسَانِيْ بِالذِّكْرِ وَالْحَمْدِ وَالشَّانِءِ

اعتصام سید علی همدانی

اِعْتَصَمْتُ بِاللّٰهِ الَّذِيْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيْمُ الْوَاحِدُ الْاَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِيْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهٗ كُفُوًا اَحَدٌ وَاِعْتَصَمْتُ بِاللّٰهِ الَّذِيْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَبِاسْمَاءِ اللّٰهِ الْحُسْنٰى وَبِكَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّامَّاتِ الَّتِيْ لَا يُجَاوِزُ هُنَّ بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ وَبِاللّٰهِ الَّذِيْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الَّذِيْ اِعْتَصَمَ بِهِ عَرْشُهُ وَ كُرْسِيِّهِ وَالسَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَ اِعْتَصَمْتُ بِاللّٰهِ الَّذِيْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الَّذِيْ اِعْتَصَمَ بِهِ جِبْرٰئِيْلُ وَ مِيْكَائِيْلُ وَ اِسْرَافِيْلُ وَ عِزْرَائِيْلُ مَلَكَ الْمَوْتِ وَالْكُرُوْبِيُّوْنَ وَ حَمَلَةُ الْعَرْشِ يُسَبِّحُوْنَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُقَدِّسُوْنَ لِعِزَّتِهِ اللّٰهِ وَ مَلَكُوْتِهِ وَاِعْتَصَمْتُ بِاللّٰهِ الَّذِيْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الَّذِيْ اِعْتَصَمَ بِهِ اِدَمُ وَالنَّبِيُّوْنَ وَالصّٰدِقُوْنَ وَالشُّهَدَآءُ وَاِعْتَصَمْتُ بِاللّٰهِ الَّذِيْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ بِيَدِهِ مَلَكُوْتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيْلٌ وَ هُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ
اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْئَلُكَ بِمَا

اعْتَصَمَ بِهِ أَوْلِيَاءُكَ وَ أَهْلُ طَاعَتِكَ أَجْمَعِينَ مِنْ أَهْلِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَرْزُقَنِي إِيْمَانًا وَ أَمَانًا وَ عَافِيَةً فِي الدِّينِ وَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اصْرِفْ عَنِّي شَرَّ كُلِّ ذِي شَرٍّ يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ الطَّاهِرِينَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ يَا دَيَّانُ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ أَشْهَدُ أَنْ كُلَّ مَعْبُودٍ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَرَشَكَ إِلَى مُنْتَهَى قَرَارِ الْأَرْضِينَ بَاطِلٌ دُونَ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ أَمَنْتُ بِكَ يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ أَغْنِنِي يَا رَبِّ نَجِّنِي مِنْ سَخَطِكَ فَارْجِعْ عَنِّي شَرَّ جَمِيعِ خَلْقِكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ شَرْطُ بَعْضِي مِنْ بزرگانست كه پيش از دعوت فاتحه بيست و يك بار بخواند و چهل نوبت اللَّهُمَّ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ وَ صَدِّقْ وَ پانزده بار اَفُوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ بخواند و صلوات ده نوبت بر حضرت رسول بفرستد به اين نحو اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَ بَارِكْ عَلَيْهِمْ بِأَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِم

وَعَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ وَأَجْسَادِهِمْ وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ وَبَعْدَ ذَلِكَ شُرُوعُ كِتَابِ خَوَانِدَنَ دَعَا وَمِيرِ عَلَيْهِ الرَّحْمَةَ فَرَمُودَهُ فِي طَرِيقِ بِنْدَةِ خَوَانِدَنَ فَاتِحَهُ وَاللَّهُمَّ أَيَاكَ تَأْخِرُ دَعَا فِي كَارِ نَيْسَبَتِ

دعای سیفی مبارک

در مهج الدعوات سید ابن طاوس قدس سره به چهار طریق روایت کرده و این طریق طریق میرو شیخ بهائیسب بسم الله الرحمن الرحيم اللهم أنت الملك الحق الذي لا إله إلا أنت (ش ک) یعنی محل اشاره کل در اینجا بگوید إله كفى علمك عن المقام وكفى كرمك عن السؤال و پنجاه و دو بار این اسم را بخواند یا خالق من فی السموات والأرض كل إله معاده و مطابق عددی که این اسم را می خواند این آیه را بخواند الحمد لله الذي خلق السموات والأرض وجعل الظلمات والنور ثم الذين كفروا بربهم يعدلون بعد دنباله دعا را بخواند أنت ربی و أنا عبدك عملت سوءاً و ظلمت نفسي و اعترفت بذنبي فأغفر لي ذنوبي فإنه لا يغفر الذنوب إلا أنت يا غفور يا شكور يا كريم يا حلیم يا رحیم هر کجا به اللهم می رسد این دعا را بخواند إله بحق سير هذه الأسرار و بحق الاسم الأعظم أسئلك أن تقضي حاجتي و تهلك عدوي و توصني إلى مرادی و تدفع عني شر جميع عبادك يا أرحم الراحمين بعد دنباله دعا را بخواند اللهم إني أحمدك و أنت للحمد أهل على ما اختصصتني به

مِنْ مَوَاهِبِ الرَّغَائِبِ (ش ص) اِشَارَتِ فِعْلٍ وَعَمَلٍ وَحَسَنَ صَنَعَتِ دَرٍ وَأَوْصَلَتِ إِلَيَّ مِنْ فَضَائِلِ الصَّنَائِعِ وَأَوْلَيْتَنِي بِهِ مِنْ إِحْسَانِكَ وَبَوَّأْتَنِي بِهِ مِنْ مَطْنَةِ الصَّدَقِ وَأَنْلَتَنِي مِنْ مَنِّكَ الْوَاصِدِ لِي إِلَيَّ، أَحْسَنْتَ إِلَيَّ مِنَ الدَّفَاعِ الْبَلِيَّةِ عَنِّي وَالتَّوْفِيقِ لِي، وَالْإِجَابَةِ لِدُعَائِي حِينَ أُنَادِيكَ دَاعِيًا وَأُنَاجِيكَ رَاغِبًا وَأَدْعُوكَ ضَارِعًا مُضَارِعًا وَحِينَ أَرْجُوكَ رَاجِيًا فَأَجِدُكَ فِي الْمَوَاطِنِ كُلِّهَا لِي جَارًا حَاضِرًا حَفِيًّا بَازًا وَفِي الْأُمُورِ نَاصِرًا وَنَاطِرًا وَ لِلخَطَايَا وَالذُّنُوبِ غَافِرًا وَ لِلعُيُوبِ سَاتِرًا لَمْ أَعْدِمَ (أَلَمْ أَعْدِمَ) عَوْنَكَ وَبِرِّكَ وَ إِحْسَانَكَ وَ خَيْرِكَ لِي طَرْفَةَ عَيْنٍ مُنْذُ أَنْزَلْتَنِي دَارَ الْإِخْتِبَارِ وَالْفِكْرِ وَالْإِعْتِبَارِ لِنْتَظُرَ فِيمَا أَقْدَمُ إِلَيْكَ لِي دَارَ الْقَرَارِ فَإِنَّمَا عَتَبْتُكَ يَا مَوْلَايَ مِنْ جَمِيعِ الْمَضَارِّ وَالْمَضَالِّ وَالْمَصَائِبِ وَالْمَعَايِبِ وَاللَّوْازِبِ وَاللَّوْازِمِ وَ النَّوَائِبِ وَالْهُمُومِ الَّتِي قَدْ سَاوَرْتَنِي فِيهَا الْعُمُومُ بِمَعَارِيضِ ضَافِ الْبَلَاءِ وَصَرْوِبِ جُهْدِ الْقَضَاءِ لَا أَذْكَرُ مِنْكَ إِلَّا الْجَمِيلَ وَ لَمْ أَرَ مِنْكَ إِلَّا التَّفْضِيلَ خَيْرِكَ لِي شَامِلٌ وَ صُنْعَكَ لِي كَامِلٌ وَ لَطْفَكَ لِي كَافِلٌ وَ فَضْلَكَ عَلَيَّ مُتَوَاتِرٌ وَ نِعْمَكَ عِنْدِي مُتَّصِلَةٌ لَمْ تُخْفِرْ

جَواری (مع مع) محل اشاره خفیه است وَ صَدَّقَتْ رَجَائِي وَ صَاحِبَتِ اسْفَارِي (ش ف) اشاره سفر در اینجا دعای سلامتی سفر کند وَ اَكْرَمَتِ اِحْصَارِي وَ حَقَّقَتِ اِمَالِي وَ شَفَّيْتِ اَمْرَاضِي (ش ف) اشاره دعای شفای امراض وَ عَافَيْتِ مُنْقَلَبِي وَ مَثَوَايَ وَ لَمْ تُشْمِتْ بِي اَعْدَائِي سه مرتبه بگویند (ش ع) اشاره برای دفع اعداء و عقد اللسان است جهت دفع اعدا در اینجا صد و شصت نوبت این جمله را بخواند و در هر نوبت به خاطر بگذراند که یا مُبْدِءَ الْبِرَايَا وَ مُعِيدَهَا بَعْدَ فَنَاءِهَا بِقُدْرَتِهِ پس بخواند وَ رَمَيْتَ حَرَزَ وَ عَادَتَ مَنْ رَمَانِي بِسُوءِ سَهْ مَرْتَبَهْ (ش ق) اشاره قتل است به نیت هلاک دشمن صد بار در این محل آیه فَقَطَعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ را بخواند و بعد از آن بخواند فَلَمْ تَقْتُلْهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ پس بخواند وَ كَفَيْتَنِي شَرًّا مَنْ عَادَانِي در اینجا جهت دفع اعداء سه مرتبه این جمله را بخواند والشهادة عالم الغيب عظمته ايد العقول لا تهدى أَنْتَ الَّذِي بِالْكَبِيرِ كَذَرَانِدْ رَا بَهْ خَاطِرْ يَازِدهِمْ وَ اِسْمْ بَخَوَانِدْ وَ دُو بَارْ هَفْتَادْ ظَالِمْ سُلْطَانْ خَوْفْ 200 وَ اَزْ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ فَيَكُونُ وَ بَكُويد كُنْ وَ بِسَجْدَهْ يَفْتَضِي حَاجَتِي الْاَعْظَمَ اَنَّ بِحَقِّ الْاَلَمِ الْاَسْرَارِ وَ بِحَقِّ سِرِّ هَذِهِ بَخَوَانِدْ اَلْهِي اَيْنَ دَعَا رَا اَزْ سَجْدَهْ اَوْ قَبْلَ سَجْدَهْ كُنْدْ (و در هر نوبت اقسمی که در بالا در علامت (ش ع) گفته شد به خار بگذراند و بعد دنباله دعا را بخواند فَحَمَدِي لَكَ وَ اَصِيبُ وَ ثَنَائِي عَلَيْكَ مُتَوَاتِرٌ دَائِمٌ مِنَ الدَّهْرِ اِلَى الدَّهْرِ بِالْوَانِ التَّسْبِيحِ خَالِصاً لِذِكْرِكَ وَ مَرْضِيّاً لَكَ بِنَاصِعِ التَّوْحِيدِ وَ اِخْلَاصِ التَّقْرِيدِ وَ اِمْحَاصِ التَّمَجِيدِ بِطَوْلِ التَّعْبُدِ وَ التَّعْدِيدِ لَمْ تُعْنِ فِي قُدْرَتِكَ وَ لَمْ تُشَارِكْ فِي الْهَيْتِكَ وَ لَمْ تُعَلِّمْ لَكَ مَا يَبِيهُ وَ مَا هِيَ فَتَكُونُ لِلْاَشْيَاءِ الْمُخْتَلِفَةِ مُجَانِساً وَ لَمْ تُعَايِنِ اِذْ حُسِبَتِ الْاَشْيَاءُ عَلَيَّ الْعَزَائِمِ الْمُخْتَلِفَاتِ وَلَا

حَرَقَتِ الْأَوْهَامُ حُجُبَ الْغُيُوبِ إِلَيْكَ فَاعْتَقِدْ مِنْكَ (فَاعْتَقِدْتُ فِيكَ) (فَاعْتَقِدْ) مَحْدُوداً فِي مَجْدِ عَظَمَتِكَ لَا يَبْلُغُكَ بَعْدَ الْهِمَمِ وَلَا يَنَالُكَ
 غَوْصُ الْفِطَنِ وَلَا يَنْتَهِي إِلَيْكَ بَصَرٌ نَاطِرٌ فِي مَجْدِ جَبْرُوتِكَ وَارْتَفَعَتْ عَنْ صِدْفِهِ الْمَخْلُوقِينَ صِدْفَاتُ قُدْرَتِكَ وَعَلَا عَنْ ذِكْرِ الذَّاكِرِينَ كِبْرِيَاءُ
 عَظَمَتِكَ فَلَا تَنْتَقِصُ (ش) اشاره محبت سه بار بخواند برای صلاح حال نفس خود و مؤمنین و سه بار وَ أَفْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ
 بِالْعِبَادِ و بعضی چهارده نوبت گفته اند بعد از آن بخواند ما أَرَدْتُ أَنْ يَزِدَادَ وَلَا يَزِدَادُ مَا أَرَدْتُ أَنْ يَنْتَقِصَ وَلَا ضِدُّ شَهْدِكَ حِينَ فَطَرْتَ الْخَلْقَ
 وَلَا تَدُّ حَصَّةَ رِكَ بِخَوَانِدٍ بِرَى دَفْعِ عِدَا سَهْ بَارِ حِينَ بَرَأْتَ النَّفُوسَ (ش د) برای تکمیل مهمات کَلَّتِ الْأَلْسُنُ عَنْ تَقْسِيرِ صِدْفَتِكَ وَانْحَسَرَتْ
 الْعُقُولُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِكَ وَ كَيْفَ يُوصَفُ كُنْهُ صِدْفَتِكَ يَا رَبِّ وَ أَنْتَ اللَّهُ الْمَلِكُ الْجَبَّارُ الْقُدُّوسُ الَّذِي لَمْ تَزَلْ أَرْلِيْنَا أَبَدِيًّا سَرْمَدِيًّا دَائِمًا فِي
 الْغُيُوبِ وَ حَدِّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَيْسَ فِيهَا أَحَدٌ غَيْرُكَ وَ لَمْ يَكُنْ إِلَهُ سِوَاكَ حَارَتْ فِي بَحَارِ مَلَكُوتِكَ عَمِيقَاتُ مَذَاهِبِ التَّفَكِيرِ وَ تَوَاصَلَتْ
 الْمُلُوكُ لِهِيبَتِكَ وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ بِذِلَّةِ الْإِسْتِكَانَةِ لِعِزَّتِكَ وَانْقَادَ كُلُّ

شَيْءٍ لِعَظَمَتِكَ وَاسْتَسَلَمَ كُلُّ شَيْءٍ لِقُدْرَتِكَ وَخَصَّدَتْ لَكَ الرَّقَابُ وَكُلُّ دُونَ ذَلِكَ تَحْبِيرُ اللَّغَاتِ وَضَلَّ هُنَالِكَ التَّنْبِيرُ فِي تَصَاريفِ الصِّفَاتِ فَمَنْ تَفَكَّرَ فِي ذَلِكَ رَجَعَ طَرْفُهُ إِلَهِي حَسِيرًا وَعَقْلُهُ مَبْهُوتًا وَتَفَكَّرُهُ مُتَحَيِّرًا أَسِيرًا فِي أَيْنِجَا طَلَبَ حَاجَتَ كُنْدٍ وَبِغُيُودِ اللَّهِمْ أَيْ اسْتَلَمَكَ الرَّحْمَةَ وَالْمَغْفِرَةَ وَالْإِجَابَةَ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ (ش ج) بِرَأْيِ وَجَاهَتِ وَتَقَرَّبَ نَزْدَ سُلَاطِينِ حَمْدًا كَثِيرًا دَائِمًا مُتَوَالِيًا مُتَوَاتِرًا مُتَّسِقًا مُتَّسِعًا مُسْتَوْتِقًا مُتَّقَابِرًا يَبْدُومُ وَيَتَضَاعَفُ وَلَا يَبِيدُ غَيْرَ مَفْقُودٍ فِي الْمَلَكُوتِ وَلَا مَطْمُوسٍ فِي الْمَعَالِمِ وَلَا مُنْتَقِصٍ فِي الْعِرْفَانِ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَكَارِمِكَ الَّتِي لَا تُحْصَى فِي اللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ وَالصُّبْحِ إِذَا سَفَرَ وَفِي الْبَرِّ وَالْبَحَارِ وَالْغُدُوِّ وَالْأَصَالِ وَالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ وَفِي الظَّهْرِ وَالْأَسْحَارِ وَفِي كُلِّ جُزْءٍ مِنْ أَجْزَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ اللَّهُمَّ بِتَوْفِيقِكَ قَدْ أَحْضَرْتَنِي النَّجَاهَ وَجَعَلْتَنِي مِنْكَ فِي وِلَايَةِ الْعِصْمَةِ فَلَمْ أَبْرَحْ مِنْكَ مَوْضِعَ سَجْدَةٍ ثَلَاثَةَ بِرَأْيِ تَمْشِيَّتِ كَارِهَاتِ بَيْسَتٍ وَهَفَّتِ نَوْبَتِ بِخَوَانِدِ وَاسْمِ چَهَارْدَهَمِ رَا دَرِ هَرِ نَوْبَتِ بَهْ خَاطِرِ بَغْدِرَانِدِ وَآنِ اَيْنِسْتِ يَا كَافِيَّ الْمُوسَعِ لِمَا خَلَقَ مِنْ عَطَايَا فَضْلِهِ وَبَعْدَ أَنْ آيَهُ فَالَلَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ بَعْدَ دُنْبَالِهِ دَعَا رَا بِخَوَانِدِ فِي سُبُوغِ نَعْمَاءِكَ وَتَتَابِعِ الْإِئِكَ مَحْرُوسًا (ش ك) اِشَارَه كُلِّ وَدَرِ

پیش بعضی اشاره قتل و ضرب است سه بار بگوید امرک ماضی بعد از آن دنباله دعا را بخواند لَكَ فِي الرَّدِّ وَالْإِمْتِنَاعِ وَ مَحْفُوظًا لَكَ فِي الْمَنْعَةِ وَالِدَّفَاعِ عَنِّي (ش ر) اشاره عقد اللسان بگوید اِلٰهِي بِحَقِّ سِرِّ هَذِهِ الْاَسْرَارِ وَ بِحَقِّ كَرَمِكَ الْخَفِيِّ وَ بِحَقِّ الْاِسْمِ الْاَعْظَمِ اَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي كُنْ فَيَكُونُ پَسِ دَعَا رَا بَخَوَانِدْ وَلَا تُكَلِّفْنِي فَوْقَ طَاقَتِي وَ لَمْ تَرْضَ عَنِّي اِلَّا طَاعَتِي فَانْتَكِ اَنْتَ اللّٰهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ محل اشاره خفيّه لَمْ تَغِبْ بَغْوَيْدِ اَمْرِكَ مَاضِي وَ وَعَدُّكَ حَقٌّ پَسِ بَخَوَانِ وَلَا تَغَيْبُ مِنْكَ غَايِبُهُ وَلَا تَخْفَى عَلَيْكَ خَافِيَهُ وَلَنْ تَضِلَّ عَنْكَ فِي ظُلْمِ الْخَفِيَّاتِ ضَالَّهُ اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا ارَادَ شَيْئًا (ش ق) اشاره قتل بگوید امرک ماضی وَ وَعَدُّكَ حَقٌّ (حتم) اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ اَللّٰهُمَّ (ش ج) اشاره بطلب جاه و تقرب نزد سلاطين چنانچه در اللهم قبل گذشت لَكَ اِنِّي اَحْمَدُكَ فَلَكَ الْحَمْدُ مِثْلَ مَا حَمِدْتَ بِهِ نَفْسَكَ وَ اَضْعَافُ مَا حَمِدَكَ بِهِ الْحَامِدُونَ وَ مَجْدَكَ بِهِ الْمُمَجِّدُونَ وَ كِبْرَكَ بِهِ الْمُكَبِّرُونَ وَ هَلَكَ بِهِ الْمُهْلِكُونَ وَ عَظَمَكَ بِهِ الْمُعْظِمُونَ وَ قَدَّسَكَ بِهِ الْمُقَدِّسُونَ وَ سَبَّحَكَ بِهِ الْمُسَبِّحُونَ وَ وَحَدَكَ بِهِ الْمُوَحِّدُونَ حَتَّى يَكُونَ لَكَ مِنِّي وَحْدِي فِي كُلِّ طَرَفِهِ عَيْنٍ بِجَهْتٍ دِيدِنِ پادشاه نه نوبت بخواند و اسم بیستم

را هر نوبت به خاطر بگذرانند یا رَحِيمٌ كُؤَلِّ صَرِيخٍ وَ مَكْرُوبٍ وَ غِيَاثُهُ وَ مَعَاذُهُ وَ آيَةُ حَسْبِيَ اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ پس دنباله دعا را بخواند وَ أَقَلِّ مِنْ ذَلِكَ مِثْلَ حَمْدِ جَمِيعِ الْحَامِدِينَ وَ تَوْحِيدِ أَصْنَافِ الْمُؤَحِّدِينَ وَ الْمُخْلِصِينَ وَ تَقْدِيسِ أَجْنَاسِ الْعَارِفِينَ وَ ثَنَاءِ جَمِيعِ الْمُهَلَّلِينَ وَ الْمُصَدِّقِينَ وَ الْمُسَدِّحِينَ وَ مِثْلَ مَا أَنْتَ بِهِ عَالِمٌ وَ عَارِفٌ وَ هُوَ (ش خ) جهت دیدن پادشاه نه نوبت بخواند و اسم بیستم را هر نوبت به خاطر بگذرانند یا رَحِيمٌ كُؤَلِّ صَرِيخٍ وَ مَكْرُوبٍ وَ غِيَاثُهُ وَ مَعَاذُهُ وَ آيَةُ حَسْبِيَ اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ را بخواند بعد دنباله دعا را بخواند مَحْمُودٌ وَ مَحْبُوبٌ وَ مَحْجُوبٌ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ كُؤَلِّهِمْ مِنَ الْحَيَوَانَاتِ وَ أَرْعَبُ إِلَيْكَ فِي بَرَكَهٍ مَا أَنْطَقْتَنِي بِهِ مِنْ حَمْدِكَ فَمَا (مع مع) محل اشانه خفیه است به سوی نعمت ها و توسعه رزق تا قول اوالی قضائک ایسر ما کلفتنی به مِنْ حَقِّكَ وَ أَعْظَمَ مَا وَعَدْتَنِي بِهِ عَلَى شِدِّكَ ابْتَدَأْتَنِي بِالنُّعْمِ فَضْلاً وَ طَوَّلاً وَ أَمَرْتَنِي بِالشُّكْرِ حَقّاً وَ عَدَلًا وَ وَعَدْتَنِي عَلَيْهِ أَضْعَافاً وَ مَزِيداً وَ أَعْطَيْتَنِي مِنْ رِزْقِكَ وَاسِعاً كَثِيراً إِخْتِياراً وَ رِضاً وَ سَأَلْتَنِي مِنْهُ شُكراً يَسِيراً صَغِيراً إِذْ نَجَّيْتَنِي وَ عَافَيْتَنِي مِنْ

جُهِدِ الْبَلَاءِ وَ لَمْ يُسَدِّ لِمَنِي لِسُوءِ قَضَائِكَ (بِالسُّوءِ مِنْ بَلَاءِكَ لِإِسْقَاطِ قَضَائِكَ) وَ بَلَاءِكَ وَ جَعَلْتَ مَلْبَسِي الْعَافِيَةَ وَ أَوْلَيْتَنِي الْبَسْطَةَ وَالرِّخَاءَ وَ شَرَعْتَ لِي مِنَ الدِّينِ أَيْسَرَ الْقَوْلِ وَالْفِعْلِ وَ سَوَّعْتَ لِي أَيْسَرَ الْقَصْدِ وَ ضَاعَفْتَ لِي أَشْرَفَ الْفَضْلِ وَالْمَزِيدَ مَعَ مَا وَعَدْتَنِي مِنَ الْمُحَجَّةِ الشَّرِيفَةِ وَ بَشَّرْتَنِي بِهِ مِنَ الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ وَ اصْطَفَيْتَنِي بِأَعْظَمِ النَّبِيِّينَ دَعْوَةَ وَ أَرْفَعِهِمْ دَرَجَةً وَ أَفْضَلَ لِيهِمْ شَفَاعَةً وَ أَوْصَحَّحِهِمْ حُجَّةً وَ أَقْرَبَهُمْ مَنْزِلَةً مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ (فَاغْفِرْ) لِي مَا لَا يَسَعُهُ إِلَّا مَغْفِرَتُكَ وَ لَا يَمَحُّهُ إِلَّا عَفْوُكَ وَ لَا يُكْفِرُهُ إِلَّا تَجَاوُزُكَ وَ فَضْلُكَ وَ هَبْ لِي فِي يَوْمِي هَذَا وَ لَيْلَتِي هَذِهِ وَ شَهْرِي هَذَا وَ سَنَّتِي هَذِهِ وَ سَاعَتِي هَذِهِ يَقِينًا صَادِقًا يُهَوِّنُ عَلَيَّ مَصَائِبَ الدُّنْيَا وَ أَخْرَانَهَا وَ يُشَوِّقُنِي شَوْقًا إِلَيْكَ وَ يُرَغِّبُنِي فِيمَا عِنْدَكَ وَ اَكْتُبْ لِي عِنْدَكَ الْمَغْفِرَةَ وَ بَلِّغْنِي الْكِرَامَةَ مِنْ عِنْدِكَ وَ أَوْزِعْنِي شُكْرَ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ فَإِنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الْمُبْدِيُّ الرَّبُّ الرَّفِيعُ الْبَدِيعُ

السَّمِيعُ الْعَلِيمُ الَّذِي لَيْسَ لِأَمْرِكَ مَدْفَعٌ وَلَا عَن قَضَائِكَ مُمْتَنِعٌ (اللَّهُمَّ) وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ رَبِّي وَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمٌ (ش ج) اشاره امن از خوف است و جهت خلاص از قرض صد و بیست بار باید خواند و اسم سیزدهم را در هر نوبت به خاطر باید آورد یا رَاكِي الظَّاهِرِ مِنْ كُلِّ آفَةٍ بَقَدْسِهِ وَ آيَةٌ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ را بخواند و دنباله دعا را بخواند الغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالَى (ش ك) جهت استقامت در امور شریعت هفتاد و سه بار بخواند و اسم شانزدهم را در هر نوبت به خاطر گذرانند یا حَتَّانُ أَنْتَ الَّذِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْمًا وَ بَعْضِي كَفْتَهُ أَنْدِ يَا مَنَّانُ ذَا الْإِحْسَانِ وَ دُنْبَالَهُ دَعَا رَا بِخَوَانِدِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الثُّبَاتَ فِي الْأَمْرِ وَالْعَزِيمَةَ عَلَى الرُّشْدِ وَالشُّكْرَ عَلَى نِعْمِكَ (وَ أَسْأَلُكَ حُسْنَ عِبَادَتِكَ وَ تَوْفِيقَ طَاعَتِكَ وَ أَسْأَلُكَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ تَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ كُلِّ شَرٍّ تَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ خ ر) وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ جَوْرِ كُلِّ جَائِرٍ وَ بَغْيِ كُلِّ بَاطِلٍ وَ حَسَدِ كُلِّ حَاسِدٍ وَ مَكْرِ كُلِّ مَكْرٍ وَ كَيْدِ كُلِّ كَائِدٍ وَ سِحْرِ كُلِّ سَاحِرٍ وَ ظُلْمِ كُلِّ ظَالِمٍ وَ غَدْرِ كُلِّ غَادِرٍ وَ عَدَاوَةِ كُلِّ عَدُوٍّ وَ شِمَاتِهِ كُلِّ كَاشِحٍ (ش ق) اشاره قتل کند

و بگویند اصول علی الأعداء و إياك أرجو ولا يه الأحياء والأقربا والقرناء والأوداء فلَكَ الحمدُ على ما لا أستطيع إحصاءه ولا تعديده من عوائد فضلك و عوارف رزقك و ألوان ما أوليتني به من إرفادك فإنك أنت الله الذي لا إله إلا أنت الفاشي في الخلق أمرك (حمدك) الباسط بالجود يدك ولا تضاد في (مع مع) حكيمك ولا تنازع في سلطانك و ملكك جهت حصول املاك هفتاد و هفت نوبت بخواند و هر نوبت اسم يا تقياً من كل جور لم ير ضه سيم در خاطر گذرانند يا حي حين لا حي في ديمومييه ملكه و بقائه و آيه لا إله إلا هو الحي القيوم بخواند و بعد دنباله دعا را بخواند و امرک تملك من الأنام ما تشاء ولا يملكون منك إلا ما تريد اللهم (ش ك) اشاره كل و جات إنك أنت المنعم المفضل القادر القاهر المقتدر القدوس ترديت بالمجد والعلاء والبهاء و تعظمت بالعز والعلاء (ترديت المجد بالعز و تعظمت العز بالكبرياء و تعشيت النور بالبهاء و تجللت إليها بالنهاية) و تآزرت بالعظمه والكبرياء و تعشيت بالنور والضياء و تجللت بالمهابه والبهاء اللهم

لَكَ الْمَنْ الْقَدِيمُ وَالسُّلْطَانُ الشَّامِخُ وَالْمَلِكُ الْبَازِخُ وَالْجُودُ الْوَاسِعُ وَالْقَدْرَةُ الْكَامِلَةُ (وَالْحِكْمَةُ الْبَالِغَةُ وَالْعِزَّةُ الشَّامِلَةُ) فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا
جَعَلْتَنِي مِنْ أُمَّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ أَفْضَلُ بَنِي آدَمَ الَّذِينَ كَرَّمْتَهُمْ وَحَمَلْتَهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْتَهُمْ (ش ر) جَهت
وسعت رزق صد و هشت نوبت بخواند و در هر نوبت اسم یا قریبُ الْمُجِيبُ الْمُتَعَالُ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ عَلُوًّا ارْتِفَاعُهُ بخواند مِنْ الطَّيِّبَاتِ وَ
فَضَّلْتَهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْتَهُمْ مِنْ أَهْلِهَا تَفْضِيلاً وَ خَلَقْتَنِي سَمِيعاً بَصِيراً سَوِيّاً سَالِماً مُعَافاً وَلَمْ تَشْغَلْنِي بِنُقْصَانٍ فِي بَدَنِي عَنْ طَاعَتِكَ وَلَمْ
تَمْتَعْنِي كِرَامَتِكَ إِتَائِي وَ حُسْنَ صَدِّيقِكَ عِنْدِي وَ فَضْلَ مَنَاجِحِكَ لَدَيْي وَ نِعْمَاءِكَ عَلَيَّ أَنْتَ الَّذِي أَوْسَعْتَ عَلَيَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ فَضَّلْتَنِي
عَلَى كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِكَ تَفْضِيلاً فَجَعَلْتَ لِي سَمْعاً يَسْمَعُ آيَاتِكَ وَ عَقْلاً يَفْهَمُ إِيْمَانَكَ وَ بَصِيراً يَرَى قُدْرَتَكَ وَ فُؤَاداً يَعْرِفُ عَظَمَتَكَ وَ قَلْباً يَعْتَقِدُ
تَوْحِيدَكَ فَإِنِّي لِفَضْلِكَ عَلَيَّ حَامِئِدٌ وَ لَكَ نَفْسِي شَاكِرَةٌ وَ بِحَقِّكَ عَلَيَّ شَاهِدَةٌ فَإِنَّكَ حَيٌّ قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ وَ حَيٌّ بَعْدَ كُلِّ حَيٍّ وَ حَيٌّ لَمْ تَرِثْ
الْحَيَوَةَ مِنْ حَيٍّ وَ لَمْ تَقْطَعْ خَيْرَكَ

عَنِّي فِي كُلِّ وَقْتٍ وَلَمْ تَقْطَعْ رَجَائِي وَ لَمْ تُنْزِلْ بِي عُقُوبَاتِ النَّقْمِ وَلَمْ تَمْنَعْ عَنِّي دَقَائِقَ الْعِصْمِ وَلَمْ تُغَيِّرْ عَلَيَّ وَثَائِقَ النَّيْعِ فَلَوْ لَمْ أَذْكَرْ مِنْ إِحْسَانِكَ إِلَّا عَفْوَكَ عَنِّي وَالتَّوْفِيقَ (لد) اشاره ایست که واقع شود بین دو نفر از جهت قوه حافظه چهل و هفت نوبت بخواند و یا مُبْدِعَ الْبِدَائِعِ لَمْ تَبِعْ إِنْشَاءَهَا عَوْنًا مِنْ خَلْقِهِ رَا فِي خَاطِرِ بَگْذَرَانِد وَ آيَهٗ إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَ يُعِيدُ رَا بِخَوَانِد وَ بَعْدِ دُنْبَالِهٖ دَعَا رَا بِخَوَانِد لِي وَ الْإِسْتِجَابَهٗ لِدُعَائِي حِينَ رَفَعْتُ صَوْتِي بِتَوْحِيدِكَ وَ تَمْجِيدِكَ وَ تَحْمِيدِكَ وَ تَعْظِيمِكَ وَ تَقْدِيرِكَ وَ تَكْبِيرِكَ وَ تَهْلِيلِكَ وَ الْإِلَهِيَّةِ فِي تَقْدِيرِكَ خَلْقِي حِينَ صَوَّرْتَنِي فَأَحْسَنْتَ صُورَتِي وَ الْإِلَهِيَّةِ فِي قِسْمَةِ الْأَرْزَاقِ حِينَ قَدَّرْتَهَا لِي لِكَأَنَّ فِي ذَلِكَ مَا يَشْغُلُ شُكْرِي عَنِ جُهْدِي فَكَيْفَ إِذَا فَكَّرْتُ فِي النِّعَمِ الْعِظَامِ الَّتِي أَنْقَلَبُ فِيهَا وَلَا أَبْلُغُ شُكْرَ شَيْءٍ مِنْهَا فَلَكَ الْحَمْدُ عَدَدَ مَا حَفِظْتَهُ عِلْمُكَ وَ عَدَدَ مَا وَسِعَتْهُ رَحْمَتُكَ وَ عَدَدَ مَا أَحَاطَتْ بِهِ قُدْرَتُكَ وَ أَضْعَافَ مَا تَسْتَوْجِبُهُ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ اللَّهُمَّ (ش ت) اشاره جهت اتمام کارها و مهمات هشتاد و دو نوبت بخواند و در هر نوبت اسم یا مُعِيدَ مَا أَفْنَاهُ إِذَا بَرَزَ الْخَلَائِقُ

لِدَعْوَتِهِ مِنْ مَخَافَتِهِ رَا فِي خَاطِرِ كَذِرَانِد وَ آيَةُ اللّٰهُ يَعْزَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ اَنْثَى وَ مَا تَغِيْظُ الْاَرْحَامُ وَ تَزِدَادُ رَا بِخَوَانِد وَ بَعْدِ دُنْبَالِهِ دَعَا رَا بِخَوَانِد فَتَمَّ
اِحْسَانِكَ اِلَى فِيمَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِي كَمَا اَحْسَنْتَ اِلَى فِيمَا مَضَى مِنْهُ اللّٰهُمَّ (ش ك) جِهت قضا و حاجات هشتاد نوبت بخواند و هر نوبت
اسم يا رَحْمَنُ كُلُّ شَيْءٍ وَ رَا حِمَّهُ رَا بِهِ خَاطِرُ اُورِد وَ بگويد اِنِّي اَسْئَلُكَ وَ اَتَوْسَلُّ اِلَيْكَ بِتَوْحِيْدِكَ وَ تَمَجِيْدِكَ وَ تَهْلِيْلِكَ وَ كِبْرِيَاةِكَ وَ كَمَالِكَ
وَ تَكْبِيْرِكَ وَ تَعْظِيْمِكَ وَ نُورِكَ وَ رَافِعَتِكَ وَ رَحْمَتِكَ وَ عِلْمِكَ وَ جِلْمِكَ وَ عُلُوِّكَ وَ وَقَارِكَ وَ مَنِّكَ وَ بَهَاءِكَ وَ جَمَالِكَ وَ جَلَالِكَ وَ سُلْطَانِكَ وَ
عَظَمَتِكَ وَ قُوَّتِكَ وَ هَيْبَتِكَ وَ قُدْرَتِكَ وَ اِحْسَانِكَ وَ غُفْرَانِكَ وَ اِمْتِنَانِكَ وَ رَحْمَتِكَ وَ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ سَلَّمَ وَ وَلِيِّكَ وَ عِتْرَتِهِ
(وَ عِتْرَتَهُمَا) الطَّيِّبِيْنَ الطَّاهِرِيْنَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِيْنَ وَ اَنْ تُصَلِّىَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَيَّ سَائِرِ اِخْوَانِهِ مِنَ النَّبِيِّيْنَ
وَ الْمُرْسَلِيْنَ اَنْ لَا تَحْرِمْنِي زَفْدَكَ وَ فَضْلَكَ وَ جَمَالَكَ وَ فَوَائِدَ كَرَامَاتِكَ فَاِنَّهُ لَا يَعْزُرِيكَ جِهت برآمدن اميدها هر چه باشد نزد اكابر نود و نه بار
بخواند و در هر نوبت يا قَاهِرُ ذَالْبَطْشِ الشَّدِيْدِ اِنْتَ

الَّذِي لَا يُطَاقُ إِنْتِقَامُهُ رَا دَرِ خَا طَرِ بَ كْ ذَرَانِد وَا يَه اِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ رَا بَخْوَانِد لِكَثْرِهِ مَا قَدْ نَشَرْتَ بِهِ مِنَ الْعَطَايَا عَوَائِقَ الْبُخْلِ وَلَا يَنْقُصُ
جُودَكَ التَّقْصِيرُ فِي شُكْرِ نِعْمَتِكَ وَلَا تُنْفِدُ خَزَائِنَكَ مَوَاهِبَكَ الْمُتَسَعُّهُ وَلَا تُؤَثِّرُ فِي جُودِكَ الْعَظِيمِ مَنَحَكَ الْفَائِقَةَ الْجَمِيلَةَ الْجَرِيْلَةَ وَلَا تَخَافُ
صَيِّمَ اِمْلَاقٍ فَتُكْدِي وَلَا يَلْحَقُكَ خَوْفٌ عَدِمٍ فَيَنْقُصَ مِنْ جُودِكَ فَيُضْ فَضْلِكَ اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي اِيْمَانًا كَامِلًا وَقَلْبًا خَاشِعًا خَاضِعًا ضَارِعًا وَبَدَنًا
صَابِرًا سَالِمًا وَيَقِيْنًا صَادِقًا وَعَيْنًا بَاكِئَةً وَلِسَانًا ذَاكِرًا وَحَامِدًا وَرِزْقًا وَاسِعًا وَعِلْمًا نَافِعًا وَوَلَدًا صَالِحًا وَخُلُقًا حَسَنًا نَاضٍ وَعَمَلًا صَالِحًا وَسَيِّئًا
طَوِيْلًا وَتَوْبَةً مَّقْبُولَةً وَاسْئَلُكَ (ش ر) بَرَايَ طَلَبٍ وَتَوْسِعِهِ رِزْقٍ دَعَا كُنْدَ رِزْقًا حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تُؤْمِنِي مَكْرَكَ وَلَا تُنْسِنِي ذِكْرَةَ وَلَا تَكْشِفْ عَنِّي
سِتْرَكَ وَلَا تُفْنِطْنِي مِنْ رَحْمَتِكَ وَلَا تُبْعِدْنِي مِنْ كَنَفِكَ وَجَوَارِكَ وَاعِزَّنِي مِنْ سَخَطِكَ وَغَضَبِكَ وَلَا تُؤْيِسْنِي مِنْ رَحْمَتِكَ وَرُوحِكَ وَكُنْ
لِي اَنْيَسًا مِنْ كُلِّ رَوْعَةٍ وَوَحْشَةٍ وَاعْصِمْنِي مِنْ كُلِّ هَلَاكَةٍ وَنَجِّنِي مِنْ كُلِّ بَلِيَّةٍ وَافِهِ وَعَاهِهِ وَغُصْبِهِ وَمِحْنِهِ وَشِدَّةِهِ (وَذَلِّهِ وَعَلِّهِ وَقَلِّهِ وَمَرَضٍ وَ
بَرَصٍ وَ

فَقَرِّ وَفَاقِهِ وَوَبَاءٍ وَبَلَاءٍ وَزَلْزَلِهِ وَحَرْقٍ وَحَرْقٍ وَحَزَقٍ وَشَرَقٍ وَسَرَقٍ وَحَرٍّ وَبَرْدٍ وَجُوعٍ وَعَطَشٍ وَغَيٍّ وَضَلَالَةٍ فِي الدَّارَيْنِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ
 الْمِيعَادَ اللَّهُمَّ فَعْنِي وَلَا تَصَدَّ عَنِّي وَادْفَعْ عَنِّي وَلَا تَدْفَعْنِي وَأَعْطِنِي وَلَا تَحْرِمْنِي وَأَكْرِمْنِي وَلَا تُهِنِّي وَزِدْنِي وَلَا تَقْصُصْنِي وَارْحَمْنِي وَلَا تُعَذِّبْنِي
 وَأَنْصُرْنِي وَلَا تَخْذُلْنِي وَاسْتُرْنِي (ش خ) جهت ازدیاد جاه صد و سی نوبت بخواند و در هر نوبت اسم یا تقیاً مِنْ كُلِّ جَوْرِ لَمْ يَرْضَهُ وَ لَمْ
 يُخَالِطُهُ فِعَالُهُ را در خاطر آرد و آیه وَ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ را بخواند وَلَا تَقْصِدْ حَنِي وَ اِثْرِنِي وَلَا تُؤْثِرْ عَلَيَّ
 أَحَدًا فِي أَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَفَرِّجْ هَمِّي وَ اكْشِفْ غَمِّي وَ أَهْلِكْ عَدُوِّي وَ احْفَظْنِي وَلَا تُصَدِّ بِعَنِّي فَإِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ
 سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ إِلِهِ أَجْمَعِينَ الطَّاهِرِينَ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ اللَّهُمَّ (ل ل) اشاره خاصه خود جهت آسانی کارها چهل و
 پنج بار بخواند و در هر نوبت اسم یا حَلِيمٌ ذَلَّانَاهِ فَلَا يُعَادِلُهُ را در خاطر آورد و آیه قل اللهم مالك الملك را بخواند ما قَدَدْتْ لِي مِنْ أَمْرٍ وَ
 شَرَعْتْ فِيهِ بِتَوْفِيقِكَ وَ تَيْسِيرِكَ فَتَمِّمَهُ لِي بِأَحْسَنِ الْوُجُوهِ كُلِّهَا وَ أَصْلِحْهَا وَ أَصَوِّبْهَا فَإِنَّكَ عَلَيَّ تَشَاءُ قَدِيرٌ وَ بِالْإِجَابَةِ جَدِيرٌ

يَا مَنْ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ بِأَمْرِهِ يَا مَنْ يُمَسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَا مَنْ إِذَا أَرَادَ (ش ق) إِشَارَهُ قَتَلَ دُشْمَانَ بَغْوَيْدِ
إِلَهِي بِحَقِّ سِرِّ هَذِهِ الْأَسْرَارِ وَبِحَقِّ كَرَمِكَ الْخَفِيِّ وَبِحَقِّ اسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ أَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي وَتُهْلِكَ عَدُوِّي وَتُوصِلَنِي إِلَى مُرَادِي وَ
تَدْفَعَنَّ عَنِّي شَرَّ جَمِيعِ عِبَادِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ بَعْدَ أَنْ بَغْوَيْدُ كُنَّ وَسِرُّهُ سَجْدَهُ نَهْدَ وَسِرُّهُ دَارِدَ وَغْوَيْدُ فَيَكُونُ پَسَ تَتَمُّهُ دَعَا رَا بَخْوَانْدِ
شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ وَبَغْوَيْدُ فَسُدَّ بِحَانِ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ
الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَسَلَّمَ تَسْلِيماً كَثِيراً كَثِيراً

اختتام سیفی

تَخَصَّنْتُ نَفْسِي بِالْحَيِّ الْقَيُّومِ وَدَفَعْتُ عَنِّي السُّوءَ بِلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ يَزِدُّهُ مَرْتَبَةً سُبْحَانَ اللَّهِ الْقَادِرِ الْقَاهِرِ الْقَوِيِّ الْعَزِيزِ
الْجَبَّارِ الْمُتَكَبِّرِ الْحَيِّ الْقَيُّومِ بِلَا مُعِينٍ وَلَا ظَهِيرٍ سَهْ مَرْتَبَةً أَمَّا دَرَمُ حَلِّ خْوَانْدِنِ تَسْبِيحِ فَوْقِ تَقَاعِدِ نَمَائِدِ الْبَتَّةِ اِسْتَادَةِ بَخْوَانْدِ اِسْتِثْمَامِ دِيْغَرِ

اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ قُلْتَ ادْعُونِيْ اَسْتَجِبْ لَكُمْ اِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْمِيْعَادَ اَللّٰهُمَّ فَرِّجْ هَمِّيْ وَاكْشِفْ غَمِّيْ وَاَهْلِكْ عَدُوِّيْ وَاَقْضِ حَاجَتِيْ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ سَهْ مَرْتَبَهٗ وَبَعْدَ اِزْ اَنْ يَّكُوْىْدَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ عَلَيَّ وَّلِيُّ اللّٰهِ حَقًّا وَبَعْدَ اِزْ اَنْ يَّكُوْىْدَ اَللّٰهُمَّ تَفَضَّلْ عَلَيَّ وَاَحْسِنْ اِلَيَّ وَكُنْ لِيْ اَنْيَسًا وَلَا تَكُنْ عَلَيَّ اَللّٰهُمَّ يَا لَطِيْفُ اغْنِنَا وَاَدْرِ كُنَا بِحَقِّ لَطْفِكَ الْخَفِيَّ اِلٰهِيْ كَفِيْ عِلْمِكَ عَنِ الْمَقَالِ وَكَفِيْ كَرَمِكَ عَنِ السُّوَالِ يَا اِلٰهَ الْعَالَمِيْنَ يَا خَيْرَ النَّاصِرِيْنَ بِرَحْمَتِكَ اَسْتَغِيْثُ وَعَلَيْكَ اَتَوَكَّلُ اَللّٰهُمَّ بِحَقِّ سِرِّ هٰذِهِ الْاَسْرَارِ وَبِحَقِّ كَرَمِكَ الْخَفِيَّ وَبِحَقِّ اَسْمِكَ الْعَظِيْمِ الْاَعْظَمِ اَنْ تَقْضِيْ حَاجَتِيْ وَتُهْلِكَ عَدُوِّيْ وَتُوْصِيْ لَنِيْ اِلَى مُرَادِيْ وَتَدْفَعْ عَنِّيْ شَرَّ جَمِيْعِ عِبَادِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ وَبَعْدَ اِزْ اَنْ يَّكُوْىْدَ كُنْ وَبِهٖ سَجْدَهٗ رُوْدَ وِسْرَ بَرْدَارِدَ وَبِغُوْىْدَ فَيَكُوْنُ پَسْ بِغُوْىْدَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْاُمِّيِّ وَاِلٰهٍ وَاَزْوَاجِهِ اُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَذُرِّيَّتِهِ وَاَهْلِ بَيْتِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْهُ الْمَقْعَدَ الْمُقَرَّبَ عِنْدَ يَوْمِ الْقِيَمَةِ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُسَدَّ خَرْجِي الْجَنِّ وَالْإِنْسِ سِوَمَا صَدَّ لِحَائِهِمْ لِيُعِيْمُنُونِي عَلَى مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَمَنَهِجِ الْآخِرَةِ بِرَحْمَتِكَ يَا
أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ وَمَظْهَرِ لُطْفِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَوْلَادِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ دُعَائِي فِي قَضَاءِ حَاجَتِي بِحَقِّ
كُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا وَبِحَقِّ اسْمِكَ الْمَكْنُونِ فِي الْقُرْآنِ وَبِحَقِّ أَسْمَاءِكَ فِي كُلِّ كِتَابٍ مُنْزَلٍ مِنْكَ مِنَ السَّمَاءِ اهْيَأْ شَرَاهِيئًا أذُونِي
أَصْبَاوِثٍ وَبِحَقِّ عَظَمَتِكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا رَبُّ پَنج مرتبه يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ پَنج مرتبه يَا بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ
وَحَدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حَمْعَسَقُ حُمَيْتُ كَهَيْعَصُ كُفَيْتُ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ وَأَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ سَه مرتبه
بِخَوَانِدٍ وَبَعْدَ بَغْوَيْدِ اللَّهُمَّ فَرِّجْ هَمِّي وَاكْشِفْ غَمِّي وَأَهْلِكْ عَدُوِّي بِغَالِبِ قُدْرَتِكَ يَا قَوِيُّ يَا عَزِيزُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ يَا قَادِرُ يَا مُقْتَدِرُ يَا
عَزِيزُ الْغَالِبِ عَلَى أَمْرِهِ يَا وَدُودُ سَه نُوْبَتِ بِخَوَانِدٍ وَبَعْدَ بَغْوَيْدِ اللَّهُمَّ يَا فَارِجَ الْهَمِّ يَا كَاشِفَ الْغَمِّ اكْشِفْ غَمَّ مَا أَمْسَيْتُ وَمَا أَصْبَحْتُ اللَّهُمَّ
افْعَلْ بِي عَاجِلًا وَ

اجلًا في الدين والدنيا والاخره ما انت له اهل ولا تفعل بي يا مولاي ما انا له اهل انك عفور رحيم جواد كريم رءوف رحيم وصلى الله على محمد واله اجمعين يا ذالجلال والاکرام الهی من الذي دعاك فلم تجبه ومن الذي سد ملك فلم تعطه ومن الذي استعان بك فلم تعينه ومن الذي استجارك فلم تجره ومن الذي استنصرک فلم تنصره ومن الذي استغاثک فلم تغثه واغوثاه واغوثاه بك استغيث يا غياث المستغيثين اغثنى برحمتك يا ارحم الراحمين وصلى الله على خير خلقه محمد واله اجمعين وسلم تسليمًا سه نوبت بخواند و سه آيه از اول سوره جن تا ولا- و لآءا و سوره قل هو الله احد و سوره قل اعوذ برب الفلق و سوره قل اعوذ برب الناس هريك را سه نوبت بخواند و سوره فاتحه و پنج آيه از سوره بقره از اول تا اولئك هم المفلحون را بخواند و صد بار صلوات بفرستد و هجده بار نادِ عَلِيًّا مظهر العجائب را تا آخر بخواند و چهل اسم ادريسى را با افتتاح و اختتام بخواند و بعضى گفته اند حرز احتجاب را نيز براى دفع دشمنان بخواند.

اللَّهُمَّ اِرْمِ اَعْدَاءَنَا بِسَهْمِكَ الصَّائِبِ وَ اَحْرِقْهُمْ بِسَهَابِكَ الثَّقِيبِ وَ مَزِقْهُمْ بِجُنْدِكَ الْغَالِبِ وَ بَدِّدْ شَمْلَهُمْ فِي جَمِيعِ الْمَسَالِكِ وَالْمَذَاهِبِ وَلَا تَرْفَعْ لَهُمْ رايَةً وَاجْعَلْهُمْ مِمَّنْ خَلَفَهُمْ اَيُّهُ اللَّهُمَّ قُتِّشْ عَصُدًا

أعداءنا وأكسبر أركانهم وأخذل أعوانهم و زلزل أقدامهم و حَرَّب جُدرانهم و أَرَدُّ كَيْدَهُمْ فِي نُحُورِهِمْ وَ رَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا

@@ للمؤلف العاصي

نگارم پرده در بی پرده در بازار می آید *** زمستان شد بهار آمد گل از گلزار می آید
بگرد ماه رویش پیچ و تاب عقرب گیسو *** قمر در برج عقرب قانع الکفار می آید
بکف تیغ و ببر جوشن بسر اکیلل سلطانی *** زجن و انس با او لشکری بسیار می آید
که تا سازد زمین را پر ز عدل و داد و علم و دین *** بحکم حق پی سرکوبی اشرار می آید
بگو با منکر بی دین بکن هر آنچه میخواهی *** قریبا دست حق با تیغ آتشبار می آید
بشارت باد یاران را که این گلخن شود گلشن *** روان بخش جهان گنجینه اسرار می آید
شده نزدیک کز رخسار زیبا پرده برگردد *** نمانده مدتی چندان که حق در کار می آید
همی دانم که از این قرن بیرون نیست این معنی *** نشاید فاش گفتن نوبت اظهار می آید
ز مشرق چون بمغرب آتشی سوزنده رو آرد *** فضای آسمان شام از آن تار می آید
امیران جهان یکسر بهم تازند از هر سو *** که خوابانیدن این فتنه بس دشوار می آید
ز حتی یاتی الله وعده گر اهل معنائی *** توانی یافت تا کی ظاهر این گفتار می آید
خمش حیران بیاید بست دم از رمز دانایان *** که عنوانش گران بر خاطر اغیار می آید

وله ایضاً

مژده ایدل که صدای جرسی می آید *** عنقریب است تو را دادرسی می آید

صبح کاذب بدمید و شب هجران بگذشت *** صبح ناگشته صدای عسسی می آید

منتظر باش کنون تا که وزد باد شمال *** عنکبوتی است بصید مگسی می آید

باش واقف که پس از وقفه آن طرفه نیم*** چند روزی به میان بوالهوسی می آید
شاهدی گفت چورخ تافت شه از خانه فیل*** تا شود مات ز فرزین فرسی می آید
درد از ناله گر افزون شود اندیشه مکن*** که در آنحال مسیحا نفسی می آید
یار در پرده سخن گفت نمی باید گفت*** کز کجا و بچه روزی چه کسی می آید
اینقدر مست که از دور غباری پیدا است*** در نظر همچو شهاب قبسی می آید
پرسی کردم و حیران شدم ار جلوه غیب*** گفت خاموش که فریاد رسی می آید

فائده مهمه

نگارنده این کتاب حسن میرجهانی طباطبائی غفر له گوید بر طالبین جفر پوشیده نماناد که از جمله موانعی که لغزشگاه مهم و مانع از وصول باسرار حروف است پرتگاه اشتراک حروف است با یکدیگر در هنگام گرفتن مستحصله چه بسیار می شود که دو حرف با هم مشترک می شوند هنگام التقاط حروف برای مستخراج که گردنه صعب العبوری است برای او به نحوی که متحیر می ماند آنچه را که موفق شدم برای راه خلاص از این گردنه و حلّ این مشکل اینست که دو حرف مشنبه بحساب اجدد بگیرند و با هم جمع کنند و حاصل را در خود ضرب کنند و حاصل ضرب را نیز دوباره در خود ضرب کنند و نه نه طرح کنند بعد از طرح هرچه باقی ماند آن حرفی است که اشتراک قبول نمی کند در این قاعده تدبیر کن که بسیار قاعده بزرگ صحیحی است

جفر جامع و نور لامع

هرچند این علم شریف را قواعد بسیاری است و طرق بشماری و هرکدام از صاحبان این فن به طوری خاص طی طریق فرموده و راهی به آن یافته اند و جمع بسیاری به دروغ مدعی داشتن این علم بوده و هستند و اوراق پاره ای زیادی از خود به ساختگی انتشار داده و موجبات سرگردانی بسیاری شده اند که کمتر ضرر آن بیهوده وقت گذرانیدن بوده و هست و از این باب مسئولیت عظیمی گردن گیر آنها است لکن اصل این علم بر مبنای صحیحی است که بسیاری از بزرگان به آن دست یافته و از جهت اینکه مبدا موجب اختلال نظام و ملعبه عوام گردد طریقه اخذ مستحصله آن را مخفی داشته تا دست آویز اشخاص نالایق نگردد زیرا که ارباب

طمع بسیار و در طریق جهالت رهسپارند از این راه به حکم امرء عدو لا جهله با کسانی که سالک این طریقند به جرم آنکه به آنها تعلیم داده نمی شود صاحبان این علم را هدف یاوه گوئی و انتقاد خود قرار می دهند به هر کیفیتی که باشد آری دشمن طاوس پر و بال او است حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در جواب استعلام معاویه از آن حضرت می فرماید انّ الحکماء کتموها لکیلا یتلاعب به الناس یعنی حکما کتمان کردند آن را تا مردمان با آن بازی نکنند در هر حال مصتّف و مؤلف این کتاب در نظر گرفتیم قاعده مضبوطه ای را که نتیجه زحمات چندین ساله اینجانب است که براساس محکم علمی استوار دو دو تا چهار تا در این باب از خود در صفحه روزگار بیادگار گذارم هر چند برخلاف رویّه گذشتگان باشد و آن قاعده اتصالات است که در تشریح و توضیح آن احدی بر من سبقت نگرفته و بی پرده سخن نگفته چنانچه اشخاص مبتدی هم که فی الجمله ارتباطی دارند این معنی را تصدیق خواهند کرد و لیکن پس از مطالعه و بررسی کردن آنچه که در این کتاب در این باب می نویسم اکنون شرح و بیان این قاعده شریفه را که مشتمل است بر چهار مقدسه و دو باب و یک خاتمه به معرض عرض علاقه مندان می گذارم غرض نقشی است کز ما باز ماند که هستی را نمی بینم بقائی

مَقْدَمَه اولی

بدانکه جفر در زبان اهل فن علمی است که با آن شناخته می شود اتصالات حروف ابجدی بیست و هشتگانه به یکدیگر برای تحصیل ثمرات مجهوله و فائده آن دانستن وقایع و حوادث مجهوله و امور مبهمه است از گذشته و حال و آینده که آنها حاصل نمی شود مگر به دانستن احکام اتصالات حروف به یکدیگر و موضوع آن حروف بیست و هشتگانه ابجدی است.

مَقْدَمَه ثانیه

اتصالاتی که در این علم باید دانست و هنگام عمل بکار برد بر سه قسم است اول اتّصال کلیّ جامع دوم اتصال عنصری سوّم اتصال مرتبه ای و شرح این رقم اتصال در سه فصل بیان خواهد شد فصل اول اتصال کلیّ جامع است که حروف بیست و هشت گانه ای که به یکدیگر اتصال پیدا می کنند مشتمل می شوند بر هفتصد و هشتاد و چهار

صورت که از ضرب بیست و هشت در بیست و هشت حاصل می شوند زیرا که حروف اجد بیست و هشت می باشند و هریک از آنها بیست و هشت قسم اتصال پیدا می کند لهذا از ضرب بیست و هشت در خود حاصل ضرب هفتصد و هشتاد و چهار می شود و به همین جهت است که این اتصال را اتصال کلی جامع می گویند- برای اینکه عدد آن معلوم باشد و هنگام عمل معطل نمائی به جدول زیر نظر نما

تصویر

□

اتصال کلی دو طرح دارد یکی طرح در جی یکی طرح منازلی چنانچه شرح داده خواهد شد برای سهولت و آسانی عمل جدول طرح منازلی هم در صفحه پشت شرح داده می شود در نظر بگیر

ص: 113

تصویر

□

این دایره در اتصال طبعی به کار می آید و طرح آن طرح افلاکی است

فصل دوم

باید دانست هر حرفی که به حرف دیگر متصل شود به اعتبار طبیعتی که دارند احکامی برای آنها است که باید که باید مستخرج آنها را بدانند تا در وقت عمل سرگردان نمانند و این اتصال را اتصال طبعی و عنصری گویند زیرا که حروف بیست و هشت گانه هفت حرف از آن آتشی و هفت حرف بادی و هفت حرف آبی و هفت حرف خاکینند که دایره اهظمی بالا- از آن تشکیل داده شده و آنها از ضرب چهار در چهار شانزده صورت حاصل ضرب پیدا می کند باعتبار مماثل بودن و موافق بودن و مخالف بودن و ضدّ و نقیض بودن فلذا به واسطه اختلافی که دارند بعضی طالب و مطلوب و بعضی موافق و بعضی ضد و نقیض و بعضی مخالف با یکدیگرند برای مزید آگاهی جدول آینده را در صفحه دست چپ ترسیم نمودم.

ص: 114

فصل سوّم

از جمله آنچه که برای استخراج در این قاعده لازم است دانستن آن احکام اتصال مرتبه ایست و آن عبارت است از اتصال آحاد به آحاد و عشرات با عشرات و مات با مات و الف با الف و این مراتب چهارگانه به چهار قسمت منقسم می شوند و از ضرب چهار در چهار شانزده صورت حاصل ضرب می شود و احکام هریک از اتصالات ذکر کرده خواهد شد انشاءالله تعالی شانه

مَقَدِّمَه چہارم

در کیفیت و آداب سؤال کردن و آن مشتمل است بر چندام اول سؤال را با ساعت روز یا شبی که سؤال می شود با نام مکان سؤال به حروف مقطعه بنویس همه را در یک سطر بردیف خود با مکررات حروف که این عمل را اهل این فن در اصطلاح خود رقم گویند دوم رفتن هندسی هریک را به حساب ابجد کبیر در زیر آن مرتب بنویس پس از آن همه اعداد رقمها را جمع کن این حاصل جمع را مدخل ابجدی می نامند سوّم اعداد رقم های حروف سؤال را تنزل بده یعنی عشرات حروف آن را ردّ به آحاد کن و مات را رد بعشرات کن و الف را ردّ به مات کن چهارم هریک از اعداد ارقام حروف را به زیاد کردن یک مرتبه ترقی بده و آن را جمع کن و حاصل آن جمع را مدخل و سیط مینامند لکن باید رقمهای اعدادی که در گرفتن مدخل صغیر تنزل داده شده به حالت قبل از تنزل گذارد یعنی اگر از عشرات بوده به همان حال باقی باشد و اگر از مات بوده به حال مات باقی باشد و اگر الف دارد چون قابل تنزل نیست آن را ده حساب کرد

و آنچه در مدخل صغیر به همان احوال باقی بوده آن را نیز ترقی باید داد پنجم پس از آن دو حاصل جمع اعداد مدخل صغیر را با حاصل جمع اعداد مدخل وسیط را جمع کن حاصل جمع این دو مدخل را مدخل کبیر گویند ششم پس از آن اعداد چهار مدل را به ترتیب سطری کن پس از استنطاق و ملفوظی کردن آن اعداد هفتم مکررات سطر سؤال را که سطر اول عمل بوده بینداز و آنچه غیر مکرر است به آخر سطر استنطاق ملحق کن و همه را یک سطر کن به ترتیب این سطر را سطر اساس گویند تا اینجا همه مقدمه بود برای تشکیل این سطر هشتم بعد از اینکه سطر اساس را منظم کردی در زیر هر حرفی از آن نظیره ابجدی آن حرف را بنویس و سطر نظیره را تمام کن

و بدانکه هر حرفی در دایره ابجد پانزدهم حرف آن نظیره آن حرف است مثلاً حرف الف در ابجد نظیره آن سین است و بالعکس و نظیره باغین است و بالعکس و هكذا باقی حروف

جدول نظیره ابجدی از این قرار است

تصویر

□

تبصره

ص: 116

برای اینکه زحمت عامل کمتر باشد جدول زیر تنظیم کردم که در وقت نظیره گرفتن محتاج بدائره ابجد و ایقع و اهطم نباشد و این جدول نظیره اهطمی است که از ایقع گرفته شده و نظیره ایقع از نظیره ابجد معروف گرفته شده که این جدول نظیره نظیره نظیره است برای اساس که بعد از تنظیم سطر اساس فقط از همین دائره نظیره گرفته شود مقصود حاصل است (و دائره اینست)

تصویر

□

ص: 117

یازدهم باید از سطر مستحضره مستحضره گرفته شود بقاعده اتصالات سه گانه (کلی جامع و طبعی عنصری و مرتبه ای) بطریقی که نموده می شود باید از برای هر حرفی چهار حرف تحصیل کرد این است معنای شعری که بعضی از اهل فن گفته اند بقسمت چار کن بر حف خود را*** شود مستحاصله بهر تو آسان و کیفیت اخذ چهار حرف برای هر حرفی را در باب اول شرح خواهم داد انشاءالله

باب اول

اشاره

در بیان طریق گرفتن چهار حرف از برای هر حرفی از حروف مستحضره که این چهار حرف را مستحضره مستحضره می نامند بدانکه این چهار حرف را از سه اتصال نامبرده شده می باید گرفت یک حرف از اتصال جامع کلی و یک حرف از اتصال طبعی عنصری و دو حرف از اتصال مرتبه ای قاعده چنین است که دو حرف دو حرف باید عمل شود قبلاً در مقدمه گفته شد که تمام عدد اتصال کلی هفتصد و هشتاد و چهار است که عدد صفحات جفر جامع است که از ضرب بیست و هشت در بیست و هشت حاصل شده چنانچه الف در عدد یکست و با هریک از بیست و هفت حرف باقی اتصال پیدا می کند و همچنین سایر حروف اکنون حریق حرف گرفتن از اتصال کلی را برایت شرح می دهم و خوب دقیق باش و بفهم که چه می نویسم و تصدیق کن که واضح تر از این کسی ننوشته بدون لغز و معما و انصاف ده که هیچ مضایقه ای در پرده برداشتن از روی مطلب نکرده ام و برخلاف روش اهل فن بی اغماض پرده دری کرده ام و از خدا طلب آمرزش می کنم غرض نقشی است که ما باز ماند*** که هستی را نمی بینم مقامی / مگر صاحب دلی روزی رحمت*** کند در حق درویشان دعائی

بادی بعد از آنکه سطر نظیره را چهار چهار فاصله دادی نظر کن بدو حرف اول از چهار حرف اول بین کدام یک از حروف پس نظر کن در دائره اتصال کلی که جدول آن در مقدمه اول نوشته شده و عدد اتصال کلی حرف ما قبل آن را بین چقدر است با عدد ابجد وضعی حرف دوم جمع کن و حاصل جمع را سی سی طرح کن این طرح را طرح در جی گویند بعد از طرح بین چند عدد باقیمانده با عدد وضعی ابجدی هر دو حرف جمع کن و بیست و هشت بیست و هشت طرح کن و به عدد آنچه باقی ماند از بعد حرف اول نظیره حرف بشمار و آن حرفی را که عدد به آن منتهی شد آن حرف

را مستحضره مستحضره حرف اول بدان و باز به عدد همان عددی که بعد از طرح بیست و هشت باقیماند بعد از حرف دوم نیز حرف بشمار
بهر حرفی که منتهی شد آن مستحضره مستحضره حرف دوم است مثلاً دو حرف اول از چهار حرف اول سطر نظیره اخیر (ظ) و (و) بود در
دائرة اتصال کلی نظر کردم حرف ماقبل آن (ض) بود و عدد آن هفتصد و بیست و هشت عدد ابجد وضعی حرف (و) که شش بود بر آن
افزودیم هفتصد و سی و چهار شد سی سی طرح کردیم چهارده باقی ماند عدد ابجد وضعی ظا که بیست و هفت است و واو که شش
است بر آن افزودیم جمعاً چهل و هفت شد بیست و هشت از آن را طرح کردیم نوزده باقی ماند از بعد حرف ظا در دائرة ابجد نوزده حرف
شمریم بحرف ص رسید دانستیم که ص مستحضره مستحضره ظ است از اتصال کلی آن را نوشتیم از بعد حرف واو در دائرة ابجد نیز
نوزده حرف شمریم به حرف ذ رسید دانستیم که ذ مستحضره مستحضره واو است آن را نوشتیم پس از برای هر یک از این دو حرف از
اتصال کلی حرفی حاصل کردیم.

قاعده کلیه

اگر عدد اتصال کلی قابل طرح درجی یا منازلی نباشد باید به طرح بروجی برده شود مانند دو حرف ن و ب و دو حرف ز و ع در وقت
مستحصله گرفتن تلافی شود از چهار حرف مستحضره به این نحو که پس از آنکه آن چهار حرف را به طرح منازلی بردیم آن طرحی که
عمل نشده اگر طرح درجی بوده یا طرح منازلی یا هر دو هنگام مستحصله گرفتن بر عدد چهار حرفی مستحضره اضافه می کنیم تا قابل
طرح شود و به طرح می بریم چنانچه در دو حرف ز و ع این کار را می کنیم مثلاً برای اینکه این مطلب خوب واضح شود می گوئیم عدد
اتصال کلی ن و ب سیصد و شصت و شش عدد است به این بیان که حرف ماقبل ن در جدول اتصال کلی م است و آن سیزده بیست و
هشت است که جمعاً سیصد و شصت و چهار می شود و عدد ب در دائرة ابجد وضعی دو است که چون بر عدد مجموع کلی ن اضافه
کنیم سیصد و شصت و شش می شود پس از آنکه به طرح درجی بردیم که قاعده کلیه این اتصال است شش عدد باقی می ماند با عدد
ابجد وضعی ن و ب که شانزده است چون اضافه کنیم بیست و دو می شود که به طرح بیست و هشت نیز که قاعده کلیه این اتصال است
نمی رود

لذا قاعده آن است که آن را به طرح بروجی ببریم و در هنگام مستحصله گرفتن تلافی کنیم پس از طرح بروجی ده باقی می ماند از بعد حرف ن در دایره ابجد ده حرف می شماریم به حرف دوازدهم می رسد و آن حرف ذ است پس مستحضره ن از این اتصال ذ می شود و از بعد حرف ب نیز ده حرف می شماریم یازدهم آن حرف م است پس مستحضره ب از این اتصال م است و برای تدارک و تلافی طرح بروجی که منحرف از قاعده کلیّه این اتصال شده در وقت مستحصله گرفتن یک طرح بروجی بر عدد چهار حرف مستحضره اضافه می کنیم و تلافی طرح فوت شده را می نمائیم و مستحصله می گیریم و اما در مثل دو حرف ز و ع عدد اتصال حرف ما قبل ن که و است در دایره اتصال کلی یکصد و شصت و هشت است و عدد حرف ع در دایره ابجد وضعیشانزده است مجموعاً یکصد و هشتاد و چهار می شود پس از آنکه بحسب قاعده بطرح درجی بردیم چهار عدد باقی می ماند چون به مقتضای قاعده عدد ابجد وضعی ن هفت و عدد وضعی ع شانزده جمعاً هر سه با هم بیست و هشت حاصل می شود و قابل طرح منازلی که قاعده این اتصال است نیست لذا آن را به طرح بروجی می بریم بعد از طرح سه باقی می ماند از بعد حرف ن در دایره ابجد سه حرف می شماریم و حرف چهارم که ک است در این اتصال برای ز می نویسیم و از بعد ع نیز در همان دایره سه عدد می شماریم حرف چهارم که ر است برای ع می نویسیم و در هنگام مستحصله گرفتن طرح فوت شده به شرحی که گفته شد تلافی می کنیم

اتصال عنصری طبعی و احکام آن

پس از آنکه دو حرف از اتصال کلی بقاعده معتبره مضبوطه برای دو حرف از سطر نظیره گرفتیم باید دو حرف هم از جدول و دایره اتصال طبعی عنصری برای هر دو بگیریم لذا می گویم بدانکه عمل این اتصال از دایره اهطم فشد است و این اتصال عبارت است از دانستن طبیعت دو حرفی که با هم متصل شوند که اول عامل باید طبیعت این دو حرف را بدانند و بعد به احکامی که دارد آشنا شود تا در وقت عمل سرگردان نشود پیش از این در مقدمه گفته شد اتصالاتی که در حروف حاصل می شود از شانزده صورت بیرون

نیست 1 آتشی با آتشی 2 بادی با بادی 3 آبی با آبی 4 خاکی با خاکی

5 آتشی با بادی 6 بادی با آتشی 7 آبی با خاکی 8 خاکی با آبی

9 آتشی با خاکی 10 خاکی با آتشی 11 بادی با آبی 12 آبی با بادی

13 آبی با آتشی 14 آتشی با آبی 15 بادی با خاکی 16 خاکی با بادی

احکام این شانزده صورت بر چهار قسم است باعتبار تماثل و توافق و تخالف و ضد و نقیض بودن و ما در اینجا حکم این چهار را در چهار قسمت بیان می کنیم

قسمت اولی

آنهایی هستند که با هم ممائل و موافقند در طبع و آنها عبارتند از چهار صورت اول آتشی با آتشی و بادی با بادی و آبی با آبی و خاکی با خاکی.

قسمت دوم

آنهایی هستند که طالب و مطلوب یکدیگرند و آنها عبارتند از آتشی با بادی و بادی با آتشی و آبی با خاکی و خاکی با آبی

قسمت سوم

آنهایی هستند که مخالفند با یکدیگر و آنها عبارتند از آتشی با خاکی و خاکی با آتشی و بادی با آبی و آبی با بادی

قسمت چهارم

آنهایی هستند که ضد و نقیضند با یکدیگر و آنها عبارتند از آبی با آتشی و آتشی با آبی و بادی با خاکی و خاکی با بادی و احکام هریک از این چهار قسمت از این قرار است

و انا قسمت اولی و ثانیه

اشاره

پس هرگاه دو حرفی که با هم متصل می شوند از حروف این دو قسمتند یعنی در طبع با هم موافقند عدد مرتبه هر دورا با هم جمع می کنیم هرگاه جمع هر دو عدد قابل طرح افلاکی یعنی نه نه هستند نه نه طرح می کنیم به نحوی که بعد از این به مثال خواهی دانست و از دائره ابجد حرف می گیریم و

حرف مطلوب این اتصال را بدست می آوریم و اگر قابل طرح افلاکی که قاعده کلیه این اتصال است نشد عدد مراتب همه حروف هم طبع آن را بر او می افزائیم و به طرح افلاکی می بریم و نتیجه می گیریم در اینجا برای اینکه خوب مطلب را دریایی چهار مثال برایت می آورم باقی را خودت بر آنها قیاس کن و غنیمت بشمار و خدای متعال را سپاسگزار باش

مثال اول

در آنجایی که دو حرف موافق در طبع با هم متصل شوند و جمع عدد مرتبه هر دو قابل طرح افلاکی باشد مانند ف و ش هرگاه متصل شوند بدان که هر دو آتشی و موافق اند عدد مرتبه هر دو را با هم جمع می کنیم چنانچه ف در مرتبه پنجم آتشی است و ش در مرتبه ششم آن پنج و شش را با هم جمع می کنیم یازده می شود نه از آن را که یک طرح افلاکی و قاعده کلیه این اتصال است طرح کرده باقی دو می ماند بعد از حرف ف در دایره ابجد دو حرف می شماریم حرف سوم که ر می باشد مطلوب ف است در این اتصال می نویسیم و بعد از حرف ش نیز در همان دایره دو حرف می شماریم و حرف سوم که خ باشد مطلوب ش است می نویسیم و می فهمیم که حرف ر مطلوب حرف ف و حرف خ مطلوب حرف ش است.

مثال دوم

در آنجایی که دو حرف موافق در طبع با هم متصل شوند و جمع عدد مرتبه هر دو قابل طرح افلاکی که قاعده کلیه این اتصال است نباشد مثل ج و ج که هر دو آبی و موافق و عدد مرتبه هر دو با هم دو می شود و قابل طرح افلاکی نیست در چنین جایی حکم و قاعده آن اینست که عدد مراتب حروف هم طبع ج را که حروف آبی است و آن بیست و هفت است بر عدد دو می افزائیم که جمعاً بیست و نه می شود پس از سه طرح افلاکی دو باقی می ماند از بعد ج در دایره ابجد دو حرف می شماریم و حرف سوم که و است مطلوب ج است آن را می نویسیم چون هر دو حرف ج می باشد و مماثل مطلوب هر دو و می شود باقی حروف توافق را به همین نحو قیاس کن.

مثال سوم

ص: 123

در آنجایی که دو حرف طالب و مطلوب با همدیگر متصل شوند مثل ض که حرف بادی و م که حرف آتشی است و این هر دو طالب و مطلوب یکدیگرند خواستیم حرف مطلوب اتصال عنصری او را بدست بیاوریم عدد مرتبه هر دو را با هم جمع می کنیم چنانچه مرتبه عدد ض هفت و عدد مرتبه م چهار است جمعاً با همدیگر یازده می شوند به طرح افلاکی می بریم و باقی می ماند بعد از حرف ض در دایره ابجد دو حرف می شماریم به حرف ا می رسد و از بعد م هم نیز در همان دایره دو حرف می شماریم به حرف ع می رسد می فهمیم مطلوب حرف ض در دایره ابجد ا و مطلوب حرف م ع است.

مثال چهارم

در آنجایی که دو حرف طالب و مطلوب با همدیگر متصل شوند و عدد مرتبه هر دو به طرح افلاکی نرود حکم اینست که به طرح دیگری می بریم و بعد در گرفتن مستحاصله تدارک نمائیم مثلاً اگر دو حرف طالب و مطلوب م و ی باشند که م آتشی و عدد مرتبه آن چهار وی بادی و عدد مرتبه آن سه است جمعاً هفت می شود و قابل طرح افلاکی نیست به طرح کواکبی می بریم یک طرح می شود در دایره ابجد بعد از حرف م هفت حرف می شماریم و حرف هشتم را که ش است می نویسیم و بعد از حرف ی در همان دایره نیز هفت حرف می شماریم به حرف هشتم آن که صاد است می رسیم می فهمیم که مطلوب حرف م در آن دایره ش و مطلوب حرف ی ص است.

تبصره

در جمع عدد مرتبه ای اتصال عنصری موافق و مخالف قاعده اینست که اگر عدد مرتبه دو حرف قابل طرح نشد باید به طرح دیگر غیر افلاکی برد از طرح کواکبی یا عنصری و عمل کرد و اگر به هیچ طرحی نرفت عدد ما قبل یا ما بعد آن را علاوه می کنیم و به طرح می بریم و در مستحاصله تلافی می کنیم

اما قسمت سوم و چهارم

اشاره

چون احکام موافق و طالب و مطلوب را دانستی احکام مخالف و ضد و نقیض را هم بدان تا هنگام عمل معطل و سرگردان نمانی پس بدانکه احکام قسمت سوم و چهارم از اقسام

چهارگانه اتصالات عنصری که عبارت از مخالف و ضد و نقیض باشد این است که اگر دو حرفی که با هم متصل شدند از قسمت مخالف یا ضدّ و نقیض باشند اگر عدد توالی مرتبه هر دو به طرح افلاکی که نه باشد رسید به همان عمل کنند و اگر به طرح نه نرسید نظر کند بعدد مرتبه عدم توالی هر دو اگر به نه رسید نعم المطلوب و اگر آن هم به نه نرسید عدد توالی و عدم توالی هر دو را اگر بتواند با هم جمع کند و به طرح برد و الاّ به سایر طروح یا به همان عدد که حاصل شده حرف باید گرفت و بعد در وقت مستحصله گرفتن تلافی طرح فوت شده را باید نمود در اینجا نیز برای توضیح چند مثال ذکر می کنیم تا طالبین بیشتر از آن بهره مند شوند.

مثال اوّل

در آنجایی که دو حرف مخالف با هم متصل شوند و عدد مرتبه هر دو به طرح افلاکی برسد مانند ق و ف که عدد توالی قاف پنج و عدد توالی فاء نیز پنج است جمعاً ده می شود به طرح افلاکی می بریم یک باقی می ماند از بعد حرف ق یک حرف در دایره ابجد می شماریم به حرف ش می رسد و از بعد حرف ف در همان دایره یک حرف می شماریم به حرف ق می رسد می فهمیم که مطلوب حرف ق در این اتصال ش و مطلوب حرف ف ق است.

مثال دوّم

در آنجایی که دو حرف مخالف با هم متصل شوند و عدد مرتبه هر دو به طرح افلاکی نرسد مانند د و ش در اینجا دال یک عدد دارد و ش شش خلاف مرتبه عنصر دال پنج می شود و جمع عدد مرتبه هر دو هفت مجموع هفت با پنج دوازده می شود به طرح افلاکی می بریم سه باقی می ماند بعد از حرف د در دایره ابجد سه حرف می شماریم به حرف ح می رسد و بعد از ش نیز در همان دایره سه حرف می شماریم به ذ می رسد می فهمیم که در این اتصال ح مطلوب د و ذ مطلوب ش است.

مثال سوّم

در آنجایی که دو حرف ضد و نقیض با هم متصل شوند و عدد مرتبه هر دو به طرح افلاکی برسد مانند ث و ط که عدد مرتبه ث شش و عدد مرتبه ط سه است با اینکه عدد هر دو یک طرح افلاکی است روی آن عمل نمی کنیم

بلکه در اتصال ضد و نقیض عدد ضد هر دو را باید گرفت چون حرف ث آبی و حرف ط ناری و هر دو ضد و نقیض اند و در ضد و نقیض قاعده اینست که عدد ضد هر دو را بگیرند و به آن عمل کنند لذا در اینجا طبق قاعده عدد ضد هر دو را می گیریم و عمل می کنیم پس بدان که عدد ضد هر دو یازده می شود به این شرح که ث در مرتبه ششم عنصر آبی است و ط در مرتبه سوم آتشی و چهار و پنج که بین این دو است یازده می شود به طرح افلاکی می بریم دو باقی می ماند پس در دایره ابجد بعد از حرف ث دو حرف می شماریم بحرف ض می رسد می فهمیم مطلوب حرف ث از این اتصال ض است و همچنین نیز بعد از حرف ط در آن دایره دو حرف می شماریم به حرف لام می رسد می فهمیم مطلوب حرف ط در آن ل است.

قاعده مهمه

در اتصال مخالف عنصری اگر بتوالی بردیم و طرح کردیم برحسب قاعده و ناطق نشد برمی گردیم و حروف عنصر را از عدم توالی می گیریم اگر باز ناطق نشد از عدد توالی و عدم توالی هر دو جمع می کنیم اگر به طرح رسید طرح می کنیم و اگر به طرح نرسید از همان عدد حرف می گیریم و بعد وقت مستحصله گرفتن تلافی می کنیم تا ناطق شود در هر حال ملاحظه نطق را باید کرد.

تبصره

بدانکه حروف آتشی و بادی و آبی و خاکی هریک هفت حرفند و هر عنصری که هفت حرف است بیست و هشت عدد دارد پس اگر در گرفتن مطلوب حرف از اتصال عنصری حروف قابل طرح نشد عدد مرتبه قابل را بر آن می افزاییم تا قابل شود چنانچه اگر حرف در مرتبه اول واقع باشد و قابل طرح نباشد عدد مرتبه شش حرف دیگر را بر آن می افزاییم تا قابل طرح شود مثلاً هرگاه دو حرفی که با هم متصل شدند ج باشند دو عدد دارند و قابل طرح نیستند لذا عدد مراتب همه حروف آبی را بر آن دو می افزاییم و به طرح می بریم چنانکه ذکر شد

در بیان اتصال مرتبه ای و احکام متعلقه به آن

اشاره

ص: 126

بدانکه این اتصال را مرتبه ای گویند برای اینکه از روی مرتبه به آن عمل می شود و برای هر حرفی دو حرف از آن باید گرفت و آن بر دو قسم است قسم اول از جهت مراتب چهارگانه احاده عشرات و مات و الف که از آن یک حرف برای هر حرفی گرفته می شود و این قسمت طرح ندارد و قسم دوم از جهت مراتب عددی حرف که بلا مرتبه حساب شود چنانچه بعد از این خواهی دانست و این قسمت طرح بروجی دارد و این اتصال باعتبار مراتبی که دارد بر شانزده نوع تصویر می شود از ضرب چهار در چهار 1 اتصال آحاد با آحاد 2 اتصال آحاد با عشرات 3 اتصال آحاد با مات 4 اتصال آحاد با الف 5 اتصال عشرات با آحاد 6 اتصال عشرات با عشرات 7 اتصال عشرات با مات 8 اتصال عشرات با الف 9 اتصال مات با آحاد 10 اتصال مات با عشرات 11 اتصال مات با مات 12 اتصال مات با الف 13 اتصال الف با آحاد 14 اتصال الف با عشرات 15 اتصال الف با مات 16 اتصال الف با الف و احکام این شانزده نوع بر سه قسم است بر حسب اختلافی که در حکم دارند و احکام آنها در ضمن سه قسمت بیان می شود.

قسمت اولی

در حکم اتصال آحاد با آحاد و آحاد با عشرات و عشرات با آحاد و عشرات با مات و عشرات با عشرات و مات با عشرات و مات با مات و الف با الف و الف با مات و الف با الف این ده صورت فقط در وقت عمل مرتبه جملی آنها گرفته می شود و بطرح بروجی می رود و اگر قابل طرح نباشد حرف ماقبل آنها را بر آنها می افزاییم و به طرح می بریم و اگر پس از اضافه عدد حرف ماقبل یا ما بعد باز به طرح نرود آن را به طرح دیگری از طروح که مقتضی باشد می بریم و حرف می گیریم و در وقت مستحصله گرفتن تدارک طرح فوت شده را می کنیم به شرحی که بعد از این گفته می شود و اگر هر دو حرف ماقبل نداشته باشد از همان عدد مرتبه خودشان حرف مطلوب آنها را می گیریم و هنگام مستحصله گرفتن تلافی می کنیم و بعد از این به مثال هایی که بیان می کنیم کاملاً واضح می شود.

قسمت دوم

در حکم اتصال آحاد با مات و عشرات با الف و مات با آحاد و الف با عشرات

ص: 127

و علت اختلاف حکم این قسمت با قسمت قبل از جهت یک مرتبه دور بودن دو حرف است از همدیگر و حکم هریک از این چهار صورت اینست که هریک از دو حرفی که از این چهار صورت باشد عدد مراتب جملی آنها را باید گرفت و عدد مراتب جملی آنها را نیز باید گرفت و عدد مابه التفاوت مراتبی آنها را بر عدد حاصل طرح اتصال عدد مراتب جملی ایشان افزود و حرف مطلوب را گرفت چنانچه به مثال بعد از این خواهی دانست.

قسمت سوم

حکم آحاد و الف و الف و آحاد است به علت دو مرتبه از همدیگر دور بودن پس هرگاه این دو نوع حرف با هم متصل شدند حکم اینست که عدد مراتب جملی آنها را بگیرند و عدد تکسیری مراتب جملی آنها را نیز بگیرند و با عدد مابه التفاوت مراتب آنها را با هم جمع کنند و بعد از طرح بروجی این اتصال از دائره ابجد به شرحی که در اتصال قبل گفته حرف مطلوب هریک را بگیرند و در هنگام مستحصله گرفتن نیز همین عدد مابه التفاوت بین آنها را نیز بر عدد حاصل طرح عدد مطلوب آنها بیفزایند و پس از آن مستحصله بگیرند چنانچه به مثال بعد روشن خواهی شد.

و فرق میان حکم این دو صورت با چهار صورت قبل این است که چون این دو صورت هرکدام دو مرتبه از هم دورند لهذا دو مرتبه عدد مابه التفاوت بین آنها را بر عدد حاصل طرح ایشان می افزاییم یکی هنگام گرفتن حرف مطلوب در اتصال عدد مراتب جملی و یکی در هنگام گرفتن مستحصله از خلاصه عدد حروف مطلوب و اما آن چهار صورت چون یک مرتبه از هم دورند یک مرتبه عدد مابه التفاوت ایشان را بر عدد حاصل طرحشان می افزاییم و آن در هنگام گرفتن حرف مطلوب در اتصال مراتب جملی است.

توضیح مقام در شرح این اتصال

اشاره

خلاصه کلام در این مقام به طور واضح آنکه این اتصال دو صورت دارد که بعد از گرفتن حرف مطلوب از اتصال عنصری چنانچه گذشت از این اتصال برای هریک از دو حرفی که

به یکدیگر متصل شوند دو حرف برای مستحضره می باید گرفت که یکی از این دو حرف از اتصال مرتبه جملی گرفته می شود و در این اتصال مرتبه جملی طرحی نیست فقط همین قسم از اتصال است که طرح ندارد و قاعده حرف گرفتن از این اتصال اینست که دو حرفی که با هم متصل می شوند باید بینیم مرتبه جملی هریک از این دو حرف چند است با هم جمع کنیم و بعدد حاصل جمع هر دو در دایره ابجد بعد از هریک از آن دو حرف بشماریم و حرف بعد از آن را مطوب آن حرف بدانیم برای تقریب بذهن مثالی چند ایراد می کنم بقیه را بدانها قیاس کن.

مثال اول

حکم اتصال آحاد با آحاد مثلاً هرگاه دیدیم که ج با ج با هم متصل شدند چون هر دو آحادند هرکدام را یک حساب می کنیم جمعاً دو می شوند در دایره ابجد بعد از ج دو حرف می شماریم حرف سوم مطلوب ج است و آن و است و چون هر دو حرف مماثلند برای هر دو و را می گیریم.

مثال دوم

حکم اتصال آحاد با عشرات هرگاه دیدیم دو حرف که با هم متصل شده یکی آحاد و دیگری عشرات مانند ه- که آحاد است و م که عشرات است ه- را یک و م را دو حساب می کنیم جمعاً سه می شود در دایره ابجد بعد از ه- سه حرف می شماریم و چهارم آن که ط است برای ه- می نویسیم و بعد از حرف م هم در همان دایره سه حرف می شماریم و چهارم آن را برای م مینویسیم و همین حکم را دارد هشت صورت دیگر که عبارت باشد از اتصال عشرات با آحاد و عشرات با مآت و عشرات با عشرات و مآت با عشرات و مآت با الف و الف با مآت و الف با مآت

مثال سوم

حکم اتصال آحاد با مآت هرگاه دیدیم دو حرفی که با هم متصل شده یکی آحاد است و یکی مآت مثلاً مانند د و ت دال را یکی حساب می کنیم و ت را سه جمعاً چهار می شود مابه التفاوت میان این دو یک مرتبه است لذا یک را بر حاصل جمع می افزاییم پنج می شود در دایره ابجد بعد از

حرف د پنج حرف می شماریم و حرف ششم که ی است می نویسیم و بعد از حرف ت در همان دایره ابجد پنج حرف می شماریم و حرف ششم که غ است می نویسیم و می فهمیم که مطلوب د و ت در این اتصال ی و غ است.

مثال چهارم

حکم اتصال عشرات با الف مانند ک و غ مثلاً هرگاه با هم متصل شوند ک را دو و غ را چهار حساب می کنیم جمعاً شش می شود چون مابه التفاوت بین این دو یک مرتبه است یک را بر شش اضافه می کنیم هفت می شود در دایره ابجد بعد از حرف ک هفت حرف می شماریم و حرف هشتم را که ق است می نویسیم و بعد از حرف غین نیز هفت حرف می شماریم و حرف هشتم که ح است می نویسیم پس مطلوب ک و غ در این اتصال ق و ح است و همین حکم را دارد مأت با آحاد و الف با عشرات

مثال پنجم

حکم اتصال احاد و الف مانند و و غ هرگاه با هم متصل شوند مرتبه و یک و غ چهار جمعاً پنج می شود مابه التفاوت بین آنها دو است بر چهار می افزایشیم شش می شود در دایره ابجد بعد از حرف و شش حرف می شماریم و حرف هفتم که م است می نویسیم و بعد از غ نیز شش حرف می شماریم و حرف هفتم که ن است می نویسیم

و اتصال الف با احاد نیز همین حکم را دارد و فرق میان این مثال و مثال سابق و بخوان اینست که در این مثال و مثل آن که الف و آحاد است مابه التفاوتی که دو مرتبه میان آنها است دوبار باید اضافه شود یک بار در این اتصال و یکبار در وقت مستحصله گرفتن به خلاف چهار صورت قبل چنانچه قبلاً هم ذکر کردم.

و اما صورت دوم از اتصال مرتبه ای

اشاره

و آن اتصال مرتبه عددی جملی است که حرف چهارم را برای مستحضره از این اتصال

باید گرفت و آنها برحسب اختلافی که دارند چنانچه از پیش ذکر شد بر سه قسمند و هر قسمی را حکمی جداگانه است ده صورت آن حکمی دارد و چهار صورت آن حکمی و دو صورت آن حکمی برای هریک از این سه قسم مثال هایی ذکر می کنم تا مطلب به خوبی واضح شود و در این صورت از این اتصال طرح بروجی باید بشود که قاعده کلیه آن است و اگر به طرح بروجی نرفت حرف ماقبل آن را بر آن می افزاییم و به طرح می بریم و اگر باز قابل طرح نشد به طرح دیگری که مقتضی باشد از قبیل طرح کواکبی یا طرح عنصری می بریم و در وقت مستحصله گرفتن فوت شده را تلافی می کنیم چنانچه بعد از این شرح داده می شود اکنون برای مزید اطلاع خاطر نشان می نمایم.

مثال اول

حکم اتصال آحاد با آحاد در اتصال مرتبه عددی جملی هرگاه آحاد با آحاد متصل شود و عدد مرتبه جملی آن قابل طرح باشد مانند اتصال و و ط میگوییم عدد مرتبه ای و شش و عدد مرتبه ای ط نه است جمعاً پانزده می شود پس از طرح دوازده که یک طرح بروجی است سه باقی می ماند در دایره ابجد بعد از حرف و سه حرف می شماریم حرف چهارم که ی است مطلوب حرف و میشود می نویسیم و بعد از حرف ط نیز سه حرف در همان دایره می شماریم حرف چهارم م است و آن مطلوب ط است نیز می نویسیم در اینجا چون به قاعده عمل شده هنگام مستحصله گرفتن تلافی ندارد.

مثال دوم

حکم اتصال آحاد با عشرات در این صورت اتصال هرگاه آحاد با عشرات متصل شود مانند ح و ص عدد مرتبه ای ح هشت و عدد مرتبه ای ص نه می شود جمعاً هفده می باشد پس از طرح دوازده پنج باقی ماند در دایره ابجد بعد از حرف ح پنج حرف می شماریم حرف ششم که ن است می گیریم و بعد از حرف ص در آن دایره نیز پنج حرف می شماریم حرف ششم خ را می گیریم پس مطلوب ح و ص ن و خ می شود

مثال سوم

حکم اتصال آحاد با آحاد در جائی که به طرح بروجی نرود مانند ج و د که عدد ج سه و عدد دال چهار

است جمعاً هفت می شود و آن قابل طرح بروجی نیست عدد ماقبل هر دو حرف را بر هفت اضافه می کنیم تا قابل طرح شود مثلاً ما قبل ج الف و ب است و ماقبل د الف و با و جیم است عدد ماقبل ج سه و عدد ماقبل دال شش آنها را بر هفت اضافه می کنیم شانزده می شود پس از یک طرح بروجی چهار می نماید بعد از حرف ج از دایره ابجد چهار حرف می شماریم و حرف پنجم که ح باشد مطلوب ج است آن را می گیریم و بعد از حرف دال نیز چهار حرف می شماریم و حرف پنجم که ط و مطلوب د است می گیریم.

مثال چهارم

حکم اتصال آحاد با آحاد در جائی که به طرح بروجی نرود و ماقبل هم نداشته باشد یا ماقبل دارد و باز به طرح بروجی نمی رود با افزودن عدد ماقبل مانند ب و ج که ب دو عدد دارد و جسه جمعاً پنج می شود و عدد ماقبل هر دو چهار است که با پنج نه عدد می شود و قابل طرح بروجی نیست به طرح کواکبی می بریم دو باقی می ماند بعد از حرف ب در دایره ابجد دو حرف می شماریم بحرف ه- می رسد و بعد از ج نیز دو حرف می شماریم به و می رسد خواهیم دانست که مطلوب حرف ب و ج در این اتصال ه- و و خواهد بود و هنگام مستحصله گرفتن باید تلافی شود چنانچه خواهیم گفت

مثال پنجم

حکم اتصال آحاد با آحاد در جایی که به طرح بروجی نرود و عدد حرف ماقبل آن نیز هرگاه اضافه شود باز هم وفا به طرح بروجی و طرح دیگر نکند مانند ب و ج مثلاً که هر دو در مرتبه آحادند آنها را دو حساب می کنیم و با دو عدد که ماقبل آنها است چهار می شود چون چهار یک طرح عنصری است در دایره ابجد بعد از حرف ب چهار حرف می شماریم و حرف پنجم که ز باشد می گیریم و چون دو حرف مماثلند مطلوب هر دو ز می باشد و اگر دو حرفی باشد که ماقبل آن از چهار هم کمتر باشد مانند الف و الف که ماقبل آنها دو عدد است و به هیچ طرحی نمی رود برای هر یک دو حرف از دایره ابجد می شماریم و حرف سوم که د است برای هر دو مطلوب می گیریم و در وقت مستحصله گرفتن تلافی می کنیم.

مثال ششم

ص: 132

حکم اتصال مأت با آحاد مانند ت و ط تاء در مرتبه مأت سه حساب می شود و طار در مرتبه احاد یک جمعاً چهار می شود چون به طرح بروجی نمی رود عدد مرتبه ما قبل ت که سه است با عدد حروف ما قبل طا که هشت است و جمعاً یازده می شود بر عدد چهار می افزایش جمعاً پانزده می شود بعد از طرح دوازده سه باقی می ماند در دائره ابجد بعد از حرف ت سه حرف می شماریم حرف چهارم که ض است مطلوب ت خواهد بود و بعد از حرف ط نیز سه حرف می شماریم حرف چهارم که م است مطلوب ط خواهد بود در اینجا مابه التفاوت آحاد و مأت باید اضافه شود مطلوب ظ و ن می شود اشتباه شده

مثال هفتم

حکم اتصال عشرات با الف مانند اتصال ع با غ عین را در مرتبه عشرات است هفت حساب کن و غین در مرتبه الف یک حساب کن جمعاً هشت می شود چون قابل طرح بروجی نیست عدد بلا-مرتبه حروف ما قبل غین که بیست و یک است بر هشت اضافه کن بیست و نه می شود بعد از دو طرح بروجی پنج باقی می ماند عدد مراتبی عین که دو است و عدد مراتبی غین که چهار است و جمعاً شش می شود بر عدد پنج باقیمانده می افزایشیم یازده می شود در دائره ابجد بعد از حرف عین یازده حرف می شماریم حرف دوازدهم که غ است مطلوب ع خواهد بود و بعد از حرف غ نیز یازده حرف می شماریم حرف دوازدهم ل است و آن مطلوب غ خواهد بود.

مثال هشتم

حکم الف با عشرات مانند غ و ی غین در مرتبه چهارم و ی در مرتبه دوم است جمعاً شش می شود قابل طرح بروجی نیست غین در مرتبه عددی یک و یا هم دو مابه التفاوت دو می شود بر شش می افزایشیم جمعاً هشت می شود به طرح کواکبی می بریم یک باقی می ماند از بعد حرف غ در دائره ابجد یک حرف می شماریم حرف دوم که ب است مطلوب غ است و از بعد حرف یا نیز در آن دائره یک حرف می شماریم حرف دوم که ل است مطلوب ی است باقی اقسام صورت دوم این اتصال را از مثال هایی که ذکر شد بفهم و بر آنها قیاس کن

بدانکه مثالی که در مقدمات فرض کردیم مستحضره آن بیست و چهار حرف شد و آن تقسیم شد بر شش خانه جفری که هر خانه چهار حرف باشد باید برای هریک از این چهار حرف چهار حرف مستحضره مستحضره بگیریم یک حرف از اتصال جامع کلی و یک حرف از اتصال عنصری طبعی و دو حرف از اتصال جملی مرتبه ای و عددی برای آشنا کردن به این قاعده یک خانه چهار حرفی جفری را مستحضره مستحضره می گیریم که پرده خفائی باقی نماند چهار حرف خانه اول جفری مثال (ظ و ث و ز) بود باید دو حرف دو حرف عمل کنیم به این کیفیت که اول برای دو حرف ظ و هر کدام چهار حرف مستحضره مستحضره بگیریم اول از اتصال کلی جامع شروع می کنیم به این ترتیب می گوئیم حرف ما قبل ظ ض است و آن در دائره اتصال کلی جامع عددش هفتصد و بیست و هشت است که عبارت از بیست و شش بیست و هشت باشد این عدد را با عدد وضعی و که شش است و متصل با ظ شده جمع می کنیم هفتصد و سی و چهار می شود سی سی که عدد طرح درجی است طرح می کنیم چهارده باقی می ماند چهارده را باز با عدد وضعی واو که شش است و عدد وضعی ظ که بیست و هفت است جمع می کنیم چهل و هفت می شود به طرح منازلی که نیز قاعده این اتصال است می بریم یعنی بیست و هشت از آن طرح می کنیم نوزده باقی می ماند در دائره ابجد بعد از حرف ظ نوزده حرف می شماریم و حرف بیستم را که ق است و مطلوب حرف ظ است می نویسیم پس از آن بعد از حرف و نیز در همان دائره نوزده حرف می شماریم و حرف بیستم که ض است و مطلوب حرف واو می نویسیم تا اینجا از چهار طرفی که برای هریک از این دو حرف باید گرفته شود برای هر کدام یک حرف از اتصال کلی گرفتیم اکنون حرف دوّم را برای هریک از اتصال طبعی عنصری باید گرفت خوب توجه کن و بفهم که چه می نویسیم کیفیت اخذ حرف از این اتصال برای ظ و واو اینست می گوئیم حرف ظ هفتم درجه حروف بادی است و حرف و دوم درجه آن است چنانچه قبلاً گفتیم هریک از عناصر چهارگانه هفت حرف دارند و هفت حرف بادی اینها است (1ب و 2و 3ی و 4ن 5ص 6ت 7ض)

پس ظ در درجه هفتم و در درجه دوم است و در طبع موافقند عدد هر دو را با هم جمع می کنیم دو و هفت نه می شود و آن عدد یک طرح افلاکی است که قاعده مسلّمه این اتصال است پس در دائره ابجد بعد از حرف ظ نه حرف می شماریم حرف ط که مطلوب او است می نویسیم و بعد از حرف واو نیز در همان دائره نه حرف می شماریم به حرف ع که مطلوب و است می رسد می فهمیم که در این اتصال مطلوب ظ ط است و مطلوب و ع است تا اینجا برای هر یک از این دو حرف دو حرف گرفتیم اکنون برای هر کدام دو حرف دیگر از اتصال مرتبه ای جملی باید گرفت پس می گوئیم ظ در مرتبه سوم جمل است آحاد و عشرات و مآت و در مرتبه آحاد است سه و یک چهار می شود بر حسب قاعده در دائره ابجد بعد از حرف ظ چهار حرف شمردیم و حرف پنجم را که د است مطلوب ظ گرفتیم و بعد از حرف و نیز در همان دائره چهار حرف شمردیم و حرف پنجم که ک است مطلوب واو گرفتیم و در این اتصال احتیاج به طرح نیست باقیمانده است برای هر یک از این دو حرف یک حرف دیگر که آن را باید از اتصال مرتبه عددی بگیریم و آن چنین است که ظ بلا مرتبه در عدد نه می باشد و شش و ایندو پانزده می شود بر طبق قاعده مضبوطه در این ایصال باید طرح بروجی شود یعنی از پانزده دوازده طرح می کنیم سه باقی می ماند در دائره ابجد از بعد ظ سه حرف می شماریم حرف چهارم آن ذ است که در این اتصال نیز مطلوب ظ است و بعد از حرف و نیز سه حرف در همان دائره می شماریم به حرف ک می رسد می فهمیم که مطلوب واو ک است باقی را به همین نحو قیاس کن که در این قاعده فروگذار نکردم.

مستحضره ظ مستحضره و

مستحضره مستحضره ق ط د ی مستحضره مستحضره ض ع ک ی

و اما حرف سوم و چهارم این خانه جفری ث و ز است عدد جامع کلی حرف ماقبل ث ششصد و شانزده و عدد وضعی آن هفت است جمعاً ششصد و بیست و سه می شود بعد از طرح سی سی درجی که قاعده این اتصال است بیست و سه باقی ماند با عدد وضعی ز که هفت است و عدد وضعی ث که بیست و سه است جمع کردیم کلاً چهل و شش شد پس از طرح

ص: 135

بیست و هشت که یک طرح منازلی و قاعده مسلمه این اتصال است هجده باقیماند در دائره ابجد بعد از حرف ث هجده حرف شمردیم بحرف ن رسید دانستیم مطلوب ث ن است و بعد از حرف ز در همان دائره نیز هجده حرف شمردیم به حرف ض رسید دانستیم مطلوب ز از این اتصال ض است خواستیم حرف دوم برای هریک از این دو حرف بگیریم از اتصال عنصری طبعی چون ث و ز هر دو هم طبع بودند و موافق و عدد ث شش و عدد ز دو و مجموع هشت می شد و به طرح افلاکی که قاعده متقنه این اتصال است نمی رفت لذا برحسب قاعده چنانچه از پیش گذشت عدد تمام حروف هم طبع این دورا بر هشت افزودیم جمعاً سی و شش به طرح افلاکی بردیم چهار طرح شد بعد از حرف ث در دائره ابجد نه حرف شمردیم حرف دهم ه- بود مطلوب ث نوشتیم و بعد از حرف ز نیز در همان دائره نه حرف شمردیم حرف دهم که ف بود مطلوب ز بود آن را نوشتیم خواستیم حرف سوم را برای هریک از این دو حرف بگیریم طبق قاعده از اتصال مرتبه ای جملی باید گرفت به این نحو که ث در مرتبه سوم جمل و از مأت بود و ز در مرتبه اول جمعاً چهار می شود در دائره ابجد بعد از حرف ث چهار حرف شمردیم حرف پنجم که غ بود نوشتیم و بعد از حرف ز در همان دائره چهار حرف شمردیم حرف پنجم ل بود نوشتیم این اتصال طرح ندارد خواستیم حرف چهارم را برای هریک از این دو حرف بگیریم طبق قاعده از اتصال مرتبه عددی باید گرفت چنانچه ث پنج و ن هفت جمعاً دوازده می شود یک طرح بروجی است که قاعده این اتصال است بعد از حرف ث در دائره ابجد دوازده حرف شمردیم حرف سیزدهم ح و مطلوب ث بود نوشتیم و بعد از حرف ز در همان دائره نیز دوازده حرف شمردیم حرف سیزدهم ر بود نوشتیم پس مستحضره ث چهار حرف و مستحضره مستحضره حرف ز نیز چهار حرف شد

مستحضره ث مستحضره ز و این دو خانه جفری در وقت

ن ه- غ ح ض ف ل ر مستحصله گرفتن تلافی ندارد زیرا که طروح در جی و منازلی و افلاکی عنصری و بروجی خود را که قاعده این اتصالات است رفته

اگر در آخر حروف مستتطقه مداخل اربعه و غیر مکرر حروف سؤال که به آن ملحق شده حرف آخر به تنهایی ماند یا سه حرف ماند بدون اینکه متصل بحرف دیگر شود اگر یکی است باید بعد از سطر آخر که نظیره اطمینان گرفتی آن حرف آخر به تنهایی را با ماقبل آن مستحضره بگیری و اگر حرف سوم است نیز با حرف ماقبل آن که حرف دوم است مستحضره بگیری

قاعده

اگر عدد دو حرف مخالف به طرح افلاکی رفت و در مستحصله ناطق نشد بعد از تمام شدن مستحصله آن به طرح کواکبی ببر و تلافی کن در هر سمتی که مابه التفاوت دارد و اگر باز هم ناطق نشد هر عددی که از همین عنصر مخالف است ولو کمتر از هفت هم باشد جمع کن و حرف بگیر و در هنگام مستحصله گرفتن تلافی کن و از مطلوبش سیر بده تا ناطق شود.

قاعده

در اتصال دو حرف م و ی که به طرح بروجی و افلاکی که قاعده کلیه این اتصال است نمی رود باید تدارک کرد چون در هر دو اتصال طرح کواکبی حاصل می شود یعنی بدو طرح کواکبی می رود یک طرح کواکبی بر حاصل طرح عدد مطلوب هر دو باید افزود در وقت مستحصله گرفتن نه دو طرح

قاعده

در حروف مستحضره اگر محتاج شدیم به تلافی در جی مثلاً و عدد مراتب اتصال جملی هر دو و عدد حروف مستحضره بیست و چهار باشد مثلاً و قابل تلافی نباشد می توانی همان عدد بیست و چهار را بدون تلافی و طرح حرف بگیری البته ناطق می شود

قاعده

در اتصال مراتب جملی عشرات به آحاد چون اتصال ن و ب اگر قابل طرح نباشد بهر طرحی که قاعده کلیه تقاضا می کند می بریم یعنی پیش از علاوه کردن عدد ماقبل آن حرف اگر

قابل این هست که به طرح دیگر ببریم می بریم و اگر قابل نیست عدد حرف ماقبل را بر آن می افزایشیم و به طرح می بریم و اگر ماقبل ندارد عدد مابعدش را یعنی همه ما بعد را که بیست و هفت است چنانچه در اتصال عنصری این عمل می شود در این اتصال هم عمل می کنیم و بر آن می افزایشیم چون در اتصال عنصری قاعده این بود که اگر عددین دو حرف قابل طرح نباشد و ماقبل هم نداشته باشد یا داشته باشد و باز هم قابل طرح نباشد عدد مابعد را بر آن می افزایشیم تا قابل طرح شود و بعد تلافی می کنیم در این اتصال جملی هم همین عمل را باید انجام داد چنانچه در اتصال ب ب همین عمل را می کنیم.

قاعده

در اتصال عشرات بر مات که عدد مطلوب قابل طرح منازلی نباشد چون ض و ص که عدد مطلوب ض نوزده است و قابل طرح منازلی نیست و به هیچ طرحی برده نمی شود همان عدد را باید نگاه داشت و عدد مطلوب ص را باید به طرح منازلی برد حاصل طرح پنج می ماند و آن فرد است و عدد نوزده هم فرد است و عدد نوزده بیشتر از آن است و به طرح نرفته لذا مستحصله هر دو را از عدد مطلوب ض می گیریم.

قاعده

اگر عدد طرح اتصال کلی قابل طرح درجی نباشد به طرح بروجی باید برد مانند اتصال ن و ب مثلاً و همچنین ز و ع و در وقت مستحصله گرفتن از چهار حرف مستحضره پس از آنکه به طرح منازلی بردیم همان عدد طرح شده یعنی دو طرح یا یک طرح که از اتصال کلی طرح شده و قابل طرح منازلی نبوده بر بقیه عدد مستحضره علاوه می کنیم و به طرح منازلی می بریم چنانچه در اتصال ز و ع این احتیاج را پیدا می کنیم.

قاعده

اگر عدد مابه التفاوت از یک سمت باشد آن را اخذ باید کرد و اگر تدارک دارد تدارک می کنی و از آن حرفی که تفاوت دارد بقیه مابه التفاوت را به همان عدد از حرف مطلوب سیر می دهی

و مستحصله از مطلوب می گیری چنانچه مثلاً اگر ذ با ز اتصال پیدا کرد و همچنین هر دو حرفی که مثل این دو حرف باشد در آن همین عمل را باید بکنیقاعده

اگر در اتصال آحاد و مآت یا آحاد و الف از هر دو قسمت مابه التفاوت نداشته باشد و از یک سمت داشته باشد همان یک سمت را می گیریم مانند ذ و ز و امثال آن و علاوه می کنیم و اگر هیچ تفاوتی ندارد از همدیگر همان را می گیریم.

قاعده

گاهی اتفاق می افتد من غیر غالب که در اتصال آحاد و مآت در صورت اتصال مراتب جملی بعد از اضافه مابه التفاوت اگر داشته باشند در آخر طرح از مستحضره باید از آخر مطلوب آحاد شروع در شمردن نمود و مستحصله گرفت مثلاً مانند ت و ط که موافقت در طبع با همدیگر و اگر دو حرف ضد و نقیض باشند مانند د و ش و نحو آن خلاف این قاعده باید رفتار شود

قاعده

اگر عدد مستحضره معادل یک طرح منازلی بشود که بیست و هشت باشد و یا با عدد طرح کواکبی باشد یعنی طرح افلاکی فوت شده باشد آن عدد کواکبی را نباید بر بیست و هشت علاوه کرد بلکه همان عدد بیست و هشت فقط را به طرح افلاکی باید برد بدون علاوه کردن هفت که عدد کواکب است تا تلافی شود چنانچه در مستحصله گرفتن از عدد مستحضره م و ی این عمل لازم می شود.

قاعده

در اتصال مراتب جملی اگر عدد هر دو قابل طرح بروجی نباشد عدد ماقبل را بر آن می افزایشیم اگرچه عدد ماقبلش بعد از طرح همان دوازده بماند مانند حرف ط و در ایقغ که با ماقبل آن سی و شش است و سی و شش را که دوازده دوازده طرح کنیم دوازده می ماند و این قاعده در اتصال غ و ظ هم جاری است نه اینکه بگوئی حال که عدد ماقبل بعد از طرح بروجی چیزی نمی ماند پس عدد خود دو حرف را بدون عدد ماقبل به طرح می بریم و همچنین است در اتصال دو حرف عنصری

به تجربه رسیده که اگر عدد مستحضره از بیست و هشت کمتر باشد مانند مستحضره غ و ظ که از ز بیست و چهار می شود و جواب ناطق نمی شود البته در طروح باید تغییر بدهی و تصرف استادانه کنی تا ناطق شود و در ص ذ که عدد مستحضره از بیست و هشت کمتر است همان عدد بیست و هشت را باید به نطق بیاوری احتیاج به طرح افلاکی و کوکبی نیست و عدد کوکبی را نباید علاوه کرد فقط همان عدد بیست و هشت را عمل می کنی هرچند به طرح منازل نرفته باشد و این برخلاف قاعده است به مناسبت نطق

فائده

جدول زیر بغیر ترتیبی که در جدول دوم و سوم اول رساله ذکر شد برای اینکه سهل تر باشد به جهت طرح درجی و منازلی ترسیم شد چنانکه در زیر هر حرفی از حرف مرقوم در جدول دو خانه مرتب شده عددی که در طرف راست است برای تعیین باقیمانده عدد آنحرفست پس از طرح درجی یعنی سی سی و عددیکه در طرف چپ است باقیمانده عدد آنحرف است پس از طرح منازلی (28/28)

تصویر

□

باب دوم در بیان قاعد لا مستحصله گرفتن

ص: 140

مثلاً در سئوالی که قبلاً فرض کردیم دو حرف اول که با هم متصل شدند ظ و و بود مستحضره مستحضره ظ این چهار حرف شد ق 100 ط 9 د 4 ی 10 و مستحضره مستحضره و این چهار حرف شد ض 800 ع 70 ک 20 ک 20 خواستیم مستحصله حرف ظ را بگیریم از چهار حرف مستحضره و می گیریم به این کیفیت عدد چهار حرف مستحضره و نهصد و ده است به حساب ابجد کبیر مشهور بیست و هشت بیست و هشت طرح می کنیم چهارده باقی می ماند از بعد حرف کاف در دایره ابجد چون بشماریم بحرف ذ می رسد می فهمیم که مستحصله ظ است و بعد از آن چهار حرف مستحضره ظ را به حساب ابجد کسر مشهور عدد می گیریم یکصد و بیست و سه می شود بیست و هشت بیست و هشت طرح می کنیم یازده باقی می ماند بعد از حرف ی که حرف چهارم مستحضره ظ است در دایره ابجد حرف می شماریم به حرف ت می رسد می فهمیم که ت مستحصله و است باقی هر دو حرفی که به هم متصل شوند و تلافی ندارند به همین نحو قیاس کن.

اما قسمتی که تلافی دارد

در جاهائیکه در هنگام مستحضره گرفتن به طروحي که قاعده کلیه هریک از اتصالات سه گانه است عمل کرده باشد برای دانستن آنها چند مثال بیان می کنیم تا قاعده آن برای طالبین واضح باشد

مثال اول

اول در جایی که طرح درجی و منازل نشده باشد مانند اتصال دو الف با یکدیگر چون الف ماقبل ندارد طبق قاعده بطرح بروجی و منزلی و بروجی نمی رود آن را سه حساب می کنیم و چون دو الف با هم مماثل و موافقند و هر دو اتشی هستند طبق قاعده به طرح فلکی می رود و مستحضرهمستحضره آن از این قرار است اف اول 3 د د 3 می شود و مستحضره مستحضره الف دوم هم نیز 3 د د 3 است چون مجموع عدد هریک چهارده است و عدد آن به بیست و هشت نرسیده محتاج به طرح نیست در دایره ابجد بعد از حرف سوم که ج است چهارده حرف می شماریم حرف چهاردهم در آن دایره ف می باشد آن مستحصله ا است و همچنین است ا دوم

اگر عدد حروف مستحضره به بیست و هشت نرسید یا همه آن بیست و هشت شد محتاج به طرح نیست مطابق همان عدد از دایره ابجد حرف بشمار و حرف بعد از عدد را مستحاصله بدان

نکته مهم

اگر در چنین مثالی به قاعده ای که از ذکر شد حرف گرفتگی و ناطق نشد بیست و هشت بر مجموع عدد چهارده که عدد مستحضره الف است بیفزای و سی از آن طرح کن باقی دوازده می ماند بقدر طرح منازلی نیست سی بر آن اضافه کن چهل و دو می شود بیست و هشت از آن را که یک طرح منازلی است طرح کن باقی چهارده می ماند چون هنگام مستحضره گرفتن طرح بروجی هم نرفته یک طرح بروجی از آن کم کن دو باقی می ماند در دایره ابجد بعد از حرف سوم که ج است دو عدد بشمار و حرف دوم که ه- است بنویس که آن مستحاصله الف اول است و بعد از آن مستحاصله الف دوم را از مستحضره الف اول که عدد آن چهارده است از دایره ابجد بعد از حرف سوم حرف بشمار ف که حرف چهاردهم می شود مستحاصله الف دوم بدان

مثال دوم

در جائی که طرح درجی شده اما به طرح منازلی نرفته مانند دو حرف اول از چهار حرف سوم مثالی که قبلاً فرض کردیم که آن ع و ح است و مستحضره مستحضره ع (ق ص ر ر) است و عدد آن پانصد و نود می باشد و از طرح بیست و هشت بیست و هشت بیست و هشت باقی می ماند چون در وقت مستحضره کردن طرح منازلی که قاعده کلیه این اتصال است نرفته در اینجا بعد از حرف ر در دایره ابجد بیست و هشت حرف می شماریم و حرف بیست و هشتم را که خود حرف ر می باشد مستحاصله حرف ح می نویسیم و تلافی طرح منازلی را از مستحضره مستحضره چهار حرف ح که ک ی ل ل است می کنیم به این کیفیت که عدد مجموع این چهار حرف نود می شود بیست و هشت بیست و هشت طرح می کنیم شش باقی می ماند بیست و هشت بر آن اضافه می کنیم سی و چهار می شود پس از طرح بیست و هشت همان شش باقی می ماند بعد از حرف ل در دایره ابجد می شماریم حرف ششم ص مستحاصله ع می شود

جائی که طرح بروجی عدد مرتبه ای نشده مانند اتصال ی و ق که دو حرف سوم و چهارم چهار حرف سوم فرض سؤال گذشته است چهار حرف مستحضره مستحضره ق این حروف بودت ش خ ت که عدد آنها جمعاً یک هزار و هفتصد می شود پس از طرح بیست و هشت بیست و هشت بیست باقی می ماند دوازده که یک طرح بروجی است و هنگام مستحضره گرفتن به طرح نرفته و قاعده کلیه این اتصال است از بیست کم می کنیم هشت باقی می ماند بعد از حرف ت در دایره ابجد هشت می شماریم حرف هشتم (ب) است آن مستحصره ی خواهد بود و مستحضره مستحضره حرف ی که (م ل س م) است عدد آن جمعاً یکصد و هفتاد می شود بیست و هشت بیست و هشت طرح می کنیم دو باقی می ماند از بعد م در دایره ابجد دو حرف می شماریم حرف دوم که س است مستحصره ق است باقی حروفی که تلافی دارد بر آنچه مثال زدیم قیاس کن

مُصَنَّفٌ وَ مُؤَلَّفٌ عَاصِیٌ كَوید

بر خوانندگان منصف پوشیده و مخفی نباشد که تاکنون نیافتم که احدی از اهل فن این قاعده را بطور ساده و واضح و بدون رمز و معما نوشته باشد و پرده از روی قواعد خفیه آن برداشته باشد و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و رجاء واثق از کشف رموز حقائق آنکه که در افشار آن این رو سیاه را مورد مؤاخذه قرار ندهد و امید است که خوانندگان و داندگان و فائده برندگان این بنده شرمند به هیچ ارزنده را از دعاهای خیر خود فراموش نفرمائید.

لمؤلفه

نظری ای دل غافل که جهان در گذر است *** این گذرگاه عجب منظر اهل نظر است

حظ نادان به جهان نعمت و ناز است ولی *** قوت دانا همه دیدیم که خون جگر است

آوخ از گردش گردون که زدون پروریش *** دائر از کاه و علف آخور هر گاو خر است

جای تردید نباشد که ز بیداد فلک *** عقده رأس و ذنب در خور شمس و قمر است

آنکه شد شیفته خواب و خورد آز و هوس *** کی توانم بشرش گفت که او جانور است

هیچ شک نیست که نادان نبرد راه بدوست *** آنکه ره برده بسر منزل جانان دیگر است

حجت منتظر ای قائم بر حق نظری *** که دل از آتش هجران تو اندر شرر است

با تو پیوستم و از غیر تو دل بگسستم *** بیتو خونم برخ زرد روان از بصر است

آنکه از هجر تو افکنده بدل سوز و گداز *** آه جانسوز من و ناله مرغ سحر است

بنثار قدمت جز تن و جان نیست مرا *** رنجه فرمای که حیران بر هست منتظر است

و له ایضاً

ای مدلس نه ز کف این سبجه صد دانه را *** تا بکی شرک و ریا بگذار دام و دانه را

خانه دل جای دلدار است غفلت تا بکی *** شرم دار آخر حیا کن ره مده بیگانه را

حاجی اندر سعی طوف خانه میجوید مدام *** من بقربان دلی کوچست صاحب خانه را

تا کنم جانرا فدای مقدم جانانه اش *** کاش روشن کردی از فرط کرم کاشانه را

پر زنان پروانه بی پروا بسوزد پیش شمع *** گیر عبرت یا رب بی پروائی پروانه را

راد مردان پشت پا مردانه بر دنیا زدند *** آفرینشان باد نازم همت مردانه را

در تحیر روز و شب حیران بیاد زلف یار *** وعده زنجیر بخشد این دل دیوانه را

و له ایضاً

خیل خیال روی شه در دل من کشیده صف *** ملک دلی که داشتم شد ز فراق او ز کف

روز و شبان بیاد او سوزم و ریزم اشک غم *** عمر عزیز خویش را در ره او کنم تلف

قبلکه ملا زمان مشتری ار شود بجان *** جان بلا کشیده را من بفروشمش سلف

پیش که بشرح غم برم کز ستم ستمگران *** مهر جمال شاه را پرده غیب شد کلف

خون چکدم ز دیدگان صبح و پسین شب و سحر *** تا که نگر ببینمش با جلوات مختلف

کاید و خاک مقدّمش سرمه دیدگان کنم *** سر بنهم پپای او جان سپرم من از شعف

بار فراق شاهرا سوختگان همی کشند *** بیخبرند ابلهان گاو و خران خوش علف

حیران با خیال او خوش بنشین بخلوتی*** ریز ز دیده اشک غم سای بکف کف اسف

ص: 145

در طب و حفظ الصحه ماخود از بحارالانوار مجلد چهاردهم آن و غیر آن از کتب معتبره معتمده فی السّماء و العالم قال علیه السلام السّواک یجلو البصّیر مسواک کردن جلا می‌دهد چشم را لا یتداوی المسلم حتی یغلب مرصه صحته یعنی باید دوا نخورد مسلمان تا وقتی که غالب شود بیماری او بر صحت او و قال علیه السلام المِعده بیث الادواء و الحمیة رأس الدوا

یعنی معده خانه دردها است و پرهیز کردن سرآمد همه دواها است

و قال علیه السلام عود کُلّ بدنّ ما اعتادَ عادت بده و هر بدنی را بآنچه معتاد است در کتاب کافی از آن حضرت روایت شده که فرمود اَلْبَانُ البَقَرِ دواءٌ یعنی شیرهای گاو و دواست را و سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ بَوْلِ البَقَرِ یَشْرِبُهُ الرَّجُلُ قَالَ إِنْ كَانَ مُحْتَاجًا یَتَدَاوَى بِهِ

سؤال کرده شد از آن حضرت علیه السلام از بول گاو که آیا جایز است که مرد بیاشامد و آن را فرمود که اگر محتاج باشد که بآن مداوا کند باکی ندارد

در کتاب دعائم الاسلام از آن حضرت روایت شده که فرمود اَلْکُمَاهُ مِنَ المَنِّ وَ مَاهَا شِفَاءٌ لِلْعَیْنِ کَمَا وَ آن نباتی است که شب‌نم عسلی شیرین از قبیل گزنگبین و ترنجبین بر آن می بارد که آب آن شفاء است برای چشم

و در کتاب علل الشرایع از امیرمؤمنان روایت کرده قال علیه السلام مرّآخی عیسی بمدینه و اذا وُجوههم صُفِرَ وَ عُیُونُهُمْ زَرَقَ فَصَاحُوا إِلَیْهِ وَ شَكُوا مَا بِهِمْ مِنَ العِلَالِ فَقَالَ لَهُمْ أَنْتُمْ دَوَاءُهُ مَعَكُمْ أَنْتُمْ إِذَا أَكَلْتُمُ اللَّحْمَ طَبَخْتُمُوهُ غَیْرَ مَغْسُولٍ وَ لَیْسَ شَیْءٌ یَخْرُجُ مِنَ الدُّنْیَا إِلَّا بِجَنَابِهِ فَغَسَّلُوا بَعْدَ ذَلِكَ لُحُومَهُمْ فَدَهَبَتْ أَمْرَاهُمْ

یعنی فرمود امیرمؤمنان علیه السلام که گذشت برادر من عیسی به شهری دید روهای ایشان زرد و چشم‌های

ایشان زاغ است پس به نزد او صداها را بلند کردند و به او شکایت کردند از علت هایی که داشتند پس به ایشان فرمود دواى این علتها پیش خود شما است میخورید گوشت را در حالیکه آن را نشسته می پزید و نیست چیزی یعنی حیوان صاحب روحی که از دنیا بیرون رود مگر اینکه با جنابت از دنیا می رود پس بعد از آن گوشتهای خود را شستند و مرضهای ایشان رفتو قال علیه السلام مرّ اخی عیسی بمَدینَه و إذا أهلها أسنانهم منثرة و وجوههم منفتحه فشکوا إليه فقال انتم إذا تمتم تطيقون افواهكم فتعلی الریح فی الصدور حتی تبلغ إلى الفم فلا یكون لها مخرج فترجع (فتردم) إلى أصول الاسنان فیفسد الوجه فإذا تمتم فافسحوا شفاهکم و صیروہ لکم خلقاً ففعلوا فذهب ذلك عنهم

فرمود گذشت برادرم عیسی به شهری که اهل آن دندانهایشان ریخته و فاسد شده بود و روهای ایشان بادآلو و ورم کرده بود پس به او شکایت کردند فرمود علت آن اینست که شما وقتی که می خوابید دهان های خود را روی هم می گذارید و باد در سینهای شما بالا می آید تا می رسد در دهنهای شما چون راه بیرون شدن ندارد برمی گردد به بیخ دندانهای شما دردهای شما را فاسد می کند پس وقتی که می خوابید دهنهای خود را باز بگذارید و عادت کنید به باز گذاشتن لبها پس اینکار را کردند آن علت از آنها رفت

در کتاب عیون از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود کُلُوا خِلَّ الخمرِ فَإِنَّه یقتل الدیدان فی البطن یعنی بخورید سرکه ای که از شراب به عمل آمده که آن کرمهای شکم را می کشد و قال کُلَّ العجوه فَإِنَّ تَمَرَه العجوه تمیثها ولیکن علی الریق یعنی بخور خرماى توپر که از توپری بهسته چسبیده شد (از خرماهای حجاز و خرماهای مدینه است) زیرا که خرماى عجوه می میراند کرمها را و باید صبح ناشتا خورده شود

و قال علیه السلام من أكل سبع تمرات عجوه عند مضجعه قتلن الدود فی بطنه

و فرمود کسی که بخورد هفت دانه خرماهای عجوه را وقت خوابیدن می کشد کرمهایی که در شکم او است

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلَاثٌ يَذْهَبْنَ بِالْبَلْغَمِ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ وَاللَّبَازِ وَالْعَسَلِ وَفَرَمُودٌ سَهٍ شَيْءٌ آتَى بِهِ بَلْغَمٌ رَأَى فِيهِ خَوَانِدْنَ قُرْآنٍ وَخَوْرَدْنَ كَنْدَرٍ وَ
عَسَلُوا مِنْ كِتَابِ طَبِّ رَوَايَتٍ كَرِهَهُ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخَذُ الشَّارِبِ مِنَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ أَمَانٌ مِنَ الْجُدَامِ وَالشَّعْرَفِيِّ الْأَنْفِ
أَمَانٌ مِنْهُ أَيْضاً

فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام گرفتن شارب از جمعه تا جمعه امان است از خوره و موئی که در سوراخ بینی است امان است از آن نیز

الْخِصَالُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِكْسِرُوا حَرَّ الْحُمَّى بِارٍ لِبَنْفَسِجٍ وَ الْمِيَاهِ الْبَارِدَةِ وَقَالَ حَرْهَا مِنْ قِيحِ جَهَنَّمَ وَقَالَ اسْتَعَطُوا بِالْبَقِيحِ فَإِنَّ
رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَا فِي الْبَنْفَسِجِ لَحَسَنُوهُ حَسَوًّا

در کتاب خصال ابن بابویه علیه الرحمه روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود بشکنید گرمی شب را به بنفشه و آبهای سرد و فرمود
گرمی آن از زرداب و چرک و خون جهنم است و فرمود سعوپ کنید به بنفشه یعنی آن را مانند انقیه در بینی بکشید زیرا که رسول خدا صلی
الله علیه و آله فرمود اگر مردم می دانستند که چه خاصیت هایی در بنفشه هست مرانیه پی در پی از آن می آشامیدند و استفاده می کردند.

در کتاب مکارم الاخلاق از آن حضرت روایت کرده که فرمود الْحُتَّابُ يَذْهَبُ بِالْحُمَّى يَعْنِي غَسَابُ بَتِّ رَأَى فِيهِ خَوَانِدْنَ قُرْآنٍ وَخَوْرَدْنَ كَنْدَرٍ
روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرموده مَنْ أَرَادَ الْبَقَاءَ وَلَا بَقَاءَ فَلْيُخَفِّفِ الرِّدَاءَ وَالْيُبَاكِرِ الْغَدَاءَ وَلِيَقْتَلِ مُجَامَعَةَ النَّسَاءِ

یعنی کسی که می خواهد باقی بماند و حال آنکه بقائی برای کس نیست باید ردای خود یعنی لباس خود را سبک کند و صبحانه بخورد و
کم با زنها مجامعت کند و فرمود إِذَا كَانَ بِأَحَدِكُمْ أَوْجَاعٌ فِي جَسَدِهِ وَقَشِدَ غَلْبَتُهُ الْحَرَارَةَ فَعَلَيْهِ بِالْفِرَاشِ قِيلَ لِلْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ
مَا مَعْنَى الْفِرَاشِ قَالَ غَشِيَانُ النَّسَاءِ فَإِنَّهُ يُسَكِّنُهُ

و يُطْفِئِهِ يَعْنِي هَرِغَاهُ دَرْدَهَائِي دَر جَسَدِ يَكِي اَز شَمَا بَاشَد وَ حَرَارَتِ بَر اَوْ غَلْبَه كَرْدَه بَاشَد بَر اَوْ بَاد بَفَرَاش اَز حَضْرَتِ بَاقِر عَلِيَه السَّلَام پَر سَيِدَه شَد كِه اِي پَسَر رَسُولِ خُدا مَرَاد اَز فَرَاش چِيست فَرمودَنَد مَجَامَعَتِ كَرْدَن بَا زَنَهَا زِيْرَا كِه جَمَاعِ فَرُو مِي نَشَانَد وَ خَامُوشِ مِي كَنَد حَرَارَتِ رَا

اَز كِتَابِ دَعْوَاتِ رَاوَنَدِي رَوَايَتِ شُدَه اَز اَصْبَغِ بِنِ نَبَاتَه كِه كَفْتِ سَمِعْتُ اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيَه السَّلَام يَقُوْلُ لِابْنِهِ الْحَسَنِ يَا بُنَيَّ اَلَا اَعْلَمُكَ اَرْبَعَ كَلِمَاتٍ تَسْتَعْنِي بِهَا عَنِ الطَّبِّ فَقَالَ بَلَى قَالَ لَا تَجْلِسَ عَلَيَّ الطَّعَامُ اِلَّا وَ اَنْتَ جَانِعٌ وَلَا تَقُمْ عَنِ الطَّعَامِ اِلَّا وَ اَنْتَ تَشْتَهِيهِ وَ جَوْدِ الْمَضْغِ وَ اِذَا نُمْتَ فَاَعْرِضْ نَفْسَكَ عَلَيَّ الْخَلَاءِ فَاِذَا اسْتَعْمَلْتَ هَذَا اسْتَعْنَيْتَ عَنِ الطَّبِّ يَعْنِي شَنِيْدَم اَز اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيَه السَّلَام كِه بَه فَرَزَنْدِ خُودِ حَسَنِ مِي فَرْمُودِ اِي پَسَرِكِ مَن اِيَا بَه تُو نِيَا مَوْزَمِ چَهَارِ كَلِمَه اِي رَا كِه بَه سَبَبِ اَن بِي نِيَازِ اَز طَبِّ بَاشِي كَفْتِ چَرَا فَرْمُودِ بَر سَرِ طَعَامِ نَشِيْنِ مَگَرِ وَ قَتِي كِه گَرَسَنَه بَاشِي وَ اَز سَرِ طَعَامِ بَر نَخِيْزِ مَگَرِ وَ قَتِي كِه هَنُوزِ مِيْلِ بَه اَن دَاشْتَه بَاشِي وَ نِيَكُو طَعَامِ رَا دَر دِهَانِ خُودِ نَرَمِ كَن وَ خُوبِ بَجَايِ وَ قَتِي كِه خُوَاسْتِي بَخُوَابِي خُودِ رَا بَر خَلَا-عَرَضَه كَن وَ قَتِي اِيْنِ كَا رَهَا رَا بَكْنِي اَز طَبِّ بِي نِيَازِ مِي شُوي دَر كِتَابِ جَنَّةِ الْوَاقِيَه كَفْعَمِي عَلِيَه الرَّحْمَه اَز عَلِي عَلِيَه السَّلَام رَوَايَتِ كَرْدَه كِه فَرْمُودِ

مَنْ أَخَذَ لَزَعْفَرَانَ الْخَالِصِ جُزْءاً وَ مِنَ السَّعْدِ جُزْءاً وَ يَضَافُ إِلَيْهِمَا عَسَلًا وَ يَشْرِبُ مِنْهُ مِثْقَالَيْنِ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنَّهُ يَتَخَوَّفُ عَلَيْهِ مِنْ شِدَّةِ الْحِفْظِ أَنْ يَكُونَ سَاجِرًا

يَعْنِي كَسِي كِه بَگِيْرِدِ اَز زَعْفَرَانِ خَالِصِ يَكِ جُزْءِ وَ اَز سَعْدِ يَكِ جُزْءِ وَ اَضَافَه كَنَدِ بَر اِيْنِ دُو عَسَلِ رَا وَ دَر هَرِ رُوزِ دُو مِثْقَالِ اَز اَن بِيَا شَامِدِ بِيْمِ اَن اَسْتِ بَر اَوْ كِه اَوْ رَا اَز شَدْتِ حَافِظَه سَاجِرِ گُوِيْنَد

وَ عَنِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيَه السَّلَامِ اَكْلُ الْجَوْزِ فِي شِدَّةِ الْحَرِّ يَهَيِّجُ الْحَرَ فِي الْجَوْفِ وَ يَهَيِّجُ الْقُرُوْحَ فِي الْجَسَدِ وَ اَكْلُهُ فِي الشِّتَاءِ وَ يَسْخِنُ الْكُلَيْتَيْنِ وَ يَدْفَعُ الْبَرْدَ

اَز اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيَه السَّلَام رَوَايَتِ شُدَه كِه خُورْدَنِ يَكِ دَانَه گَرْدُو دَر شَدْتِ گَرْمَا بَه هِيْجَانِ مِي اُورْدِ حَرَارَتِي رَا

که در داخل است و به هیجان می آورد قروچی را که در جسد است و خوردن آن در فصل زمستان گرم می کند دو کلیه را و دفع می کند سردی را

و علامه مجلسی رحمه الله از کتاب غارات از حارث همدانی از آن حضرت روایت کرده که إِنَّهُ دَخَلَ الشُّوقَ وَقَالَ يَا مَعْشَرَ اللَّحَامِينَ مَنْ نَفَخَ مِنْكُمْ فِي اللَّحْمِ فَلَيْسَ مِنِّي يَعْنِي أَنَّ حَضْرَتَ دَاخِلَ بَازَارِ شَدِّ وَفَرَمُودِ اِيْ گِروهِ گوشتِ فِرُوشَانِ كِسي كِه از شِما در گوشتِ بدمد او از ما نيست

شرح این جمله را در آنچه از فرمایشات آل محمد عليهم السلام در موضوع مکروبهای سمی بعد از این نقل می نمایم و در کتاب خصال صدوق علیه الرحمه از آن حضرت روایت کرده که فرمود

لَا تَأْكُلُوا الطَّحَالَ فَإِنَّهُ بَيْتُ الدَّمِ الْفَاسِدِ وَأَنْقُوا الْغُدَدَ مِنَ اللَّحْمِ فَإِنَّهُ يُحَرِّكُ عِرْقَ الْجُدَامِ يَعْنِي نَخُورِيدِ سِپَرِ زَرِ رَا زِيْرَا كِه آن خَانِه خونِ فَاَسِدِ اسْتِ وَبِپَرِهِيْزِيْدِ از غَدِّه های گوشتِ كِه آن بِه حِرْكْتِ در می آورد رگِ خوره را

الْعِيُونَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ عَلَيْكُمْ بِاللَّحْمِ فَإِنَّهُ يُنْبِتُ اللَّحْمَ وَ مَنْ تَرَكَ اللَّحْمَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا سَاءَ خُلُقُهُ

در کتاب عیون از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود بر شما باد به خوردن گوشت زیرا که آن می رویاند گوشت را و کسی که چهل روز ترک کند خوردن گوشت را خلق او بد می شود

در کتاب محاسن برقی از آن حضرت روایت کرده که فرمود إِذَا صَغَفَ الْمُسْلِمُ فَلْيَأْكُلِ اللَّحْمَ وَاللَّبَنَ يَعْنِي هِرْگَاهِ ضَعِيْفِ شَدِّ مُسْلِمَانِ بَايْدِ بِخُورْدِ گوشتِ رَا بَا شِيْرِ

در کتاب خصال است که قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَأْكُلُ الْحَامِلُ مِنْ شَيْءٍ وَلَا تَدَاوِي بِهِ أَفْضَلُ مِنَ الرُّطْبِ فَرَمُودِ اَمِيْرِ مُؤْمِنَانِ عَلِيْهِ السَّلَامِ نَمِيْ خُورْدِ زَنِ حَامِلِ از چيزی و مداوا نمی کند به چیزی که از رطب افضل باشد وَقَالَ مَنْ أَدَامَ أَكْلَ إِحْدَى وَعَشْرِينَ زَيْبَةً حَمْرَاءَ عَلَيِّ الرِّيْقِ لَمْ يَمْرَضْ إِلَّا مَرَضَ الْمَوْتِ وَقَالَ الرَّيْبُ يَشُدُّ الْقَلْبَ وَيَذْهَبُ بِالمَرَضِ وَيُطْفِئُ الحَرَارَةَ وَيُطَيِّبُ النَّفْسَ وَفَرَمُودِ كِسي كِه مداومت کند خوردن بیست و یک دانه مویز سرخ را

صبح ناشتا مریض نمی شود مگر به مرض مردن و فرمود مویز محکم می کند قلب را و می برد بیماری را و فرو می نشاند حرارت را و پاکیزه می کند نفس را و یا خوشبو می کند نفس را

در کتاب مجالس ابن الشیخ است که از آن حضرت روایت کرده قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَطْعَمُوا صَبِيَانَكُمْ الرُّمَانَ فَإِنَّهُ أَسْرَعُ لِأَلْسِنَتِهِمْ فرمود بخورانید به کودکان خود انار را زیرا که آن سریع تر چیزی است برای به زبان در آمدن آنها

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلُوا الرُّمَانَ بِشَحْمِهِ فَإِنَّهُ دَبَّاعٌ لِلْمِعْدَةِ وَفِي كُلِّ حَبِّهِ مِنَ الرُّمَانِ إِذَا اسْتَقَرَّتْ فِي الْمِعْدَةِ حَيَوَةٌ لِلْقَلْبِ وَإِنَارَةٌ لِلنَّفْسِ وَيَمْرِضُ وَسَوَاسَ الشَّيْطَانِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً

و فرمود بخورید انار را با پیه آن که دَبَّاعِی کننده معده است و در هر دانه ای از آن که در معده قرار می گیرد زنده شدن دل و نورانی شدن نفس است و تا چهل شب شیطان و سوسه کننده را بیمار می کند در کتاب خصال از آن حضرت روایت کرده که فرمود أَكَلُ التُّفَّاحِ نَضُوحٌ لِلْمِعْدَةِ وَ أَكَلُ السَّفَرِّ جَلٌّ قُوَّةً لِلْقَلْبِ الضَّعِيفِ وَيَطِيبُ الْمِعْدَةَ وَيَذَكِّي الْفُؤَادَ وَيُسَجِّعُ الْجَبَانَ وَيُحْسِنُ الْوَلَدَ وَقَالَ الْكُمَثُرِيُّ يَجْلُو الْقَلْبَ وَ يُسَكِّنُ أَوْ جَاعَ الْجَوْفِ

خوردن سیب پاک کننده معده است و خوردن به و گلابی برای قلب ضعیف قوت است و پاکیزه می کند معده و پاک می کند دل را و شجاع می کند ترسنده را و نیکو می کند فرزند را و فرمود امروز جلا می دهد قلب را و آرام می کند دردهای داخلی را

و در کتاب طب الائمه است که فرمود أَكَلُ السَّفَرِّ جَلٌّ فِي قُوَّةِ الرَّجُلِ وَيَذْهَبُ بِضَعْفِهِ وَ فِي كِتَابِ خِصَالٍ أَنَّهُ قَالَ قَالَ الْكُمَثُرِيُّ يَجْلُو الْقَلْبَ وَ يُسَكِّنُ أَوْ جَاعَ الْجَوْفِ فرمود کدو را که مغز سر را زیاد می کند و فرمود لَعَقُ الْعَسَلِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ یعنی لیسیدن عسل شفاء است از هر دردی و فرمود نَعْمَ الْإِدَامُ الْخَلُّ يَكْسِرُ الْمُرَّةَ وَ يُحْيِي الْقَلْبَ خُوبٌ خُورْشِي اسْتِ سِرْكَهْ مِي شَكَنْدَ صَفْرَا رَا وَ زَنْدَهْ مِي كَنْدَ دَلْ رَا.

و فرمود لا تَزَالُ هَذِهِ الْأُمَّةُ بِخَيْرٍ مَا لَمْ يَلْبَسُوا لِبَاسَ الْعَجَمِ وَيَطْعَمُوا أَطْعِمَةَ الْعَجَمِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ ضَرَبَهُمُ اللَّهُ بِالذَّلِّ

یعنی همیشه این امت در نیکی هستند تا نپوشیده اند جامه عجم را و نخورده اند خوردنی های عجم را پس چون چنین کردند میاندازد خدا آنها را به ذلت و خواری

و فرمود مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكْثُرَ خَيْرٌ بَيْتِهِ فَلْيَغْسِلْ يَدَهُ قَبْلَ الْأَكْلِ يَعْنِي كَسَى كَمَا مِي خَوَاهِدْ خَيْرِ خَانَهْ اَوْ بَسِيَارْ شَوْدْ بَايْدْ بَشُوَيْدْ دَسْتْ خَوْدْ رَا پِيشْ اَزْ خَوْرْدَنْ.

و فرمود الْأَكْلُ عَلَى الْجَنَابَةِ يُورِثُ الْفَقْرَ خَوْرْدَنْ دَرْ حَالِ جَنَابَتِ مَوْجِبْ فَقْرْ اسْتْ و فرمود لَا بَاسَ أَنْ يَأْكُلَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَمْشِي وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَفْعَلُهُ بَاكِي نَيْسْتْ كَهْ مَرْدْ دَرْ حَالِ رَاهِ رَفْتَنِ چيزي بخورد و رسول خدا صلى الله عليه و آله اين كار را مي كرد در كتاب كافي از آن حضرت روايت كرده كه فرمود إِذَا جَلَسَ أَحَدُكُمْ عَلَى الطَّعَامِ فَلْيَجْلِسْ جَلْسَةَ الْعَبْدِ وَلَا يَضَعْ عَنْ أَحَدِي رِجْلَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى وَلَا يَتَرَبَّعَ فَإِنَّهَا جَلْسَةٌ يُبْغِضُهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ يَمَقُّتُ صَاحِبَهَا

وقتی که می نشیند یکی از شما برای طعام خوردن باید بنشیند مانند نشستن بندگان و یکپای خود را بر روی پای دیگر برنگرداند و چهار زانو نشیند که این طور نشستن به غضب در می آورد خدای عز و جل را و هلاک می شود صاحب آن

و در کتاب محاسن روايت كرده كه فرمود اِبْدَءُوا بِالْمِلْحِ فِي أَوَّلِ طَعَامِكُمْ فَلَوْ تَعَلِمَ النَّاسُ مَا فِي الْمِلْحِ لَأَخْتَارُوهُ عَلَى التَّرِياقِ الْمُجَرَّبِ وَمَنْ اِبْتَدَأَ طَعَامَهُ بِالْمِلْحِ ذَهَبَ عَنْهُ سَبْعُونَ دَاءً مَا يَعْلَمُ الْعِبَادُ مَا هُوَ ابْتَدَأَ كُنَيْدْ نَمَكْ دَرْ اَوَّلِ طَعَامِ پَسْ اَكْرْ مِي دَانَسْتَنْدْ مَرْدَمَانْ كَهْ چَهْ خَاصِيَّتْ هَايِيْ دَرْ نَمَكْ هَسْتْ هَرْ آيْنَهْ اَخْتِيَارْ مِي كَرْدَنْدْ اَنْ رَا بَرِ تَرِيَاقِ تَجْرِبَهْ كَرْدَهْ شَدَهْ وَ كَسِيْ كَهْ اِبْتَدَاْ كَنْدْ دَرْ خَوْرْدَنْ طَعَامِ خَوْدْ بَهْ نَمَكْ مِي رُوْدْ اَزْ اَوْ هَفْتَادْ دَرْدْ كَهْ بَنْدِگَانْ نَدَانَنْدْ اَنْ چَهْ دَرْدِيْ اسْتْ

و در کتاب خصال است که آن حضرت فرمود اقْرؤوا الحارَّ حَتَّى يَبْرِدَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَرَّبَ إِلَيْهِ طَعَامٌ فَقَالَ أَفْرُوهُ حَتَّى يَبْرِدَ وَ يُمَكِّنَ أَكْلُهُ مَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِيَطْعَمَنَا النَّارُ وَ الْبَرَكَةُ فِي الْبَارِدِ يَعْنِي سَرْدَ كَنِيدِ
گرم را تا سرو شود زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله طعامی به نزد او گذارده شد فرمود که آن را سرد کنید تا سرو شود و ممکن باشد
خوردن آن خدای عزّ و جلّ ما را به آتش اطعام نفرموده و برکت در طعام سرد است

و در کتاب خصال از آن حضرت روایت کرده که فرمود مَضَعُ اللَّبَانِ يَشُدُّ الْأَضْرَاسَ وَ يَنْفِي الْبَلْغَمَ وَ يَذْهَبُ بِرِيحِ الْفَمِ جَائِدِنَ كَنَدِرَ مُحْكَمِ
می کند دندان ها را نابود می کند بلغم را می برد بوی دهان را

و فرمود مَاءُ نَيْلٍ مِصْرَ يُمِيتُ الْقَلْبَ وَ لَا تَغْسِلُوا رُءُوسَكُمْ مِنْ طِينِهَا فَإِنَّهَا تُورِثُ الزَّمَانَةَ آبِ رود نیل مصر قلب را می میراند و نشوئید سرهای
خودتان را از گل آن که موجب زمانت می شود

و فرمود صَبُّوا عَلَيَّ الْحَمُومَ الْمَاءَ الْبَارِدَ يَعْنِي بَرِيزِيْدَ بَرِ شَخْصِ تَبِّ دَارِ آبِ سَرْدِ رَا وَ دَرِ كِتَابِ خِصَالِ اسْتِ كِهْ اَنْ حَضْرَتِ فَرْمُودِ لَا يَنْفِخُ
الرَّجُلُ فِي مَوْضِعِ سَجُودِهِ وَ لَا فِي طَعَامِهِ وَ لَا فِي شَرَابِهِ وَ لَا فِي تَعْوِيذِهِ بَآيْدِ نَدْمِ مَرْدِ دَرِ جَايِ سَجْدِهِ خُودِ وَ نِهْ دَرِ طَعَامِ خُودِ وَ نِهْ دَرِ
آشامیدنی خود و نه در تعویذ خود یعنی دعائی که همراه خود دارد

و فرمود لَا يَشْرِبُ أَحَدُكُمْ قَائِمًا بَآيْدِ اَحْدَى اَزِ شَمَا اِيسْتَاذِهِ اَبِ نَخُورِدِ وَ فَرْمُودِ اِيَّاكُمْ وَ شَرِبِ الْمَاءِ مِنْ قِيَامِ عَلَيَّ اَرْجُلِكُمْ فَإِنَّهُ يُورِثُ الدَّاءَ
الَّذِي لَا دَوَاءَ لَهُ أَوْ يُعَافِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ

اجتناب کنید از ایستاده بر روی پاهایتان آب آشامیدن زیرا که آن موجب دردی می شود که دواء نداشته باشد یا اینکه عافیت دهد خدای عز
و جلو در کتاب مکارم الاخلا از فقیه روایت کرده که فرمود لَا يَسْتَلْقِيَنَّ أَحَدُكُمْ فِي الْحِمَامِ فَإِنَّهُ يَذِيْبُ شَحْمَ الْكُلَيْتَيْنِ وَ لَا يَدْلُكَنَّ رِجْلَهُ
بِالْحَرَفِ فَإِنَّهُ يُورِثُ الْجُدَامَ

باید به پشت نخوابد احدی از شما در حمام زیرا که آن آب می کند پیه دو کلیه را و باید نماد البته پای خود را بگل پخته مانند آجر و مانند آن زیرا که این مورث جذام یعنی مرض خوره می شود

در ثواب الاعمال و عیون الاخبار از اربعمه از آن حضرت روایت کرده که فرمود **تَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ يَمْنَعُ الدَّاءَ الْأَعْظَمَ وَيَدْرُ الرِّزْقَ وَيُورِدُهُ** گرفتن ناخنها مانع می شود درد بزرگتر را و جاری می کند روزی را و دارد می کند آن را

در کتاب خصال از آن حضرت روایت کرده که فرمود **لَا تَسْتَقْبِلُوا الشَّمْسَ فَإِنَّهَا مُبْحِرَةٌ تَسْحَبُ اللَّوْنَ وَتُبْلِي الثَّوْبَ وَتُظْهِرُ الدَّاءَ الدَّفِينِ وَقَالَ** إذا جَلَسَ أَحَدُكُمْ فِي الشَّمْسِ فَلَيْسَتْ دَبْرِهَا بِظَهْرِهِ فَإِنَّهَا تُظْهِرُ آلَاءَ الدَّفِينِ رو به آفتاب نشینید که تولید بخار می کند و رنگ را تغییر می دهد و درد پنهان را آشکار می کند و فرمود هرگاه یکی از شما در آفتاب می نشیند پشت خود را به جانب آفتاب کند زیرا که آن درد پنهان را آشکار می کند.

در کتاب غرر الحکم و درر الکلم است که فرمود **التَّجَوُّعُ أَدْوَاءُ الدَّوَاءِ وَالشَّبَعُ يُكْثِرُ الْأَدْوَاءَ** خود را گرسنه نگاهداشتن بهترین دواء است و سیر نگاهداشتن در دراز یاد می کند و فرمود **إِيَّاکَ وَالْبِطْنَةَ فَمَنْ لَرِمَهَا كَثُرَتْ أَسْقَامُهُ وَفَسَدَتْ أَحْلَامُهُ اجْتَنَابُ كُنْزِ السَّيْرِ** نگاهداشتن شکم کسی که خود را سیر نگاهدارد دردهای او زیاد می شود و عقلهای او فاسد می گردد **إِيَّاکَ وَادِمَانَ الشَّبَعِ فَإِنَّهُ يُهَيِّجُ الْأَسْقَامَ وَالْعِلَلِ إِيَّاکُمْ وَالْبِطْنَةَ فَإِنَّهَا مِقْسَاةٌ لِلْقَلْبِ** بر توباد که اجتناب کنی از سیر بودن زیرا که سیری به هیجان می آورد بیماری ها و علتها را و اجتناب کنید از سیر نگاهداشتن شکم که آن قساوت قلب آورد و فرمود **تَوَفُّوا الْبَرْدَ فِي أَوَّلِهِ وَتَلَقُّوهُ فِي آخِرِهِ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ فِي الْأَبْدَانِ كَمَا يَفْعَلُهُ فِي الْأَغْصَانِ أَوَّلُهُ يُحْرِقُ وَآخِرُهُ يُورِقُ**

حفظ کنید خود را از سرما در اول آن و بپذیرید آن را در آخر آن زیرا که با بدنها می کند آنچه را که با شاخهای درختان می کند در اول آنها را می سوزاند و در آخر آنها را برگ می دهد.

و فرمود صَلَاحِ الْبَدَنِ الْحَمِيَّةُ صَلَاحُ بَدَنِ دَر پرهیز کردن است و فرمود عَجِبْتُ لِمَنْ يَعْرِفُ دَوَاءَ دَائِهِ كَيْفَ لَا يَطْلُبُهُ وَإِنْ وَجَدَهُ لَمْ يَتَدَاوِ بِهِ
تعجب دارم از کسی که می شناسد دواء خود را چگونه طلب نمی کند آن را و اگر یافت آن را مداوا نمی کند به آن و فرمود فَلَهُ الْأَكْلُ تَمْنَعُ
کَثِيرًا مِنْ أَعْلَالِ الْجِسْمِ کم خوری منع می کند بسیاری از علت های جسم را و فرمود قِيَامُ اللَّيْلِ مُصَحِّحَةٌ لِلْبَدَنِ شَبْ خِيزِي صَحْتِ دهنده
بدنست

و فرمود مَنْ كَتَمَ الْأَطِبَاءَ مَرَضَهُ خَانَ بَدَنَهُ كَسَى كِتْمَانِ كُنْدِ بِيْمَارِي خُودِ رَا اَز طَيِّبِ هَا بَه بَدَنِ خُودِ خِيَانَتِ كَرْدِه و فرمود مَنْ كَتَمَ مَكْنُونِ
دَائِهِ عَجَزَ طَيِّبُهُ عَنْ شِفَائِهِ كَسَى كِتْمَانِ كُنْدِ دَرْدِ پَنِهَانِ خُودِ رَا عَاجِزِ مِي شُودِ طَيِّبِ اَوْ اَز شِفَا دَادَنِ اَوْ

و فرمود مَنْ لَمْ يَتَدَارَكَ نَفْسَهُ بِاصْلَاحِهَا أَعْضَلَ دَائَهُ كَسَى كِتْمَانِ نَكْنَدِ نَفْسِ خُودِ رَا بِاصْلَاحِ كَرْدَنِ اَنْ مَشْكَلِ مِي كُنْدِ دَرْدِ خُودِ رَا وَ اَعْيِي
شِفَائُهُ وَ عَدَمَ الطَّيِّبِ وَ خِسْتِه مِي كُنْدِ خُودِ رَا اَز شِفَا يَافْتَنِ وَ نِدَاشْتَنِ طَيِّبِ

و فرمود مَنْ لَمْ يَتَحَمَّلْ مَرَاةَ الدَّوَاءِ دَامَ أَلَمُهُ كَسَى كِتْمَانِ نَكْنَدِ دَائِهِ مِي شُودِ دَرْدِ اَوْ وَ فرمود مَنْ عَرَسَ فِي نَفْسِهِ مَحَبَّةَ أَنْوَاعِ
الطَّعَامِ جَنَى ثِمَارَ فُنُونِ الْأَسْقَامِ كَسَى كِتْمَانِ نَكْنَدِ دَائِهِ مِي شُودِ دَرْدِ اَوْ وَ فرمود مَنْ عَرَسَ فِي نَفْسِهِ مَحَبَّةَ أَنْوَاعِ
بِيْمَارِي هَا رَا وَ بَاسْنَادِ خُودِ اَز اَمِيْرِ مُؤْمِنَانِ عَلَيْهِ السَّلَامِ رَوَايَتِ كَرْدِه دَر كِتَابِ تَوْحِيدِ صَدُوقِ رَحْمَةِ اللهِ اَسْتِ كِه فَرْمُودِ اِنَّ لِلْجِسْمِ سِتَّةَ اَحْوَالٍ
الصِّيْحَةُ وَ الْمَرَضُ وَ الْمَوْتُ وَ الْحَيَوَةُ وَ النَّوْمُ وَ الْيَقَظَةُ وَ كَذَلِكَ الرُّوحُ فَحَيَوَتُهَا عِلْمُهَا وَ مَوْتُهَا جَهْلُهَا وَ مَرَضُهَا شَكُّهَا وَ صِدْحَتُهَا يَقِيْنُهَا وَ نَوْمُهَا
عَفْلَتُهَا وَ يَقَظَتُهَا حِفْظُهَا بَه دَرَسْتِي كِه بَرَايِ جِسْمِ شَشْ حَالَتِ اَسْتِ صَحْتِ وَ مَرَضِ وَ بَرِغِ وَ زَنْدَگِيِ وَ خَوَابِ وَ بِيْدَارِيِ وَ هَمِچْنِيْنِ اَسْتِ
رُوحِ كِه زَنْدَگِيِ اَنْ عِلْمِ اَوْ اَسْتِ وَ مَرِغِ اَنْ نَادَانِيِ وَ بِيْمَارِيِ اَنْ شَكِ اَوْ اَسْتِ وَ صَحْتِ اَنْ يَقِيْنِ اَوْ اَسْتِ وَ خَوَابِ اَنْ غَفْلَتِ اَوْ اَسْتِ

العاصیخوشبو مشام جان شدم از بوی مشکبار*** یا رب چه طرفه بود که ربودم ز دل قرار
دوشم سروش غیب رساند این ندا بگوش*** کی خفته خیر و دست طرب زاستین درآر
میلاذ با سعادت شیر خدا علی است*** ماه رجب بود منشین خسته و نزار
در روز سیزده رجب ماه چارده*** اندر درون کعبه ز مادر شد آشکار
ماه رجب مرجب از آن شد که اندر او*** بنتت اسد درون حرم برگشود بار
امّ الائمه درد مخاضش چو شد شدید*** گاهی که خواست جلوه کند سرّ کردگار
شد ملتجی بکعبه وزو دست التجا*** بر پرده حریم خدا جای مستجار
آندم که بود باب حرم بسته روی خلق*** ناگه شکافت از پی تشریف او جدار
اندر درون کعبه نهان شد سه روز و شب*** گنجینه عفاف و حیا مام هشت و چار
کس را نمیرسد که درآید بخانه ای*** الا زباب خانه بفرمان خانه دار
فاتو البیوت را تو من ابوابها بخوان*** دریاب سرّ آن بتدبّر و اعتبار
یعنی که هست صاحب اینخانه دست حق*** از هرکجا درآیدش او را است اختیار
میدان که خانه زاد خدا نیست جز علی*** کو راست کعبه مولد و فیها له القرار
بت خانه بود کعبه پی پاک کردنش*** ذات خدا بطهر مطهر بداد بار
تا بر فراز خانه ز توحید دم زند*** آن بت شکن که بت شکنی باشدش شعار
غیر از علی درون حرم بت شکن که بود*** تا جای دست حق بنهد پای افتخار
جلّ الاله فیه تجلّی جلاله*** فهو الذی به جری الانهار والبحار
نامش ز نام حق شده مشتق بامر حق*** پیش از وجود ارض و سما لیل و هم نهار
یا حبّذا علیّ ولیّی که در جلال*** مثلش نژاد ما در گیتی بروزگار
یا حبّذا علیّ ولیّی که شد از او*** نظم و اساس هستی کونین برقرار

یا حبّذا علیّ ولیّی که در مصاف***هرگز نداد صولت دشمن ورا فرار

ص: 156

یا حَبْدَا عَلِیِّ وَلِیِّی که گر نبود***هرگز برای عصمت کبری نبود یار
یا حَبْدَا عَلِیِّ وَلِیِّی که روز حشر***بی حبّ و بغض او نرود کس بخلد و ناز
یا حَبْدَا عَلِیِّ وَلِیِّی که در ازل***حق عهد دوستی ورا کرد استوار
یا حَبْدَا عَلِیِّ وَلِیِّی که در مبیّت***اندر فراش ختم رسول گشت جان نثار
یا حَبْدَا عَلِیِّ وَلِیِّی که جبرئیل***کردی بخاد می و غلامیش افتخار
یا حَبْدَا عَلِیِّ وَلِیِّی که در احد***میدان لافتی را گردید شهسوار
یا حَبْدَا عَلِیِّ وَلِیِّی که هل اتی***در شأن او رسید ز دادار کردگار
یا حَبْدَا عَلِیِّ وَلِیِّی که ذات او***آئینه صفات خدا بُد در اقتدار
یا حَبْدَا عَلِیِّ وَلِیِّی که حضرتش***گردید علم و قدرت حق را خزینه دار
هرگز زیان نکرد به دنیا و آخرت***برکشتی ولایت او هرکه شد سوار
شاهها اسیر حبّ تو حیران بینواست***کورا بجز ولای تو و آل نیست کار
کرده دراز دست تصرّح بدرگهست***باشد که وارهانیش از ذلّ و انکسار
جز بر در جلال تو و آل پاک تو***دانی که نیستم بکسی من امیدوار
افتاده ام بگوشه طهران شکسته بال***از همکنان جدا و زهر جمع برکنار
تنها بیاد خال رخ نور دیده است***مهدی دین پناه گرفتار و اشکبار
روز و شبان بدرگه او ناله سر کنم***گریم در انتظار لقایش شبان تار
شاید ز لطف بر من مسکین نظر کند***برهاندم ز محنت و اندوه بیشمار
گر خوب یا بدم بتوام منتسب شها***بر لطف و بر عنایت تو دارم انتظار
دارم امید بذل عطای تو یا علی***هرچند روسیاهم و حیران و شرمسار

لِلْمَوْئِبِ الْحَقِیرِ

تا شود کشتی عصیان غرقه اندر بحر عفو***موج دریای ولایت برده از وی اختیار

بس فرو فلک گنه شد اندرین بحر عمیق***کش از او پیدا نگشته تخته پاره در کنار

ص: 157

بر چیزهایی که هنگام دیدن ماها باید دید

تصویر

□

ص: 158

در بیان چیزهایی که هر ماهی را بروی آن بینند

تصویر

□

ص: 159

در کتاب غررالحکم و دررالکلم از آن حضرت روایت کرده که فرمودَ اَلْقِي دَوَاتَكَ وَ اَطَّل جَلْفَه قَلَمِكَ وَ فَرَّق سَطْرَكَ وَ فَرَمَط بَيْن حُرُوفِكَ فَاِنَّ ذَلِكَ اَحَدٌ بِصَبَاحِهِ الْخَطُّ

یعنی لایقه در دوات خود بگذار و زبان قلم خود را دراز تراش و سطرهای خود را از هم جدا بنویس و تنگ و باریک و به هم پیوسته بنویس حروف خود را زیرا که اینها سزاوارتر است برای نیکو بودن خط و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِفْسَح قَلَمَكَ وَ اَسْمَك شَحْمَتَهُ وَ اَيْمِنُ فُطْرَكَ يُجَيِّدُ خَطَّكَ وَ فرمود گشاده بتراش قلم خود را و بردار و نازک کن کف آن را و سر قلم خود را به طرف راست ببر و بزنی تا نیکو شو خط تو

وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا كَتَبْتَ كِتَاباً فَاعْيِدْ فِيهِ النَّظَرَ قَبْلَ خَتْمِهِ فَاِنَّمَا تَخْتِمُ عَلَيَّ عَقْلِكَ

و فرمود هر وقت نامه ای نوشتی برگرد و پیش از مهر زن و بستن آن دوباره در آن نگاه کن و تجدید نظر کن زیرا که مهر میزنی بر عقل خود

در کتاب مشکلات العلوم خلد مقام آخوند ملامهدی نراقی چنین یافتیم که نوشته است سُئِلَ الْعَلَّامَةُ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ اِبْرَاهِيمَ الشَّيْرَازِيِّ الْفَيْرُوزِ اَبَادِي صَاحِبِ الْقَامُوسِ عَنِ مَعْنَى قَوْلِ سَيِّدِنَا وَ مَوْلَانَا اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ اَلصِّقَ رَوَافِقَكَ بِالْحُبُوبِ وَ خَذِ الْمِزْبَرَ بِسَدِّ نَاتِرٍ وَ اجْعَلْ حَنْدُورِيَّتَكَ اِلَى تَهْبَلِي حَتَّى لَا اَلْغَى لَعِيَهٗ اِلَّا اَوْدَعَهَا حَمَاطَهٗ جَلْجَلَانِكَ فَيْرُوزِ اَبَادِي فِي جَوَابِ كَقْتِ يَعْنِي اَلصِّقَ عَصْرِيَّتَكَ بِالصَّلَهِ وَ خَذِ الْمِمَطَّرَ بَابَاخِسِكَ وَ اجْعَلْ حُجْمِيَّتَكَ اِلَى ثَعْبَانِي حَتَّى لَا اَنْبَسَ نَبْنَهٗ اِلَّا دَعَيْتَهَا فِي لَفْظِهِ رَبَاطِكَ پَسِ حَاضِرِيْنَ تَعَجَّبَ كَرَدْنِدْ اَزِ سَرَعْتِ جَوَابِ كَقْتِنِ اَوْ بَهٗ چيزِي كِهٖ دَرِ اَشْكَالِ

نزدیک به سؤال بود بعد از نقل این عبارات نراقی علیه الرحمه فرموده آنچه را که ترجمه آن اینست تغییر سؤال اینست الرّوافق المقعده یعنی نشستگاه و الجبوب زمین و المزبر قلم و الشناتر انگشتان و الحندورتان دو حدقه چشمها و تهلبی روی من و الغی یعنی انطقت نطق می کنم و الحماطه الحبه و الجلجلان القلبیاعتاد بنویسید و مطلب را بسیار طول ندهید زیرا که اموال مسلمانان تحمل نمی کند ضرر زدن را منه

و اما تفسیر جواب العضرط بر وزن زبرج و جعفر مقعد و نشستگاه و سوراخ مقعد و آ «عصبی را گویند که از ذکر تا دُبر کشیده شده و الصّله زمین خشک یا زمینی است که در آن باران نبارد و واقع شده باشد در میان دو زمینی که در آنها باران می بارد و الجحمه قدیم جیم رجاء به معنی چشم است و نسب نسباً و نَسَباً بِالضَّم یعنی تکلم کرد و شتاب کرد و متحرک شد و بیشتر استعمال آن در نفی است و اللفظه به معنی حبه است و الرّباط به معنی قلب است.

خلاصه معنی

فرمود بچسبان مقعد خود را به زمین یعنی راست بنشین و قلم را با انگشتان خود بگیر و به من نگاه کن تا کلامی نگویم مگر اینکه در دل تو جای گیرد تا آنچه من می گویم بنویسی بدون اینکه تغییر در آن دهی

لِلْمُؤَلِّفِ الْحَقِيرِ

ای سیه فام قلم از دو زبانی تو داد*** که جهان از تو خرابست گهی گه آباد

گر سر انگشت جفا جوت بگیرد بر دست*** هستی خلق سراسر همه بدهی بر باد

ور بسر پنجه پاکان جهان جای کنی*** بروانی برهانی همه را از بیداد

منفی اندر کف ناپاکی و مثبت با پاک*** علت آنست تو را نیست ز خود عقل و سداد

چون گروهی که ندارند ز خود دانش و فهم*** گر وزد باد ندانند مخالف ز مراد

از پی آز و هوس باز نموده پر و بال*** دانه نایافته افتند بدام صیّاد

صورت حُرُوفِ مِخِيِّ آریایو ارقام آن و دانستن و شناختن آن و اختلاف بعضی از حروف آن از قراری است

بدانکه خط میخی را آریا و آریائی می نامند و آن بیست حرف است ولی سی و چهار رقم ارقام آن است و تقضیل آن اینست که هر یک از این ارقام را صدائی است مخصوص و هر کدام را مخرجی است جدا نه به واسطه متعدّد بودن رسم الخط است که اختیاری باشد بلکه بعض از آن حروف دو رقمی و بعضی سه رقمی بوده و آن به جهت علّت و نکته ایست که پس از این ذکر خواهم کرد و چند حرفست که در کلمات ایشان نیست و آن چ سه نقطه و ح خطّی و ذ و ص و ض و ط و ظ و ع و غ و

ق و ل است و حرف ش نقطه دار هم در غالب الفاظ ایشان دیده نشده مگر در لوحی که در مشهد مادر سلیمان در حدود فارس روی سنگ نقش شده در کلمه کوروش که آخر آن را ش دانسته که صورت آن در جدول نوشته شد و علت اینکه بعضی از حروف را بدو شکل یا سه شکل نوشته اند مانند م که سه رقم دارد برای تغییر اعرابی است که دارد مثلاً میم مفتوح را باین شکل نوشته اند (عکس) و میم مضموم را به این شکل نوشته اند

و میم مکسور را به این شکل

نوشته اند و بدانکه بعضی از حروف که یک رقم دارد مثلاً همیشه مفتوح است و مضموم و مکسور نمی شود مگر در لغتی مخصوص که چون در آن لغت آن حرف را استعمال کنند بقرینه می فهمد که حما در آنجا مضموم است یا مکسور و هکذا در حروف دو رقمی و بسا از نزدیک نوشتن حروف به یکدیگر یا دور نوشتن حرکت و سکون آن حرف معلوم می شود و بعضی مواقع یک علامت مخصوصی برای کسره می گذارند و آن به این شکل است

و این فقط علامت کسره است و حرف نیست و علامت دیگری دارند که در آخر کلمات می گذارند یعنی این مطلب تمام شد و گاهی هم برای سکون می نویسند و آن به این شکل است

و قاعده نوشتن آن چنین بوده که از طرف چپ به راست می نوشتند مانند کتابت حروف لاتینی

تصویر

□

ص: 163

ترکیب حروف جدول پشت و ترجمه آن

هخامنشی (کیان) خَشَائِثِ (پادشاه)

کوروش (کیخسرو) اَدَم (من هستم)

سخنان علی علیه السلام در پیرامون فلسفه

در کتاب مناقب ابن شهر آشوب است که آن حضرت فرمود اَنَا النَّقْطَةُ اَنَا الْخَطُّ اَنَا الْخَطُّ وَالنَّقْطَةُ اَنَّ النَّقْطَةَ وَالْخَطُّ فَقَالَ جَمَاعَةٌ اَنَّ الْقِدْرَةَ هِيَ الْاَصْلُ وَالْجِسْمُ حِجَابُهُ وَالصُّورَةُ حِجَابُ الْجِسْمِ لِاَنَّ النَّقْطَةَ هِيَ الْاَصْلُ وَالْخَطُّ حِجَابُهُ وَمَقَامُهُ وَالْحِجَابُ غَيْرُ الْجَسَدِ النَّاسُوتِي يَعْنِي مِنْ نَقْطَةٍ مِنْ خَطٍّ مِنْ نَقْطَةٍ مِنْ خَطٍّ وَخَطٌّ مِنْ جَمَاعَتِي كَقَدْرَتِ اَصِيلٍ اَسْتِ وَجِسْمٌ حِجَابٌ اَنْتِ وَصُورَةٌ حِجَابٌ جِسْمٌ اَسْتِ زَيْرًا كَقَدْرَةِ اَصْلٍ اَسْتِ وَخَطٌّ حِجَابٌ اَسْتِ وَمَقَامٌ اَنْ وَحِجَابٌ غَيْرُ اَزْ جَسَدِ نَاسُوتِي اَسْتِ.

و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود اَوَّلُ مَا اَظْهَرَ اللّٰهَ مِنْ خَلْقِهِ النَّقْطَةَ وَ اَوَّلُ مَا اَظْهَرَ اللّٰهَ مِنْ الْكُوْنِ الْاَلْفُ

اول چیزی که ظاهر گردانید خدا از آفریده‌های خود نقطه است و اول چیزی که از هستی ظاهر کرد الف است و سئل علیه السلام عن العالم الغلوی فقال صورعاریه عن الموائع عالیه عن اللقوة والاستعداد تجلی لها فاشرقت و طالعتها فتلاآت و القی فی هویتها مثاله فاطهر عنها افعاله و خلق الانسان ذا نفس ناطقه ان رکبها بالعلم فقد شابهت جواهر اوانل عللها و اذا اعتدل مزاجها و فارقت الاضداد فقد شارك بها السبع الشداد

سؤال کرده شد امیرالمؤمنین علی علیه السلام از عالم علوی در جواب فرمود آنها صورتهایی هستند بر نه از ماده‌ها یعنی بدون ماده و برتر از قوه و استعداد تجلی کرد خدا برای آنها پس تابنده شدند

و ظاهر گردانید آنها را درخشنده و نورانی شدند و مثال خود را در آنها انداخت پس ظاهر کرد از آنها کارهای خود را و آفرید انسان را صاحب نفس ناطقه که هرگاه به علم و دانش آن را پاک و پاکیزه کند با جواهر علت‌های خود مشابه شود و چون مزاج او معتدل شود و از اضداد خود مفارقت کند به این سبب آسمانهای هفتگانه با او شرکت کنند

لِمُؤَلِّفِهِ

گفت خورشید سماء از قضا***قبله اهل حقیقت مرتضی

آدمی را هست نفسی ناطقه***که بود مر جسم او را لاتقه

گر مهذب گردد از علم و عمل***می شود همچون جواهر از علل

چون مزاجش شد قرین اعتدال***هم نداد اضداد را بر خود مجال

میشود انباز او سبع شداد***مینماید کارها وفق مراد

یعنی او را قدرتی گردد پدید***که تواند هرچه خواهد کرد و دید

گوش و چشمش هر دو لاهوتی شود***پس لطیف آن جسم ناسوتی شود

میکند از او ظهور افعال حق***میبرد از ممکنان خود سبق

جان من در سخن در گوش کن***ناز آز و حرص خود خاموش کن

کوش در تهذیب نفس خویشتن***تا خلاصی یابی از رنج و محن

از رذائل نفس خود را پاک کن***وانگهی پرواز بر افلاک کن

علمت آنکه علم ربّانی شود***قدرت حق بر تو ارزانی شود

وَقَالَ دَخَلَ يَهُودِيٌّ عَلَى امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ جَالِسٌ بَيْنَ جَمَاعَةٍ فَقَالَ لَهُ يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ لَوْ أَنَّكَ تَعَلَّمْتَ الْفَلَسَفَةَ لَكَانَ لَكَ شَأْنٌ مِنَ الشَّأْنِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَعْنَى بِالْفَلَسَفَةِ الْإِسْمُ مِنَ اعْتَدَلَ طِبَاعُهُ صَفَى مِزَاجُهُ وَ مَنْ صَفَى مِزَاجَهُ قَوَّى أَثْرَ النَّفْسِ فِيهِ وَ مَنْ قَوَّى أَثْرَ النَّفْسِ فِيهِ سَمَا إِلَى مَا يَرْتَقِيهِ وَ مَنْ سَمَا إِلَى مَا يَرْتَقِيهِ فَقَدْ تَخَلَّقَ بِالْإِخْلَاقِ النَّفْسَانِيَّةِ وَ مَنْ تَخَلَّقَ بِالْإِخْلَاقِ النَّفْسَانِيَّةِ

فَقَدْ صَارَ مَوْجُودًا بِمَا هُوَ حَيَوَانٌ فَدَخَلَ فِي الْبَابِ الْمَلَكِيِّ الصُّورَى وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ هَذِهِ الْغَايَةِ مُغَيَّرٌ فَقَالَ الْيَهُودِيُّ اللَّهُ أَكْبَرُ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ فَقَدْ نَطَقْتَ بِالْفَلْسَفَةِ جَمِيعَهَا فِي هَذِهِ الْكَلِمَاتِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ

للمؤلف الحقير

در حدیث آمد که شخصی از یهود*** بر علی مرتضی کردی ورود

حالتی کان معدن علم و کمال*** با گروهی بود سرگرم مقال

عرضه کردش آن یهود خودپسند*** کی ز بوطالب تو پور ارجمند

گر تعلم مینمودی فلسفه*** بد تو را شانی بلند از معرفه

پس بگفت آن بحر زخار علوم*** در جواب آن یهودی ظلوم

که تو را چبود مراد از این کلام*** که بیان کردی مرا در این مقام

ای یهودی نیست آیا این چنین*** طمع اگر با اعتدال آمد قرین

صاحب آن میشود صافی مزاح*** آنچه آن که نیست محتاج علاج

هرکه او را شد مزاح طبع صاف*** شد قوی آثار نفسش بی خلاف

چونکه شد آثار نفس او قوی*** اوج میگیرد الی ما یرتقی

صاحب اخلاق نفسانی شود*** در حقیقت عین انسانی شود

میشود از نسخ حیوان برکنار*** آید او انسان کامل در شمار

چونکه او بنمود درک این مقام*** سیره باشد ملک انسان بنام

گر که انسانی باین غایت رسید*** هیچ تغییری در او ناید پدید

پس یهودی چون ز حضرت این شنفت*** در تعجب آمد و تکبیر گفت

عرض کردش فلسفه را بالتمام*** جمع و سودی تو اندر این کلام

باد راضی از تو ذات کرد کار*** وز حضور حضرتش شد بر کنار

در کتاب غرر الحکم و دُرر الکلم

نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود لَتَرْجِعَنَّ الْفُرُوعُ إِلَى أَصُولِهَا وَالْمَعْلُولَاتُ إِلَى عِظَمِهَا وَالْجُرِّيَّاتُ إِلَى كُلِّيَّاتِهَا یعنی هر آینه برمیگردند شاخها بسوی ریشههای خود و معلولات بسوی علت‌های خود و جزئیات بسوی کلیات خود و نیز در آن کتاب است که فرمود لَقَدْ عَلِقَ بِنِيَابِ هَذَا الْإِنْسَانِ مُضْغَةٌ هِيَ أَعْجَبُ مَا فِيهِ وَ ذَلِكَ الْقَلْبُ وَ لَهُ مَوَادُّ مِنَ الْحِكْمَةِ وَأَصْدَادٌ مِنْ خِلَافِهَا فَإِنْ سَدَّ نَحْهُ لَهُ الرَّجَاءُ أَذَلَّهُ الطَّمَعُ وَ إِنْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهْلَكَهُ الْحِرْصُ وَ إِنْ مَلَكَهُ الْيَأْسُ قَتَلَهُ الْأَسْفُ وَ إِنْ عَرَّضَ لَهُ الْغَضَبُ اسْتَدَّ بِهِ الْغَيْظُ وَ إِنْ أَسْعَدَهُ الرِّضَا نَسِيَ التَّحَفُّظَ وَ إِنْ غَالَهُ الْخَوْفُ شَغَلَهُ الْحَذَرُ وَ إِنْ اتَّسَعَ لَهُ الْأَمْنُ اسْتَلَبَتْهُ الْعِزَّةُ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ فَضَحَّحَهُ الْجَزَعُ وَ إِنْ أَفَادَمَالًا أَطْعَاهُ الْغِنَى وَ إِنْ عَصَّتُهُ الْفَاقَةُ شَغَلَهُ الْبَلَاءُ وَ إِنْ أَجْهَدَهُ الْجُوعُ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ وَ إِنْ أَفْرَطَ بِهِ الشَّبَعُ كَطَّتَهُ الْبَطْنَةُ فَكُلُّ تَقْصِيرٍ بِهِ مُضَرٌّ وَ كُلُّ إِفْرَاطٍ لَهُ مَفْسَدَةٌ

یعنی به یکی از رگهای درون این انسان گوشت پاره ای آویخته بنام دل که آن شگفت‌انگیزترین چیزی است و در این موادی چند از حکمت و دانش است و اوصافی چند برخلاف آن اگر امیدی برای او در ظاهر آن شود خوار طمع شود و اگر طمع او بجوش آید حرص او را هلاک کند و اگر یأس و ناامیدی باور روی آرد و مالک او شود اندوه و غصه او را می‌کشد و اگر غضب بر او عار من شود خشم و تندگی او شدت کند و اگر رضا و خشنودی بر او رخ دهد نمی‌تواند از زشتیها خود را حفظ کند و اگر ناگاه ترسی به او برسد ترس او را از کار خود بازدارد و کناره‌گیری کند و اگر امنیتی

بر او گسترش دهد غرور او را می رباید یعنی از راه بیرون رود و اگر اندوهی بر او روی دهد بیتابی او را رسوا کند و اگر مالی پیدا کند دارائی او را به طغیان و سرکشی اندازد و اگر نداشتن مال او را آزار کند و بگزد به گرفتاری مشغولش کند و اگر گرسنگی او را فشار دهد ناتوانی او را از پا درآورد و اگر سیریش از حدّ و اندازه بگذرد پری شکم او را آزار دهد (بنابراین این گوشت پاره عجیب در هیچ حالی به حال اعتدال نیست) و هر تقصیری به حال او زیان دارد و هر افراطی باعث فساد و تباهی او شود.

خطّ بعض لغات عبری

حروف عبری بیست و دو حرف می باشد و اشکال آن حروف بقرار شرح زیر است

تصویر

□

ص: 168

و عنصر چهارم خاکست و حروفش این است د ح ل ع ر خ غ عددش (1912) و عدد بسطش (3304/7) و آن را نیز چهار درجه است اول خاکی که از آن عمارت کنند دوم خاک معدنها سوم خاکی که در عمارت کار شده باشد چهارم خاک شوری که در آن گیاه نروید و عدد عناصر اریعه جمعاً (5995) است.

پس هرگاه اراده کنی عملهای خیر یا شر یا تصرف در بعضی از امور را انجام دهی مثل باد و باران و زلزله و غیره بنویس آن چیز را و بسط کن و نظر کن در آن و ببین که کدام یک از عناصر غلبه دارد پس اضافه کن بر آن آن عنصر را و اگر در شب عمل می کنی اضافه کن لیل را و اگر در روز باشد اضافه کن نهار را و اضافه کن ساعتی را که در آن هستی و اضافه کن کوکب صاحب آن روز را و بعد از آن اگر مراد تو جلب کسی است بنویس کلمه جلب را و اگر خیر باشد بنویس کلمه خیر را و همچنین هرچه را که اراده داری کلمه همان را بنویس پس همه را یک سطر کن و ببین عدد آن حروف سطر چند است و به حساب جمل عدد بگیر بعد از آن نظر کن که از حروف چه حرف دارد اضافه کن هر دو را به عددی که از ایشان بیرون آمده و بعد از آن آن حروف را بسط کن اگر بسط زوج باشد چهار مرتبه و اگر فرد باشد پنج مرتبه پس از آن بشمر و نظر کن اگر فاضل دارد تمام کن آن حرف را از حروف عنصری که اضافه کرده بودی بر اسماء مطلوب پس بگیر اسماء کتابت را و اواخر اسم از کتابت و بسط کن همچنانکه پیشتر کردی و بیرون آور اسماء قسم را که قسم دهی بر اعوان تا حاجت تو را برآورند پس هرگاه تمام کردی عمل را اگر عنصر نادی باشد برسان بر آتش و اگر بادی باشد بیابیز در هوا تا باد خورد و اگر آبی باشد برسان بر آب و اگر خاکی باشد دفن کن در خاک پس بفهم آنچه را که گفتم - و این است عدد حروف نادی از جمله عناصر غقله که ملفوظی عدد (1135) است که از پیش گفته شد و عدد حروف بادی غشنج که ملفوظی (1258) است و غثص که ملفوظی عدد حروف آبی (1590) است و ملفوظی از حروف خاکی غضیب که (1912) است - بسط حروف نادی جغیثا بسط بادی جفظفر بسط آبی جغشکب بسط خاکی جغبشد پس اگر اراده کنی چیزی را از هرچه بوده باشد در عالم

نظر کن درجه اول ربع را که چه چیز دارد از حروف و تصرف کن در جمیع عالم از هرچه که می خواهی فهم کن و بدان که تصرف میتوان کرد در این علم بر جن و انس و ملک و وحوش و طیور و در جمیع آنچه در دنیا است فانهم برای توضیح مطالب سابقه مثالی برایت می آورم مثلاً سائل ابراهیم نام دارد چنین بسط می کنیم اب را ه- ی م و این شش حرف است نظر کردیم در حرف اول عناصر آتش غالب بود اضافه کردیم بآن عنصر نار را این چنین ه- ط م ف ش ذ پس مطلوب جلب بود اضافه کردیم ج ل ب را چون عمل در روز بود اضافه کردیم نهار را هکذا ن ه- ا ر و از ایام هفته یکشنبه بود اضافه کردیم احد را کذا ا ح د و صاحب روز آفتاب بود اضافه کردیم شمس را کذا ش م س و چون ساعت اول روز بود اضافه کردیم اول یوم را هکذا اول ی و م و چون مراد خیر بود اضافه کردیم خیر را کذا خ ی ر درجه میزان غالب از عناصر نار مستعمل بود آن را تقطیع کردیم هکذا ن ا ر م س ت ع م ل پس همه را در یک سطر جمع کردیم همچنین عدد کبیر آنها را جمع کردیم بطریق سابق که ذکر شد و اضافه کردیم عدد حروف را و جمع کردیم جمیع را و استنطاق و بسط کردیم بطریق سابق پس جمع حروف ابراهیم با موازین سابق نمودیم حاصل جمع (22104) شد استنطاق کردیم چنین شد ک ب غ ق د و این پنج حرفست هر حرفی پنج مرتبه هم چنان که گذشت پس حروف کاف را بسط کردیم چنین ش م د غ ی د و حروف باء چنین ا ر ص ب غ ق ع ح و حروف غین ق ف ب غ ر ک ز و حروف قاف ر د غ ز ن ز و حروف دال ر ع ا غ ق س د پس جمع کردیم حروف مستنطاقات را که از عدد موازین اسم ابراهیم بیرون آمده آنها سی و چهار حرف شد آنها را به این نحو ترکیب کردیم شمزغ ریدر ضبغق عجقف یغرک زرع زرد عاق سدجغ پس دو حرف باقی ماند از اسماء حروف آخرکتابت پس ف را گرفتیم از عنصر نار تا تمام کنیم چهار حرف اینچنین س د ح غ پس اسقاط کردیم به طریق سابق

از بسط چهارم حرف سین را این چنین ن ب غ س ذ و از حرف دال این چنین ن د غ ظ ک ا و از حرف جیم این چنین س ج غ ن ا و از حرف غین این چنین ل و غ ظ ل ط پس این حروف بیست و دو حرف شد در بسط دادیم چهار چهار چون زوج بود و این نامهای اعوان است نبغس ذندغ ظکاس جغنا لوغظ لطغب عنند پس اگر باقی ماند دو حرف از اول اسماء اعوان می گیریم و جمع می کنیم آنها را چهار چهار و بسط می کنیم برای قسم دادن بر اعوان تا حاجت تو را بر آورند پس فرا گرفتیم آخر حروف اسماء را اینچنین ک و غ ظ پس بسط کردیم حرف لام را این چنین ع ز غ ض غ و و حرف واو را این چنین ل ز غ م ب و حرف غین را این چنین ل و غ ظ ل ط و حروف طاء این چنین ف ب غ ت ی د پس این حروف بیست و چهار شد بسط دادیم به صورت زوجیت این شد غرغض غولز غزسب لوغظ لطغب غتید پس هرگاه جمع کنیم و بسط دهیم و ترکیب کنیم بر قانون اسماء و باید با دقت نوشته شود در آهن یا سفال و دفن شود در زیر آتش و اگر بادی باشد بر ورق و آویخته شود در هوا و اگر آبی باشد نوشته شود بر ورق و در میان نی گذاشته و بموم بگیرد و در زیر آب دفن شود و اگر خاکی باشد نوشته شود بر سفال نو و دفن شود در مقابر هرگاه عمل برای خیر باشد در میان خانه دفن شود و بخوانند بر آن اسماء اعوان را با قسم و موکل کنند بر آن ملک آن را که عمل در آن می کنند و باید بخور بسوزاند هنگام عمل اگر برای عمل خیر باشد چیزهای خوشبو بخور کند و اگر برای عمل شر باشد چیزهای بدبو بخور کند پس عامل باید دقت کند و مداومت کند اسماء اعوان را با قسم هرکجا باشد که اعوان می شناسند اسماء را که برای چه و برای که بیرون آورده شده و مراد عامل را حاصل می کنند در هرچه که بخواهد و اراده کرده باشد و باید عامل حذر کند از غلط در حساب و بدانند که اگر یک حرف باقیماند عمل باطل است تمام شد آنچه که در نسخه یافتیم و ظاهراً عمل صحیح می نماید چون خود عمل نکردم باید تجربه شود

لِلْمَوْلَى الْحَقِيرِ الْفَقِيرِ

یا نفیس النفس تا کی غافلۃ *** خویش را بشناس گر تو عاقلی
پای بر دامان رسوائی میبچ *** این من و مائی نمی آرزد بهیچ
استقیم فیما أمرت ای مرد راه *** تا توانی تو من و مائی نخواه
هان معجو بر کس غلّو و برتری *** از علّو و برتری کی برخورداری
بادت نخوت را ز سر بیرون نما *** نیست شو تا هستیت بخشد خدا
توز خاکی در طبیعت خاکباش *** فیض بخش عالم افلاک باش
خاک شو تا قبله خاصان شوی *** ناک شو تا معنی انسان شوی
خاک شو تا قیمتت افزون شود *** عقل در اوصاف تو مجنون شود
خاک شو افتادگی را پیشه کن *** خویش را فارغ ز هر اندیشه کن
از تواضع خاک به ز افلاک شد *** وز تواضع مهبط املاک شد
زین سبب از اعظم آیات شد *** عقل از ادراک وصفش مات شد

در بیان عظمت و فوائد زمین

وقت آن شد تا که بیدارت کنم *** اندکی واقف ز اسرارَت کنم
آگهت سازم من از روی دلیل *** بر قلبی از عنایات جلیل
دیده بگشا صنعت خلاق بین *** جلوهایش ز انفس و آفاق بین
با تفکر پرده غفلت بدر *** دمبدم آثار صنع حق نگر حق
حکیم است و تورا خواهد حکیم *** هم عیم است و تورا خواهد علیم
گیر عبرت عاقلانه زین زمین *** که بود ز آیات ربّ العالمین
زو بود آغاز و هم انجام ما *** زهر برآید در دو دنیا کام ما
مسکن و ماوای هر جنبنده است *** مزرع هر دو سرای بنده است
هم بساط و هم لباس و هم سکون *** هم قرار و هم مدار و هم رکون

هست جای سیر و کشت و کار ما***هم تجارتگاه و هم بازار ما

ص: 174

مغرس اشجار و اثمار است آن*** محفر آبار و انهار است آن
مخزن لعل و دُر و سیم و زر است*** معدن الماس و کان گوهر است
دانه ای را صد هزاران می کند*** سنگها یاقوت و مرجان می کند
خود بیک آب و محیط و یک هوا*** پرورد اثمار و گلها رنگها
شور و شیرین تند و تلخ و شهد و سم*** پرورد در دامن خود دمبدم
آرد از تریاق ز هر جان گزا*** هم زر سر آرد برون تریاقها
حیّ ز میّت میّت از حیّ آورد*** کودکان مختلف میپرورد
میدهد از خود نشان اسرارها*** پروراند نورها و نارها
شکلها و رنگها و طعمها*** مختلف آرد برون چون طبعها
هم بحیوان و جماد و هم نبات*** خاصیتهایی نهاده در نهاد
گرمی و سردی و خشکی و تری*** زو پدید آید بهر چه بنگری
باطن هر سرد گرم و گرم سرد*** درد از درمان و درمان هم ز درد
بوالعجب تر کوز مهر مادری*** بی نظیر آمد بکودک پروری
کودکانی کوز خود آرد برون*** باز سوی خود برد بیچند و چون
چند روزی میدهد پروازشان*** تا که در آغوش گیرد بازشان
از نبی منها خَلَقْنَاكُمْ بخوان*** بعد از آن منها بَدَأْكُمْ را بدان
عبرتی میگیر از فیها نُعید*** فکرتی نزدیک بنمانی بعید
معرفت از راه فکر آید نخست*** طاعت بی فکر کی گردد درست
فکر یک ساعت به از هفتاد سال*** بی تفکر بندگی و قیل و قال
یک نفس با فکر در سوز و گداز*** به ز صد ساله عبادات و نماز
حبّ حق از فکر حاصل می شود*** با تفکر حلّ مشکل می شود

الغرض با فکر باید کار کرد***خویشتن را واقف اسرار کرد

ص: 175

کن به فکر آئینه دل صیقلی *** تا شود از نور دانش منجلی

لیک فکر خالی از هر نقص و عیب *** تا نیندازد تو را در چاه ریب

از ره آل علی فکرت گزین *** تا نیفتی خود بدام آن و این

در طریق تحصیل معرفت فریب هر هواپرست و شیادی را نباید خورد

مار را زیبا بود نقش و نگار *** هان تو ای کودک مشو مفتون مار

نقش او جذاب و زهرش قاتلست *** کودک بیچاره از آن غافل است

هرکه بنماید رهت باور مکن *** دامن دل زاب غفلت تر مکن

فاسقی گر بدهدت روزی سروش *** بی تاامل حرف او منمای گوش

غول رهنز گر تو را خواند شبی *** باش بیار و مخور گول غبی

در شب تاریک بیباکی مکن *** چاه در راه است چالاکی مکن

کرم شب تاب ار بشب تابان شود *** از پی آن کرم عاقل کی رود

دوره غیب امام منتظر *** چون شب تاریک باشد در نظر

شب لباس تیره چون گیرد بیر *** تیرگی را پرده ای دان پرده در

گُرگ و روباه و شغالان و سگان *** شب ز جا جنبند خود عوعوزنان

کژدم و مار و رتیل و موش و ساس *** شب برون آینه ز جایی اساس

دُزد در شب بهر دزدی در شتاب *** تا که از مقصود گردد کامیاب

چون شب آید عشقباز خسته جان *** از پی مقصود خود گردد روان

شب چو آید دردمند اندر عذاب *** منتظر تا کی بر آید آفتاب

مناجات با ولی عصر عجل الله تعالی فرجه

آفتابا حال مهجوران نگر *** در شب تاریک پر خوف و خطر

آفتابا بر دل بیتاب تاب***که برون شد از دل ما صبر و تاب

آفتابا ظلمت شب را ببر***این شب یلدا مگر ناید بسر

تا بکی در انتظارت سوختن***چشم بر راه وصال دوختن

شارقا جیب افق را چاک کن***تیرگیها را ز عالم پاک کن

موسیا باز آید و بیضا نما***قبطیان عصر را رسوا نما

خیز و بنشان فتنه ها و قال و قیل***جامه فرعونیان را زن به نیل

بازگشت بمطلب

الغرض شب تیره و تاریک بین***ره خطرناکست و دشمن در کمین

کوششی کن تا نیفتی در ضلال***اختر عقلت رهد از هر وبال

ایخلیفه زاده غفلت تا بکی***دیور هزن هر دمت آید ز پی

تا بمکر و حيله از راهت برد***منحرف از راه در چاهت برد

بگذر از لات و ز غرّا و منات***از علی و آل جو راه نجات

دین حق را از رسول و آل یاب***روی از درگاه ایشان برمتاب

دین خالص نیست جز توحید هو***جان من رو دین خالص را بجو

هیچ دانی ای برادر چیست دین***دین بود ناموس ربّ العالمین

واجب آمد پاس ناموس خدا***بنده دیندار را در هر کجا

پرده ناموس حق را بر مدر***کوششی کن تا نباشی پرده در

خیز و ناموس خدا را دست گیر***تا که فردایت شود او دستگیر

اصل و فرع دین بود ناموس حق***هان مزن ناموس حق را طعن و دق

خود تو عبد و دین حق آزاده است***بیع حرّ را حق نه فرمان داده است

دین فروشی شیوه دیندار نیست***خودپرستی ای برادر کار نیست

میفروشی دین و دینت در دهن***دین فروش لاف دینداری مزین

ص: 177

پیش روی عقل دور اندیش خویش***چند میخندیم ما بر ریش خویش

خود غلط گفتم که ما را ریش نیست***زینسبب از خنده مان تشویش نیست

باد شیطان ریش ما بر باد داد***تا جنود خویش بنماید زیاد

دین ما جز لقلق گفتار نیست***لفظ ما را بس بمعنا کار نیست

نیست ما را غیر گفتاری دروغ***زافتاب دین ندیده جز فروغ

سخنان علی علیه السلام در پیرامون کیمیا

در کتاب معراج الحکیم و منهاج القویم تألیف و تصنیف حکیم دانشمند علاء الدین شیرازی ره در صنعت کیمیا گفته است که از امیر مؤمنان اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده سؤال کرده شد از آن حضرت که چه می گویی در آنچه که مردم فرو مانده اند در آن یعنی کیمیا پس حضرت مدتی سر خود را بزیر انداخت پس از آن فرمود

سَلْتُمُونِي عَنِ النَّبُوَّةِ وَقَوَامِ الْمُرُوَّةِ لَقَدْ كَانَ وَإِنَّهُ لَكَائِنٌ وَيَكُونُ وَمَا مِنْ شَجَرَةٍ وَلَا مَدْرَةٍ وَلَا شَيْءٍ إِلَّا وَفِيهِ أَصْلٌ وَفَرَعٌ أَوْ أَصْلٌ أَوْ فَرَعٌ
یعنی پرسیدید از من از خواهر نبوت و قوام مرورت (یعنی کیمیا) هر آینه آن (از قدیم) بوده و می باشد و خواهد بود و نیست درختی و نه گل چسبنده بدونرملی و نه چیزی مگر اینکه در آن است اصلی و فرعی و یا اصلی و یا فرعی پس گفته شد به آن حضرت که یا علی آیا تو آن را می دانی فرمود وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِهِ مِنَ الْعَالَمِينَ لَهُ إِنَّهُمْ يَتَكَلَّمُونَ بِالْعِلْمِ عَلَى ظَاهِرِهِ دُونَ بَاطِنِهِ وَأَنَا أَعْلَمُ ظَاهِرَهُ وَبَاطِنَهُ یعنی بذات خدا قسم است که من دانا ترم بآن از دانایان به آن زیرا که ایشان سخن می گویند بدانستن ظاهر آن و من می دانم ظاهر و باطن آن را پس گفتند ذکر کن برای ما چیزی از آن را که از تو فراگیریم فرمود

وَاللَّهِ لَوْ لَا أَنَّ النَّفْسَ لَأَمَارَةٌ لَقُلْتُ بِذَاتِ خُودِهَا قَسَمٌ أَسْتُ أَنْ أَعْلَمُ نَفْسَ مَنْ كُنْتُ

ببدی نبود هر آینه می گفتیم گفتند که آن از چه چیز است فرمود اِنِّیْ اَعْلَمُ اَنَّهُ یَكُوْنُ مِنْ مِّنَ الزَّیْبِقِ الرَّجْرَاجِ وَالدَّهَبِ وَالرَّجَاجِ وَالحَدِیْدِ الْمُزَعْفَرِ وَرَتَجَارِ التُّخَاسِ الْاَحْضَرِ لَکُنُوْرًا لَا یُوْتِیْ عَلٰی اٰخِرِهَا یُلْقَحُ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ فَتَفْتُرُ عَنْ ذَهَبٍ کَامِنٍ یَعْنٰی مِنْ مِّنِیْ دَانِمٌ کَهَ اَنْ اَزْ زَیْبِقِ وَجَرَّاجِ وَ طَلَا وَ زَجَّجِ وَ زَعْفَرَانِ الْحَدِیْدِ وَ زَنگَارِ سَبْزِ مَسِ اسسست گنجهایی است که کسی به آخر آن نمی رسد بعضی از آنها یا بعض دیگر تلقیح کرده می شود پس آماده می شود و ظاهر می شود طلای باطن آن گفتند یا امیرالمؤمنین ما این را نمی دانیم فرمود

هُوَ مَاءٌ جَامِدٌ وَ هَوَاءٌ رَاکِدٌ وَ نَارٌ جَائِلَةٌ وَ اَرْضٌ سَائِلَةٌ یَعْنٰی اَنْ اَبِیْسَتْ مِنْجَمِدٌ وَ هَوَائِیْسَتْ اِیْسْتَادَهٗ وَ اَتَشٰی اِسْتِ بٰی شَعْلَهٗ وَ زَمِیْنِیْ اِسْتِ رَوَانٌ گفتمند ما نمی فهمیم فرمود لَوْ حُلَّ لِلْمَاضِیْنَ مِنْ اَهْلِ الْحِکْمَهٗ اَنْ یُّکَلِّمُوْا النَّاسَ عَلٰی غَیْرِ هٰذَا لَعَلِمَهُ الصَّبِیَانُ مِنْ الْمَکَاتِبِ وَ هُوَ تَعَالٰی وَ اِهْبُ الْمَوَاهِبِ یَعْنٰی اِکْرَ حَلَالٌ بُوْدَ بَرَایِ گزشتگان از اهل حکمت که بغیر این سخن گویند هر آینه کودکان در مکتبها آنرا دانا می شدند.

و در کتاب قمر الاقمار تالیف شیخ ابی المعالی شمس الدین عجمی در فنّ صنعت که او را کتاب دیگری در فن صنعت است موسوم بشمس الشموس و در این فن بی نظیر است گفته که روایت شده از امیرمؤمنان علی علیه السلام که فرمود الْمُوْمِنُ کَالْکِبْرِیْتِ الْاَحْمَرِ وَ هُوَ الْاِکْسِیْرُ الْاَعْظَمُ الَّذِیْ لَا شَیْءٌ اَعْظَمُ مِنْهُ فِیْ هٰذِهِ الصَّنَعَةِ یَعْنٰی مُؤْمِنٌ مَّانَسِدٌ کُوْکُرْدٌ سِرْخٌ اِسْتِ وَ اَنْ اِکْسِیْرٌ بَزْرَکْتَرِیْسْتِ کَهَ چِیْزِیْ اَزْ اَنْ بَزْرَکْتَرِیْسْتِ دَرِ اِیْنِ صِنَعَتِ

وَ قَالَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ

لَمَّا سُئِلَ عَنِ الصَّنَعَةِ اِنَّ فِی الرِّیْبِقِ وَ الرَّجَاجِ وَ الدَّهَبِ وَ الوَهَّاجِ وَ المِلْحِ الْاُجَاجِ وَ الْکِبْرِیْتِ الْاَصْفَرِ وَ زَنجَارِ التُّخَاسِ الْاَحْضَرِ

وَالْحَدِيدِ الْمُزَعْفَرِ لَصَّبًا بِحَا سَفَرُ عَنْ ذَهَبٍ خَالِصٍ وَصَبْغٍ حَائِلٍ يَعْنِي چُونِ پَرَسِيدَنْدِ اَزْ اَنِ حَضْرَتِ صَلَوَاتِ اللّٰهِ وَسَلَامِهِ عَلَيْهِ اَزْ صَنْعَتِ
فَرْمُودِ دَرِ زَبِيقِ وَزَاجِ وَطَلَايِ دَرِ خَشْنَدِه وَنَمَكِ تَلَخِ وَگُوگَرْدِ زَرْدِ وَزَنْگَارِ سَبْزِ مَسِ وَزَعْفَرَانِ الْحَدِيدِ هَرِ اَيْنِه رُوشَنِ مِي شُودِ صَبْحِ اَزْ طَلَايِ
خَالِصِ وَرَنْگِ حَائِلِ

و در کتاب مفاتیح الرموز و مقلاء الكنوز تالیف فاضل حکیم دانشمند شیخ حسن پسر زاهد کرمانی که تألیف آن سال هفتصد و سیزده
هجری بوده از کتاب مناشیر در اکاسیر تالیف محمد بن جریر طبری روایت کرده که از امیرالمؤمنین علی علیه السلام در بصره سؤال
کردند از کیمیا در جواب ایشان فرمود اِنَّ فِي الذَّهَبِ وَالزَّاجِ (وَالزُّجَاجِ) وَالزَّبَبِ الرَّجَاجِ وَالْحَدِيدِ الْمُزَعْفَرِ وَالثَّحَاسِ الْاَخْضَرِ وَالدُّهْنِ الَّذِي
لَا يَحْتَرِقُ وَلَا يُخْرِقُ لَكُنُوزٌ لَا يُوتَى عَلَيِّهِ اِلَّا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ اَوْ عَبْدٌ صَالِحٌ وَ لَقَدْ اَخْبَرَنِي رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَنَّهُ لَا يَطَّلَعُ عَلَيْهِ اِلَّا
شَيْخٌ فَاِنْ اَوْ شَابٌّ مُتَوَانٍ قَالُوْا يَا اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ مَا نَفَقَهُ هَذَا فَاذْكُرْ لَنَا شَيْئًا نَاخِذُهُ فَقَالَ وَاللّٰهِ اِنَّهَا فِي مَاءٍ جَامِدٍ وَهُوَ اِرَاكِدٍ وَ اَرْضٍ سَائِلَةٍ وَ نَارٍ
خَامِدَةٍ يَعْنِيْ بِه دَرَسْتِيْ كِه دَرِ طَلَا وَ زَاجِ (نَسَخَه بَدَلِ وَ شَيْشِه) وَ جِيُوِهِ تَصْعِيْدِ شُدِه وَ زَعْفَرَانِ الْحَدِيدِ يَعْنِيْ زَنْگِ اَهْنِ وَ زَنْگَارِ مَسِ وَ رُوغْنِي
كِه نَمِي سُوَزْدِ وَ نَمِي سُوَزَانْدِ هَرِ اَيْنِه گَنْجَهائِيَسْتِ كِه عُبُورِ كَنْدِه بَآنِ رَاهِ نِيَابِدِ مَگَرِ پِيْغَمْبَرِ مَرْسَلِ يَآ بَنْدِه شَايَسْتِه وَ هَرِ اَيْنِه خَبَرِ دَادِ مَرَا رَسُوْلِ
خُدَا صَلَوَاتِ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ كِه بَرِ اَنِ اَطْلَاعِ نَمِي يَابَدِ مَگَرِ پِيْرِمَرْدِ سَالْخُورْدِه فَا نِي شُوْنْدِه گِيْرِيْمِ اَنِ رَا فَرْمُودِ بَدَاْتِ خُدَا قَسْمِ اسْتِ كِه اَنِ دَرِ اَبِ
مَنْجَمَدِ وَ هُوَايِ اِيَسْتَادِه وَ زَمِيْنِ جَارِيِ وَ اَتَشِ بِمَشْعَلِه اسْتِ

و در بعضی از مؤلفات جابر حیان یافتیم که آن حضرت فرمود فی قِشْرِ الدَّجَاجِ وَ مِلْحِ الاجاجِ وَ زَبِيقِ الرَّجراجِ دَوَاءٌ لِکُلِّ مُحتاجٍ یعنی در پوست تخم مرغ و نمک تلخ و جیوه تصعید شده دوائیست برای هر محتاجی و نیز روایت کرده است از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرموده إِذَا احترقت الزُّهرَةُ فی العَقْرَبِ مِراراً کَثیرَةً وَ یَقْرَبُ القَمَرُ طَلَعَ الشَّمْسُ إِنْ شاءَ اللهُ یعنی هرگاه مس را چندین مرتبه بسیار در گوگرد بسوزانند و به نقره طرح کنند طلا طالع شود اگر خدا بخواهد

و در بعضی از کتب اهل فن دیدم

که از سیّد بن طاوس نقل کرده بود که گفته است بدانکه امیرالمؤمنین علیه السلام از اصحاب کیمیا بوده و از او سؤال کردند از صنعت فرمود هِيَ اُخْتُ التُّبُوَّةِ وَ عَصَمَةُ المُرُوَّةِ وَ التَّاسُ یَتکَلَّمُونَ فیها بِالظَّاهِرِ وَ اِنِّی لَأَعْلَمُ ظاهِرَها وَ باطنَها هِیَ وَاللهِ ما هِیَ اِلَّا ماءٌ جامِدٌ وَ هَوَاءٌ راکِدٌ وَ نَارٌ جامِدةٌ وَ اَرْضٌ سائِلَةٌ یعنی آن خواهر نبوت و حافظ مروّت است و مردمان در ظاهر آن سخن می گویند و من می دانم ظاهر و باطن آن را و آن نیست مگر آب منجمد و هوای ایستاده و آتش بی شعله و زمین جاری

و در جلد نهم بحار الانوار روایت کرده که در اثناء خطبه خواندن از آن حضرت پرسیدند که آیا کیمیا و جور دارد فرمود که اَلکِیمِیاءُ کائِنٌ وَ هُوَ کَانَ وَ سَیَکُونُ یعنی کیمیا بوده و هست و خواهد بود پس گفته شد که آن از چه چیز است فرمود إِنَّهُ مِنَ الزَّبِيقِ الرَّجراجِ وَ الْأَسْرِبِ وَ الرَّجاجِ وَ الحَدیدِ المُرْعَرِ وَ رَبِحارِ النُّحاسِ الْأَخْضَرِ الحَبورِ لا تُوقَفُ عَلَی عابِرِینَ فَقیلَ فَهَمُنّا لا یَبْلُغُ اِلی ذلِکَ فَقالَ اجْعَلُوا البَعْضَ اَرْضاً وَ اجْعَلُوا البَعْضَ ماءً وَ اَفْلِحُوا اِلّا بِاللهِ وَ قَدَّتُمْ فَقیلَ

زِدْنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَا - زِيَادَةَ عَلَيْهِ لِأَنَّ الْحُكَمَاءَ الْقَدَمَاءَ مَا زَادُوا عَلَيْهِ كَيْمًا يَتَلَاغَبُ بِهِ النَّاسُ يَعْنِي فَرَمُودَ كَمَا أَنَّهُ يَعْنِي كَيْمِيَا مِنْ جِيُوهِ مَصْقَدٍ وَشَرْبِ وَزَاجِ وَزَعْفَرَانِ الْحَدِيدِ وَزَنْكَارِ مَسِ سَبْزِ پَاكِيْزِهْ كَمَا عَبُورِ كُنْدِگَانِ فِيْ اِيْنِ رَاہِ بِهْ اَنْ وَاَقْفِ نَيْسْتَنْدِ پَسْ بِهْ اَنْ حَضْرَتِ كُفْتَنْدِ كَمَا فَهْمِ مَا بَانَ نَمِي رَسَدِ فَرَمُودِ بَعْضِ اَنْ رَا زَمِيْنِ قَرَارِ دَهِيْدِ وَبَعْضِ اَنْ رَا اَبِ قَرَارِ دَهِيْدِ وَزَمِيْنِ بَانَ اَبِ رَسْتِگَارِ كُنِيْدِ تَمَامِ اَسْتِ پَسْ كُفْتَنْدِ زِيَادْتَرِ بِيَانِ كُنِ يَا اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنِ فَرَمُودِ زِيَادِي نَدَارْدِ زِيْرَا كَمَا حِكْمَاءِ پِيْشِيْنِ زِيَادْتَرِ نَكُفْتَنْدِ تَا مَرْدْمَانِ بَرِ اَنْ بَاْزِي نَكُنْدِ

جلد نهم بحار الانوار

روایت کرده که معاویه از علی علیه السلام پرسید در موضوع عمل کیمیا و اکسیر آن قال عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ فِي الزُّجَاجِ وَالزَّاجِ وَالزَّبَبِ وَالزُّجَاجِ وَقِشْرِ بَيْضِ الدُّجَاجِ وَالزَّبْحَارِ الْأَخْضَرِ وَالْحَدِيدِ الْمُزَعْفَرِ لَكُنُوزٌ لَا يُؤْتَى إِلَيْهَا إِلَّا بِمُعَاوِيَةَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ هَوَاءٌ رَاكِدٌ وَمَاءٌ جَامِدٌ وَأَرْضٌ سَائِلَةٌ وَنَارٌ خَامِدَةٌ

فرمود علی علیه السلام که در شیشه و زاج و جیوه مصقد و پوست سفیده تخم مرغ و زنگار سبز و زعفران الحديد هر آینه گنجهایست که به آخر آن نخواهند رسید پس معاویه گفت زیادتر بگو یا امیرالمؤمنین فرمود هوایی است ایستاده و آبیست منجمد و زمینی است جاری و آتشی است بی شعله

و فرمود

إِنَّ فِي الْأَسْرِنِجِ وَالزَّاجِ وَالزَّبَبِ وَالزُّجَاجِ وَالْحَدِيدِ الْمُزَعْفَرِ وَالنُّحَاسِ الْأَخْضَرِ كُنُوزٌ لَا يُؤْتَى عَلَيْهَا إِلَّا بِمُعَاوِيَةَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ هَوَاءٌ رَاكِدٌ وَمَاءٌ جَامِدٌ وَأَرْضٌ سَائِلَةٌ وَنَارٌ خَامِدَةٌ

وَسُئِلَ عَنِ الْكَيْمِيَاءِ فَقَالَ الرَّبِيعِيُّ الْمُصَعَّدُ الْحَمَرِيُّ وَالْأَسْرِنِجُ الْمُدَبَّرُ

مَعَ الْمَغْنِ وَالْحَدِيدِ الْمُدَبَّرِ وَالنَّحَاسِ الْمُكَلَّسِ الْمُحَمَّرِ یعنی سئوال کرده شد آن حضرت از کیمیا فرمود زیبق مصقده محمّر و سرنج تدبیر شده با مغنیا نام نبطی سنگی است نزد بمرقشیشا و بفارسی نگ کاسه گویند و کاسه گران با آن کاسه و امثال آن رنگ می کنند و از اکثر آن سرب حاصل می شود و او پنج نوع می باشد سیاه و مایل سیاهی و سرخ و سفید و بیرون سرخ و اندرون زرد می باشد و در تمام اقسام آن نقطه ای سفید دارد و چشمها در آن ظاهر است و بقدری درخشندگی دارند و گدازنده شیشه و صاف کننده آنست و آن را قابل رنگ گرفتن می کند و با آهن نیز همین عمل را می کند محمد بن زکریا گوید که آن دو نوع است یکی را شهبانامند و آن نوع ماده آنست و با نر می می باشد و دیگری مایل سیاهی می باشد و حدیدی است و آن نر است و بقول اکثر حدیدی آن سیاه و ذهبی آن زرد و فضی آن سفید و نحاسی آن سرخ می باشد.

اشعار منسوب بعلی علیه السلام است

در کیمیا که آن را در نسخه قدیمی خطی یافتیم که تاریخ کتابت آن در سال نهصد هجری بود

يا طَالِبَ الْأَسْرَارِ فِي الْأَسْمَاءِ *** إِنَّ الَّذِي تَبَغِيهِ عِنْدَ الْمَاءِ

لَكِنَّهُ الْمُمْرُوجُ بِالْأَهْوَاءِ *** فِي غَالِبِ التَّرَكِيبِ فِي الْإِنْشَاءِ

تُحْيِي بِهِ الْأَشْيَاءَ بَعْدَ مَمَاتِهَا *** فَسَرَائِرُ الْإِحْيَاءِ فِي الْإِنْوَاءِ

خُذْ مَالَهَا مِنْ بَيْنِ خَمْسَةِ أَنْجُمٍ *** مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ عَلَى اسْتِقْصَاءِ

وَأَمْزِجْ بِأَرْبَعِهِ إِذَا حَصَلَتْهَا *** لِتَمَامِ مَا يُهْدَى مِنَ الْخُدْمَاءِ

مِنْ بَعْدِ عِلْمِكَ بِاسْمِهِ وَصِفَاتِهِ *** وَكَمَالِ عِصْمَتِهِ مِنَ الْأَسْوَاءِ

وَأَغْسِلْهُ بِالْمَاءِ الْمُضَاعَفِ حَرَّةً *** حَتَّى تُنْظِفَهُ مِنَ الْأَقْدَاءِ

فَإِذَا أَرَاكَ بِيَاضَهُ مُتَبَرِّئًا*** مِنْ عِلِّهِ تَدْعُوا إِلَى الْأَدْوَاءِ
أَسْحَقُهُ فِي صَدْرِ الْحِجَارِهِ نَاعِمًا*** حَتَّى تَكُونَ لَيِّنَ الْأَجْزَاءِ
وَأَخِذِ الَّذِي عَنْهُ تَلَوَّنَ جِسْمِهِ*** مَرِيخَهُ السِّيَالِ فِي الْأَعْضَاءِ
قَطْرَةٌ*** فِي الْأَنْبِيْقِ وَاحْفَظْ مَائَهُ*** أَنْ لَا يُجَفِّفَهُ سَعِيرُ هَوَاءِ
وَ أَعْمِرْ بِهِ الْمَسْحُوقَ فِي قَارُورِهِ*** فِي عَسْجُدٍ أَوْ فِضَّةٍ بِيضَاءِ
وَأَذْفِنِهِ فِي زَبِيلِ الْجِيَادِ لِيَالِيًا*** تِسْعًا وَ مِيقَاتُ الْكَلِيمِ لَوَاءِ
ثُمَّ انْتَزِعْهُ تَجِدْهُ دُونَ سِقَايِهِ*** يَشْكُو بِمَنْزِلِهِ مُهَيَّبِ ظَمَاءِ
فَاعْمِرْهُ أَيْضًا مِنْهُ ثَانِي مَرَّةً*** وَارْدُدْهُ لِلسَّرْقِينِ فِي الظَّلْمَاءِ
شَهْرًا وَ خَمْسًا لَمْ يُخْرَجْ عَاطِشًا*** فَيَعَادُ مَغْمُورًا بِذَاكَ الْمَاءِ
إِحْدَى وَ عَقْدَى عَشْرِهِ وَ نَزِيلُهُ*** فَيَرَاكَ مَاءً شَيْبَ بِالصَّفْرَاءِ
فَيَزَالُ عَنْهُ بِحِكْمِهِ وَ لَطَافِهِ*** وَ يُصَانُ مِنْ تَشْيِيفِ كُلِّ هَوَاءِ
وَ يُعَادُ ذَاكَ الْجِسْمُ مَغْمُورًا بِمَا*** سَقَّيْتَهُ فِي أَوَّلِ الْإِنْشَاءِ
فِي بَيْتِهِ الْمَعْرُوفِ سَبْعَةَ اسْبِحِ*** فَيَرَاكَ مَاءً مِنْهُ آخِرِ مَاءِ
كَالْبُرْدِ شَيْبَ بِنَرَجِسٍ فَكَأَنَّهُ*** صُبَّتْ يَحُولُ بِحُلَّةِ حَمْرَاءِ
فَيَزَالُ ذَاكَ الْمَاءُ فِي قَارُودِهِ*** أُخْرَى وَ يُحْفَظُ حِفْظَ ذَاكَ الْمَاءِ
وَ يُعَادُ ذَاكَ الْجِسْمُ مَغْمُورًا بِمَا*** أَرَوَيْتَهُ فِي أَوَّلِ الْإِبْدَاءِ
مَادَامَ يَقْبَلُهُ وَلَا يُرْمَى بِهِ*** فَإِذَا رَمَاهُ بِقَيْتِهِ لِلرَّاءِ
وَ تَزِيلُ مَا يُعْطِيكَ مِنْ مَائِهِ*** مِنْ ذَاتِهِ مِنْ غَيْرِ ذَاكَ الْمَاءِ
لَكِنْ مِنَ الْمَاءِ الَّذِي أَعْطَاكَهُ*** مِنْ ذَاتِهِ وَاجْعَلْهُ خَيْرَ سِقَاءِ
ثُمَّ الَّذِي يَتَلَوُّهُ حَتَّى يَنْتَهَى*** لِلْأَوَّلِ الْمَشْبُوبِ بِالصَّفْرَاءِ
وَلَسْتُ كُنْتُ بِرَبْلِهِ مَادَامَ فِي*** سَقَى وَ فِي شُرْبٍ مِنَ الْأَمْوَاءِ

فَإِذَا ارْتَوَى مِنْ كُلِّ مَا أَعْطَاكَه *** قَالَ الْحَكِيمُ بِمَجْلِسِ الْحُكَمَاءِ

هَذَا هُوَ الْإِكْسِيرُ قَدْ دَبَّرْتَهُ *** لِيُرَدَّ كَيَوَانًا بِشَكْلِ ذُكَاةٍ

وَ يُرَدُّ مَرِيخًا إِذَا أَجْرِيَتْهُ *** وَالْمُسْتَرَى بِالْفِضَّةِ الْبَيْضَاءِ

وَلْتَلْقِ مِنْهُ عَلَى رَطِيلِ عَطَارِدٍ *** مِثْقَالِ دِرْهَامًا بَغَيْرِ وِفَاءِ

فَيَكُونُ إِكْسِيرًا عَطَارِدُ كُلُّهُ *** نَبَأٌ أَتَى مِنْ جُمْلَةِ الْأَنْبَاءِ

جَاءَتْ بِهِ الْأَفَاطُ شَخْصٍ صَادِقٍ *** وَ مُجَرَّبُ ذِي فِطْنَةٍ وَ رُكَاةٍ

قَدْ بَانَ مَا قَدْ كَانَ كُنْتُ رَمَزْتُهُ *** فِي بَيْتِنَا هَذَا عَلَى اسْتِيفَاءِ

فِي رَدِّهَا هُوَ آخِرُ فِي أَوَّلٍ *** فِي ثَانِيِ الْكَلِمَاتِ لِلشُّعْرَاءِ

فَإِذَا جَهَلْتَ مَقَالَتِي فَابْحَثْ عَلَى *** قُطْرٍ وَ لَكِنْ مِنْ حُرُوفِ هِجَاءِ

يَتَلَوُّهُ قِيَوْمُ الْحُرُوفِ مُهَيِّمِنًا *** أَوْ آخِرِ الْأَشْكَالِ قَبْلَ الْبِيَاءِ

وَ هُوَ الثَّلَاثَةُ أَحْرَفٍ مَرْفُومَةٌ *** وَسَطُ الثَّلَاثَةِ نَائِبٌ عَزَبَاءِ

فَاحْذِرْهُ وَانظُرْ مَا بَدَالَكَ دُونَهُ *** فَهُوَ الَّذِي أَغْنَى بِغَيْرِ مِرَاءِ

فَبِذِ أَيْرَدِ الشُّحِّ جُودًا خَالِصًا *** وَبِذَا تَنَالَ سَعَادَةَ السُّعْدَاءِ

لِلْمُؤَلَّفِ الْعَاصِي

ديده دل اندکی بینا شده *** سینه از نار جنون سینا شده

از خسرو بیگانه و دیوانه شد *** لایق زنجیر و محبس خانه شد

فاش گویم پرده داری تا بکی *** شد بهار عمر را هنگام دی

شصت سال از عمر من افزون برفت *** می ندانم خود جوانی چون برفت

دود سودایم دماغ جان گرفت *** شور و غوغایم عجب طغیان گرفت

عاقلان دیوانه ام دیوانه ام *** از رسوم این و آن بیگانه ام

یده بگشودم نظر انداختم *** یافتم من خویش را نشناختم

در خودی خویشتن حیران شدم***واله و مبهوت سرگردان شدم

ص: 185

دیدمی؟؟؟ بیرون نیستم*** یا که جز گندیده خون نیستم

انقلاباتی مرا محبوب داشت*** کلک نقاشم بدینصورت نگاشت

دست پروردی از آن صورت گرم*** مرغ پُرانی بدست دیگرم

هستی من نیست از من از وی است*** آرای آری علت مستی می است

اونها دستی بپایم بندگی*** تا که پُران کشتم اندک اندکی

پاره شد گر بندگی پُران شوم*** صورت مرغم ولی بیجان شوم

مرغ بیجان را خورد مردار خوار*** یا که بیرون افکنندش از دیار

یا بزیر خاک پنهانش کنند*** یا که در نار عذابش افکنند

من چه گفتم تو چه فهمیدی از آن*** بند مگسل خویش را برتر پران

گر شدی پُران بدست آن پری*** از ثری فوق ثریا بر پری

وز مکان در لا مکان گیری مکان*** بر فراز عرش گیری آشیان

اَدْنُ مَنی گویدت آن دلنواز*** در بساط قرب بنشانند بناز

آب و دانه بدهدت از فضل خویش*** گویدت همی پیش آی و آی پیش

قاب قوسین تو او ادنی شود*** چشم جانت آنگهی بینا شود

بنگری سر خَلِقْتُمْ للبقاء*** پوشی آنکه خلعت فیض لقا

وارهی از فتنه دار غرور*** تا ابد جاوید مانی در سرور

طریق راه یافتن به مقام قرب

یوسف دل جانب مصر جلال*** ره سپر شد تا شود محو جمال

نغمه عشاق را آغاز کرد*** باز آهنگی همایون ساز کرد

دوستان را داستانی تازه تر*** ارمغان آورد در پیش نظر

پرده در شد عالم اسرار را*** اندک افشا کرد سرّ یار را

لعبتان نشناخته دست از تریج***رنجه ناگردیده از این دست رنج

ص: 186

بیخود از خود گشته وز دل بیخبر***برکشیده بانگ ما هذا بشر
ان هو الا ملک شد ذکرشان***عاجز آمد زین تجلی فکرشان
اینک ای دل اندکی هشیار شو***کوششی کن واقف اسرار شو
پشت پا بر عالم ناسوت زن***جانب لاهوت بر پر زین بدن
جسم را بگذار و با جان یار شو***عشقباز عالم اسرار شو
چند جان را میکنی پا بست تن***هان بیا این کُنده از پا برفکن
خاک را بگذار و بر افلاک رو***در بساط قرب حق چالاک رو
مرغ لاهوتی بیا پرواز کن***پرّ و بال همت خود باز کن
از حضيض تن برفعت بر شتاب***اوج گیر و خویش را کن کامیاب
هان و بان ای طایر قدسی مکان***بر فراز عرش بنما آشیان
جان خود را کن رها از دام آز***بر در دلدار زن دست نیاز
با نیازی بی نیاز از آز شو***وز خودی بگذر بحق دمساز شو
چشم و گوش جان و دل را باز کن***سیر شهرستان عشق آغاز کن
بر درِ سبع المثانی راه یاب***طبع را بگذار و زین در رخ متاب
خاتمه ده طبع را زین فاتحه***بر مشام جان رسان این رائحه
نیست این سبع المثانی جز که او***هست اوصافش همه زوصاف هو
روح آن باشد رسول ذی الجلال***مصطفی خورشید افلاک کمال
لیک در ظاهر حیات و علم دان***هم اراده قدرت و سمعش بخوان
ششمین بینائی و هفتم کلام***این بود سبع المثانی والسلام
ذات پاک بود حیّ و علیم***هم مرید و هم قدیر و هم کلیم
هم سمیع و هم بصیر مطلق است***جمله را مجلا ولیّ برحق است

داده حق سبع المثانی بر رسول***کاندر آن حیران شده اهل عقول

ص: 187

جلوه های حق از آن پیداستی *** ما سوی الله جمله زان برپاستی

چشم جسمانی کجا تاب آورد *** بر فروغ نور وحدت بنگرد

جز که در آئینه بیند روی او *** هم از آن آئینه گردد کام جو

حق در این آئینه دارد جلوها *** جلوهای پربها بی انتها

زین سبب خوانده است وجه اللسان *** تا دهد خود را از این مجلان نشان

آل احمد هادی خلقند و بس *** غیر ایشان را به ایشان لاتقس

شو از این سبع المثانی کامیاب *** روی از درگاه ایشان برمتاب

بیش از این اینجا مجال گفتگو *** نبودم ای طالب اسرار جو

باش واقف تا که گویم بعد ازین *** نکته های نغز شیرین رزین

یادم آمد از جنون خویشتن *** زین سبب پیچیده طومار سخن

در مذمت کبر و عجب و بیان حال هواپرستان

باز گشتم جانب دیوانگی *** تا زخم بر هم اساس خانگی

بشکنم من شیشه ما و و منی *** که بود این شیشه خود بشکستنی

شیشه ماوو منی رنگ آور است *** دیده وا کن بین عجب ننگ آور است آورد

ماوو منی شرمندگی *** بندگی کن بندگی کن بندگی

تو که هستی کز منی دم میزنی *** نیستی جز قطره آب منی

روبهی هستی تو طاوسی مکن *** قطره ای دعوی قاموسی مکن

سالها از عرض ره طی کرده ای *** اسب عمر خویش را پی کرده ای

خود نفهمیدی نفهمیدی هنوز *** آنچه رفت از عمر شب بد یا که روز

شام بود و خود تو روز انگاشتی *** خویشتن را از اهل حق پنداشتی

کوضیاءت گر تو هستی آفتاب *** خرق کتمان شد گواه ماهتاب

کو گواه دعوی دینداریت***گو چه شد آثار شب بیداریت

ص: 188

از اطاعت گرتوئی حق را مثل ***چیسست آثارش بفرما فی المثل

سالها پرورده ذکر حقی ***کو نشانش گو سعیدی یا شقی

تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ خَوَانده ای ***چون خر لنگ از چه خود وامانده ای

اهل حقی گر تو کو آثار حق ***حق نمائی گو چه شد اطوار حق

اصطلاحاتی اگر دانی چه سود ***ظاهر قرآن اگر خوانی چه سود

کار پاکان را نمی گیرم قیاس ***که تو گوئی هست حرفت بی اساس

می کنم تنظیر بهرت ای رفیق ***حال تو با رهروان این طریق

از صدوقین و کلینی و مفید ***شیخ طوسی و محقق تا شهید

سیدین و حلّی و مقداد راد ***هریک از پیشینیان با سداد

از مشیخه تا صفاهانی تمام ***کو نشانت از کرامت والسلام

هریک از این پاکبازان جلیل ***بوده با آیات علمشان دلیل

هریک از ایشان مجالی داشتند ***با خدای خویش حالی داشتند

ساحت عزّ و جلالی داشتند ***ور دو ذکر و اتصالی داشتند

خرق عادات و کراماتی جلیل ***بوده ایشان را نه تنها قال و قیل

آفتاب زبدهشان در تاب بود ***باغ دین از فیضشان شاداب بود

میتوان گفت آیت وجهُ اللّٰهِنْد ***حجّتُ اسلام و آیاتُ اللّٰهِنْد

بد گواه گفته هاشان فعلشان ***بازگو اینک تو را چبود نشان

این پدرها را تو می باشی پسر ***گر خلف هستی چرا ندهی اثر

گفت خوش گوینده نیکو کلام ***آنچه را زیبا بود در این مقام

(شیر را بچه همی ماند به او) *** (تو به پیغمبر چه میمانی بگو)

زینت علم است عالم را عمل ***فرقها باشد عمل را با اَمَل

طعن بر بیچارگان کمتر بزن***خامه زخم زبان را سر بزن

ص: 189

فوق سر ذی علم می باشد علیم*** هست خودبینی غذایی بس الیم
این یقین را از کجا آورده ای*** که تو خود گوی سعادت برده ای
شاید آن مادون ز تو برتر بود*** هرکسی را شاهدهی در بر بود
نحو و صرف و منطق و فقه و اصول*** جملهگی فرزند کو حال وصول
ذوق اهل ذوق را کی یافتی*** غیر رطب و یابسی کی بافتی
رفتن ره نیست جز بهر وصال*** کو وصال اندکی چشمت بمال
عمر تو در عجب و در کبر و ریا*** صرف شدنی در رضای کبریا
امر باتشی نهی ضد را مقتضی است*** دانی و عمرت ندانی منقضی است
لا ضرار ولا ضرر خواندی همی*** لیک با عکش نمودی همدمی
امر فرمائی بعجز و انکسار*** کبریائی از چه کردی اختیار
ذکر یا رب یا رب تو بر لبست*** دل چرا غافل ز فکر یا رب است
نار ذات الصّدر تو در اشتعال*** از چه بیزار تو از صفّ نعال
لائسّم را مسلمّ داشتی*** از چه اعلم خویش را پنداشتی
فخر رازی را مشکک خوانده ای*** اسب سبقت را تو ازوی رانده ای
علم ظاهر صنعت است ای تیزهوش*** تا توانی تو بعلم حال کوش
تا که علمت با عمل گردد قرین*** آفرین گوید تو را دین آفرین
علم ظاهر با عمل باشد نکو*** روز تقوی علم باطن را بجو
عقل اوّل چونکه درّ علم سفت*** معرفت را اوّل هر علم گفت
خویش را بشناس تا عارف شوی*** وانگه از سر خدا واقف شوی
باب علم رحمه للعالمین*** عارف بالله امام متّین
مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ بگفت*** غیر معدودی ندانم کی شنفت

رأس آفات است خود نشناختن *** با هوا نرد محبت بافتن

بین چه خوش گفت آن حکیم زنده دل *** آنکه از حرفش شود دلها خجل

ص: 190

(آفتی نبود بتر از نشناخت*** تو بریار و ندانی عشق باخت)

علم حقیقی و معرفت واقعی از راه تقوی و پیروی از آل محمد صلوات الله علیهم حاصل می شود و بس

زاب تقوی شست و شوده خویش را*** هان بکش این نفس کافر کیش را

علم را میدان که نبود غیر نور*** کو بود از مظلّم ناپاک دور

اتَّقُوا اللَّهَ يَعْلَمَ بِخَوَانِكُمْ بخوان*** زاد اینره را بجز تقوی مدان

در درون مظلّم اهل گناه*** می نه بدهد ذات حق این نور راه

انْتَقُوا اللَّهَ بِوَسِيلَةٍ تو ام است*** فی سَبِيلِهِ جَاهِدُونَا را اقدام است

این وسیله جز علیّ و آل نیست*** بی وسیله دان که عالم حال نیست

رهنما جز آل طه نیست کس*** راه حق منهاج ایشانست و بس

پیرو قطب و مرشد و شیخ و مراد*** نیستند این جمله استاد رشاد

از ره آل علی اشیار شو*** گول هر غولی مخور بیدار شو

از طریق اهل تقوی راه یاب*** وز عبادت خویش را کن کامیاب

رو تو در دارالشفای مصطفی*** از طریق کعبه صدق و صفا

قائم بر حق امام منتظر*** مهدی هادی ولی مستتر

زان طبیب قلب درمانی بگیر*** نوش داروی خدا خوانی بگیر

او است حیّ و هست آگاه از ضمیر*** در شدائد شیعیان را دستگیر

مظهر انّی انا الله است او*** وز قلوب خلق آگاه است او

هادی است و دادخواه و چاره ساز*** هست بر دلدادگانش دل نواز

معدن احسان و کان رحمت است*** رهنمای راستان امت است

اهل تقوی باش تا راحت دهد*** فیضها درگاه و بیگانهت دهد

طریق راه یافتن بعلم سرّ که سبب ارتقاء بمدارج کمال است بنا بر حدیث مروی از کشف رموز حقائق حضرت صادق علیه السلام

قال الصادق علیه السلام فی وصیته لابنه یا بُنّی اجتهد فی تعلّم علم السّرّ فإنّ برکته کثیره اکثر ممّا تظنّ یا بُنّی من تعلّم علم العلانیه و ترک علم السّرّ یهلك ولا یسعد ثمّ أعلم أنّ هذا العلم إعطائی لا تکلفی إلاّ أنّ الله یعطیه العبد بحسن جهده یا بُنّی ان أردت أن یکرمک ربّک بعلم السّرّ فعلیک بیغض الدنیا و اعرف خدمه الصالحین و احکم امرک للموت فإذا اجتمعت فیک هذه الخصال الثلاثه یکرمک ربّک بعلم السّرّ فرمود حضرت صادق علیه السلام در وصیّت خود به پسرش ای پسرک من کوشش کن در یاد گرفتن علم سرّ (یعنی معرفت به ولایت) زیرا که برکت آن بسیار است بیشتر از آنکه گمان کنی ای پسرک من کسی که یاد گیرد علم ظاهر را و ترک کند علم باطن را هلاک می شود و سعادت نمی یابد پس بدان که این علم عطا کردنی است بدون آنکه کلفتی در آن باشد الاّ اینکه خدا عطا می کند آن را ببنده ای به سبب نیکوئی کوشش او ای پسرک من اگر می خواهی که اکرام کند تو را پروردگارت بعلم سرّ بر تو باد که کینه دنیا را دردل گیری و بشناسی قدر خدمت شایستگان را و محکم کنی امر خود را برای مردن پس چون در تو جمع شد این سه خصلت اکرام می کند تو را پروردگارت به دانستن علم سرّ

مضمون حدیث اثر طبع مؤلف ناچیز

صادق آن سر حلقه اهل یقین*** در وصیت با پسر گفت این چنین

کی پسر در علم سرّ کوشش نما*** که مبارک باشد آن بی انتها

آنکه اندر علم ظاهر سالک است*** دون علم سرّ تو میدان هالک است

از سعادت دور ماند ای پسر*** آنکه او از علم سرّ شد بیخبر

بی تکلف علم اعطا نیست این*** که بحسن جهد عبد آید قرین

یعنی این علم از طریق اکتساب*** ناید اندر دست ای عالیجناب

لیک از تقوی توان حاصل نمود*** وز حصول حلّ هر مشکل نمود

کوش اندر تخلیه پس تحلیه*** تا بیابد دل ز نورش تجلیه

علم کز تقوی بدست آید تو را*** علم سرّ است آن که می بخشد خدا

آنکه فرموده است خود العلم نور*** علم سرّ مقصد بودنی علم سوره

علم سرّ جز متقی را نیست یار*** گر تو اش خواهی برو تقوی بیار

علم ظاهر صنعت است و نور نیست*** منتفع زان هم تقی و هم شقی است

مسلم و گیر و نصارا و یهود*** فاسق و فاجر ظلوم و هم عنود

جمله بتوانند آن را یافتن*** حق و باطل رطب و یابس بافتن

لیک علم سرّ خود آن نور است و بس*** جز تقی کس را نباشد دسترس

زین سبب فرمود صادق با پسر*** اندر این موضوع کی نور بصر

گر که خواهی حق گرامی داردت*** ره بسوی علم سرّ بنمایدت

گیر در دل بغض دنیا ای پسر*** هان مکن با دوستی بر وی نظر

خدمت شایستگان را میپذیر*** باش در انجام خدمتشان دلیر

بهر مردن امر خود محکم نما*** پیش از آنکه مرگ دریابد تو را

این سه خصلت چونکه جمع آمد تو را*** حق نماید علمم سرّ بر تو عطا

در بیان خواص رؤس اربعه و فوائد و عزیمت آن

در قرائت این عزیمت و دعوت فوائد بسیار و خواص بی شماری نقل شده و به علاوه آثار غریبه و عجیبه ای دیده شده زنده که بغیر نباید آموخت که موجب فساد و هلاکت خود او و دیگران شود بلکه خواننده از روی تقوی و تقدس و صلاح باید مداومت کند و عجائب آن را ببیند و اگر خواهی کیفیت هر احوالی و هر مطلبی که باشد از دزدیده و گریخته و زن غائبه و حاضره بدانی که فعل و عمل او چگونه است یا مشکلی را می خواهی حل کنی یا اراده که کرده ای بدانی خیر است یا شر یا آنکه صنعت و علوم غریبه ای می خواهی از برای خود یا از برای دیگری که از تو سؤال کرده چو اگر خواهی بر تو ظاهر شود در وقت خواب این دعوت را با آیات مذکوره بخوان و بنویس این دعوت را با آیات مذکوره و در زیر سر بگذار و بخواب بامر حق تعالی جمیع امور و احوالها را بتو معلوم خواهند کرد و آیات مذکوره در سوره انعام است از آیه و عنده مفاتح الغیب تا آیه و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض و ليكون من المؤمنين و این آیه را نیز بنویس هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق انا كنا نستنسخ ما كنتم تعلمون و نیز بنویس احيوا يا خدام هذه الاسماء و اوتى فى وقتى من تمثيل لى على صوره بشر و يفعل ما هو فاعل قد اتى من غرائب الالكال اكتبوا الغطاء والحجاب المظلم ولا تستروا على امرنا بشىء و تفعل ما انا اعلمه من جميع سرها و اوضحوا و بينوا لى حتى شمه بحق هذه الاسماء و اسرارها

و اگر بخوای ما فی الضمیر کسی را بدانی و آشکار شود بر تو کاری که شخصی آن را از تو پنهان کرده و بدانی طفلی را که در رحم مادر است پسر است یا دختر چون اعمال مذکوره را بعمل آوری بر آن واقف خواهی شد و از جمله عجائب این دعوت آنست که اگر

بخواهی در خواب ببینی وقایعی را که چه رو می دهد و همچنین بدانی که مال دزدیده را به کدام طرف برده اند و دزد کیست و چه نام دارد
 وضو بگیر و در وقت خواب این دعوت را بخوان و بنویس بر کاغذی و در زیر سر خود بگذار و بخواب که حق تعالی بر تو جمیع آنها را
 ظاهر گرداند و دزد را به صورتی و هیأتی که تو بشناسی در خواب به تو نشان دهند و باید که هر عملی که می کنی کتابت عزیمت را به
 زعفران حل کرده نویسی و در وقت کتابت و دعوت عزیمت بخور عود و لبان و عاقر قرحا و مصطکی بکار ببری و چون این کار را بکنی
 هرچه بخواهی همه را در خواب مشاهده خواهی کرد و احوال غائب را بتو بگویند که زنده است یا مرده و اگر خواهی کسی را در محبت
 خود گرفتار کنی بنویس نام آن شخص و نام خود را و عزیمت را هفت مرتبه بخوان و اسماء رؤس اربعه را نیز هفت مرتبه باین قسم بخوان
 که اَجِبْ يَا مَآذِرَ اَجِبْ يَا كَمَطْمُ اَجِبْ يَا قَصْوَرَةَ اَجِبْ يَا طَيْكَلْ و مکتوب در زیر فراش خواب خود بگذار و با وضو بر بالای آن بخواب تا
 مطلب حاصل شود و اگر خواهی که از دشمن انتقام بکشی باید که چهار سنگ از نهری برداری و اسماء رؤس اربعه را بر آن نقش کنی با
 آنهایی که قبلاً ذکر شد و بعد از آن هفت نوبت عزیمت را بخوانی و نامهای رؤس اربعه را با آیاتی که بر سنگها نوشته ای هفت مرتبه بخوان
 و در جای اَنْتَقِمَ مِنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ اسم آنکس را بگو با آنچه در حق او اراده کرده ای مانند بیماری یا زایل شدن عقل یا بستن زبان او پیش از
 تمام شدن هفت روز مراد حاصل شود و هرگاه اراده کنی که اینها را از او رفع کنی باید که این سنگها را در صفحه ای کنی و به آب بشوئی و
 آب را در آن نهری که سنگ ها را برداشته ای بریزی باطل می شود و حامل باید از خدا بترسد و از برای هرکی نکنند مگر کسی که مستحق
 باشد و اگر نه به عذاب خدا گرفتار خواهد شد و نامهای رؤس اربعه را که بر سنگ ها باید بنویسی این ها است اَوَّلُ بَنُويسَ يَآ مَآذِرَ وَ كَلَّ
 عَوْنًا مِّنْ اَعْوَانِ بِلَا اِنْتِقَامِ مِیْنِ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ خُدُوهُ فَعَلُوهُ ثُمَّس الْجَحِيمِ صَ لُوهُ وَ اَفْعَلُوا بِهٖ كَذَا وَ كَذَا و بر سنگ دوم بنویس اَجِبْ يَا كَمَطْمُ وَ
 اَسْرِعُونَا

مِنْ أَعْوَانِكَ فِي كَذَا وَ كَذَا فِي حُبِّ يَا كَمَطُمْ أَنْ لَا تَعْلِنُوهُ وَ بَرِ سَنَكِ سَوْمِ بَنُويسِ أَجِبْ يَا قَصْوَرَةَ وَ أَسْرِعُونَا مِنْ أَعْوَانِكَ فِي كَذَا وَ كَذَا
 صُوصَةً مِتْ عَدَالَانَ عَدَالَانَ إِحْظَفِرْ عَقْلًا- وَيَا زَمَزَمَ بِحَقِّ أَمْرَتِكُمْ بِهِ مِنْ غَيْرِ تَأْخِيرٍ يَا قَصْوَرَةَ وَ بَرِ سَنَكِ چهارم بنویس أَجِبْ يَا طَيْكَلُ وَ أَمْرُ
 لِخَدِيمِكَ يَقْضِي لِي حَاجَتِي مِنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ بِحَقِّ تَاجِكَ وَ قُوَّةِ أَجْدَادِكَ دَرْدَمَ طَيْكَلِ دَرْدَمَ وَ بَعْدَ از آن بیاور پارچه سورمه ای و آن را
 بسرکه آلوده کن و سرکه برویش بمال و آن سنگها را در میان پارچه گذارده و بپیچ و در محلی که آب جاری می شود در کنار آن دفن کن و
 باید کتاب سنگ ها را با قلم مسین کنی و اگر عمل را در شب می کنی باید آخر شب باشد و اگر در روز می کنی اول صبح باشد که
 مقصود حاصل می شود و اگر خواهی که هر حاجتی داری روا گردد مثل اینکه خواهی در پیش بزرگان عزیز باشی و حاجت تو را بر آورند
 اسماء مذکوره را بنویس با این دعا که ذکر می شود بر کاغذی و دعا اینست یا خُدَامَ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ ارْزُقُونِي خَيْرَ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ وَ بِمَكْتُوبِي مِنْ
 قَبْلِهِ حَتَّى أَصِلَ مُرْوَتَهُ وَ مَوَدَّتَهُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّءَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا وَ أَحْرَقَهُ عَنِّي وَ اجْعَلُوهُ
 عَلَيَّ شَفِيقًا وَ لِحَاجَتِي قَاضِيًا

و در جائی بلند بگذار و بعد از عشا یا وقت بر آمدن آفتاب این دعوت بزرگوار را ده مرتبه بر آن بخوان که اگر روز عمل کنی تا شام مقصود
 حاصل می شود و اگر شام عمل کنی صبح به مراد خود می رسی و اگر خواهی مطلبی که داری بزودی بر آورده شود این دعوت را به نیت
 مطلوب و مقصودی که داری وقت طلوع آفتاب و در وقت غروب آفتاب بخوانی چون دعوت خوانده و تمام شود آن مطلب بر آورده شود و
 اگر خواهی سحر و جادو و عمل اعدادی و طلسمات را باطل کنی باید این دعوت را به اسم آن شخص که این اعمال در حق او شده سه
 مرتبه بخوانی و در هر مرتبه ای که می خوانی بگو یا خُدَامَ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ أَبْطَلُوا جَمِيعَ مَا يُحْكَمُ بِهِ فُلَانُ

بن فلاخن فی عمله هذا و نام آن عمل را ببرد و روزی که در آن عمل کرده است و در هرچه عمل کرده است باطل می شود انشاءالله و اگر کسی را بسته باشند که با اهلش جمع نتواند شد اسماء رؤس اربعه را بر کف دست او بنویسند و عزیمت را بر او بخوانند بعد از آن کف دست او را بهم آورند و بخوانند یا خُدامَ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ فَكُفُوا سِحْرَهُ بِسُرْعَةٍ أَوْاطِرِدُوا مَا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ گشاده گردد بدانکه برای این دعوت خواص بسیاری است برای اینکه بدست اشخاص جاهل نیفتد که نتیجه سوء از آن بگیرند و فساد کنند مختصر شد اما شرایط هر عملی که می کنی آن است که در اول عزیمت بخوانی و بخور لایق بسوزانی و در وسط عمل و آخر آن نیز چنین کنی و بخورات آن لبان و جا و شیر و عود و مصطکی می باشد و بدانکه این دعوت را عزیمت رؤس اربعه می نامند و اگر خواهی غشی و جَنّی را سرطاس بنشانی و رؤس اربعه را بطلبی و احضار کنی و ایشان بیایند در میان طاس آب و حاضر شوند و هر سئوالی که داری از آنها بکنی و هر مطلبی که خواستی از ایشان طلب کنی و ایشان برآورند و از هرچه بررسی جواب گویند و علاج غشی و جَنّی را بکنند اول باید که خاتم رؤس اربعه را که در پشت این صفحه نوشته می شود بر آینه بنویسی دوم باید که شروع به عزیمت و دعوت رؤس اربعه کنی و بخوانی سوّم باید که از اول نوشتن خاتم بر آینه و شروع در قرائت عزیمت تا آخری که تمام شود و رؤس اربعه حاضر شوند و بروند بخوراتی که ذکر می شود در آتش کنی و بسوزانی و آن کشنیز و صندل و حسن لبان است و خاتم رؤس اربعه به جهت عدم وسعت سطح این صفحه در صفحه پشت ترسیم می شود ای عمل کننده خدا را فراموش مکن مبادا عملی که می کنی از روی هوای نفس باشد و بغیر شروع عمل کنی که نتیجه نخواهی گرفت و شر آن بتو بر می گردد و به زیان شدید خواهی افتاد که دنیا و آخرت تو از دست برود و متعاقب و گرفتار و مفتضح در نزد اهل دنیا شوی بسیار بسیار مواظب اعمال خود باش و الا پشیمان می شوی و پشیمانی سودی ندارد حافظه وظیفه تو دعا گفتن است و بس در بند آن مباش که نشیند یا بشیند

الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي احْتَجَبَ عَنِ الْاَبْصَارِ فَلَا يُرَى رَبُّ السَّمٰوٰتِ السَّبْعِ وَالْاَرْضَيْنِ السَّبْعِ وَمَنْ فِيهِنَّ مِنَ الْوَرَى الْوَاحِدِ الْاَحَدِ الْفَرْدِ الصَّمَدِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وُلْدًا وَلَا لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ الَّذِي اَعْجَزَ كُلُّ شَيْءٍ عَنِ كَيْفِيَّتِهِ ذَاتِهِ وَكُلُّ كَلِّ وَاَصْفٍ عَنِ وَصْفِ صِدْفَاتِهِ لَا يَبْلُغُ كُنْهَ صِدْفَاتِهِ الْوَاصِدِ مُنًى وَلَا- يُحِيْطُوْنَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ اِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَلَا يَئُوْدُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيْمُ الْمُتَّفَرِّدُ بِالْكِبْرِيَاءِ وَالْمَلَكُوْتِ الْمُتَعَرِّزُ بِالْجُوْدِ وَالْجَبْرُوْتِ الَّذِي جَلَّ فِي مَقَامِهِ وَتَدَدَّتْ اَسْمَاءُهُ بِاسِطِ الْهَوَى بِلا- اَرْكَانٍ وَبِاسِطِ الْاَرْضِ بِلا اَمْكَانٍ وَقَاهِرِ الْاَعْدَاءِ بِاَنْتِقَامِهِ بِلا اَعْوَانٍ وَبِاسِطِ الْهَوَى بِلا اِمْعَانٍ رَبُّ الظُّلُمٰتِ وَالثُّوْرِ وَالظَّلِي وَالْحَرُوْرِ وَالْبَحْرِ الْمَسْجُوْرِ الْكَبِيْرِ فِي سُلْطٰنِهِ الْقٰئِمِ الدَّائِمِ فِي سُلْطٰنَتِهِ الْقٰئِمِ فِي مُلْكِهِ الشَّدِيْدِ فِي بَطْشِهِ الْقَوِيِّ فِي اَخْذِهِ الْعَادِلِ فِي حُكْمِهِ السَّرْمَدِيِّ الْمَعْبُوْدِ

فِي أَحَدِيَّتِهِ الْوَاحِدِ الصَّمَدِ الْمُحِيطِ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا الَّذِي يُسَبِّحُ كُلُّ شَيْءٍ لِعَظَمَتِهِ وَطَارَ كُلُّ رُوحٍ مِنْ مَخَافَتِهِ وَسَكَنَ كُلُّ شَيْءٍ لِسَطْوَتِهِ وَذَلَّ كُلُّ عَزِيزٍ لِهَيْبَتِهِ وَتَوَاضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِعِزَّتِهِ وَعَظَمَهُ كِبْرِيَاؤُهُ الَّذِي أَضَاءَ كُلُّ شَيْءٍ بِنُورِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (إِلَّا هُوَ) الْمَلِكُ الْمُعْبُودُ مُخْرِجُ الْأَشْيَاءِ مِنَ الْعَدَمِ إِلَى الْوُجُودِ فَسَبِّحَانَ اللَّهَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَوْصُوفِ بِالْكَمَالِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ سَمِّيَتْ بِهِ نَفْسَكَ أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ أَوْ عَلَّمْتَهُ لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ أَوْ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ أَنْ تُسَخِّرَ لِي الرَّؤُوسَ الْأَرْبَعَةَ وَيَقْضُونَ حَاجَتِي قَضَاءً يَكُونُ لِي فِيهِ الْخَيْرُ خَيْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مُتَمِّمًا بِجَمِيلِ الْخَاتِمِ أَجِيبُوا وَعَجِّلُوا وَاسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَاسْتَعِينُ وَاسْتَعِينُوا بِاللَّهِ الْحَمِيدِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ وَاسْتَعَنْتُ عَلَيْهِ بِاللَّهِ وَاسْمَاءَهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ أَقْسَمْتُ عَلَيْكُمْ بِاللَّهِ أَيُّهَا الرَّؤُوسُ الْأَرْبَعَةُ وَعَلَى جَمِيعِ خُدَامِكُمْ وَاعْوَانِكُمْ وَأَشْيَاعِكُمْ وَاتَّبَاعِكُمْ بِالتَّوْرِيهِ وَالْعَشْرِ الْكَلِمَاتِ وَبِالْإِنْجِيلِ وَالْحُرُوفِ

وَالْحَوَاتِمِ السَّرْبَانِيَّةِ وَبِالزُّبُورِ وَالْكَلِمَاتِ التَّامَاتِ وَالْأَقْسَامِ الرَّبَّانِيَّةِ وَبِالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ مَا فِيهِ مِنَ الْأَسْمَاءِ وَالْآيَاتِ وَالْأَحْكَامِ الْفُرْقَانِيَّةِ وَبَاهِيًا
شَرَاهِيًا حَيًّا قَيُّومًا أَدُونَايَ أَصْبَاوُثَ هَصْبَاوُثَ الْإِلْهِ سَدَايَ فَلَا أَفْسِدُ مَبْمَوَاعِجِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ إِنَّهُ مِنْ سُدِّ لَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَآتُونِي مُسْلِمِينَ أَجِيئُوا وَعَجَّلُوا وَاسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ أَجِيئُوا يَا مَعْشَرَ الْأَرْوَاحِ
الرُّوحَانِيَّةِ بِعِزِّهِ مَنْ قَالَ لِلسَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ أَجِيئُوا بِحَقِّ فَالِقِ الْإِصْبَاحِ وَجَاعِلِ اللَّيْلِ سَكْنًا وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرَ
حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ أَجِيئُوا وَعَجَّلُوا وَاسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ أَقْسَمْتُ عَلَيْكُمْ بِعِزِّهِ سَدِّ بَسْبِ سُدِّ بُوَكِّهِ
سَيِّدُوَكِّهِ كَطَهْمِ تَقْلُقَلِهِ تَزَلُّزَلِهِ مُطَاقِ آيِنِ الرُّؤْسِ الْأَرْبَعَةِ آيِنِ الْأَجْنَادِ الْقَوِيَّةِ آيِنِ الشَّمَالِيَّةِ آيِنِ الْهَوَائِيَّةِ آيِنِ الْأَجْنَادِ الشُّهُودِيَّةِ آيِنِ النَّارِيَّةِ آيِنِ
الْمَائِيَّةِ آيِنِ التُّرَابِيَّةِ آيِنِ السَّحَابِيَّةِ آيِنِ الْغَمَامِيَّةِ آيِنِ الْعُلُويَّةِ آيِنِ

السُّفْلِيَّةِ أَيْنَ الزَّوَابِعِ أَيْنَ الْغِيْلَانِيَّةِ أَيْنَ السَّقَالِبِ أَيْنَ الطَّمَاظِمَةِ أَيْنَ دُمْدَمُ أَيْنَ حَمِيسُ أَيْنَ عَطُوبُ أَيْنَ صَاحِبُ جِلْدِ الدَّخَانِ أَيْنَ غَضُوبُ قَهْرُشُ
أَيْنَ الْقِيْلَانُ أَيْنَ دَرْدَمُومُ أَيْنَ كَطُومُ أَيْنَ عَمْرُوشُ أَيْنَ كَبْرُوشُ أَيْنَ مَنْدِيلُ الْمُوَكَّلِ عَلَى اثْنَى عَشَرَ قَبِيلَةٍ مِنَ الْجَنِّ أَيْنَ الرَّكَبُ عَلَى الْفَيْلِ أَيْنَ
قَمَارِشِ أَيْنَ قَطَارِشِ أَيْنَ هَصَارِشِ أَيْنَ صَهَارِشِ أَيْنَ عَلْيُوشِ أَيْنَ مُتَعَمَّمُ الثُّعْبَانِ أَيْنَ الْمُسَلِّطِينَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَيْنَ هَزُومُ أَيْنَ الْقَادُونَ
أَجِيبُوا اسْمَعُوا وَأَحْضِرُوا الْخَدِيمَ بِمَا أَمَرْتُمْ بِهِ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ فَاسْمَعُوا لِمَا يُوحَى إِلَيْكُمْ بِالْعِزَّةِ وَبِالْجَلَالِ وَ
بِحَقِّ اللُّوحِ وَالْقَلَمِ وَبِحَقِّ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ وَلَا تَتَأَخَّرُوا عَنْهَا أَوْلُكُمْ وَآخِرُكُمْ يَحْضُرُ السَّاعَةَ السَّاعَةَ وَالسَّاعَةَ وَالسَّاعَةَ
يَعْصَى بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَلِيُبَلِّغِ الْحَاضِرُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ وَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ الْعَجَلِ الْعَجَلِ الْعَجَلِ الْوَحَا الْوَحَا
الْوَحَا أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

وَبِحَقِّ الرَّؤُوسِ الْأَرْبَعَةِ أَحِبَّ يَا جَبْطِيَانَةَ الْخَدِيمِ وَمُدْحَرَجِ الطَّوِيلِ وَبِحَقِّ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَدَّسِينَ وَالطَّلِقَةِ السَّنِيَّةِ وَمَنْ دَنَى فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى وَبِحَقِّ الْمَلَائِكَةِ الْكِرَامِ أَحِبَّ أَيُّهَا الْخَدِيمُ أَنْتَ وَجَمِيعِ السَّقَالِبِ وَالطَّمَاظِمِ وَالْقَمَاقِمِ وَأَفْعَلُوا وَافْعَلُوا وَاطْرُدُوا كُلَّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ بِمَا أَمَرْتُمْ بِحَقِّ سَمُوعٍ سَمُوعٍ هَذَا هَذَا هَذَا قَمَاقِمٍ قَمَاقِمٍ قَمَاقِمٍ شَلُوخٍ شَلُوخٍ شَلُوخٍ شَرِيحٍ شَرِيحٍ شَرِيحٍ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ أَقْسَمْتُ عَلَيْكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الَّذِي عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى وَعَلَى الْمَلِكِ احْتَوَى أَجْبِيُوا وَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَالصِّفَاتُ الْعُلْيَا وَالآيَاتُ الْكُبْرَى الَّتِي تَدْعُونَ بِهَا وَبِالْمُنْتَهَى الْأَعْلَى وَالْعَزِيزِ الْأَعْلَى الْمَحْجُوبِ فِي السَّمَاءِ الَّذِي لَا يُرَى وَلَا تَرَى الَّذِي لَهُ اسْمٌ لَا يُنْسَى وَنُورٌ لَا يُطْفَى وَعَرْشٌ لَا يُزُولُ وَكُرْسِيٌّ لَا يَتَحَرَّكُ الَّذِي تَجَلَّى لِلْجَبَلِ فَجَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَبْعًا أَحِبَّ يَا دَرْدَ يَانِيلَ الْمَلِكِ الَّذِي لَهُ أَلْفُ رَاسٍ وَفِي كُلِّ رَاسٍ أَلْفُ وَجْهِ وَفِي كُلِّ وَجْهِ أَلْفُ فَمٍ وَفِي كُلِّ فَمٍ أَلْفُ لِسَانٍ وَبِكُلِّ

لِسَانٍ يُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَى بِلُغَاتٍ لَا يُشَابِهُ بَعْضُهَا بَعْضًا بِالْعِبْرَانِيَّةِ وَالسَّرِيَانِيَّةِ وَبِالْوَحْدَانِيَّةِ أَحِبَّ يَا طَهَكِيائِيلُ الْمَلِكُ الْكَرِيمُ وَالرَّئِيسُ الْجَلِيلُ
صَاحِبُ الْفَلَكَ الرَّابِعِ وَالْمَقَامِ السَّابِعِ الَّذِي عَمَامَتُهُ مُكَلَّلَةٌ بِالذُّرِّ وَالْيَاقُوتِ أَحِبَّ يَا كَمَطَمُ صَاحِبُ قَلَمِ الذَّهَبِ وَالْمِخْيَرِ الْفِضَّةِ الَّذِي تَخَافُ
مِنْهُ جَمِيعُ أَجْنَادِهِ أَحِبَّ يَا قَصُورَةَ الَّذِي إِذَا مَشَى وَتَزَعَزَعَتْ مِنْهُ جَمِيعُ الْأَكَاوِيدِ وَالْأَكَامِيهِ وَتَخَضَّعَ لَهُ جَمِيعُ الْقِيَادِ أَحِبَّ يَا طَيْكَلُ الَّذِي
يُحْرِقُ جَمِيعَ الصَّيَاصِي وَلَا يُرَدُّ لَهُ كَلَامٌ وَيَنْفِذُ أَمْرَهُ فِي جَمِيعِ الْأَعْمَالِ أَحِبَّ يَا مَيْطَطِرُونَ بِالَّذِي يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ
أَحِبَّ يَا شَرخِيائِيلُ الَّذِي يَحْكُمُ عَلَى جَمِيعِ الْعُلُوبِيَّةِ وَالسُّفَلِيَّةِ أَجِيبُوا بَارَكَ اللَّهُ فِيكُمْ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ أَقْسَمْتُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَأْمُرُوا الْخُدَّامَ وَ
مَكَّنُوها وَأَعِينُوها بِقُوَّتِكُمْ بِجَمِيعِ أَجْنَادِكُمْ وَأَعْوَانِكُمْ وَاتَّبَاعِكُمْ وَخُدَّامِكُمْ وَأَشْيَاعِكُمْ أَرَعِبُوهُمْ زَعَجًا حَثِيثًا حَتَّى يَنْقُذُوا فِي جَمِيعِ مَا
أَمَرْتُمْ بِهِ وَلَا تُؤْذُونِي فِي يَفْظَنِي وَلَا فِي مَنَامِي وَلَا تَصْرَبُوا أَحَدًا

مِنَ أَهْلِى وَ كُونِى لى حِرْزاً وَ حِفْظاً وَ حِصْناً مَانِعاً مَانِعاً لَا يَصِلُ إِلَى شَىْءٍ وَلَا يَصُدُّ رُنَى مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَاحْفَظُونِى مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ
أَجِيبُوا وَ أَحْصِرُوا أَصْحَابَ كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ مَهْمَا دَعَوْتُكُمْ بِأَمْرِى وَ سُؤَالَ بِحَقِّ مَقَامِكُمْ وَ أَجْنَادِكُمْ وَ بِحَقِّ عُهُودِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ وَ بِحَقِّ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَ
أَوْفُوا بِعَهْدِ اللّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا فَقَدْ جَعَلْتُمُ اللّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللّهَ يَعْلَمُ بِمَا تَفْعَلُونَ بِحَقِّ سَبَاسِ سَبَاسِ
سَبَاسِ وَ سَدِيفِ غَالِبِ فَكُّوا الرُّمُوزَ فَكُّوا الْأَقْفَالَ وَ قَطَّعُوا السَّلَاسِلَ وَ أَخْرَقُوا الْحُجُبَ وَ أَبْلَغُوا الْمَقَاصِدَ أَحِبِّ يَا جَنْطِيَانَهُ الْخَدِيمِ يَا مَدْحَرِجِ
الطَّوِيلِ أَفْعَلُوا وَ أَسْرَعُوا وَ عَجَّلُوا يَا مَعَشَرَ الْعَقَارِيَةِ وَالْأَعْوَانِ الْهَوَا بِكُمْ يَرْفُوا وَ الْأَرْضِ بِكُمْ تُرْعِزُ وَالرَّيْحُ بِكُمْ تُرْغِغُ وَالرَّيْحُ بِكُمْ يَقْدِفُ وَ
إِسْمَاعُ اللّهِ مُحِيطَةٌ بِكُمْ لَيْسَ لَكُمْ مِنْهَا رَاحَةٌ حَتَّى تَحْضُرُوا وَ تَسْمَعُوا كُلَّ كَلَامِى وَ تَحْضُرُوا مَجْلِسِى وَ مَقَامِى وَ تَفْعَلُوا مَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ يَا
مَعَشَرَ الْعَقَارِيَةِ وَالْأَعْوَانِ وَالسَّلَاطِينَ اضْرِبُوا أَخْبِيَّتَكُمْ وَ أَنْصِبُوا كِرَاسِيَّتَكُمْ وَ أَنْجِرُوا بِهَذَا الْأَمْرِ وَ أَصْلِحُوا أَعْمَالَكُمْ وَاجْزُونِى بِهَذَا الْأَمْرِ الَّذِى

أُرِيدُ مِنْكُمْ بِالرَّبِّ الَّذِي خَلَقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ إِيمَانًا تَعْبُدُونَ أَنْفِذُوا وَافْعَلُوا وَاسْرِعُوا مَا أُرِيدُ وَعَجَلُوا وَاجْبُوا لَكُمْ مَعَ رِجَالِكُمْ وَخُدَّامِكُمْ وَ
شُيُوخِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فِي السَّمَاءِ فَانزِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَخْرِجُوا بِقَوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ وَيَخُ وَيَخُ وَيَخُ
رَيْخُ رَيْخُ مُسْتَرِيخُ مُسْتَرِيخُ عَجَزِ بَحْرِ لَا تَأْكُلُوا وَلَا تَشْرَبُوا حَتَّى تَقْضُوا حَاجَتِي هَيْجَانٍ وَافْعَلُوا مَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ فِي أَسْرَعِ وَقْتٍ وَابْلَغِ
سَاعَةٍ بِحَقِّ الرُّؤْسِ الْأَرْبَعَةِ وَبِحَقِّ مَا أَقْسَمْتُ عَلَيْكُمْ بِهِ وَبِحَقِّ السَّرِّ الْمَخْزُونِ الَّذِي بَيْنَ الْكَافِ وَالْتُونِ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ
لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَكُونُوا الرُّمُوزَ وَخَوِّضُوا السَّ نَاسَ وَأَقْطَعُوا السَّلَاسِلَ وَافْتَقُوا الْحَقَّ وَاحْرِقُوا الْحُجُبَ وَابْلَغُوا الْمَقَاصِدَ وَشَقُّوا الْهَوَى بِحَقِّ
مَقَامِكُمْ وَاجْنَادِكُمْ بِحَقِّ عَهْدِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ وَبِحَقِّ سَدِّ بَاسِبٍ وَسَيْفِ غَالِبٍ فَإِذَا بَطَشْتُمْ وَتَخَلَّفْتُمْ عَنَّا فَقَدِ اسْتَهْزَيْتُمْ بِحَقِّ وَ أَنَا بَرِيٌّ مِنْكُمْ وَ
يَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ مَا يَجِلُّ بِكُمْ صَدْرًا رَايِعٌ هَدَامًا نِكَالًا لِلَّا تُخَالًا أَزْجُرُ يَا مَادِرُ وَأَمْرُ يَا فَصُورَهُ وَكُلُّ يَا طَيْكَلُ وَاحْدِمِ يَا
كَمَطْمَ وَأَزْجُرُوا وَارِدِ

دَارِدٍ (دَارٍ) وَاجْبُوا بَارَكَ اللَّهُ فِيكُمْ وَعَلَى مَنْ أَطَاعَتْكُمْ وَاخْشَوْا الْيَوْمَ عَذَابَهُ وَاحْرِقُوا وَاسْرِعُوا وَأَقْسِمُوا وَأَطْرِدُوا كُلَّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ مَانِعٍ عَلَى
كَنْزٍ أَوْ طَلِسْمٍ أَوْ سِحْرِ أَوْ عَقْدٍ وَصَدْرُ حُوا وَأَظْهَرُوا إِلَى كُلِّ خَبِيئَةٍ (خَبِيئَةٍ) وَكُونُوا فِي مَنَامِي مُعَلِّمِينَ وَاكْشِفُوا مَا سَدَّ مَيِّتَ لَكُمْ كَشْفًا بَيْنًا حَتَّى
أَفْهَمَهُ مِنْ غَيْرِ إِشْكَالٍ وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ أَحْضَرُوا إِلَى أَصْحَابِ كُلِّ يَوْمٍ بِمَا أَمَرْتُمْ بِهِ مِنْ أَمْرِ وَسُؤَالٍ وَإِخْفَاءٍ عَنِ الْأَبْصَارِ وَيَفْعَلُوا
مَا أَمَرْتُمْ عَلَى تَوَكُّلِهِ عَلَيْهِ مِمَّا ذَكَرْتَهُ وَمِمَّا أَدَّكَرُهُ بِحَقِّ دَادِمٍ بِنِ مَرْدَامٍ إِرْدَامٍ سَامٍ سَدَّ يَاسِبٍ وَ سَدَّ يَفٍ غَالِبٍ وَ حَكَمٍ قَاصِّ قَهَّارٍ أَحْفَظُوا وَأَقْطَعُوا
وَظَهَرُوا بُرْهَانَ الْإِجَابَةِ بِحَقِّ سَامٍ هَدَامٍ وَبِحَقِّ السَّبَّاسِ وَالْغِيَاهِبِ وَبِحَقِّ النَّارِ وَالنَّيْرَانِ وَبِكَفِّهِ الْمِيزَانَ وَبِالْحَجْرِ الْأَسْوَدِ وَالْأَرْكَانِ وَالْحُجَّهِ
وَالْبُرْهَانَ وَالْعُهُودِ وَالْأَيْمَانَ وَبِاللَّهِ الْوَاحِدِ الْمَنَّانِ وَبِحَقِّ مَنْ اسْتَوَى إِلَى السَّسْمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ مُبِينٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ اتَّبِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا
قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ وَبِحَقِّ صَدِّ فَصْفٍ وَبِحَقِّ دَرْدِمٍ أَيْسَرْدُمٍ أَيْنَ دَرْدُمٍ أَيْنَ دُمُومٍ أَيْنَ كَرْدَمٍ أَيْنَ دَمْدَمٍ أَيْنَ الدَّمَامِيَّةِ وَالطَّمَّاطِمَةَ أَيْنَ أَبْنَاءِ ثَمَرَةَ أَيْنَ
الْأَعْوَانُ أَيْنَ مَادَرُ

وَكَمْطَمٌ وَقَصُورَةٌ وَطَيْكَلٌ أَيْنَ أَصْحَابِ الشَّهِيْقِ وَالنَّهِيْقِ أَيْنَ جُودَانَ أَجَبُوا أَيْنَ سَرْطَانَ وَكَلْمُوكَ لِيَ الْخَدْنِيْمِ وَالْحَدَّامُ يَتَوَكَّلُونَ بِجَمِيْعِ حَوَائِجِي بِحَقِّ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ إِجَابَةُ اللَّهِ وَبِحَقِّ الرَّءُوسِ الْأَرْبَعَةِ وَبِحَقِّ السَّبَّاسِبِ السَّبْعَةِ سَبَّاسِبٍ وَحَكْمِ قَاضِيٍّ وَسَيْفِ غَالِبٍ قَاطِعِ الْوَحَا السَّاعَةِ الْعَجَلِ إِنَّهُ مِنْ سُدِّ لِيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَدِيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيْعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ مُسْرِعِينَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيْلَ وَعُزْرَائِيْلَ أَنْ تُحْضِرُوا فُلَانَ بِنَ فُلَانٍ وَ إِنْ كَانَتْ مُقْصُودَ انْتِقَامٍ مِنْ دَشْمَنِ بَاشِدٍ بِكَوَيْدِ اللَّهِ إِيَّيْكَ بِعَظِيْمِ انْتِقَامِكَ وَسَرِيْعِ عِقَابِكَ الَّذِي أَهْلَكَتَ بِهِ الْقُرُونَ الْمَاضِيَةَ أَنْ تَنْزَلَ شَدِيْدَ عِقَابِكَ وَانْتِقَامِكَ عَلَيَّ مِنْ دَعْوَتِهِ وَعَصِيٍّ وَتَخَلَّفَ عَنِّي مِنْ أَرْهَاطِ الْجِنِّ وَالشَّيَاطِينِ وَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ أَصْحَابُ النَّارِ وَالْعَذَابِ وَالْقَهْرِ وَالنَّصَابِ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنْتَقِمُونَ أَجَبُوا أَيُّهَا الرَّءُوسُ الْأَرْبَعَةُ وَازْجُرُوا بِنُورِ اللَّهِ السَّاطِعِ وَعَذَابِهِ الْوَاقِعِ إِشْسَ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ عَلَيَّ مِنْ عَصَى أَسْمَاءَ

اللَّهِ الْعِظَامَ وَآيَاتِهِ الْكِرَامَ وَخُذُوهُمْ وَاحْذَرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ وَتَقْوَاهُمْ بِالْأَوْثَاقِ الشَّدِيدَةِ إِذَا غُلَّالٌ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُحْبُونَ
وَأَطْلِقُوا عَلَيْهِمْ مِنَ الْعَذَابِ الشَّدِيدِ وَصِيحُوا عَلَيْهِمْ بِأَصْوَاتِكُمْ الْمُزَعِجَةِ وَازْجُرُوهُمْ بِزَجْرِ أَنْوَارِكُمْ السَّاطِعَةِ وَأَحْرِقُوهُمْ بِأَنْوَارِكُمْ الْحَارِقَةِ وَ
أَضْرِبُوهُمْ بِسُيُوفِكُمْ الْقَاطِعَةِ اللَّامِعَةِ فَضْرِبْ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ وَأَتُونِي بِهِمْ أَيَنَّمَا كَانُوا فِي مَلَكُوتِ
اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَقَرَّبُوهُمْ إِلَيَّ حَتَّى أَرَاهُمْ عَيَانًا وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ وَجَزَاهُمْ اللَّهُ عَنِّي أَفْضَلَ الْجَزَاءِ وَكَفَّاتُهُمْ عَلَى رَبِّ السَّمَاءِ إِنَّهُ عَلَى مَا
يَشَاءُ قَدِيرٌ وَلَا تَبَرَّجُوا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ بِالْإِنْصِرَافِ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ فَإِنْ
تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُدًّا لَطَانًا مُبِينًا وَأَحْرِقُوهُمْ بِنَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفِنْدَةِ إِنَّهَا
عَلَيْهِمْ مُوصَدَةٌ فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ

لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَبِهِ جِهَتِ انتِقَامِ بِخَوَانِدِ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ يَأْتِي جِبْرَائِيلُ فَعَلَّ رَبُّكَ يَا شَيْءَ مَسَائِلُ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ يَا كَلْكَائِيلُ أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ بِالْأَمَانِيلُ فِي تَضْلِيلِ يَا مِيكَائِيلُ وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ يَا إِسْرَافِيلُ طَيْرًا أَبَابِيلَ تَرْمِيهِمْ يَا عِزْرَائِيلُ بِحِجَارِهِ يَا بُدُّوْحُ مِنْ سِدِّ جَبِيلٍ فَجَعَلَهُمْ يَا كَشْفَائِيلُ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ يَا طَنْكْفِيلُ يَا صَانِعُ يَا سَتَّارُ يَا رَافِعُ يَا جَبَّارُ يَا قَاهِرُ يَا قَهَّارُ تَبَشَّتْ يَدَا فُلَانٍ وَتَبَّ مَا أَعْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَدَ سَيَّصَلَى طَاعُونَاً ذَا شَدِيدٍ مُهْلِكَةٍ طَابِعَهُ فِي جَسَدٍ مَنْ غَضِبَ اللَّهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ يَا مُنْتَقِمُ انتِقِمْ يَا مُنْتَقِمُ انتِقِمْ يَا مُنْتَقِمُ انتِقِمْ يَا خَافِضُ يَا قَابِضُ تَمَامٌ شَدَّ دَعْوَتِ رُؤُوسِ أَرْبَعَهُ

لِلْمَوْلَى الْحَقِيرِ

رازها در تنگنای نای دل *** کشته مخزون کرده ناری مشتعل

طور دل خود مندک از این نار شد *** سینه سینا مخزن اسرار شد

جیب جان موسی اینجا چاک شد *** زین تجلی طور سینا خاک شد

تافت در مشکوه دل نوری عجیب *** برد از آن صبر و آرام و شکیب

وه چه نوری نور لم تمسه نار *** وه چه نوری جلوه نور نگار

وه چه نوری سرّ نار موقده *** پرتو اشراق نور افنده

گرچه باشد جای ما زاغ البصر *** از سنا برقی زدم بر دل شرر

چشم ظاهر مدرک این نور نیست*** لایق این فیض چشم کور نیست

چشم سرکی می توان تاب آورد*** بر فروغ نور رحمت بنگرد

این تجلی را نه بتوان شرح داد*** می نه بتوانم قدم برتر نهاد

تا مگر بر دل رسد فیضی جدید*** که توان زان پرده مطلب درید

دست از سبع المثنی بر مدار*** تا شوی روشن ز نور کردگار

هرچه خواهی از علی و آل خواه*** بر در الطاف ایشان یاب راه

شوز منهاج ولایت کامیاب*** ز آنچه از این ره نباشد رخ بتاب

عترت و قرآن تو را بخشد نجات*** از بلایا در حیات و در ممات

راه ایشان دان صراط مستقیم*** باش ثابت یاب از آن فوز عظیم

گفت ایشان یاد گیر و کن عمل*** تا نیفتی در خطا و در زلل

گیر از ایشان علم مبدء با معاد*** پس عمل را پیشه کن یا بی مراد

از طریق شرع و دین بیرون مباش*** هان مخور گول و فریب دین تراش

اخذ کن آداب دنیّت از فقیه*** نی زهر شیاد مردود سفیه

این نماز و روزه و آداب دین*** میکشاند مر تو را سوی یقین

گرچه در بدو عمل باشد مجاز*** میکند راه حقیقت بر تو باز

آنچه گفتم گوش کن ای مرد ره*** الْمَجَازُ لِلْحَقِيقَةِ قَنْطَرَه

فائده

بدانکه ارباب علم حروف در کیفیت این فن گفته اند که این فخر نیست که به نظر نامحرم نباید مکشوف شود و مختص آل محمد صلوات الله علیهم و شیعیان ایشان است حق سبحانه و تعالی بر کواکب و دوازده برج ملائکه ای موکل فرموده که در وقت دعوت عامل از ایشان مدد طلبد تا دعای او زودتر باجابت مقرون گردد و از برای این کار لوحی است که نامهای بروج و موکلین آنها و اسامی کواکب و موکلین آنها و حروفی که به آنها نسبت دارند در این

کتاب ثبت می شود که بر عامل واضح باشد و دیگر آنکه دانسته باد که نام ملائکه بروج بدویاء خوانده می شود و نام ملائکه کواکب بالف خوانده می شود مانند بترییل که ملک برج حمل است و بهسائل که ملک کوکب مریخ است و باقی بروج یازده گانه دیگر و کواکب ششگانه دیگر بر همین قیاس است

تصویر

□

ص: 212

عمل محبت

در بیان قاعده مجرّه کتبت که به کرات تجربه شده و صحیح است در میان اعداد متحابّه و آن عمل (رک) و (رفد) است و در بین اهل فن شهرت تمام دارد به جهت ایجاد محبت و اتحاد نام طالب را با نام مادرش عدد بگیرند بابد کبیر مشهور و دوازده دوازده طرح کنند آنچه باقیماند از حمل گرفته بشمارند بهر برجی که منتهی شد اسسم ملک آن برج را با حروف منسوب به آن برج نیز عدد گرفته با اسم طالب جمع نموده و هفت هفت طرح کنند بهر کوکب که برسد عدد نام ملک آن کوکب را با عدد حروف منسوب بآن کوکب گرفته با عدد اسم طالب جمع کنند و عدد (رک) را نیز اضافه نمایند و از مجموع آن سی عدد طرح کنند و باقی را چهار قسمت کنند و یک قسمت آن را در مربع برده از خانه خاک ابتدا کنند و مربع را پر نمایند بقاعده کلمه که وفق صحیح آید و همچنین نام مطلوب و مادرش را به همین دستور عدد گیرد با عدد برج و کوکب خودش چنانچه در نام طالب گفته شد و در اینجا عدد (رفد) را اضافه نماید و سی عدد از آن طرح نماید و باقی را چهار قسمت کند و یک قسمت آن را در مربع برده از خانه آتش ابتدا نماید و مربع را پر کند و بعد از اتمام و صحت وفق دو مربع را بر روی هم گذارده که عددها روبروی یکدیگر باشد و بعد از آن نیز عدد اسامی طالب و مطلوب و مادرهای ایشان را گرفته شش شش طرح کنند

اگر یک بماند بر سر بندد و اگر دو بماند به جانب راست بندد و اگر سه بماند به جانب چپ بندد و اگر چهار بماند در بغل گذارد و اگر پنج بماند بر شکم بندد و اگر شش بماند بر پای بندد و بخورانی که لازم است معمول دارد که مؤثر است انشاءالله تعالی

در ساخت انواع رنگ ها

اولا باید دانست که همه آنها محتاج به صمغ عربی است پس بگیر صمغ عربی سفید هر قدر که می خواهی و نرم بکوب و از کهنه نازک بیرون کن و در آب صاف حل نما و در شیشه نگاهدار

رنگ شنجرفی

شنجرف سرخ را نرم بسای و بعد از آن با آب انار ترش صلایه کن و آب بر آن بریز تا شنجرف ته نشین شود و آب را از آن بگیر بعد از آن شنجرف را با آب بسای و کم کم آب اضافه نما تا مانند هریره شود پس از آن محلول صمغ بر آن ریز و نیکو بسای اگر برای نوشتن میخواهی لایقه را به آن آلوده کن و در دوات بگذار و بکار ببر و اگر خواهی که رنگ و روغن دهی با قلم موی نقش کن و به روغنی که متعارف نقاشان است روغن زده

رنگ زرنیخی

زرنیخ زرد را نیکو بسای با آن چندین مرتبه و چنانچه در شنجرف گفته شد آن را بشوی بعد از آن صمغ بر آن ریخته بکار ببر

رنگ سبز

زرنیخ زرد را صلایه کن و هر یک مثقال از آن را ربع مثقال نیل اضافه کن و نیکو بسای و آب صمغ بر آن بریز و بکار ببر

رنگ زنگاری

رنگار عراقی را با سرکه بسای و آب صمغ بر آن بریز و نیکو ممزوج کن و بکار ببر رنگ پشته ای چون کمی زعفران بر لایقه زنگار مذکور اضافه کنی رنگ پسته ای اعلا خواهد شد بکار ببر

رنگ سفید

سفیداب عراقی را نیکو صلایه نما و آب صمغ بر آن ریخته ممزوج نما و بکار ببر

رنگ لاجوردی

بر هر یک مثقال سفیداب ربع مثقال نیل اضافه کن و نیکو بسای و اگر کم رنگ باشد نیز کمی اضافه کن رنگ لاجوردی شود آب صمغ بر آن ریخته بکار ببر

رنگ سرخ

بگیر لاک سرخ را و اندک نیل بر آن اضافه نما و خوب صلایه کن و آب صمغ بر آن ریخته بکار ببر

رنگ عودی

زرنیخ سرخ را نرم بسای و اندک مرگب بر آن بریز و خوب ممزوج کن و بکار ببر

مُرکب أعلا

منقول از میرعلی خوشنویس که از یاقوت مستعصمی نقل نموده ساختن آن باین کیفیت است دوده چربی گرفته چهار مثقال صمغ عربی زاج قبرسی برگ مورد برگ حنا از هر یک دو مثقال هریک از آنها را جدا جدا بخیسان در آن مقدار آب که از روی آن بگذرد و بعد از اینکه پنج من آب صاف را در دیگ سنگی یا گلی بجوشانی تا سه من از آن بماند پس بگیر هشت مثقال مازوی سبز را و نیمکوب کن که هریک از آنها پنج شش قطعه شود و در ظرفی کن و آب بروی آن بریز بقدری که روی آن را بگیرد و همچنین صمغ را کوبیده آب بروی آن بریز و بقدری که آب روی آنرا بگیرد بعد از آن نیم مثقال نشادر بردار و با دوده ها بکوب در هاونی و صاف کرده محلول صمغ را روی آن بریز و بسای تا خمیر گردد پس آب مازو و زاج و برگ مورد و برگ حنا را بر آن اضافه کن و خوب مخلوط به یکدیگر کن و در دیگ به آتش ملایم بجوشان و بر کاغذ امتحان کن چون روی کاغذ پهن نشد و نشر نکرد بردار و دوده و صمغ را با هم نیکو بکوب و کم کم از آن آبها بر آن بریز تا تمام آبها در آن داخل شود پس نیم مثقال زعفران و نیم مثقال نبات در آن بریز و صاف نموده در هاون بریز و خوب بسای هرچه زیادتیر سائیده شود مرکب آن بهتر خواهد شد پس از آن صاف نموده در شیشه نگاهدار و وقت حاجت بکار ببر و این مرکب را هرچه بشویند از کاغذ محو نمی شود

از مرحوم خلد مقام حجّه الاسلام آیت الله علی الانام شیخ محمد تقی اصفهانی مشهور به آقا نجفی رحمه الله است در کتاب مفتاح السعاده که از مؤلفات ایشان است چنین فرموده به جهت تخریب و تفریق یا غیر از اعمال بغض یا اخراج ظالمی از جائی آیتی از آیات بغض یا بیماری را ثلث بگیرند و ثلث اسم منظور را و بنویسند این مثلث را مثلاً اسم منظور را گرفتیم ده شد در خانه اول نویسند و او را مضاعف کرده در خانه دوم نوشته و عدد آیه بغض را نیز ثلث بگیرند و ثلث اسم منظور را که در خانه اوایل نوشته از ثلث عدد آیه وضع کنند و آنچه بماند در خانه سوم گذارند و ثلث آیه را در خانه چهارم گذارند و خانه دوم و سوم را جمع کرده در خانه پنجم نویسد و دو برابر آنچه در خانه سوم نوشته در خانه ششم نویسد و خانه یکم و ششم را جمع کرده در خانه هفتم نویسد و خانه چهارم را مضاعف کرده در خانه هشتم نویسد و بعد از آن در پشت مثلث بنویسد اصطفحی تومار یس بحروف مقطعه و مطلب را نیز به حروف مقطعه در ضمن مثلث بنویسد در ساعت بد بخور کند و در مکان منظور پنهان کند و اگر العیاذ باللله نحوست بعامل اثر کند بیرون آورند و بعد از اتمام لوح عامل بحمام رفته و غسل کند و هفتاد و دو مرتبه ناد علیاً را بآب بخواند و بر سر ریزد و بیرون آید که

تصویر

□

و هرگاه اسمی باشد که ثلث نداشته باشد از اسماء حسنی اسمی که دلالت بر مطلب کند مثل همیت و غیر آن داخل کند که ثلث توان گرفت مثال اسم شخص منظور علیقلی است عدد آن

ص: 216

(282) ثلث صحیح (94) و عدد آیه لیحبونهم کحب الله والذین آمنوا أشد حبا (1493) چون ثلث صحیح نداشت اسم مبارک ولی را که (46) است اضافه کردیم این شد (1539) ثلث صحیح (512) شد به دستور مقرر بلوح بردیم و لوح مثال قبلی شد علیکم بالکتمان تمام شد کلام مرحوم آقا نجفی در این مقام در کتاب مفتاح السعاده

مؤلف حقیر گوید

مرحوم آقاجنقی مثالی که برای این عمل زده نعل و ارون است متوجه باش که این مثال برای تفریق و تخریب و امثال آن نیست و تفریق و تخریب را به صورت تجلیب عمل کرده است

برای دفع نحوست از عامل

جمیع استادان این فن در هنگام نوشتن الواح از لوح مثلث گرفته تا لوح صدر در صد و لوح هزار در هزار هنگام مشغول شدن در عمل این عزیمت را خوانده و می خوانند نحوستی متوجه آنها نشود

عزیمت اینست

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَقْسَمْتُ عَلَیْكُمْ اَیَّتْهَا الْمَلَائِکَةُ الطَّیِّبَةُ الْمُبَارَکَةُ الْمَائِیَّةُ وَالنَّارِیَّةُ وَالْهَوَائِیَّةُ وَالْاَرْضِیَّةُ وَالْغَلَوِیَّةُ وَالسُّفْلِیَّةُ فَمَنْ یَطَّلِعْ مِنْكُمْ یَسْتَرْقِ السَّمْعَ مِنَ الْاَرْضِ اِلَى السَّمَاۗءِ وَ مَنْ یُوَافِقُ الْکَوَاکِبَ فِی الْاُمُورِ الْخَفِیَّةِ وَالْمُخْتَلِفَةِ وَ مَنْ یَسِیْرُ بِسِیْرِ النُّجُومِ وَ مَنْ یَسْتَضِیُّ بِنُورِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَ مَنْ هُوَ مَخْلُوْقٌ تَحْتَ الْاَرْضِ وَ مَنْ یَطِیْرُ مَعَ طَیْرِ الْهَوَاۗءِ وَ مَنْ یَاوِی السَّحَابَ وَالْبَرَارِی وَالصَّحَارِی وَاللِّقْفَارِ وَ الطَّرِیْقِ وَالْجِبَالِ وَالْاَجَامِ وَالْمُغَارَاتِ وَالسَّهْلِ وَ الْوَعْرِ وَالْاَمَاکِنِ وَالْمَوَاضِعِ الْمُظْلَمَةِ وَالْمُضِیَّۃِ وَ عَلٰی مَنْ خَلَقَهُ اللّٰهُ

ص: 217

تَعَالَى مِنَ نَارِ السَّمُومِ وَعَلَى مَنْ هُوَ سَامِعٌ مُطِيعٌ لِأَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى وَبِكَلِمَاتِهِ التَّامَّةِ وَالْبَعَثِ وَالنُّشُورِ وَبِالْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ لَا يَأْكُلُونَ وَلَا يَشْرَبُونَ طَعَامَهُمْ التَّسْبِيحُ وَشَرَابُهُمُ التَّقْدِيسُ بَاهِيًا شَرَاهِيًا أَدُونَايَ اصْبَاوِثِ اَلْ شَدَايَ أَقْسَمْتُ عَلَيْكُمْ بِالْحَيِّ الْقَيُّومِ خَالِقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ (الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ) الَّذِي قَالَ لِلسَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ أَقْسَمْتُ عَلَيْكُمْ بِمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ وَجِبْرَائِيلَ وَعُزْرَائِيلَ وَالْمَلَائِكَةِ أَجْمَعِينَ إِلَّا مَا أَجَبْتُمْ وَحَضَرَ رْتَمَ إِلَى مَجْلِسِي هَذَا وَجَلَّبْتُمْ مِنْ سَمِيَّتْ لَكُمْ وَكُنْتُمْ لِي عَوْنًا عَلَى قَضَاءِ حَاجَتِي فِي أَسْرَعِ وَقْتٍ وَ أْبَلَعَ سَاعَهُ فَإِنْ فَعَلْتُمْ ذَلِكَ فَلَكُمْ الْكَرَامَةُ وَالسَّلَامَةُ وَإِنْ أَبَيْتُمْ فَعَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ يُرْسَلُ عَلَيْكُمْ شُواظٌ مِنَ نَارٍ وَنَحَاسٍ فَلَا تَنْتَصِرَانِ الْعَجَلُ الْعَجَلُ السَّاعَةَ السَّاعَةَ الْوَحَا الْوَحَا الْوَحَا

عمل محبت و مجرب و عزيمت آن

که از نفایس اعمال است اگر کسی خواهد که عمل محبت کند باید صورتی بزرگ از موم سفید بسازد و با ابریشم سفید صورت را از سه پایه ای که از چوب گز باشد آویزان کند و این

ص: 218

عزیمت را بخواند و نیز همین عزیمت را بنویسد و در جوف آن صورت گذارد و در زیر صورت مقل ازرق و کندر و مشک بخور کند و علامت اجابت آن عمل آنست که صورت مذکور بدون حرکت باد متحرک می شود آنگاه از سه پایه بزیر آورد و در لفافه سبز بپیچد و در جای پاک که گرم باشد دفن کند ولی گرمی بمرتبگی ای نباشد که موم را بگدازد که اگر گداخته شود عمل فاسد می شود و تا گداخته نشده است و گرم باشد محبت میان دو شخص به مرتبه ای رسد که بدون همدیگر قرار و آرام نداشته باشند و مفارقت در میان ایشان صورت نگیرد و مطلوب که صورت بنام او است رام شود که از نظر طالب غائب نتواند شود و چنان مطیع و منقاد او گردد که از گفته او تخلف و تجاوز نکند و کسی دیگر را بر او اختیار ننماید عزیمت این است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ يَا أَبَا اللَّيْثِ وَيَا أَبَا الْمُعْتَصِمِ وَيَا أَبَا فَرَوَةَ وَيَا أَبَا مَالِكٍ وَيَا أَبَا يُونُسَ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الَّذِي عَنَتَ لَهُ الْوُجُوهُ وَخَصَّ عَتَ لَهُ الرَّقَابُ وَخَشَعَتَ لَهُ الْأَصْوَاتُ وَأَذَعَتَ لَهُ النَّفُوسُ وَوَجَلَّتْ لَهُ الْقُلُوبُ وَذَلَّتْ لَهُ الْخَلَائِقُ وَاهْتَرَّتْ لَهُ الْعَرْشُ وَقَامَ بِأَمْرِهِ الرُّوحُ وَانْقَادَتَ لَهُ الْجِنُّ وَالْإِنْسُ وَالشَّيَاطِينُ وَالْأَرْوَاحُ وَأَزَعَتَ لَهُ الْمَرَدَّةُ وَتَضَعَّ عَضَّتْ لَهُ الْعَفَارِيْتُ وَخَدَمَ بِأَمْرِهِ الرُّوحُ الْمَخْدُومُونَ وَتَعَبَّدَ لَهُ الْمُتَعَبِّدُونَ إِلَّا مَا أَحَبُّتُمُونِي وَأَطَعْتُمُونِي فِيمَا أَمُرُّكُمْ بِهِ بِعَزِيمَتِي وَكِبَابِي هَذَا هُوَ كِتَابُ اللَّهِ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ وَعَزَمْتُ عَلَيْكُمْ بِعَزِيمَةِ اللَّهِ

هِيَ فَوْقَ كُلِّ عَزِيمَةٍ وَسَبَقَتْ كُلَّ عَزِيمَةٍ فَلَا أَرْضٌ تَقَلُّكُمْ وَلَا سَمَاءٌ تَطَّلُكُمْ وَلَا لَيْلٌ يَسْكُنُكُمْ وَلَا نَهَارٌ يُسِيرُكُمْ وَلَا قَرَارٌ يُؤَدِّيكُمْ وَلَا شَيْءٌ يُخْفِيكُمْ حَتَّى تَبَالِغُوا وَتُنَجِّزُوا مَا أَدْعُوكُمْ إِلَيْهِ الْعَجَلُ الْعَجَلُ السَّاعَةَ السَّاعَةَ بِعِزِّهِ مَنْ أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ وَبِقُدْرَتِهِ مَنْ يَبِيدُهُ كُلُّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ عَزَّمْتُ عَلَيْكُمْ بِعَزِيمَةِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَزَّمْتُ عَلَيْكُمْ بِعَزِيمَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِعَزِيمَةِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الَّتِي عَزَّمَتْ بِهَا عَلَى الرَّيَّاحِ فَآتَتْ لَهُ مُطِيعَةً مُسْتَقِيمَةً وَعَلَى السَّحَابِ فَآتَاهُ مُظْلِمًا رُكَامًا كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ وَعَلَى الطَّيْرِ فَآتَتْهُ صَافَاتٍ وَعَلَى الْجِنِّ وَالشَّيَاطِينِ فَاجَابُوا وَخَضَعُوا وَانْقَادُوا وَخَدَمُوا وَتَعَبَّدُوا وَتَذَلَّلُوا مَا كُلُّ ذَلِكَ إِلَّا بِعِزِّهِ اللَّهُ وَقُوَّتِهِ وَسُلْطَانِهِ وَقُدْرَتِهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ فَكَذَلِكَ هَيُّجُوا فُلَانُ بْنُ فُلَانَةَ وَخُدُوا قَلْبَهُ عَلَى عِشْقِ فُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ وَالْهِيَاجِ عَلَيْهِ وَقَلَقَ بِهِ وَالْقِيَامِ فِيهِ وَبِمَا لَاحَ لِمُوسَى وَتَجَلَّى لِلْجَبَلِ حَتَّى تَقَطَّعَ الْجَبَلُ

مِنْ أَصْلِهِ وَحَرَّمَ مُوسَى صَ عِقْقاً وَعَزَمْتُ عَلَيْكُمْ يَا رُءُوسَ التَّوَابِعِ وَالزَّوَابِعِ بِحَقِّ شَيْءٍ مَعُونٍ وَشَيْءٍ مَعَشُونٍ وَيَسْتُونَ أَهْيَأُ شَرَاهِيئاً صَرَّاحِيئاً عَاطِلَاءُ
عَطَلْطَمَائِلَ أَذُونَايَ أَصْبَاوُثِ الْإِلْهِ شَدَايَ عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ بِعَزِيمَةِ اللَّهِ الْغِلَاطِ الشَّدَادِ قُدُوسٍ قُدُوسٍ جَبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ مِنْ فَوْقِكُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَكُمْ
وَبَيْنَ الْجَنَّةِ يَسَّ بَأً وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجَنَّةُ وَأَنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ وَأَيُّمَا تَكُونُوا فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ أَوْ دَارٍ أَوْ قَرَارٍ وَبَلَدٍ أَوْ بُقْعَةٍ أَيُّمَا تَكُونُوا يَأْتِ إِلَيْكُمْ اللَّهُ
جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ثُمَّ لَا مَرْجِعَ وَلَا مَجْأَ وَلَا مَنجَالَكُمْ مَا لَمْ تُهَيِّجُوا فَلَانَ بْنِ فُلَانٍ عَلَى عِشْقِ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ هَيَّأَ هَيَّأَ عَجَّلُوا
هَيَّجُوا زَلْزَلُوهُ قَلْقَلُوهُ وَبَلِّغُوهُ أَرْعَجُوهُ حَتَّى يَأْتِيَهُ مِنْ سَاعَتِهِ عَنْهَا ذَلِيلًا مُسَخَّرًا هَائِمًا بَيْنَ يَدَيْهِ كَيْفَ يَشَاءُ بِأَمْرِ رَبِّنَا وَرَبِّكُمْ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ الْعَزِيزِ
الْغَفَّارِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ الْمُخْتَارِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَخْيَارِ الْأَيَّمَّةِ الْأَبْرَارِ الْأَطْهَارِ بِرِغَابٍ بِرِغَابٍ بِرِغَابٍ بِرِغَابٍ بِرِغَابٍ بِرِغَابٍ بِرِغَابٍ بِرِغَابٍ بِرِغَابٍ
سِينَهَاست زِينَهَارَ كِه بِحَرَامِ عَمَلِ نَكْنِي وَاز نَامَحْرَمَانِ پُوشِيدِه دَارِي خَدَا وَرَسُولِ وَانْبِيَا وَرَسُولِ وَمَلَائِكِه وَجَمِيعِ جَنِّ وَانْسِ وَمَوْجُودَاتِ
عَلْوِي وَسَفَلِي لَعْنَتِ كَنْدِ بِرِ كَسِي كِه اَيْنِ عَمَلِ وَآنْجِه اَزِ اَعْمَالِي كِه

در این کتاب نوشته ام در مقصدهای نامشروع عمل کنند از عفو خدا و شفاعت محمد و آل محمد محروم باد کسی که در راه نامشروع این اعمال را بکار ببرد و خود را به خیران دنیا و آخرت گرفتار کند

در بیان بعضی از ختومات مهمه

مرحوم آقاجفی اعلی الله مقامه در کتاب مفتاح السعاده نقل فرمود که در نجف در مؤلفات مرحوم سید مهدی بحرالعلوم نجفی اعلی الله مقامه بخط آن مرحوم دیدم که نوشته بودند مدت چندین سال بود که از درگاه الهی سه مسئلت نموده بودند یکی آنکه واقعه کربلا را در عالم رؤیا مشاهده نمایند و دیگر آنکه در عالم بیداری خدمت ذی سعادت حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه مشرف شوند و دیگر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب ببینند و به این سبب مشغول این ختم شده و به مطلوب رسیدند و کیفیت آن آنست که در مدت چهل روز روزه بدارند و در هر شبانه روز هریک از اسماء الحسنی را یکصد و ده مرتبه بخواند و باید وضو بخواند و قبل از خوابیدن چهارده مرتبه آیه نور را بخواند و در سحرها مشغول دعا و تهجد و تضرع و زاری باشد و آدم عامه ختوم را که قلت اکل و خواب و کلام و معاشرت باشد مراعات کند و پیوسته بذکر خدا مشغول باشد و باید قبل از آن قلب را از اخلاق رزیه تصفیه نموده باشد و حب دنیا را از قلب خود اخراج نموده باشد مرحوم سید نوشته که در مسجد کوفه مشغول این ختم شدم در اربعین دوم واقعه کربلا را مشاهده کردم در یک طرف حضرت امام علیه السلام با جبهه و ریش خون آلود سوار ایستاده و از یک طرف صدای العطش اطفال به گوش می رسد از یک طرف لشکر بیمار با حربه های بسیار و از یک طرف شهداء کربلا در خاک و خون افتاده پس نزدیک آن مظلوم رفتم و سلام کردم بعد از جواب سلام عرض کردم اذن جهاد خواستم اذن فرمودند چون عازم میدان شدم عرض کردم می خواهم در این آخر حدیثی از شما بشنوم فرمودند **أَلَا وَ مَنْ مَاتَ فِي مَحَبَّةِ عَلِيِّ دَخَلَ الْجَنَّةَ أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّنَا حَشْرُهُ مَعَنَا أَلَا وَ مَنْ بَكَى فِي مُصِيبَتِنَا فَتَحْنَا لَهُ مَعَانَهُ عِنْدَ اللَّهِ أَلَا وَ مَنْ قَالَ يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَكُمْ فَلَهُ ثَوَابٌ**

مَنْ قُتِلَ مَعَنَا أَلَا - وَ مَنْ اغْتَسَلَ فِي الْفُرَاتِ وَ زَارَنِي كَانَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَجَّةٌ وَ عُمْرَةٌ مَقْبُولَةٌ أَلَا وَ مَنْ نَوَّسَلَ إِلَيْنَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا هَلَكَ
سید رحمه الله می فرماید به جانب قتال روانه و جدال نمودم تا آنکه جراحت بسیار بر بدن من وارد شد که از اسب افتادم و از خواب بیدار
شدم و در اربعین سوم در مسجد سهله وارد شدم فَرَأَيْتُ الْمَسْجِدَ غَاصَّ بِأَهْلِهِ پس دیدم مردم به نماز جماعت مشغولند من نیز با آنها اقتدا
کردم پس دانستم آنچه را که دانستم

ختم دیگر نیز در مفتاح السعادة چنین نقل فرموده که در مؤلفات مرحوم ملا زین العابدین سلماسی مسطور است که هرکه در مدّت چهل
شب در وقت خواب هفت مرتبه سوره مبارکه لا - اقسام بیوم القیمه را با خضوع و خشوع تلاوت کند و مواظب تقوی و پرهیزکاری باشد
قیامت و حالات آنرا در خواب ببیند و یقین کامل برای او حاصل شود مرحوم آقاجفی در کتاب مفتاح السعادة بعد از نقل این ختم می
فرماید مؤلف گوید به این ختم مشغول شدم در اربعین دوم قیامت و حساب و میزان و خصوصیات آن را در خواب مشاهده کردم

و نیز در مفتاح السعادة گفته که سید بحرالعلوم علیه الرحمه در بعضی از مؤلفات خود نوشته است که در شب بیست و سوم شهر رمضان
هزار مرتبه سوره قدر را تلاوت کردم بعد از فراغ وارد حرمشدم و پس از زیارت و نماز شب در سجده گریه بسیار کردم در میان خواب و
بیداری یا در عالم رؤیا حضرت امام زین العابدین علیه السلام را مشاهده کردم که در مقابل ضریح ایستاده با گردن کج و مشغول تضرّع و
زاری بود و به درگاه الهی مناجات می فرمود و عرض می کرد الهی بحث شب که شب قدر است رحمت خود را بر شیعیان امیرالمؤمنین و
بر گریه کننده بر حسین نازل گردان و آنها را بیامرزد و بعد از آن مکرّر این ذکر را می خواند لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ آنچه در حرم و رواق و ضریح بود
همه با آن حضرت در این ذکر موافقت و متابعت می کردند مرحوم بحرالعلوم نوشته است که نیت داشتم از آن حضرت سؤال کنم که
جمادات چگونه در ذکر الهی با شما موافقت دارند آن حضرت ملتفت شدند و فرمودند خداوند جلّ شأنه عرضه داشته است توحید و نبوت

و ولایت ما اهل بیت را بر جمیع ممکنات و همه ما را می شناسند و مطیع و منقاد ما می باشند و اطاعت ما بر جمیع ممکنات حتم است و همه جمادات به تسبیح و تهلیل الهی مشغول هستند ولی اکثر خلائق تسبیح آنها را نمی فهمند بعد از آن فرمودند هیچ نطفه منعقد نمی شود مگر به اذن امام و احدی نمی میرد مگر به اذن امام و هیچ برگی از درختی نمی ریزد مگر به اذن امام مائیم ابواب فیوضات ربّانیّه و مفاتیح استفاضه و قسیم جنت و نار امور خلائق به اذن ما است و مشیّت ما تابع مشیّت الهیّه است عرض کردم چه ثواب دارد محبّت و ولایت شما اهل بیت فرمودند هرکه به ولایت و محبّت ما اهل بیت بمیرد با ما محشور شود عرض کردم اجر گریه کنندگان بر امام حسین چه چیز است فرمودند با ثواب شهداء کربلا شریکند و از ایشان خواهد بود در روز قیامت و هرکه بگوید یالیتی کنت معکم فافوز فوزاً عظیماً خداوند ثواب یک حج و یک عمره با او کرامت می فرماید و هرکه بر مظلومی آنجناب گریه کند تا اشک بر رخسارش جاری شود خداوند گناهان گذشته و آینده او را بیامزرد و صورت او بر آتش حرام شود و من ضامن هستم برای او بهشت را عرض کردم چه ثواب دارد برای کسی که یک نفر از شماها را زیارت کند فرمودند در قبر زیارت او می رویم و او را از جمع شدائد نجات می دهیم و با ما خواهد بود در روز قیامتختم دیگر مرحوم آقاجفی در جامع السعاده نیز می نویسد در سال گرانی در اصفهان ظالمی بود بسیار بر مسلمانان ظلم می نمود و عزّتش روز بروز زیاد میشد تا آنکه چند شب وقت سحر از دست ظلم او بعد از تهجد بدرگاه الهی شکایت کردم شبی از شبها بعد از تهجد مرا خواب ربود در عالم واقعه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دیدم این ختم را بمن تعلیم فرمود و فرمودند فواید همه ختم در این ختم موجود است و طریق خواندن آن آنست که در سه سحر بخواند روی بقبله بر سر سجاده یکصد و پانزده مرتبه غالب آن است که در سحر اول مطلب برآورده می شود و چون تمام شود بیست و یک نوبت یا ذَالْجَلالِ وَالْاِکرامِ بگوید و ده مرتبه صلوات بفرستد و چهل و یکبار کلمه جلاله را به یک نفس بگوید و بغیر اهلش تعلیم ننماید

دعا اینست یا مَنْ لَيْسَ فِي السَّمَوَاتِ الْعُلَى إِلَى مُنْتَهَى قَرَارِ الْأَرْضِينَ السُّفْلَى إِلَّا أَنْتَ غِيَاثٌ لِكُلِّ أَحَدٍ عِنْدَ كُلِّ شِدَّةٍ نَزَلَتْ بِهِ غَيْرِكَ يَا اللَّهُ فَرِّجْ مَا بَنَا وَانْجِحْ طَلِبَتَنَا فَإِنَّكَ أَعْرَفُ بِحَاجَاتِنَا وَحَاجَتِ خُودِ رَا دَر نَزْد تَلْفَظِ بِشِدَّةٍ وَ تَلْفَظِ بِهِ أَنْجِحْ قَصْدَ كُنْدِ وَ وَقَفْ نَكُنْدِ بَرِ يَا اللَّهُ وَ بَخَوَانْدِ اَيْنِ دَعَا رَا دَر شَبِ جَمْعِهِ يَا دُوشَنَبِهْ بَعْدِ اَز دُورَكْعَتِ نَمَازِ عَرَضِ كَرْدَمِ حَمْدِي رَا بَه مِنْ تَعْلِيمِ فَرْمَايَنْدِ كِه هَنْگَامِ هَر نَعْمَتِي قِرَائَتِ نَمَايْمِ كِه ثَوَابِ شُكْرِ اَنْ نَعْمَتِ رَا دَاشْتَهْ بَاشَدِ وَ بَاعْثِ زِيَادَتِي نَعْمَتِ وَ دَفْعِ بَلِيَّاتِ شُودِ فَرْمُودَنْدِ اَيْنِ حَمْدِ رَا بَخَوَانِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَنْسِي مَنْ ذَكَرَهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا نَجِيْبُ مِنْ دَعَاهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ كَفَاهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنْ وَثِقَ بِهِ لَمْ يَكِلْهُ إِلَى غَيْرِهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَجْزِي الْإِحْسَانَ إِحْسَانًا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَجْزِي بِالصَّبْرِ نَجَاةً الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَكْشِفُ ضَرْرَنَا عِنْدَ كُرْبَتِنَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هُوَ ثِقَّتُنَا حِينَ يَنْقَطِعُ الْحَيْلُ عَنَّا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هُوَ رَجَاءُنَا حِينَ سَاءَ ظَنُّنَا بِأَعْمَالِنَا وَ فَرْمُودَنْدِ اَيْنِ حَمْدِ رَا بَعْدِ اَز هَر نَمَازِ وَ هَنْگَامِ هَر نَعْمَتِ وَ هَنْگَامِ هَر بَلِيَّةِ بَخَوَانِ كِه سَرِيْعِ الْاِجَابَهْ اِسْتِ وَ بَعْدِ اَز اَنْ فَرْمُودَنْدِ مَطَالِبِ دِيْگَرِي كِه مَتَعَلِقِ بَه مَرَاتِبِ شُكْرِ اِسْتِ وَ حَمْدِ حَقِيْرِ اَز خَوَابِ بِيْدَارِ شُدْمِ وَ دَر شَبِ جَمْعِهِ دَعَايِ اَوَّلِ رَا بَه نَحْوِ مَذْكَوْرِ قِرَائَتِ نَمُودَمِ صَبِيْحِ رُوزِ شَنَبِهْ خَبَرِ رَسِيْدِ كِه اَنْ ظَالِمِ هَلَاكِ شُدِهْ بُوْدِ وَ دَر هَر بَلِيَّةِ اِي كِه حَمْدِ مَذْكَوْرِ رَا قِرَائَتِ نَمُودَمِ بَلَا رَفْعِ شُدِ وَ اَز اَنْ رُوزِي كِه بَرِ اَيْنِ حَمْدِ مَوَاطِبَتِ نَمُودَمِ فَوَايِدِ عَظِيْمَهْ مَشَاهِدَهْ نَمُودَمِ وَ السَّلَامِ عَلٰى مَنْ اَتَبِعَ الْهَدٰى

تصوير

□

ص: 227

معتقدات مؤلف فقیر در اصول دین

می کنم تشریح من آئین خویش***عرضه میدارم همانا دین خویش

دین من دین مسلمانی بود***هادیم آیات قرآنی بود

مذهب من از امام صادق است***کانچه فرموده است بر حق ناطقست

می نگویم در خدای خویشتن***غیر آن کو گفته پیغمبر سخن

ذات پاکش را همی دانم یکست***کنه ذات پاک او لا یدرک است

هست در هر جا و نبود هیچ جا***ذات او را در وهم ناید خلق را

اهل تثلیث و حلولی نیستم***جبر و تقویضی و غالی نیستم

او ندارد مثل و مانند و ولد***نه شریکی لا له کفو احد

بی شریک است و رفیق و بی نیاز***هست و باشد چاره بخش و چاره ساز

قادر و قیوم و حیّ سبحان بود***آنچه اندر وهم ناید آن بود

خود بود یکتا و بی شبه و نظیر***مدرک و عالم سمیع و هم بصیر

نیست جسم و نیست روح و نیست جان***نی ورا باشد زمان و نه مکان

کَيْفُ الْكَيْفِ آيِنُ الْاَيْنِ است او***حَيْثُ الْحَيْثُ است لا هُوَ غَيْرُهُ

حد رسمی نیست او را لایزال***نیست او را نوم و نقل و انتقال

عین ذات او است او صافش همه***هرچه باشد ناید اندر واهمه

خود علیم است و حکیم است و قدیم***هم لطیف و هم علیّ و هم عظیم

عادل و باذل هو الربّ الرؤف***هم عفوّ و هم غفور و هم عطوف

عدل می باشد عذابش سر بسر***هرچه باشد لیسَ تحویه الفکر

اعتقادم در خدا این است و بس***نیست غافل از خلاق یک نفس

کلّ موجودات هست از هستت او است***ما سوای او همه پابست او است

انبیا را تا بختم المرسلین*** کرده ام تصدیق از روی یقین

جمله آنها سفیران حقند*** مظهر آیات حیّ مطلقند

خاصه سلطان سریر اصطفای*** خاتم جمله رسولان مصطفی

آنکه باشد رحمه للعالمین*** سیّد السّدات ختم المرسلین

آنکه خیل انبیا از خوان او*** ریزه خوارانند بی گفت و شنو

آنکه اول صنع پاک داور است*** خلعت لولاکش از وی در بر است

عقل اول صاحب خلق عظیم*** صدر اول مصدر فیض کریم

افتتاح و اختتام انبیا*** نیست الا زان شه ملک بقا

ابتدا و انتهای دور است*** علّت ایجاد طور و کور او است

چون احد بر حمد خود مشتاق بود*** احمدی گفتا که جفتش طاق بود

ذات واجب خویشتن را چون ستود*** احمدی از غیب آمد در شهود

میم فرق احمد آمد با احد*** تا جدا ممکن خود از واجب شود

فرق موجود و وجود از میم شد*** خود همین میم آیت تعظیم شد

حق چوزد نقش مشیت را رقم*** کرد ایجاد مداویّ و قلم

که ابتدا و انتهای آن و این*** نیست غیر از میم نزد متّین

اول و آخر بغیر از میم نیست*** میم را خود اول و آخر یکیست

فارق کان با مکان جز میم نیست*** جز محمد لایق تتمیم نیست

زین سبب خود را متمم خوانده است*** کردگارش نیز خاتم خوانده است

حق غنیّ و مصطفیّ مستغنی است*** میم احمد کاشف این معنی است

یعنی او با لذّات و احمد روغنی است*** شیر امکان را محمّد روغنی است

لیک این روغن فدای گل شده*** زینسب خود رهنمای کل شده

جلوهای کبریائی می کند***بنده است و خود خدائی می کند

ص: 229

نکته ها دائم زمو باریکتر***که نتوان گفت با هر بی بصر
پایه مطلب بسی آمد بلند***که نه حدّ من بود ای ارجمند
خاتم سرّم اگر بر لب نبود***هیچ باک از شرح این مطلب نبود
به که ماند رمز مطلب در درون***ناید آوائی زنای من برون
در شب معراج باکی راز داشت***کز مکان در لامکان پرواز داشت
از حجب بگذشت و پا برتر نهاد***با که بود و در چه جایی سر نهاد
قاب قوسین چیست او ادنی چه بود***بود مهمان میزبان آنجا که بود
ساحت واجب کجا امکان کجا***می ندانم این کجا و آن کجا
نقش امکان شسته اندر آب بود***غیر شخصش آب هم نایاب بود
اندر اینجا جای استدلال نیست***علم ظاهر کاشف این حال نیست
آنچه میگویند وهم است و خیال***آنچه می بافند غیّ است و ضلال
به که از این بافتن کرده سکوت***إِنْ هُوَ إِلَّا كَنْجِ الْعَنْكَبُوتِ
آنچه آورد این رسول از نزد حق***جمله برحق است نبود جای دق
مؤمنم بر معجزات آنجناب***خاصه قرآن کو مرا باشد کتاب
دائم آن را من کلام پاک حق***خالی از تحریف و تبدیل و قلق
هست این زیبا کلام با نظام***گفته حق اَنَّهُ خَيْرُ الْكَلَامِ
آنچه می باشد در این زیبا کتاب***مؤمنم با سنّت ختمی مآب

اعتقاد در امامت

بعد احمد اعتمادم بر علی است***که دل از نور ولایش منجلی است
پر زنان شد باز موسیقار عشق***تا زنده بر خود شرار نار عشق
آتش عشقم شرر افروز شد***نی غلط گفتم که عالم نور شد

عاشق واله نداند پا ز سر***آه عاشق را است تأثیری دیگر

ص: 230

در فضای لا مکان جوید مکان*** طایرش را لی مع الله آشیان
سر عاشق را کسی آگاه نیست*** عقل را در وادی او راه نیست
باید از پروانه عشق آموختن*** بین چسان پروانیش از سوختن
عاشقان از ماسوا بیگانه اند*** خانه سوز و محو صاحب خانه اند
غیر ناکامی بر ایشان کام نیست*** جز بلاشان شهدی اندر کام نیست
هست خود در نیستی دانسته اند*** وز بد و نیک جهان وارسته اند
گاه قیاضند و گاهی مستفیض*** گاه در او جند و گاهی در حسیض
مستضیی از نور سلطان وجود*** مستفید از والی غیب و شهود
مستلیز از نور خورشید جمال*** مو انوار جلال ذوالجلال
آنچنان نوری که اول صادر است*** زهره اش زهرا و مهرش زاهر است
علت ایجاد ذرات وجود*** فیض بخش عالم غیب و شهود
اولین مرآت یکتائی ذات*** یعنی آن ماء الحیوه کاینات
تار و نور و لوح محفوظ و قلم*** گوهر بحر سخا اصل کرم
روح امکان ممکن واجب نما*** مظهر حق درّه بحر عطا
صاحب الایات والشرع القویم*** آنکه شرعش شد صراط مستقیم
درّه التاج نبوت مصطفی*** گوهر بحر فتوت مصطفی
ای تو طومار رسالت را ختام*** از تو پیدا هفت باب و چار مام
باد تا باشد بقای صبح و شام*** بر تو و آلت صلوه و هم سلام
خاصه سلطان سریر ارتضا*** فیض بخش اهل معنی مرتضی
مصطفی و علم او را نفس و باب*** تقطه بسم الله امّ الکتاب
مایه اثبات و محو ممکنات*** شرق از نورش سراسر کاینات

شمّه ای زایات جودش هل اتی ***جبرئیلش گفت از حق لافتی

ص: 231

عروه الوثقای دین حبل المتین*** پیشوای اهل تقوا و یقین

آنگه گر شخصش نیامد در وجود*** کفو بهر عصمت کبری نبود

زهره زهرای او را مشتری*** گشت تا با او نماید همسری

قلزم و عمان وحدت را گهر*** لؤلؤ و مرجان عصمت را پدر

کشتی توحید را او باد بان*** مقتدا و قاضی هفت آسمان

نیستم غالی که تا گویم خداست*** لیک دانم از خدا هم نی جداست

جنب و عین و قدرت و وجه حق است*** هم ید الله و ولی مطلق است

روح ایمان قلب امکان مرتضی است*** او ز حق راضی و حق از او رضا است

سرور و سرخیل جمله اولیا است*** بعد احمد افضل از هر انبیا است

عاشقان پرتو مصباح حق*** جمله خوانده در دبستانش سبق

از وجودش عاشقی آموختند*** مهر بر لب ساختند و سوختند

هرکه زو آموخت رمز عاشقی*** رونق خود یافت در بیرونقی

وز خرد ساز تجرد ساز کرد*** خویشان را با جنون دمساز کرد

تا کند خود را نشان تیر عشق*** گردن خواست در زنجیر عشق

ز هشت نامی عاشقان را عار نیست*** خاصه بر دیوانگان دشوار نیست

خداشناسی را از وجود مبارک علی باید آموخت

در دبیرستان شیر کردگار*** می بیاید رفت خود دیوانه وار

زانکه بعد از مصطفی ما را طیب*** کی کجا باشد بغیر از آن حبیب

ای هزاران جان من قربان او*** بل همه جانها فدای جان او

در دو دنیا قبله عشاق او است*** دستگیر عارف مشتاق او است

جز علی و آل ما را یار نیست*** با کسی ما را جز ایشان کار نیست

چون مقابل آفتاب و ماه شد***در غدیر خم سخن کوتاه شد

ص: 232

آفتاب طلعت پاک رسول***خواست چون زین نشأه بنماید افول

جمله را بر راه حق آگاه کرد***مرتضی را بر خلائق شاه کرد

شمه ای تعریف جبل الله گفت***تا که درّ وال من والاه سفت

که مرا نزدیک شد گاه رحیل***جبرئیل آمد از ربّ جلیل

هست نزدیک آنکه زینجا وارهم***پای اندر ذروه اعلا نهم

بعد من باشد علی مولایتان***رهنما و قبله و آقایتان

کاشف اسرار فرقانی علی است***هادی راه مسلمانی علی است

شهر علمم من علی بر من در است***اهل ایمان را امام و رهبر است

عدل قرآن است قرآن عدل او است***او ز قرآن مغز و قرآن زوست پوست

عترت و قرآن شما را رهبرند***هریک از ایشان شریک دیگرند

در میانتان میگذارم این دو را***تا قیامت نیستند از هم جدا

این دو ثقل از من شما را باقی است***تشنگان راه حق را ساقی است

ثقل اکبر هست زان کبریا***ثقل اصغر هست حجت از شما

بین حق و خلق باشد بس حجاب***ره بذاتش نیست کس را هیچ ماب

ذات او کی مدرک ابصار نیست***دیده او را در خور دیدار نیست

رابطی ناچار باید در میان***کو دهد از ذات پاک حق نشان

نیست این رابط بغیر از هشت و چار***عترت پاک و کلام کردگار

آنسبب کو متصل شد اینمیان***عترت و قرآن بود ای نکته دان

در بیان پیدایش و شرح پاره ای از حالات فرقه متصوفه ذهبیه

حاج زین العابدین شیروارنی در کتاب بستان السّیاحه در گلشن نهم آن در بیان حرف ذال در ذکر ذهبیه چنین نوشته است که ذهبیه نام

سلسله الیت از فرقه عرفا مولانا قاضی نورالله شوشتری

اعلی الله مقامه در کتاب مجالس المؤمنین در ذکر مجلس عرفا در ضمن احوال سید محمد نوربخش قدس سرّه العزیز چنین نوشته که چون خواجه اسحق ختلانی سید محمد نوربخش را خلیفه و جانشین خود نمود و امر فرمود که سایر خلفاء و فقرا و آنجناب به خدمت سید محمد نوربخش بیعت کنند و میر شهاب الدین عبدالله نروش آبادی مشهدی که یکی از خلفاء خواجه اسحق بود از بیعت سید محمد نوربخش ابا و امتناع نمود و گفت اگر خواجه با او بیعت کرد ما از او برگشتیم خواجه در کوه تبری همان لحظه از گفتار سید عبدالله واقف شد و گفت درویشان عبدالله مرتد شد و این زمان خود را در صدد ارشاد می دارد و بیعت بدست او باطل است لهذا مریدان خواجه د و فرقه شدند اشخاصی که امر خواجه را اطاعت و انقیاد نمودند و بر دست سید محمد نوربخش بیعت کردند ایشان را نور بخشیه خواندند و کسانی که مریدان میرعبدالله بودند و از بیعت میر نوربخش ابا و امتناع کردند آنها را ذهبیه گفتند و میان مریدان این دو طائفه در اثبات و نفی خلافت می عبدالله مناقشه بسیار است فقیر گوید نام ذهبیه باین فرقه قلیل مدتی است که نهاده اند گویا بصد سال نرسیده باشد بعضی گویند سبب اطلاق این اسم برایشان آن بود که چون میرعبدالله از دایره امر خواجه بیرون رفت جناب خواجه فرمود که ذَهَبَ عَبْدُالله یعنی از بیعت ما بیرون رفت عبدالله بدان جهت آنها را ذهبیه گویند اما راقم از اشخاصی که خود را بسلسله ذهبیه منسوب می داشتند استماع نمودم که چون در آن سلسله از فرقه اهل سنت و جماعت کسی داخل نشد و همگی از بزرگان ایشان شیعه مخلص و چون زرّ خالص بوده اند لهذا آن سلسله را ذهبیه نامیده اند فقیر گوید که این کلام بسیار سقیم و سخنی است عاقبت و خیم شخصی که باحوال سلاسل مشایخ عظام دانا و بر طریقه ایشان بینا شده و چنین سخن نمی گوید و از این صورت بیمعنی طریقه نمی جوید زیرا که فقراء سلسله علیّه نعمت اللّهی و نوربخشیّه و صفویّه و بکتاشیّه و خلوتیه و شطّاریه و امثالهم جمله بر اینند که در سلسله ایشان از جماعت متیان و غیره کسی داخل نشده بلکه عرفانی محققین فقرای اهل سنت را از جمله صوفیه نشمرده اند و ایشان را صوفی حقیقی نگفته اند چنانکه این مطلب در موضع خویش خواهد آمد سالکان سلسله ذهبیه بجز در کشور فارس جای دیگر بنظر نیامده

است اکنون سالها است که صاحب ارشاد در آن سلسله مفقود است بلکه اهل ادراک و کسی که معامله اش پاک بوده باشد همانا وجود ندارد و کسانی که در آن سلسله معروف و بدرویشی موصوفند از آباء و اجداد خویش بطریق ارث دارند و طریقت را مانند رسوم و عادات اهل ظاهر پندارند و ما صدق آیه يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا بِرِ اِيشَانِ صَادِقٌ وَ مِضمون آیه اَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ بایشان لایق است و السلام علی من اتبع الهدی تا اینجا تمام شد کلام مؤلف بستان السیاحه

فاضل مُعاصِر دَانشمند مرحوم شیخ اسماعیل بن حاج حسین تبریزی شریف حسینی متخلص بتائب مجاور آستان قدس رضوی علیه و علی جدّه و جدّته و آباءه افضل التّحیه و السلام در مدرسه ختیرانحان در یکی از مؤلفات خود که موسوم بمرآت المتقین است و بخط خود مرقوم داشته بود چنین نوشته و این مؤلف ناچیز عین عبارت آن را بدون کم و زیاد در این کتاب نقل می کنم و العهده علیه رحمه الله

مخفی نماند

که سلسله ذهبیه شعارشان اینست که ما شریعت را با طریقت جمع می کنیم و باین اسم خودشان را از همه سلاسل و فرق ممتاز می دانند و در کتب خود هم نوشته اند که تقلید به میرزای شیرازی باید کرد در شریعت و حتی الامکان عمل باحکام نیز می کنند در غالب احکام و اما اگر احکام شرعیّه با آداب طریقت و سلوک معارض شود طریقت مقدم است میگویند آن فرع است و این اصل و نماز شب خواندن بکلی قدغن و ممنوع سخت است مگر دو رکعت که اول آنرا بخوانند و بعد مشغول ذکر شوند و هرکه داخل این رشته شد پیش از آن بهر کاری که به جهت معاش مشغول بود نباید آن را تغییر دهد گرچه نوکری دیوان باشد. یکی از معنونین ایشان رئیس گمرک شهر اردبیل بود و خود بنده از آن صاحب اجازه که سابقاً ذکر شد شنیده ام که آقای مجد الاشراف شیرازی که قطب ایشان و اکمل و اعرف من فی الارض می دانند سلطنت مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه را امضاء فرموده است و همین مجد الاشراف سیّد است که در غالب کتابها که نوشته مکرّر جار می کشد که من کیمیا دارم و هرکه

داخل طریقت آنها میشد همان صاحب اجازه یک گروانکه چای پاپور روسی حتما می گرفت اما صدق کشف شهود ایشان مجد الاشراف می نویسد پدرم میرزا ابوالقاسم خبر داد از پادشاهی در عهد او گرگ با گوسفند یکجا می چرد از عدل او همین مظفر الدین شاه است و سی سال سلطنت می کند و کوثر نامه او چاپ شده مردم نگاه کنند ببینند و خود مجد الاشراف گفته که محمدعلی شاه سی سال سلطنت خواهد نمود از قضا مظفرالدین شاه از ده سال و محمدعلی شاه از سه سال بیشتر پادشاهی نکردند ترسم آزرده شوی ورنه سخن بسیار است و یکی از مریدین همین شخص صاحب اجازه که لقب دیوانی دارد بعد از مراجعت از مکه باز هم به عادت سابق ریش خود را می تراشید و در بلوای مشروطه از آن اشخاصی بود که بامر محمدعلی شاه مخلوع شهر بتبریز را محاصره کرده بودند و در همان حال روزه مستحبی می گرفت و مشغول ذکر و سائر وظائف سیر و سلوک بود با کمال خضوع و خشوع و شنیدم این و یا رفیق این هر وقت که می خواست کسی را از اهل شهر که با ایشان محاربه می کرد بکشد استخاره می کرد و به مساعدت استخاره یکی از آنها را کشته و بعد منکشف شد که او گرجی بوده یعنی ارمنی و استبعاد ندارد که از همین اشخاص اینقدر کرامات و خارق عادات شنیده ام که این در جنب آنها هیچ است

یکی از موثقین بخود بنده نقل کرد که یک شب در منزل همان صاحب اجازه بودیم و همان شخص حاجی خان ریش تراش مشغول نماز بود و همی بخود می پیچید مانند کسی که درد دل سخت دارد آنقدر کرد تا اینکه یک نفر بیگانه که اهل حال نبود و در مجلس بود رفت همین که او رفت دست خود را از بالای دل برداشت ناگاه دیدم که دلش با صوت دلربا و به آواز جانفزا میگوید لاله الا الله لا اله الا الله و مدتی دل او کلمه طیبه را با کمال پاکیزه گی می گفت و ما استماع نموده لذت می بردیم و اسمش حاج اسماعیل خان بود از اهالی سراب در هجده فرسخی تبریز یکی از رفقای او در کشف شهود خود دیده بود حاجی خان پادشاه شده و لذا بنای پادشاهی گذاشت در همان دهی که بود امر کرد از هر خانه همگی یکنان

همه روزه بیاورند به مسجد همان ده حتّی زن بیوه و بچه یتیم این سیورسات دولتی آن پادشاه شد و سگّه هم زد (شاه اسماعیل ذهبی) کاظم نامی که لقب یآوری از او داشته بخودم گفت که چند نفر را گرفته بود که از قدیم با آنها دشمنی داشته و میخواست همه را بکشد و من مانع می شدم بعد از آمدن من بوطن خودم که بناب مرّتد است آنها را کشت بالاخره از تبریز قشون رفت و برجی که ساخته بود توپ بستند خراب شد همین که فهمید مغلوب می شود رفت چند نفر که در حبس بودند بیگناه آنها را نیز به قتل رسانید دخترش گفت ما بدست دشمن می افسیم گفت طوری می کنم که شما بدست دشمن نیفتید کارهای خود را که انجام داد آمد با دخترش دست به گردن شده و داغ نمود بعد هریک از دختر و خواهرانش که جوان بودند یک گلوله و دو گلوله زد راحت شد وقتی که چشمهای او را بستند که تیربارانش کنند دست برد دستمال را از چشم خود به پائین کشید و به ترکی گفت (وای اُیون یخسلّین) یعنی خانه ات خراب شود آن وقت فهمید که مکاشفه آن رفیقش شیطانی بوده مؤلف گوید ناظرین محترمین آیا بعریاض بنده فی الجمله رسیدند که مکرّر می گفتم که این خوارق عادات و کشف و کرامات مرتاضین دلیل بر حقیقت نیست حالا دیدی که آن دل حاجی خان که لاله الا الله می گفت و مردم می شنیدند و حطّ می بردند چقدر خون ناحق ریخت و اگر مقتول نمی شد صد برابر خون آنها را هم حاضر بود بریزد بسطنت زائله دو روزه دنیای دنیّه که بمنزله جیفه گندیده است برسد نعوذ باللّه من شرور انفسنا

وَلِلّٰهِ دَرَّةٌ

آنکه در فرعون بود اندر توهست**لیک اژدرهات محبوس چه است

آشت را هیزم فرعون نیست**زانکه چون فرعون آنرا عون نیست

لِمُؤَلِّفِهِ

در تو از فرعون افزوتتر بود***آشت در زیر خاکستر بود

چون وزد باد شدید امتحان***آتش خاکستری گردد عیان

و یکی از بزرگان سلسله ذهبیّه که صاحب اجازه و مدعی ولایت است عکس مرشد خود را

به بنده نشان داد و بنا کرد در تعریف و توصیف او مداحی کردن و اظهارات نمودن من گفتم چرا این ولی در این لباس است گفت چون کاتب و میرزای حکام است و اُمراء جهتش اینست گفتم کسی که کاتب ظلّام و حاکم جور باشد و شغلش اعانت بر اثم و مآکل و مشربش از قمر حرام بوده باشد پس همچو شخصی اینقدر قابل مدح و توصیف نیست که تو می کنی از این حرف بغایت پریشان و مندک شد که گویا العیاذ بالله نسبت به امام علیه السلام جسارت شده بنا کرد مرا ملامت کردن که این چه حرف است که تو می زنی و درباره کسی چنین جسارت می کنی و حال آنکه روزی من در خانه خود در فکر معصیتی بودم که ناگاه دیدم پیغام او رسید که از این فکر منصرف شو (تا اینجا بود کلام صاحب کتاب مرأت المتقین تاب تبریزی رحمه الله علیه)

مؤلف قاصر گوید

کسانی که پایه دین خود را بر روی اینگونه خوارق عادات و خرافات میگذارند همان دسته سوقی هستند که حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام به کمیل بن زیاد رضی الله عنه خبر داد که هیچ رعاع یعنی آن پشه های کوچکی هستند که با هر بادی میل می کنند و دنبال هر صدائی می روند به علت اینکه بنور دانش و علم استصانه نکردند و بر رکن محکمی پناهنده نشدند و متابعت حق و اهل حقّ نمی کنند و طالب و مطلوب عبده شیطانند و پیرو خطوات و وساوس اویند و حال آنها را خداوند متعال در کلام معجز نظام خود بیان فرموده که إِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِن أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ یعنی به درستی که شیاطین هر آینه وحی می کنند بدوستان خودشان که با شما مجادله کنند و اگر شما ایشانرا اطاعت کنید شما مشرک خواهید بود سیکها و جوکیهای هند بمراتب بیشتر از اینها خارق عادت و عجایبات بسیار نشان می دهند به نحوی که خلافی هم در گفته ها و کردهای ایشان دیده نمی شود و لیکن کافرند و از آنجایی کهخدای عزوجلّ مزد عمل هر عمل کننده ای را ضایع نمی کند مزد ریاضات باطله آنها را در همین دنیا به آنها می دهد و در آخرت بهره ای از ثواب نخواهند داشت

در بیان مذمت از بعضی از منحرفین از قرآن و احکام دین خاتم النبیین

باز با دیوانگی یار آمدم***سنگ عاقل را خریدار آمدم
من شدم دیوانه تا سنگم زند***سنگها بر این دل تنگم زند
کله ای پر شور دارم از جنون***که همی دارد نوای ارغنون
عقلم از سر دودم از دل می رود***با جنونم پای در گل می رود
دیده دیوانه جولانی نمود***عاقلان را دید و افغانی نمود
دید یکسر مست آمال و غرور***دیده حق بینشان گر دیده کور
دسته دسته فرقه فرقه بوالعجب***دین فروشانی شده دنیا طلب
هر کدامین دامهای رنگ رنگ***گسترانیده بشکلی بیدرنگ
دزد دین غارتگر ایمان همه***در تهاجم روز و شب بی واهمه
هر یکی چون بلبل رطب اللسان***خود پسند و بذله گوی و نغز خوان
قصدهشان جز جلب مال و جاه نیست***قلبشان از ذکر حق آگاه نیست
قول و فعلشان نقیض یکدیگر***الحذر از کید ایشان الحذر
ظاهری دارند خوش عامی فریب***باطن ایشان لفی شکّ مریب
دعوی ارشاد جاهل می کنند***نقی حق اثبات باطل می کنند
نطقشان جذاب و فعلشان عذاب***إنّ هذا یا آخا شیءٌ عَجَاب
نیست جز تسخیر احمق کارشان***وای بر گفتار و بر کردارشان
روی بر مخلوق و از حق در گریز***مدح و قدحشان نه از روی تمیز
دعوی علم لدنی می کنند***که شهیق گه تغنی می کنند
خویشتن را نام عارف می نهند***جلوه خود را قطب واقف می دهند
دسته ای مغرور نیرنگ و هوس***پاره ای افسونگر و صاحب نفس

تیشه‌ها بر ریشه دین می‌زنند*** بیخ شرع و اصل آئین می‌کنند

ص: 239

بدعت اندر دین نهادن کارشان*** تا که گردد گرم از آن بازارشان

زیر پا افکنده قرآن مبین*** سنت و احکام ختم المرسلین

بر خلاف سنت و عقل و کتاب*** علم اصل و فرع دین خوانده حجاب

گر کنند از روی حیله اعتراف*** نیست این دعوی از ایشان جز خلاف

نی بقرآن نی بعترت کارشان*** صدق قولم یاب از کردارشان

در رواج بغض دین و اهل دین*** جمله میکوشند از روی یقین

برخلاف گفته خیر الانام*** ذکر و فکر و کارهاشان بالتمام

نکته ای گویم تو را نغز و عجیب*** گفته ام را کن تدبیر ای لیب

معبد هر کیش دارد امتیاز*** کاندران آرند طاعات و نیاز

معبد هند و بنام بتکده*** هست از آن بعضشان آتشکده

خود صوامع با بیع زان یهود*** معبد ترسا کلیسا للسیجود

مسلمین را نام معبد مسجد است*** بعض دیگر را خطیره معبد است

صوفیان را خاص باشد خانقاه*** تا مصون باشد معابد ز اشتباه

اهل هر دینی شناسد معبدش*** طبق آئینش رود در مشهدش

کیش صوفی با مسلمان گر یکی است*** اختلاف مسلک و معبد ز چیست

قطب و شیخ و مرشد و پیران راه*** قصدشان گر نیست حُبّ عزّ و جاه

از چه رو بگرفته راه اختلاف*** همّشان گردیده القاء خلاف

علم دین را از چه دانسته حجاب*** وز فقیهان از چه دارند اجتناب

عترت و قرآن کجا از هم جداست*** کان یکی بیجا و آن دیگر بجاست

یا علی جای سلام از بهر چیست*** در تحیت این عدول از قول کیست

جبرئیل از حق بیاورد این کلام*** در تحیت نیست بهتر از سلام

هست دستور سلام از کردگار***این تحیت مسلمین را شد شعار

ص: 240

برخلاف نصّ قرآن پیر راه***کرده تبدیل از چه فرمان اله

از کتاب و سنت ار داری دلیل***هان مرا آگه کن ای پیر دلیل

تا بگویم یا علی جای سلام***پیروی بنمایم از تو این کلام

منکر نام علی من نیستم***روی گردان از ولی من نیستم

جان من قربان نام پاک او***جسم و جان من فدای خاک او

از ازل این نام شد نقش دلم***با ولای او سرشته شد گلم

لیک گویم در طریق اهل دین***ذات حق خواهد سلام از مسلمین

باید از باب مثل اندر کلام***گویمت ای پیر ره در این مقام

(خوب وردی بر زبان آورده ای***لیک سوراخ دعا کم کرده ای)

جبرئیل آورده بر تو این پیام***تا که گوئی یا علی جای سلام

خود رسولی یا خدائی چیستی***میشناسان خویش را تو کیستی

از مساجد از چه رو گردان شدی***در درون خانقه پنهان شدی

ذکر و ورد و اختراعی از کجاست***دأب و عادات صناعتی از کجاست

نیست دیگر بیش از این جای سخن***اندر این موضوع به بندم دهن

حکایت

در شب دوشنبه ای بود از ماه جمادی الثانیه سال 1376 هجری قمری که مصادف بود با شبی که نوبت کشیک سوم بود که در روضه مقدسه رضویّه علی راقدها افضل السلام والتحیّه باید خدمت کنیم پس از اتمام خدمت حرم محرم آمدم در حجره فوقانی اختصاصی که در صحن جدید داشتم طولی نکشید که مرحوم خلد مقام آقای حاج شیخ مهدی خادم الرضا رحمه الله که سر کشیک سوم حرم شریف و از خدام بااخلاص خاص حرم محترم و شخص جلیل وارسته صادق القولی بود تشریف آورد در حجره اینجانب و دو نفری با هم مانوس بودیم در ضمن صحبت سخن از هندوستان و کیفیت عزاداری هندوها در دهه عاشورا بمیان آمد آقای حاج شیخ نامبرده از مرحوم حاج

سید عبدالحسین گرمی الاصل مشهور بهندی نقل نمودند و ایشان بنا به تعریف حاج شیخ یکی از رجال علمی برجسته آن حدود بوده که با ایشان دوستی داشته نقل نمودند که مرحوم حاج سید فرمودند که هندوها در روز عاشورا در محوطه وسیعی آتش زیاد می افروزند کود کود یعنی خرمن خرمن و من می شنیدم که داخل آتش می شوند و آتش آنها را نمی سوزاند خواستم برای العین ببینم که این حکایت حقیقت دارد یا نه مخصوصاً حرکت کردم بجانب رنگون که یکی از شهرهای هندوستان است حاضر شدم به مجلس عزاداری آنها در دهه عاشورا آنجا بودم تا روز عاشورا دیدم آتش زیادی افروختند خرمن خرمن در محوطه وسیعی و جماعتی از هندوها وارد شدند در حالی که یک نفر از آنها پرچم سیاهی در دست داشت و حسین حسین گویان داخل آتش شدند چند مرتبه داخل و خارج شدند و ابداً حرارت آتش به آنها تأثیر نکرد و به هیچ وجه متألم نشدند.

و نیز حاج شیخ حکایت دیگر نقل کرد و گفت خودم در هندوستان دیدم و آن حکایت این است در گرم دو نفر پیر دارند یکی به نام شاه سید که تقریباً پانزده هزار نفر خانوار مرید اویند و محلّ او در شکر دره است و آن عمارتی است که در بالای کوه ساخته شده هر ساله دهه عاشورا تعزیه داری می کنند در حالی که نامبرده ریش تراشیده و جیم است چون روز عاشورا می شود کانه حالت دیوانگی به آنها دست می دهد و آتش های زیادی از هیزم های جنگلی می افروزند وقتی سوخته و جمره شد حسین حسین گویان بدست از آتش های سوخته شده برمی دارند و در دهن می گذارند تا سیاه می شود آن را بیرون می آورند و باز آتش بدست برمی دارند و در دهنها می گذارند چندین مرتبه و ابداً آتش آنها را اذیت نمی کند و نیز حکایت نمود که پیر دوم آنها سید عبدالحسین نام نیز چندین هزار خانوار مرید دارد و او ساکن دهی است آن را ملانه می گویند نزدیک پارا چنار که یکی از شهرهای هندوستان است آن پیر نیز در دهه محرم تعزیه داری میکنند و در روضه و عزاداری تار عزا می زنند وقتی که به نام حسین می رسد آتش افروخته در دهن می گذارند چون سیاه می شود آن را بیرون می آورند

و آتش دیگر در دهن می گذارند کذا حاج شیخ نقل کردند که همان سید عبدالحسین یک روزی آمد پاراچنار برای ملاقات بنده و مرا دعوت کرد که ببرد به ملانه گفتم پیاده نمی توانم بیایم و عذر آوردم گفت پسر من امیرحسین شما را به دوش می گیرید باصرار زیاد مرا برد به ملانه بزرگان آنجا همه به دیدن من آمدند از ایشان پرسیدم که شنیده می شود شماها در تعزیه داری ساز عزا می زنید گفتند بلی گفتم خلاف شرع است به پسرش گفتم برو صندوق مرا بیاور صندوق را آورد باز کرد ورقه کاغذی بیرون آورد و بدست من داد دیدم عریضه سئوالی است که به مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی رحمه الله نوشته مضمونش این بود که ما اینجا در عزاداری حضرت سیدالشیخ همداء علیه السلام تار عزا می زنیم چه صورت دارد ایشان به خط خود در جواب نوشته بودند بهر نحوی عزاداری حسین شود ماجورید والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

دَوای صرع و اَمْرالصَّیَّان

از مجربات بوعلی سینا و از اسرار طب است صفت آن عاقر قرحاده در هم آنرا نرم بکوبند و از غربال نازک بیرون بیاورند و باده درهم سرکه تند خمیر کنند و هر دفعه ای دو درهم آنرا با بیست درهم آب گرم بیاشامند و غالباً به یک مرتبه آشامیدن کفایت می کند و شفا حاصل می شود انشاءالله تعالی

به جهت ریختن سنگ مثانه

یک کاسه آب تَرَب را بقدر سه چهار سیر تنکار که به زبان هندی سهاکه گویند در آن حل کرده ناشتا سه چهار روز بنوشند که سنگ مثل خاک دفع می شود.

به جهت امراض گوش و کری قدیمیقطور آب طبیخ افنتین رومی با زهره بز و روغن بادام تلخ جهت امراض گوش و کری قدیمی از مجرباتست

برای بند آوردن حیض بی موقع

جنطیانا را کوبیده داخل حنا خمیر کرده در کف دست بمالند حیض بی موقع و زیاد را که اسباب صدمه شود به کلی بند خواهد آورد

جهت قطع سیلان منی و وودی ومدی

تخم کاهو و تخم سداب و تخم پنج گشب از هریک سه مثقال طَبّی و سَدِّ عَد و شهدانج از هریک دو مثقال گلنار یک مثقال قدر شربتس سه مثقال است با آب گرم میل کنند

مُسَهلی که دفع صَفرا و بَلغم کند

گل سرخ سه مثقال گل بنفشه سه مثقال گل گاوزبان یک مثقال با هم بجوشانند و برگ سنای مکی چهار مثقال در آن بریزند تا نیم ساعت دم بکشند پس صاف کنند و با پنج مثقال شیرست و سه مثقال روغن بادام شیرین میل نمایند.

دَوای پیچش شِگم

انیسون که قدری تف داده شده باشد دو مثقال و مغز هسته آلوبالو دو مثقال با هم کوبیده و با هم شیره بکشند و دو مثقال گلاب و دو مثقال قند در آن ریخته میل نمایند.

منضج برای تعدیل و تصفیه خون

عنانب ده دانه گل بنفشه سه مثقال تاجریزی و ریشه کاسنی از هریک دو مثقال جوشانیده صاف کرده باضافه چهارده مثقال شیره مغز فلوس و هشت مثقال ترنجبین و سه مثقال روغن بادام شیرین میل کنند و بدرقه عرق کاسنی بیاشامند. منضجیکه قوام صَفرا را تعدیل کند

گل نیلوفر دو مثقال عناب ده دانه سپستان ده دانه در سیزده استکان ماءالشعیر جوشانیده صاف کنند باضافه دو مثقال شیره تخم خرفه و دو مثقال شیره مغز تخم خیار و شش مثقال شربت بنفشه میل کنند و مسهل این منضج همین ادویه است باضافه سه مثقال سنا و دوازده مثقال مغز فلوس

مُنضج بَلغم

رازیانه دو مثقال انیسون دو مثقال اصل السوس دو مثقال اسطوخودوس دو مثقال پر سیاوشان سه مثقال جوشانیده صاف کنند و با پنج مثقال نبات تا سه روز بنوشند

منضج دیگر

که در اوجاع معدی و کثرت رطوبات داده می شود تا دو روز گل سرخ سه مثقال اصل السوس دو مثقال افنتین دو مثقال پر سیاوشان یک مثقال بابونه دو مثقال

مطبوخ ضد کرم امعاء

افنتین رومی بومادران درمنه ترکی از هریک دو مثقال جوشانیده صاف کنند باضافه نبات چند روز صبح بدهند

منضج سوداء

گل سرخ افتمون شاهی از هریک یک مثقال بسفایج چهار مثقال اسطوخودوس دو مثقال جوشانده صاف کنند باضافه نبات سه روز بدهند

منضج درد سینه و سرفه و امراض سینه

عناّب ده دانه سپستان ده دانه تخم خطمی سه مثقال خبّازی گل بنفشه اصل السوس پر سیاوشان از هریک دو مثقال شیر خشت شش مثقال

مطبوخ برای ذات الجنب و ذات الریه و درد سینه

و سرفه عناّب سی دانه سپستان سی دانه انجیر زرد ده دانه مویز منقی ده دانه

برای اقسام بواسیر بطور کلی

بارهنگ، مامیزه کرّه الاغ، کرّه زبان، خاکشیر تلخ، بنفشه، بزّک، افستین، اولیابگه، حنظل، کوهان شتر، تخم اسپرزه، مُرمگّی، دنبه گوسفند، صبر زرد، گزنگین علفی، شکر سرخ، تخم گشنیز، پیه بُز، آب تره، از هریک دو مثقال زرده تخم مرغ یک دانه همه اجزا را بجز زرده تخم و چربیها و آب تره به مقتضای خود تف بدهند به نحوی که نسوزد و بکوبند و مخلوط کنند با زرده تخم و چربیها تا حالت معجونی پیدا کند و آنها را شیاف کنند هریکی بقدر هسته سنجد و یکی شب و یکی صبح بخود بردارند.

برای سیاه کردن موی که سفید نشود

بطليموس در کتاب زینت گفته است که بیخ کبیر را نرم کوبیده هم وزن آن روغن کُنجد و هم وزن هر دو آب داخل کنند و بجوشانند تا آب تمام شود و نصف روغن بسوزد پس آن را بر سر ضماد غلیظ کنند موی را سیاه کند که هرگز سفید نشود (مؤلف گوید باید تجربه شود)

مسئله فقهیه

سؤال کرده شد که آیا جعبه حبس الصّوت از آلات لهو است یا نه و استماع صوت از آن چه حکم دارد جواب آنست که آلت لهو به شهادت عرف و تصریح فقهاء عظام رضوان الله علیهم آنست که از برای لهو ساخته شده باشد و منفعت و مقصود حلالی نداشته باشد و هیچ یک از این دو در جعبه حبس صوت یا ناقل صوت چنانچه ترجمه لفظ آنست نیست و مخترع آن هنگامی که آنرا اختراع کرده هیچ قصدی از اختراع آن نداشته جز اینکه سری از اسرار مودء در طبیعت را کشف کند و ظاهر سازد که قدرت کامله الهیه نوشتن اصوات را به او آموخته و پس از آن خواندن آن را به او تعلیم داده به نحوی که هیچکس نتواند چنین خطی بنویسد و بغیر از او کسینتواند آن خط را بخواند و حال این آلت حال سایر آلات صوت است از قبیل تلفن و بی سیم و رادیو و امثال اینها و ذاتا هیچ یک از اینها آلت لهو نیست و برای لهو ساخته نشده ولو اینکه گاهگاهی استفاده حرام هم از آنها بشود و فرق واضح است در میان آلات معدّه برای حرام و میان انتفاع محرّم از حلال نرد و شطرنج و امثال این دو از آلات حرامند ذاتا هرچند ممکن باشد انتفاع حلال از آنها برده شود و گردو و انگجستر ولو اینکه بسیاری هم با آنها قمار کنند آلت حرم نیست بنابراین حلیّت و حرمت استماع از آن تابع صوت محفوظ در آن است اگر صوت لهوی باشد استماع آن حرام است و اگر صوت لهوی نباشد حرام نیست شنیدن آن و بعضی از متأخرین فقهاء مانند آیت الله مرحوم حاج سید اسمعیل صدر اصفهانی اعلی الله مقامه بنا بر آنچه از بعضی از بزرگان علماء اصفهان مانند آیت الله مرحوم حاج شیخ محمدرضای مسجدشاهی رفع الله مقامه شنیدیم که ایشان می فرمودند که مرحوم صدر استماع صوت لهوی را از آن حرام می دانستند و می فرمودند صندوق حبس الصوت باعتبار صفحه لهو آلت لهو بر آن صدق می کند و بعد از نزع آن و

و گذاشتن صفحه دیگر ابدأ در آن حال آلت لهُو نیست بهر حال چنانچه منفعت محرمه بر این صندوق مترتب می شود منافع مجلله بسیار هم از آن حاصل می شود که از اغراض عقلانیه است مانند حفظ اقرار و وصایا چنانچه بنا بر آنچه نقل شده در بعضی از شهرها متعارفست که مثلاً پدر صدای پسر خود را که می خواهد سفری برود حفظ می کند و یا پسر صدای پسر خود را حفظ می کند در حالی که شرف بموت است که باستماع صوت پدر خود تسلی خاطر دهد و غیر اینها از غرضهای عقلانی از قبیل سجالات معاملات و اقراراتیکه می کند پس جعبه حبس الصوت بقول مطلق و آلت لهُو است و نه استماع غیر لهُو از آن حرام است و علیت و حرمت تابع صوت محفوظ در آن است و لهُذا می توان گفت که حفظ آیات قرآنیّه و مواعظ سودمند و استماع آن رجحان دارد مگر آنکه عناوین خارجیّه ای بر آن منطبق شود مثل توهین باحضار آن در مجلس لهُو و نحو آن و شنیده شد که در منزل یک نفر از تجار محترم اصفهان جعبه حبس صوتی است که مرحوم آیت الله صدر نامبرده در آن سوره مبارکه حمد را خوانده و مرحوم آیت الله حاج شیخ محمدرضا مسجدشاهی قطعه ای از خطبه های نهج البلاغه را خوانده اگر این جعبه در صدر اول اسلام موجود بود و خطبه مبارکه غدیر خم را از زبان پاک و پاکیزه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و یا یکی از خطبهای امیر مؤمنان علیه السلام را در آن ضبط کرده بودند و در مجالس علماء و اخیار خوانده می شد آیا این مجلس را از مجالس باطل و این آلت را آلت لهُو می شمردند و هیچ دینداری حکم می کرد که گوش دادن به آن حرام است و شکستن آن واجب است و اگر در روز عاشورا صوت مبارک هل من ناصر ینصرنی حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام را ضبط می کردند و در مجالس تعزیه داری برای آن حضرت خوانده می شد و مستمعین صدای مبارک حضرتش را می شنیدند آیا اثران برای گریانیدن و حزن و اندوه زیادت از از نوحه گری و مصیبت سرائی هزار روضه خوان و زیادت بر نبود والله العالم بحقایق الامور

برای ابطال سحر

از افادات خلد مقام عارف ربانی مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی قدس سرّه که برای

ابطال سحر ایندعا را با تربت و زعفران صبح ناشنا با وضو قبل از طلوع آفتاب در حالتی که تمام بندهای لباس باز باشد و گرهی در آن نباشد بر کف دست نوشته بزبان بلید تا سه روز این عمل را انجام دهد رفع سحر خواهد شد دعا این است

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یَا مَنْ اَدَّلَ السَّحْرَةَ بِاعْجَازِ مُوسٰی حِیْنَ اَلْقٰی عَصَاةَ فَاِذَا هِیَ تُعْبَانُ مُبِیْنٌ اَذَلَّ عَمَّنْ فَصَدَّتْهُ سِحْرَ السَّحْرَةِ وَ کَیْدَ الْفَجْرَةِ
اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ

مسئله فقهیه

خوردن تربت مقدسه حضرت سیدالشهدا ابی‌عبدالله الحسین که تجویز شده است خوردن کمی از آن برای استشفاء یا مراد تربت قبر آن حضرت است فقط یا خیر و در صورت عدم اختصاص بقبر تنها تحدید آن تا چه مقدار است

جواب گفته می‌شود که در میان فقهاء امامیه مسئله محل خلاف است بعضی از آنها اختصاص داده اند به تربت قبر تنها مانند شیخ طوسی رضوان الله علیه در کتاب نهاییه و جعفر بن محمد بنقولویه در کتاب کامل الزیاره و ابن ادریس در سرائر و صاحب المقاصد در جامع و محقق حلّی در کتاب نافع و علامه در کتاب مختلف و اما ظاهر کلمات بیشتر از فقهاء و عظام و مشایخ فخرام رضوان الله علیهم عدم اختصاص بقبر تنها است چنانچه از ظاهر وسیله و غنیه و شرایع و تحریر و قواعد و ارشاد و تلخیص و تبصره و غیر اینها استفاده می‌شود و منشأ اختلاف ایشان اختلاف الفاظ نصوص وارد در این باب است.

و اما تحدید محلّ اخذ تربت بنا بر اقوال تعمیم دهندگان آن نیز مختلف است باختلافی که در نصوص آن است از بعضی از آنها استفاد می‌شود تا بیست و پنج ذراع از پیشروی قبر شریف و بیست و پنج ذراع از بالا سر و بیست و پنج ذراع از پائین پا و بیست و پنج ذراع از پشت سر است بنا بر خبر صحیح مروی در باب نوادر کتاب حج کافی و مروی در کتاب کامل الزیاره و مصباح و از بعضی دیگر هفتاد ذراع است در هر طرفی از چهار طرف قبر شریف

و شهید اول علیه الرحمه در دروس فرموده که حدّ حریم قبر حسین علیه السلام از هر طرفی از چهار طرف پنج فرسخ و روایت شده که از طرفی یک فرسخ است و فرموده است که جایز است گرفتن تربت از حرم آن حضرت هر چند دور باشد ولی هر چه به ضریح نزدیکتر باشد افضل است و در کتاب مهذب بارع است که تربتی که تناول آن جایز است شرط آن گرفتن از ضریح مقدس نیست بلکه از حرم هم گرفته شود کفایت می کند و حدّ حرم امتداد دارد تا چهار فرسخ چنانکه در حدیث وارد است و هشت فرسخ هم روایت شده و تربت خود ضریح افضل است و شهید ثانی رحمه الله در شرح لمعه و مشقیه فرموده که مراد بطین قبر شریف زمین مجاور قبر است و روایت شده که آن چهار فرسخ است و هشت فرسخ نیز روایت شده و هر چه نزدیکتر به قبر باشد افضل است و در مصباح کفعمی است که حدّ حریم قبر شریف از چهار جانب پنج فرسخ یا یک فرسخ یا بیست و پنج ذراع است و همه آنها تربت است و تا هفتاد ذراع بر تست آن فضیلت دارد و افضل است از تربت دورتر از آن و در مسالک فرموده که تربت مجاور قبر شریف عرفاً و آنچه در اطراف آن است تا هفتاد ذراع است و روایت شده تا چهار فرسخ و طریق جمع آن است که تا هفتاد ذراع تربت آن افضل است.

کرامت باهره

در اوان مجاورت در ارض اقدس رضویه علی راقدها افضل الصلوه والتحیه در حدود چهارده سال قبل از زمان تحریر این کتاب مبتلا شدم بمرض عرق النساء (سیاتیک) در نهایت شدت به نحوی که شبانه روز قرار و آرام نداشتم و به شدت می نالیدم نه می توانستم از جا حرکت کنم و نه بخوابم و نه بشینم فریاد می کشیدم به نحوی که خانواده ام همه در زحمت و رنج بودند و قرار و آرام را از ایشان گرفته بودم و در ظرف مدت ده ماه و نیم تقریباً خود و بستگان همه در زحمت شدید بودیم و هر چند در مقام استعلاج برآمدم چه در مشهد و چه در طهران و چه در اصفهان سودمند نشد بلکه هر چه در علاج کوشش می کردم شدت درد زیادتر می شد نه دوا و نه دعا هیچگونه تأثیری نمی بخشید به قسمی که از معالجه مأیوس شدم تا اینکه یک روز بعضی از رفقا الزاماً برای مشغول کردن من وسائل حرکت کردن به خارج مشهد به سمت شیروان و قوچان بنام تغییر آب و هوا را فراهم کرده و مرا به شیروان برونند و قریب ده روز در آنجا در نهایت سختی بسر بردم و پس

از مراجعت در بین راه به شهرستان قوچان که رسیدم چند روز هم در آنجا رفقاء قوچانی مرا نگاه داشتند و در پذیرایی با اینکه به سبب ناراحت بودن من در زحمت کاملاً با طیب خاطر تحمل نموده بدون اینکه اظهار خستگی کنند تا روز جمعه ای که فردای آن قصد حرکت به جانب مشهد داشتیم مرا بردند در امام زاده ای که در دو فرسخی قوچان بود به نام شاهزاده حسین و آن روز محل پذیرایی را در یکی از باغات آنجا قرار دادند ولی من به شدت می نالیدم تا زوال ظهر شد آب حاضر کردند برای وضو گرفتن از آن باغ تا نهر آب تقریباً پانصد متری فاصله بود گفتم هرچند رحمت است برای من لکن می روم بهر کیفیتی که هست آنجا وضو می گیرم عصا زنان به سختی خود را کنار جوی رسانیدم و وضو گرفتم و همانجا نشستم که دست و صورت خود را خشک کنم و قدری استراحت کنم دیدم خوابی بزی چوپان های دهاتی آمد از برابر من گذشت بدون اینکه توجهی به من داشته باشد قدری راه رفت و برگشت آمد در برابر من آن طرف جوی ایستاد و سلام و احوال پرسى گری کرد مانند کسی که سالها با من آشنائی داشته با اینکه سابقه آشنایی در میان ما نبود پس از آن چند مسئله فقهی از من پرسید و جواب گفتم بعد از آن با کمال گشاده روئی گفت آقا شما اهل دعا و دوا هستی برای مردمان و از نفس و دعای توفائده ها می گیرند چرا به پای خودت دعا نمی خوانی تا درد آن ساکن شود و صحت یابی من در جواب چیزی نگفتم و لیکن تبسمی کردم رو کرد به من و گفت اجازه می دهی که من چوپان به پای تو دعائی بخوانم گفتم بسم الله پس از جوی جستن کرد و آمد در پهلوئی من نشست و پرسید کجای تو درد دارد گفتم از ورک تا ساق پا دست در بغل خود برد و چاقوی بسیار کوچک باریکی بیرون آورد و از روی لباس به محل ورک من گذارد و شروع کرد به خواندن این دعا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بِسْمِ اللّٰهِ الشّٰفِیِّ بِسْمِ اللّٰهِ الْکٰفِیِّ بِسْمِ اللّٰهِ الْمُعٰفِیِّ بِسْمِ اللّٰذِی لَا یَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَیْءٌ فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ هُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ

و آیات متناسبه ای از قرآن را خواند احساس کردم همین طور که دست خود را فرود می آورد درد از زیر آن ساکن می شد تا دست او که به ساق پایم رسید درد چنان شدت کرد که نزدیک بود بیهوش

شوم چون دست خود را برداشت درد ساکن شد پس گفت برخیز راه برو گفتم نمی توانم گفت می توانی برخیز با ترس زیاد خواستم از جا بلند شوم عصا را برداشتم از دستم گرفت و بر زمین گذارد باز گفت برخیز با اضطراب از جا بلند شدم هیچ احساس دردی در خود نکردم آهسته قدم برداشتم گفت تند برو حرکت کردم بتندی چنین یافتم که اثری از درد در پای خود نمی بینم از روی شوق چند قدم دویدم بعد گفت احساس دردی می کنی گفتم نه بسیار خوشحال شدم و اظهار امتنان کردم چون احسان را از او دیدم یک اسکناس بیست تومانی تقدیم او کردم از من نپذیرفت هرچه اصرار کردم قبول نکرد و خندید و گفت من برای پول این کار را نکردم مأمور بودم به مأموریت خود عمل کردم از او با میل درخواست کردم برای صرف چای اقلا او را در باغ نزد رفقا برم نپذیرفت و گفت تو بیا برویم مهمان من باش پرسیدم مگر منزل شما در کجا است با انگشت خود اشاره کرد و انگشت را دور داد و گفت در این قلعه ها ساکنم و محل معینی را نشان نداد خیلی میل پیدا کردم که با او باشم لکن در محذور رفاقت اخلاقی با همراهان نخواستم آنها راتنها بگذارم به خصوص چون بیرون آمدن آنها از مشهد برای خاطر من بود الحاصل عذر آوردم و او را اجابت نکردم باز به او اصرار کردم که برای صرف چای و نهار با هم در باغ رویم گفت حالا نمی توانم کار دارم یک روز می آیم مشهد در صحن نو در حجره ات خواستم تعیین وقت کند عذر آورد ولی گفت حتماً یک روز خواهم آمد تاکنون هنوز دیگر او را ملاقات نکرده ام پس خداحافظ گفت و از من جدا شد و از آن روز تاکنون که چندین سال می گذرد اثری از درد پا ندیده ام و از آن مرض به کلی شفا حاصل کردم والحمد لله ولا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم و بدون تردید این فیض را از برکات حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علیه دانستم

للمؤلف الحقیر

آفتاب مهرت ار بر ذره تابیدن بگیرد*** ذره در وجد آید و بر مهر بالیدن بگیرد

قطره ای از بحر فیضت گر به خاک تیره ریزد*** خاک دریا گردد و از موج لرزیدن نگیرد

شبنمی از یم جودت بر فلک گر گشت صاعد*** کان گوهر کرد و بر خلق باریدن بگیرد

پرتو لطفت اگر بر هر دل بیتاب تابد*** همچو ناهید از شعف در چرخ رقصیدن بگیرد

چشم گریان بلاکش گر به دیدار تو افتد***بیخود از خود گردد و از وجد خندیدن بگیرد

حَبْذا شمس الشموسی کز ضیاء نور رویش***خیره خور گر دهد از خویش گردیدن بگیرد

ای مهین مهر سپهر ارتضا قربان آندل***کاندر آن نور ولای تو درخشیدن بگیرد

گوشه چشمش شها بنما بحیران بلاکش***تا دوی درد خود را وقت نالیدن بگیرد

از سخنان علی علیه السلام در ریاضی

در جلد نهم کتاب بحار الانوار علامه مجلسی اعلی الله مقامه از مرحوم میر محمد باقر داماد قدس سره نقل فرموده در بعضی از مؤلفاتش که گفته است در کتاب قبیس الانوار در اوافق حزفیه و عددیه دیدم که نوشته بود علی علیه السلام قائل به علم حروف و عدد بوده و در علم حساب داناتر از همه مردمان بود پس در آنجا نقل نموده که یک نفر یهودی آمد نزد آن حضرت علیه السلام و عرضه داشت که یا علی مرا آگاه کن که کدام عددی است که همه کسور تسعه آن صحیح باشد و بدون کسر و همچنین هریک از کسور متعه آن نیز کسور تسعه اش صحیح و بدون کسر باشد مگر ربع آن و هریک از کسور تسعه آن نیز صحیح باشد که ثمن ربع آن و ربع ثمن آن و سبع سبع آن و تسع تسع آن حضرت فرمود اگر تو را آگاه کنم مسلمان می شوی عرض کرد آری و فرمود اضرب انسبوعک فی شهرک ثم ما حصل لک فی ایام سنتک تظفر بمطلوبک یعنی ضرب کن هفته خود را در ماه خود و حاصل ضرب آن را نیز ضرب کن در روزهای سال خود به مطلوب خود ظفر می یابی پس یهودی هفت را در سی ضرب کرد حاصل ضرب دویست و ده شد و دویست و ده را در سیصد و شصت که عدد ایام سال است ضرب کرد حاصل ضرب آن هفتاد و پنج هزار و ششصد شد مقصود خود را به عینه یافت و اسلام آورد مؤلف ناچیز گوید در نسخه دیگری یافتیم که نیز یهودی ای آمد خدمت آن حضرت و عرض کرد که چه عددی است که کسور تسعه آن صحیح و بدون کسر باشد فرمود خذ الارنب واقطع راسه وارفع رتبه یعنی بگیر خرگوش را و سر او را جدا کن و مرتبه آن را بالا ببر - در اینجا حضرت او را به نغز و تعمیمه جواب فرموده مراد آن حضرت لفظ ارنب که به معنی خرگوش است بوده یعنی همزه ارنب را

بینداز و در حساب نیاور و راء و نون و باء را به حساب ابجد بگیر و اعداد این سه را با هم جمع کن چنانچه راء دویست و نون پنجاه و باء دو می شود جمعاً دویست و پنجاه و دو می باشد پس از آن مرتبه حاصل جمع را بالا ببر یعنی باء که در عدد دو است بیست حساب کن و نون که پنجاه است پانصد و راء که دویست است دو هزار حساب کن که جمعاً دو هزار و پانصد و بیست می شود و این عدد همه کسور تسعه اش صحیح و بدون کسر است - یهودی عرض کرد نفهمیدم واضح بیان کن یا علی فرمود اضرب ایّام اسبوعک فی ایّام سنتک یعنی ایّام هفته خود را در ایّام سالت ضرب کن حاصل ضرب آن عددی است که همه کسور تسعه آن صحیح است. و نیز در نهم بحار الانوار از ارشاد شیخ مفید و کتاب کافی شریف از هر یک مسندا نقل نموده از ابن ابی لیلی که گفته است حکم کرد امیرالمؤمنین علیه السلام در قضیه ای حکمی را که پیش از آن احدی چنین حکمی را نکرده است و آن قضیه اینست که دو مردی با هم در مسافرتی رفیق شدند نشستند که با یکدیگر غذا بخورند یکی از آن دو پنج قرص نان داشت و دیگری سه قرص مردی بر ایشان گذشت او را به غذا دعوت کردند و او نشست و با ایشان غذا خورد پس از فراغت از خوردن هشت درهم به نزد ایشان افکند و به ایشان گفت این عوض غذایی است که از شما خوردم پس آن دو نفر در تقسیم درهم با یکدیگر مخاصمه کردند صاحب سه قرص نان گفت باید هشت درهم را با هم تصیف کنیم صاحب پنج قرص گفت پنج درهم از آن مال من است و سه درهم مال تو مخاصمه را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بردند و صاحب سه قرص نان در حضور حضرت طرح دعوی کرد و قصه را نقل کرد حضرت فرمود که در این امر دنائت و پستی است و خصومت در آن پسندیده نیست و صلح و سازش کردن بهتر است صاحب سه قرص عرض کرد من راضی نمی شوم مگر اینکه آنچه حکم واقعی آن است بفرمائی پس امیر مؤمنان علیه السلام فرمود اذا لا ترضی الا بمرّ القضاء فان لک واحدا من ثمانیه و لصاحبک سبعة یعنی حالا که راضی نیستی مگر به حکم واقعی یک درهم از آن هشت درهم مال تو است و هفت درهم آن مال رفیق تست گفت سبحان الله این چگونه حکمی است فرمود اخبرک الیس کان لک ثلاثه از غفه قال بلی و لصاحبک خمسه

قال بلی قال هذه اربعة وعشرون ثلثا اكلت انت ثمانيه و صاحبك ثمانيه كان لصاحبك سبعة و لك واحد فانصرف الرجلان على بصيره من امرهما في القضييه يعنى فرمود خبر میدهم تو را که این چه حکمی است آیا تو سه قرن نان نداشتی گفت چرا فرمود آیا رفیقت پنج قرص نان نداشت گفت چرا فرمود مجموع این هشت قرص بیست و چهار ثلث می شود تو هشت ثلث آن را خورده ای و رفیقت هم هشت ثلث آن را خورده، هفت درهم آن مال صاحب و رفیق تست و یک درهم مال تست پس هر دو در قضیه بینا و منصرف شدند

مرخوم ملامهدی نراقی ره

در کتاب مشکات العلوم چنین نقل کرده که اختلاف است در میان علماء حساب که آیا در میان اعداد صم جذر تحقیقی تعسّر دارد یا متعذر است علم به آن یا آنکه جذر تحقیقی ندارد بعضی داشتن جذر تحقیقی را محال دانسته اند و بعضی فائلند به اینکه جذر تحقیقی دارد و استدلال کرده اند داشتن جذر تحقیقی را به کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در دعاء که فرموده سبحانه الذی لا یعلم جذر الا حتم الا هو یعنی منزّه است آن خدائی که نمی داند کسی جذر اصم را مگر او ظاهر این کلام فهمیده می شود که اضم جذر تحقیقی ثابت دارد واقعاً نهایت علم آن در دست مردم نیست

رباعی منسوب به علی علیه السلام در ضرب

وَوَلَوْ وَزَمَبٍ وَخٍ مَحٍ وَظٍ نَدٍ *** زَرَمَطٍ زَحٍ نَوَزَطٍ بَحٍ حَحٍ سَدٍ

حَطَّ عَبٌّ طَطَّ فَأَيْ ضَرْبٌ مَا *** دُونَ عَشِيرِهَا إِلَيْهَا تَهْتَدِي

بنای این قاعده روی حساب ابجد است مثلاً شش را که در شش ضرب کنیم سی و شش می شود که مراد از وو(66) لو(36) وز(76) مب(42) وح(86) مح(48) وط(96) ند(54) باقی به همین قیاس

از سخنان علی علیه السلام در هندسه

در جزء اول از کتاب مناقب ابن شهر آشوب مرفوعاً از حفص بن غالب روایت کرده که گفت در زمان خلافت عمر دو نفر با هم نشسته بودند که غلامی از نزد آنها گذرانیده شد که

پاهای او در قبه بود پس یکی از آن دو نفر گفت که اگر در قید او چنین و چنان نباشد یعنی وزن فلان مقدار نباشد زن او سه طلاقه باشد و نفر دیگر برخلاف آنچه که نفر اول گفت سوگند یاد کرد پس از آقای آن غلام مقید خواهش کردند که قید را از پای او باز کند تا آن را وزن کنند و بفهمند که وزن آن چقدر است آقای غلام ابا کرد و خواهش آنها را نپذیرفت پس قضیه را به پیش عمر بردند به آنها گفت از زندهای خودتان کناره گیرید و فرستاد در طلب علی علیه السلام و از آن حضرت حکم آن را سؤال کرد پس حضرت فرمان داد تا ظرفی را حاضر کردند و به غلام فرمود تا پای خود را در ظرف گذارد و امر فرمود تا آب در ظرف ریختند به اندازه ای که آب روی قید و پا را گرفت پس از آن تا آنجایی که آب در طشت بود نشان کرد و امر فرمود غلام پا و قید را از آب بیرون آورد آب از آن نشانی که کرده بود پائین رفت پس حضرت فرمود آهن در طشت ریختند تا آب بالا آمد و رسید بحدی که نشان کرده بود و امر فرمود تا آنها را وزن کردند پس فرمود قید هم وزن این آنها بوده عمر از این امر تعجب کرد.

و در همان کتاب از تهذیب روایت کرده که مردی به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد که من قسم یاد کرده ام که فیل را به وزن درآورم حضرت فرمود چرا قسم می خورید به چیزی که طاقت آن را ندارید عرض کرد به آن مبتلا شدم پس فرمود کشتی درازی را که نی در آن بود خالی کردند و تا جایی که کشتی خالی در آن بود نشان کردند پس فیل را در کشتی قرار دادند باز تا آنجایی که کشتی در آب پائین رفت نشان کردند و فیل را بیرون آوردند و به جای آن نی ریختند تا فرورفت در آب و رسید به آن نشانی که فیل در آن بود و نشان کرده بودند بعد از آن نی ها را از کشتی بیرون آوردند و وزن کردند فهمیدند که فیل هم وزن نی ها بوده.

انواع خطاب هایی که در قرآن است

بدانکه خطابهای قرآن بیست و هشت نوع است اول خطاب عام مانند الله الّذی خَلَقَکُمْ دَوْم خطاب خاص مانند یا ایّها الرّسول بلّغ سوّم خطاب عامی که از آن اراده خاص شده مانند یا ایّها النّاس اتّقوا ربّکم و امثال آن زیرا که اطفال و مجانین مشمول این خطاب نیستند

چهارم خطاب خاصی که از آن اراده عام شده مانند یا ایها النبی اذا طلقتم النساء که افتتاح خطاب به وجود مبارک حضرت خاتم الانبیاء است و مراد کسانی هستند که طلاق بدست آنهاست و پنجم خطاب جنس مانند یا ایها الناس ششم خطاب نوع مانند یا بنی اسرائیل اذکروا هفتم خطاب عین مانند یا ادم اسکن و یا نوح اهبط و یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا و یا موسی یا تخف و یا عیسی انی متوفیک و در قرآن به لفظ یا محمد خطاب نشده بلکه به یا ایها النبی و یا ایها الرسول و امثال اینها خطاب واقع شده برای تعظیم و تشریف و تخصیص دادن به این خصیصه و تعلیم دادن به اهالیمان که آن حضرت را به نام ندا نکنند هشتم خطاب مدح مانند یا ایها الذین امنوا نُهَم خطاب ذم مانند یا ایها الذین کفروا لا تعتذوا الیوم و قل یا ایها الکافرون و برای اینکه کفار در محل اهانت واقعتند در قرآن در غیر این دو موضع خدای عزوجل به آنها خطاب نفرموده و لیکن نسبت به اهل ایمان مواجهه خطاب یا ایها الذین آمنوا زیاد شده و نسبت به کفار به لفظ غیبت که کنایه از اعراض از ایشان است و به واسطه خطاب شده مانند یا ایها الذین کفروا و قل للذین کفروا و قل یا ایها الکافرون و امثال اینها خطاب شده دهم خطاب کرامت و تعظیم مانند یا ایها النبی و امثال آن یازدهم خطاب تهکم و استهزاء و شدت غضب مانند ذق انک انت العزیز الکریم دوازدهم خطاب جمع به لفظ واحد مثل یا ایها الانسان ما غرک بریک الکریم سیزدهم خطاب واحد به لفظ جمع مانند یا ایها الرسل کلوا من الطیبات تا قول خدای عزوجل فذرهم فی غمرتهم که خطاب مخصوص خود پیغمبر صلی الله علیه و آله است به تنهایی زیرا که پیغمبر دیگری با او نبوده و بعد از او هم نبوده و نخواهد بود و همین نحو خطاب است نیز آیه مبارکه ان عاقبتم فعاقبوا تا آخر آیه به دلیل قول خدای تعالی واصبر و ما صبرک الا بالله چهاردهم خطاب به دو نفر به لفظ واحد مثل فمن ربکما یا موسی پانزدهم خطاب به دو نفر به لفظ جمع مثل ان تبوءا القومکما بمصر بیوتاً واجعلوا بیوتکم قبله شانزدهم خطاب جمع بعد از واحد مثل و ما تكون فی شان و ما سلوا منه من قرآن ولا تعملون من عمل هفدهم خطاب به واحد بعد از جمع مثل اقیموا الصلوه و بشر المؤمنین

هجدهم خطاب به دو نفر بعد از واحد مانند اَجْتَنَّا لِتَلْفِئَتِنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ اِبَاءَنَا وَ تَكُونُ لَكُمْ اَلْكِبْرِيَاءِ تا آخر آیه نوزدهم خطاب به شخصی و مراد بغیر او مثل یا اِيْهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللّٰهَ وَلَا تُطْعِ الْكَافِرِيْنَ بیستم خطاب بعین که غیر آن مراد نباشد مانند لَقَدْ اَنْزَلْنَا اِلَيْكُمْ فِيْهِ ذِكْرًا و یکم خطاب به شخص و عدول از آن به غیر مثل اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا و مُبَشِّرًا و نَذِيرًا لِتُؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ بیست و دوم خطاب به جمادات و به کسانی که صاحب عقل نیستند مثل فَقَالَ لَهَا و لِلْاَرْضِ اَتَّبِيَا طَوْعًا اَوْ كَرْهًا بیست و سوم خطاب به جنب مثل یا اَبْتِ لِمَ تَعْبُدُ- و یا بَنِيَّ اَنْهَآ- و یا بِنِ اَمْ لَا تَاخُذُ بِيْسْت و چهارم خطاب تهیج و کرامت مثل فَعَلِيَ اللّٰهُ تَوَكَّلُوْا اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ بیست و پنجم خطاب تحنن و مهربانی مثل یا عِبَادِيَ الَّذِيْنَ اَسْرَفُوْا بیست و ششم خطاب تعجیز مثل فَاتُّوْا بِسُوْرَةِ مِنْ مِّثْلِهِ بیست و هفتم خطاب تشریف مثل وَ لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلٰى الْمُؤْمِنِيْنَ در کجای قرآن خطاب به کلمه قد شده نسبت به مؤمنین بغیر واسطه برای فائز شدن ایشان به شرف مخاطبه بیست و هشتم خطاب به معدوم بتبع موجود مثل یا بنی ادم که آن خطاب بابل زمان و کسانست که بعد بوجود می آیند.

مسئله اعتقادی

در کیفیت حضور ائمه علیهم السلام وقت مردن در بالین مختصر و تحقیق در چگونگی آن بدانکه از ضروریات مذهب شیعه دوازده امامی فی الجمله اینست که در هنگام احتضار هرکسی اعم از مؤمن یا کافر ائمه علیهم السلام در نزد محتضر حاضر می شوند و اخبار قریبه بتواتر بلکه متواتره از مصادر وحی و تنزیل در این باب وارد شده پس واجب است بر هر شیعه دوازده امامی حاضر شدن ایشان را در بالین هر محتضری تصدیق کند هر چند عارف به کیفیت حضور ایشان بر وجه تفصیل نباشد چون صادق مصدق خبر داده باید تسلیم باشد بر سیل اجمال گرچه این مسئله از زمان های گذشته تا زمان حاضر چگونگی آن مورد بحث و اختلاف بوده و هست و

منشأ این اختلاف شبهه ایست که از دانشمندان فنّ کلام ناشی شده و آنرا مسلم دانسته اند و گفته اند جسم واحد در آن واحد محال است یافت شود در مکان های متعدده و متاسفانه علت گفتن این سخن و القاء این شبهه پی نبردن به اسرار اولیاء خدا و تکیه کردن به عقول ناقصه خود می باشد و غافل از معارف آل محمد علیهم السلام و ترتیب اثر ندادن به فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام است که فرموده من استغنی بعقله فقد زلّ زیرا که اطوار و حالات اولیاء خدا را به اطوار و حالات خود قیاس می کنند و بنا می گذارند بر اصول خود که غیر از اصول ایشان و فصول خود که سوای فصول ایشانست و علت دیگر قیاس کردن ایشان احکام باطنه را به احکام ظاهره و جوهر جسم اصلی را به عرض آن است با اینکه خدای عزوجلّ راه حلّ آن را در نفس های خود ایشان واضح کرده پس در موضوع رد این شبهه با قصور باع و عدم اطلاع خاطر نشان می نمایم گرچه گویندم ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه تست***عرض خود می بری و زحمت ما می داری از جمله فرمایشات خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلّم است که فرموده من رءانی فقد رأی الحقّ و در خبر دیگر فرموده من رءانی فی المنام فقد رءانی والشیطان لا یمثلُ بی کسی که مرا در خواب بیند مرا دیده است از روی راستی زیرا که شیطان به صورت من ممثل نمی شود به مقتضای این فرمایش شیطان ممثل به صورت پیغمبر نمی شود و همچنین به صورت امام علیه السلام بلکه به صورت مؤمنین کامل الایمان هم طبق اخبار صحیحه و معتبره از قبیل مسلمان و امثال آن ممثل نمی شود پس از شبهه کننده سؤال می کنیم که آیا ممکن است در آن واحد جماعتی در امکنه متفرقه پیغمبر یا امام را در خواب ببینند یا نه در جواب ما بالضروره می گوید امکان دارد در این صورت می پرسیم آنچه را که در آن واحد دو نفر یا بیشتر در خواب دیده اند چه چیز است آیا امریست موسوم یا آنکه اصلی دارد اگر بگوید موسوم است و اصلی ندارد ردّ کرده است حدیث صحیح متفق علیه مزبور را و آن را باطل دانسته و اگر می گوید اصل دارد پس بزعم او چگونه ممکن است یکشی واحد در آن واحد در مکان های متعدده حاضر شود و حال آنکه از مصادر وحی و تنزیل بما رسیده است که فرموده اند التّوم اخ الموت خواب برادر مرگست

و هیچ فرقی با مرگ ندارد مگر در قطع علاقه کردن از جسد بالکلیه در حال مرگ و در حال خواب علاقه خود را از آن قطع نمی کند و پُر واضح است که این مقدار از تفاوت موجب تغییر حکم مذکور نمی شود و به جهت کمال تطابق این دو حالت است که وجود مبارک خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله خواب را به موت تشبیه فرموده و فرموده است *كَمَا تَنَامُونَ تَمُوتُونَ وَ كَمَا تَسْتَيْفِظُونَ تُبْعَثُونَ* و پیغمبر اکرم کلامی را نمی فرماید که غیر از وحی الهی باشد مگر به طور کامل تر از آنچه سزاوار است به نحوی که هیچ مثالی از آن کاملتر نباشد پس هرگاه مطلب صحیح و جایز باشد جمعی در آن واحد پیغمبر یا امام را در خواب ببینند به حکم مقدمات مذکوره ثابت است جواز آن در حال مرگ نیز مطابق الفعل بالفعل اگر نگوئیم به طریق اولی پس کسی که انکار کند جواز آن را در هنگام مرگ واجب است انکار کند جواز آن را در خواب نیز زیرا که هر دو از یک باب است زیرا که حالت خواب و حالت احتضار کمتر از یکدیگر نیستند فلذا هرگاه ما فرق بگذاریم میان حالت موت و حالت خواب بر خلاف وجدان است و اگر گویند ای بگوید چگونه فرق میان حال موت و حال احتضار و حال خواب نیست و حال آنکه شخص خوابیده قصدی نداشته از برای خواب دیدن پیغمبر یا امام و لکن در حال موت بر فرض دیدن واجب است که با قصد و شعور باشد جواب گفته می شود که مبنای قیاس بر وجود یک شخص در آن واحد در مکان های متعدده و قصد و شعور داشتن از چیزها ایست که مربوط به این مقام نیست و اگر سرپیچی از قبول کسی نیست مگر از راه بُهت و مکابره و این اعتراض در حق پیغمبر و امام بلکه مؤمنین کامل ایمان معقول نیست به علت اینکه هر که آنها را در حال احتضار یا در حال خواب ببیند از روی قصد و شعور ایشان است نه قصد و شعور بیننده زیرا که آنها به خواب کسی نمی آیند و خود را ظاهر نمی کنند مگر برای کسی که می خواهند و این بر سبیل اتفاق نیست و کسی که منکر این معنی در حق ایشان باشد از خدا می خواهیم که معرفت پیغمبر و امام شناسی به او عنایت فرماید و اگر انکار کننده از مؤمنین نباشد سبب انکار آنها عدم شعور ایشان است به واسطه منعز شدن ایشان در علائق حسیه جسمانیّه و ضعف مشاعر و قوای ایشان است پس به این سبب وقتی که مردند و زمین عوارض غریبه شعور و قوای آنها را خورد و برگشتند

به آن حالتی که پیش از نزول در عالم حس دنیوی بودند و اختیار آنها قوی شد ظاهر نمی شوند مگر با قصد و شعور پس در اینجا اعتراض سزاوار نیست الحاصل مراد از این بیاناتی که شد برای شکستن صورت منکرین بود در این موضوع

و اما بیان حقیقت مسئله و کشف کیفیت حضور می گوئیم بدانکه در اخبار متواتره مأثوره از اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم اجمعین تصریح و تخصیص شده که خدای تعالی تمام ماسوی الله را از اشعه انوار محمد و آل محمد صلوات الله علیهم آفریده و ایشانند چراغ های ظلمتکده عالم امکان و آچه غیر از ایشان است همه آنها آفریده شدند از شعاعهای اشراق انوار ایشان که آفریده شده است از نور عظمت پروردگار و در محلّ خود مقرر شده که ممکن همیشه به فعل مؤثر خود قائم و پایدار است به قیام صدور به نحوی که اگر بقدر یک چشم به هم زدن از مبدء او مدد تازه قطع شود از او حقیقت و اثری باقی نخواهد ماند زیرا که آن باقی بالذات و واجب الوجود نیست بلکه ممکن و قائم و باقی بالغیر است و ممکن در بقاء محتاج است به علت مبقیه و منقلب به واجب بالذات نمی شود بلکه به حالت امکانی اولیّه خود باقی است و لکن مؤثر نور دهنده از آن منفک نمی شود و هرگز به قدر چشم بر هم زدنی از او پنهان نمی گردد بلکه در هر کجا باشد واجب است که با او باشد لکن نه به طریق حلول و اتحاد بلکه به طریق اشراق و ظهور و مثل آن مثل کاتب است و حروف مکتوبه استفاده کن با دقت نظر از آنچه که برایت نظرمی کنم اگر حروف مکتوبه صاحب عقل و شعور بود و با توجه به مبدء خود نظر می کرد می دید که همه آنها مورد توجه نویسنده او است بدون اینکه حجابی برای آن باشد و لذا هرکه نظر کند به حرفی از حروف کاتب آن را لا محاله در ذهن خود می گیرد که یک شخص بوده و به تعدد آثار متعدده نبوده و لکن در هریک از آثار خود ظهور دارد پس حروف به منزله آئینه های متعدد و کاتب واحد به منزله شاخص در مقابل این آئینه ها است که در همه آنها ظهور دارد و هریک از آئینه ها او را می یابد در حالتی که شاخص از جای خود حرکتی نکرده و در آئینه هم حلول نکرده و در میان او و آئینه افضل و وصلی نیست و همه آئینه ها هم او را می بینند و بر حسب قابلیت خود او را می یابند پس اگر آئینه اعوجاج و کجی دارد مرئی به عوج و کج دیده می شود و به حالت منکرّه و اگر آئینه صاف باشد و کجی نداشته باشد بیننده آن را به همان حالتی که داشته

است می بیند و همچنین و بر همین مثال است حال خلق نسبت به محمد و آل محمد صلوات الله علیهم زیرا که ایشان پر کرده اند آئینه های عالم را به روهای نورانی خود که مربی اشیاء موجوده عالمند زیرا که همه آن موجودات از اشعه انوار آنها خلق شده اند و همین است معنای ولایت کلیه و معنای فرموده حجت و ولی عصر عجل الله تعالی فرجه که در دعای معروف ماه رجب فرموده و مقاماتک و علاماتک الّتی لا تعطیل لها فی کلّ مکانٍ تا آنجایی که می فرماید فیهم مَلَأَتْ سَمَاءَکَ وَ اَرْضَکَ حَتّٰی ظَهَرَ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ یعنی و قسم به مقامات و نشانه های تو آنچنان مقامات و نشانه هایی که هیچ گونه تعطیلی برای آنها نیست در هر مکانی تا آنجایی که فرموده پس به سبب ایشان پر شد آسمان تو و زمین تو تا اینکه آشکار شد که نیست خدائی مگر تو پس هرکسی که دیده بصیرت او باز باشد آنها را می بیند که حاضرند در بالای سرها و پائین پاها و طرف راست و طرف چپ خود بر حسب اقبالات و اعتباراتیکه در اینجا مقتضی ذکر آن و اطاله کلام نیست و لیکن کافر می یابد ایشان را با صورت های غضبناک زیرا که آن مقتضی مراتب طبع او است و مؤمن می بیند آنها را به صورت های خوش که آن نیز مقتضی مراتب طبع او است و هریک از این دو دسته با یکدیگر تفاوت دارند بر حسب تفاوت درجات کفر و ایمانشان و ب می شود که این چشم در دنیا هم برای مؤمنین باز می شود برای بعضی از ایشان که پیش از موت اضطراری در دنیا بهموت اختیاری مرده اند و امثال فرمان مُوتوا قبل ان تموتوا را نموده اند که ایشان گم نمی کنند آنها را نه در بعضی از خوابها و بیداری ها یا در بعضی از اوقات روز بعضی و ندیدن همیشه ایشان را به علت نقص در اقبال و خلوص ایشان است و اینکه خود را صاف و خالص نکرده اند و اگر در خواب هم نبینند به همین علت است لمؤلفه دهی طهارت اگر نفس خویش را شاید***رخش بینی و بر ابرویش نماز کنی و لکن ظاهر شدن اینان برای عموم مردمان در حال احتضار و در قبر است زیرا که در آنجا و در آن حال حجاب های عالم حس از دیده ها دور می شود برای هر مؤمن و کافری پس مؤمن می بیند ایشان را به نحوی که دوست می دارد و کافر می بیند آنها را به نحوی که دوست ندارد دیدن آنها را چون این مطلب را دانستی وحشت نکن از آنچه در اخبار رسیده از حدیث طلحه در جنگ جمل و حدیث روز احزاب و جنگ خندق و عمرو که حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در عقب هر فرقه ای در آن واحد دیده شده در حالتی که در کنار خندق ایستاده بوده این است

حال حاضر شدن آن به بالین محتضر در هنگام مردن و اما حال حضور سایر مؤمنین می گوئیم که اجزاء این عالم بعضی از آنها مربوط به بعضی دیگر است و از برای هر یک از آنها راهی با دیگر است هر چند با واسطه باشد الا اینکه بعضی از آن اجزاء نزدیکتر است ببعضی از جزء دیگر به حیثیتی که اگر مراتب آن جزء ظاهر می شود جزء دیگری از اجزاء به صورتی از صورت های آن در نزد خودش ظاهر شود و هر چه الفت و قرابت و مناسبت آن بیشتر باشد ظهور آن بهتر خواهد بود آیا ندانسته ای که خیال هر چیزی را که در دل زیادتر می کنی و از خیال های دیگر انصراف حاصل کردی و متذکر همان خیالی که کرده ای هستی در بسیاری از اوقات چون به خواب می روی همان را در خواب می بینی آن صورت شالی آنست که برای تو ظاهر شده به همین نحو قیاس که حالت احتضار و مرگ را پس متوجه باش که این هم یکی از وجوه حضور ایشان علیهم السلام است در مکان های متعدده و اما وجه دیگر بدانکه اجسام ائمه علیهم السلام و اجساد ایشان از نور عظمت خدا آفریده شده همچنانکه ارواح آنها هم همین طور است و آن پیش از آفرینش سایر مخلوقات بوده به هزارها سال نوری چنانچه اخبار و احادیث کثیره صحیحه و معتبره بر آن دلالت دارد و از جمله مخلوقات همین تعینات و حدود و تشخصات حسیه ظاهریه است که آنها هم نیز آفریده شده است از شعاع های نورهای ایشان و ایشان سبقت دارند بر آنها نحوه سبقت علت بر معلول زیرا که ایشان اول آفریدگانی هستند که خدا آنها را آفریده و در خلقت و صنع اول بودن چنین نبوده که بیافریند خدای تعالی بعضی از اجزاء وجود و مراتب ایشان را دون بعضی دیگر بلکه تمام خلقت آفریده است ذوات آنها را با جمیع اجزاء وجودشان ذاتاً از جسدها تا دلها ایشان و اجساد ایشان فی الحقیقه در اولیت محدود بالذات با این حدود مخلوقه نبوده که از اشعه ایشان آفریده شده زیرا که جاری نشده است بر ایشان آنچه که اشعه آنها در حدود مخلوقه جاری کرده و آنها با لواث این تعینات مخلوقه از اشعه خود آلوده نشدند هر چند که ایشان از اشعه آنها آفریده شدند زیرا که ارواح و اجساد و اجسام محمد و آل محمد نیز در حد ذات خود دارای حدود و تعینانند نسبت به عالم خودشان الا

اینکه از هر جهت قابل مقایسه با سایر مخلوقاتی که بعد از آنها و از اشعه انوار آنها خلق شده اند نیستند (با همه حسن و ملاحظت اگر اینان بشوند***زاب و خاک دیگر و شهر و دیار دیگرند) و تعجب نکن و غریب به نظرت نیاید آنچه که ذکر شد باز برایت مثالی می آورم گرچه باید بگویم خاک بر فرق من و تمثیل من***قطعه چوب بخودی خود مشخص و صاحب حدود است و نسب بسایر آنچه از او ساخته می شود و بسیط است و جنبه هیولانیت دارد برای اینکه صلاحیت دارد که ماده چیزهای دیگر از قبیل میز و مبل و صندلی و تخت و غیر اینها شود پس درک کن و بدان که اجسام ایشان علیهم السلام متعین است به تعیناتی که مردمان در حال تنزل ایشان در عالم هایی که مرتبه آنها پست تر است نسبت به عالم جوهریت اولیه است می بینند غافل از آنکه ظهور آنها در این عوالم بر وفق حکمت الهیه برای تکمیل خلق است و این اعراضی که بر ایشان عارض شده چنین نیست که مقهور آنها باشند و قدرت نداشته باشند به اختیار خود از خود دور کنند بلکه اختیار با خود آنها است اگر بخواهند بر خود می پوشند و اگر بخواهند خلع می کنند و از همین جهت است که در هوای گرم در آفتاب به واسطه سنگینی جسمشان از ایشان عرق می ریخت و در حال حرکت خسته می شدند و با این حال هرگاه می خواستند مسافت بین مشرق و مغرب را طی کنند به قدر یک چشم به هم زدن طی می کردند چنانچه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله با جسم شریف خود همه طبقات آسمانها را در بعضی از شبها سریعتر از چشم بر هم گذاردن طیفرمود و این برای آنست که تابع قرار می دهند سنگینی جسد ظاهری خود را به سبکی جسد اصلی و روحانیت خود و بسا از اوقات هم به عکس عمل می کردند و در هر دو حالت ابدان ظاهریه آنها به اراده خودشان در قید تابعیت اراده و خواسته خود آنها بود و این مقدمات و بیانات برای کسانی که غور و غوص در حقایق آل محمد علیهم السلام دارند از آفتاب روشن تر است و کوچکتر پرده خفائی بر روی آن نیست.

پس چون این مقدمات را دانستی نیز بدان که هیچ شکی نیست که مانع حاضر شدن یک جسم در آن واحد در امکانه متعدده نیست مگر اکتتاف آن به حدود و تعینات شخصیه و آن صلاحیت برای مانعیت ندارد مگر در وقتی که این حدود از مشخصات این جسم باشد و ذاتی آن باشد به نحوی که هرگاه این

حدود مرتفع شود آن جسم هم زایل می شود یا اینکه این حدود با اینکه عرض است نحویست که بر جسم قاهر و غالب شود که جسم قادر نباشد آنها را از خود دفع کند به اختیار خود و اما اگر جسم نسبت به این حدود متعین نباشد و مقهور و مغلوب آنها نشود ظاهر می شود به هر صورتی که بخواهد خواه به یک صورت باشد یا به صورت های متعدده زیرا که آن غالب است بر جمیع حدود و صورتها و باز نمی دارد او را شأنی از شأنی و نه حدی از حدی و نه تعینی از تعینی و می تواند به هر صورتی که می خواهد اگر بخواهد به صورت نطفه ای در رحم قرار گیرد و یا در پشت پدر قرار گیرد می تواند و اگر بخواهد خود را به صورت شخص تمام خلقت در آورد و خود را برای هر که می خواهد ظاهر کند می تواند و اگر بخواهد به هر صورتی خود را ظاهر کند می تواند و اگر بخواهد یکی باشد یا متعدّد شود می تواند و اگر بخواهد در زمین فرورود یا در آسمان بالا رود یا در هوا بایستد یا از مشرق به مغرب و از مغرب به مشرق رود در آن واحد می تواند و اگر بخواهد خود را به صورت انسان یا طیور یا حیوانات شریفه مانند شیر و امثال آن ظاهر کند می تواند و اگر بخواهد خود را به صورت ملک جلوه دهد می تواند و اگر بخواهد خود را سرخ پوست یا زرد پوست یا سبز پوست یا سفید پوست به مردم بنمایاند می تواند و اگر بخواهد به صورت مردی بزرگ یا به صورت طفولیت و طفل ظاهر کند می تواند و اگر بخواهد خود را به صورت مریض یا سالم نشان دهد می تواند و اگر بخواهد زنده می شود و اگر بخواهد جوان می شود و اگر بخواهد به صورت پیر می شود و اگر بخواهد از نظرها غائب می شود و در هر کجا که بخواهد ظاهر می شود غرض آنکه به هر حالتی که بخواهد از حالات و اطوار وجودیه فی الجمله می تواند و حدی دون حدی و طوری دون طوری او را مانع نمی شود و قبلاً گفته شد که جسم های محمد و آل محمد صلوات الله علیهم جسم های هیولائی غیر مقیّد بالذات بقیدی از قیود است و برای ایشان ممکن است که در آن واحد در مکان های غیر محصوره ای حاضر شوند همچنان که در احادیث اهل بیت عصمت و طهارت وارد شده که امیرالمؤمنین علیه السلام در یک شب در چهل مکان مهمان شد و در چهل جا افطار کرد و مع ذلک در عرش مهمان خدا بود.

و اما سایر مؤمنین نیز کسانی از ایشان که در متابعت آل محمد علیهم السلام کمال اخلاص را بروز داده و خود را در اعمال و اخلاق و روش و رفتار به ایشان متشبّه نمودند نیز می توانند به صورت های متعدده

خود را ظاهر کنند زیرا که بنیاد جسم های ایشان نیز پاکیزه و روحانی است و از خاک بهشت گرفته شده و عوارض عالم طبع و ماده آنها را آلوده کرده و از اظهار آثار ربوبیت آنها را باز داشته پس هرگاه در طریق عبودیت خود را خالص کنند به سبب اقتدا کردن به ائمه علیهم السلام و اولیاء خدا از حیث علم و عمل ظاهر می شود جوهره ربوبیت از کنه عبودیت و از خود دور کردن اضداد برای ایشان و آنها را شانی از شانی و مکانی از مکانی باز نمی دارد و در هر مکانی بخواهند ظاهر شوند به هر صورتی که بخواهند می توانند الا اینکه این معنی برای کمی از مؤمنین بیشتر می شود و ایشان کسانی هستند که مصداق فرموده امیر مؤمنان علیه السلام در حقشان صادق آید که فرموده است انسان آفریده شده است در حالتی که صاحب نفس ناطقه ایست که اگر آن را به علم و عمل پاکیزه کند شباهت پیدا می کند با جوهرهای عُلّهای خود و چون مزاج او معتدل شد و اضداد را از خود دور کرد به سبب آن مشارکت با او می کنند اهل آسمان های هفت گانه پس در مضمون فرمایش آن حضرت تدبّر کن تا برای تو ظاهر شود اسرار خفیه ای که در آن است چنانچه از بعضی از مشایخ و بزرگان از محدثین روایت شده از ذاذان خدمتگزار سلمان فارسی رضی الله عنه که گفته است هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام برای غسل دادن سلمان به مدائن تشریف آورد و او را یافت در حالتی که مرده است روانداز او را عقب کرد از رویش پس سلمان بر روی آن حضرت تبتّم می کرد و خواست برخیزد بنشیند حضرت به او فرمود برگرد به حالت مردگی خود و بنا به روایت صاحب مناقب حضرت به او فرمود مرحبا ای ابا عبدالله چون پیغمبر خدا را ملاقات کردی به او بگو چه گذشت بر برادرت از قوم تو تا آخر خبر مفصّلی که در آنجا ذکر کرده پس ببین که سلمان چگونه اطاعت کرد مولای خود را و چگونه مردن در تحت اختیار او بود و چگونه به روی آن حضرت تبتّم کرد و می خواست بنشیند و چگونه اطاعت کرد از امیر مؤمنان علیه السلام و برگشت به حالت مردگی همه اینها متفرّعت بر آنچه که قبلاً ذکر شد پس بعید نیست که امثال اینگونه از مؤمنین هم به بالین محتضر به همراهی موالی خود که ائمه علیهم السلامند حاضر شوند چنانچه در بعضی از اخبار و احادیث مأثوره به آن تصریح شده خدا توفیق دهد علاقه مندان را به آشنا شدن معارف آل محمد علیهم السلام و شئون ایشان

در بیان احکام ماه های عربی

از کتاب اختیارات و چهل فصل علامه مجلسی اعلی الله مقامه بدانکه محرم ابتدای سال است نزد عرب و سایر مسلمانان به غیر از شیعیان عجم که نزد ایشان نوروز ابتدای سال است و این حدیث را از شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی روایت کرده است که او سند را متصل کرده است به حضرت مبین الحقائق امام همام جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما که فرمود در کتاب دانیال پیغمبر علی نبینا و آله و علیه السّلام نوشته شده

هرگاه اوّل محرم روز شنبه باشد

در آن سال زمستان بسیار سرد باشد و باد بسیار و یخ فراوان باشد و گندم گران و طاعون و مرگ کودکان و تب بسیار و بثورات و دملها زیاد و زراعتها از آفت سالم ماند و به بعضی از درختان و میوه ها آفت رسد و انگور را آفت باشد و در روم حرب واقع شود و عرب با ایشان جنگ کند و اسیر و غنیمت بسیار از ایشان به دست عرب افتد و پادشاه را در جمیع امور عزّت باشد به مشیّتحق تعالی و به روایت دیگر مرگ در میان چهار پایان به هم رسد و اسبان را قولنج عارض شود و در میان مردمان درد گلو و زکام و ورمها و دردها بسیار باشد خصوصاً در عراق و بغداد و اطراف آن و در روم مرگ بسیار باشد و میان عرب و روم کارزار افتد و عرب بر رومی غالب آید و نعمت و اضلیّت در بابل بسیار باشد و در بحرین و نواحی آن اختلاف بسیار در میان مردم پدید آید و قحط و غلا در میان ایشان به هم رسد و از عرب ترسان باشند و عمال بر ایشان تعدی کنند و گیاه در مراعی عرب بسیار باشد و در آخر سال کسی بر پادشاه خروج کند و بر ایشان غالب آید و در آن سال دملها و آبله و کری بسیار باشد و مرغان بسیار باشند و روغن و گوشت و عسل و کتان گران و خرما در درخت فاسد شود و انگور و میوه در بلاد فارس و همدان نیکو باشد و بر درختان بلاد بصره و روم و اطراف آن آفت رسد و میوه در اکثر بلاد گران و کنجد بسیار باشد و در زمستان باران بسیار ببارد و زراعت بسیار و اندک آفتی به آنها رسد و ظروف مس و اشباه آن و پشم و موگران و مرغ خانگی کم باشد

و مرغان شکاری بسیار بمیرد و در بلاد یمن اختلاف عظیم ظاهر گردد و به نهب و غارت منتهی شود و شاید یکی از آفتاب و ماه منخسف گردد و شهب بسیار باشد و در یک ماه این سال خون بسیار ریخته شود و گویند چنین سال نحس است قابیل هابیل را در چنین سالی کشت و آخرش نیکست

هرگاه اول محرم روز یکشنبه باشد

زمستان نیکو گذرد و باران بسیار بیارد و بعضی از درختان و زراعتها را آفت رسد و دردهای مختلف و مرگ های صعب شایع گردد و غسل کم به عمل آید و در هوا اثر طاعون و وبا به هم رسد و در آخر سال پادشاه را غلبه روی دهد و به روایت دیگر در این سال زمستان سرد باشد و تابستان معتدل گذرد و میوه و حبوب در اکثر بلاد عراق نیکو باشد و آفتی به میوه های بحرین و لحسا و فطیف رسد و حوالی آنها و در بلاد مشرق و بلاد جبل ارزانی و گوسفند و شیر بسیار و گیاه صحرا فراوان و در شتران دیوانگی و مستی به هم رسد و آبله کودکان بسیار و زائیدن زنان دشوار باشد و در گاوها مرگ به هم رسد و یک ماه در دسر بسیار مردم را عارض شود و در آخر سال گرانی به هم رسد به سبب اختلاف سلاطین در بین بلاد یمن دهند و اطفال بسیار بمیرند و جو و روغن بسیار باشد و جنگ ها در میان ناس و عامه ایشان باشد و کار و زار در میان مردم عرب و عجم واقع شود و میان عامه ناس و خویشان ایشان فتنه ها حادث شود و در شام حرب و فتنه ها پدید آید و حاکم بعضی از اهل فساد را به قتل رساند و در زمین جبل که همدان و نواحی آن باشد کشش بسیار واقع شود و مرد جلیل القدری از ایشان کشته شود و پادشاه بابل بر مردم مستولی شود و از بعضی وزراء و ملوک اختلاف ظاهر شود و بر پادشاه بشورند و بگریزد یا کشته شود و گروهی بر پادشاه طغیان کنند و مغلوب گردند و کوکبی در آسمان ظاهر گردد در ناحیه مشرق که دنباله داشته باشد و به این سبب قتل حادث شود و گرانی و غارت به این سبب رخ دهد و بادهای سخت وزیدن گیرد و امراض و فور یابد و بسیاری دزدان در صحرا و دریا و حاجیان را غارت کنند و غسل گران شود و تمام ماه یا بعضی از آن منخسف گردد

و هرگاه اوّل محرم روز دوشنبه باشد

زمستانش نیکو بود و تابستانش بسیار گرم و باران در وقتش بسیار بارد و گاو و گوسفندان بسیار به وجود آیند و عسل بسیار باشد و نرخ خوردنی ها در بلاد جبل یعنی در شهرهائی که در میان آذربایجان و عراق عرب و خوزستان و فارس است و بعضی گویند در همدان و حوالی آن ارزان باشد و میوه بسیار و زنان بسیار بمیرند و آخر سال کسی بر پادشاه خروج کند و در نواحی مشرق و بعضی از فارس دلگیری به مردم رسد و زکام در بلاد جبل و اطراف دریا بسیار باشد به روایت دیگر در آن سال فراوانی باشد و شیر حیوانات بسیار باشد و باران بیبارد و حبوب بسیار باشد خصوصاً عدس و ماش و باقلا و نرخ ها ارزان باشد و عسل فراوان باشد خصوصاً در فارس و همدان ذرت و ارزن زیاد باشد به خصوص در هند و فرهنگ و زردآلو در بلاد فارس و بصره و شام با سایر میوه ها نیکو به عمل آید و خربزه و خیار در ولایت مشرق و عمان نیکو و خرما و میوه ها و گوشت و روغن فراوان باشد و لیکن زر در میان مردم کم باشد و در بلاد مشرق و اسکندریه و اطراف هند مرگ بسیار باشد و مرض سودا و دیوانگی بسیار و در زمستان زفاف و تزویج زنان بسیار شود و دریا طغیان کند و بعضی از بلاد در اغرق کند و آب فرات و نیل کم شود و به اینسبب مدّت دو ماه در مصر قحط عظیم پدید آید و هواشی و چهارپایان در صحرا نیک باشند و حبوب و میوه ها در مکه معظمه بسیار ارزان باشد و بلیّه و آزاری در آن بلده طیبیه به هم رسد و در میان مشایخ عرب فتنه حادث شود و قلعه ای در اطراف مشرق یا جنوب از تصرف اصحابش نیز بیرون رود و محتمل است که یکی از آفتاب و ماه منحسف شود و خروج کننده ای از نواحی مشرق بیرون آید و در بلاد فارس بیم و هراس عظیم از بعضی از سلاطین حادث شود و در مردم اضطراب به هم رسد و نان کم و در ترقی باشد و بر پادشاه مشرق کسی خروج کند و حاجیان به سلامت بروند و در شبی دزدی به ایشان برسد و آسیبی از او نیابند

و هر سال اوّل محرم روز سه شنبه باشد

زمستان بسیار سرد باشد و برف و یخ بسیار و در بلاد جبل و ناحیه مشرق گوسفند و عسل بسیار باشد و به بعضی از درختان و انگور آفت رسد و در ناحیه مشرق و شام حادثه ای در آسمان ظاهر شود که از آن خلق بسیار بمیرند و بر پادشاه صاحب خروج قوی خروج کند و پادشاه بر او غالب آید و در زمین فارس بعضی از غله ها را آفت رسد و در آخر سال نرخ ها گران شود به روایت دیگر زراعت بسیار به عمل آید و باران بسیار بیارد و فصل پائیز نیکو گذرد و میوه ها در بلاد جبل فراوان و تب بسیار و گندم و جو و عدس فراوان باشد و آب فرات طغیان کند و شاید در تابستان باران زیاد بیارد و در بصره لوبیا و ماش و باقلا فراوان باشد و خرما کم به عمل آید و در ارزن آفتی به هم رسد و در بلاد هندوستان و شام به درختان آفتی رسد و آن از سرما باشد و در بلاد فارس ملخ بر زراعت افتد و میوه در این سال بسیار و زر کم بود و گروگان و مویز و بادام بسیار بود و نرخ ها در اول سال در جمیع بلاد ارزان و پنبه گران و گاه هم ارزان و عسل فراوان و خربزه و خیار را آفتی رسد و شکار دریا بسیار و از گرما و سرما آفتی به غلات مغرب رسد و در بعضی از شهرها کسی بر پادشاه خروج کند و در پادشاه عجم و ترک اضطرابی پدید آید و در میان عرب و هواشی ایشان در آخر سال مرگی به هم رسد و در آسمان ستاره دم داری پدید آید که علامت جنگ و گرانی باشد یا سرخی عظیم ظاهر شود که علامت هلاک بعضی از وزراء باشد و در مصر و شام و مقابله فتنه به هم رسد و هر سالی که اول محرم روز چهارشنبه باشد

زمستان وسط و در حجاز باران نافع بیارد و غلات و میوه ها در بلاد جبل و مشرق بسیار و اما مردمان بسیار بمیرند و در آخر سال در زمین بابل و بلاد جبل آفتی به مردم رسد و نرخ های ایشان ارزان و پادشاه بر دشمنان غالب آید و به روایت دیگر عسل بسیار باشد و آب دجله طغیان کند و در بلاد شام مرگ بسیار و اکثر اطفال بمیرند و ملخ مزروعات اهل شام را تلف کند و در آخر سال قحطی در میان ایشان به هم رسد و باران بسیار بیارد و بسیاری از خانه ها و

و عمارت ها منهدم شود و درختان خرما ضایع شود و رعد و برق عظیم ظاهر شود و بادهای تند وزد و بیماری بسیار باشد و زنان آبستن بمیرند و در آخر سال در ناحیه فارس خوک بسیار و وحشیان صحرا و مرغان شکاری و بُز و گاو بسیار وسیع و شرا و معاملات بسیار واقع شود و در شتران گری به هم رسد و شاید مرگی در چهارپایان پدید آید و در فصل پائیز بیماری بسیار شود و در اطراف مدینه جنگ عظیم روی دهد و مشایخ و علماء بمیرند و بلاد یمن از خوف و قتل و غارت خراب و باز معمور شود و در میان عرب بادیه کشش بسیار شود و باد شمال وزد و متاع ها و پنبه گران و کتان ارزان باشد و ابریشم و حریر ارزان و نیکو باشد و در میان عرب و عجم جنگ ها رو دهد و عرب غالب آید و پادشاه روم بمیرد و بزرگی از عرب بمیرد و مردم دیالمه نیز بسیار بمیرند و در فصل پاییز مرض زحیر بسیار باشد و اختلاف در میان سلاطین هند به هم رسد و فتنه ها در بصره و ولایت فارس حادث شود.

و هر سالی که اوّل محرم روز پنجشنبه باشد

زمستان ملایم و در نواحی مشرق گندم و میوه ها و عسل بسیار باشد و در اول سال و آخر سال تب بسیار حادث شود و رومی را بر مسلمانان غلبه حاصل شود پس عرب بر ایشان غالب شوند و در زمین سند محاربات واقع شود و پادشاه عرب مظفر باشد و به روایت دیگر در اول سال بارش و سرما کم شود و ابر و رعد بی باران بسیار باشد و غلات و میوه ها در همه بلاد جبل ارزان و فراوان و سفر دریا نیکو باشد و شکار ماهی بسیار و روغن و نان گران شود و آب نیل طغیان کند و روم بر مسلمانان حمله بیاورند و مسلمانان بر ایشان غالب شوند و در بادیه جنگ و کشش بسیار شود و شاید یکی از مشایخ ایشان کشته شود و در بعضی از شهرها کسی بر پادشاه خروج کند و منهزم شود و کاروزار در اکثر بلاد خصوصاً در فارس بسیار شود و دزدان و راه زنان دست بر او زند و حکام بر رعایا ستم کنند و بادهای تند وزد که درختان را برکنند و در لحا و قطیف و نواحی آن فتنه میان عربان و پادشاه ایشان حادث شود و پادشاه غالب گردد و در بلاد حبشه و اطراف آن کاروزار بسیار شود و در بلاد فارس در آخر سال میان سه طائفه فتنه حادث شود و فساد بسیار در آن بلاد

به این سبب ظاهر گردد و در ناحیه دریا فتنه ها حادث شود و در این سال مرگ در میان گاوها بسیار باشد و لیکن گوسفندان فراوان گردد و شاید که ماه منحسف شود و به روایت دیگر حاکم قسطنطنیه که مراد از آن پادشاه اسلامبول باشد او را بکشند یا بگریزد و مفقود شود یا او را خلع نمایند و در ولایت عجم خرابی راه یابد از راه ظلم پادشاه و نایبان او و زر در میان مردم کم و خلق از تنگی معاش و کسادى به فغان آیند و دادرسی در میان خلائق برطرف شود و عرب بر عجم زیادتی کنند و خلق بسیاری را بکشند و ولایت ایشان را خراب کنند و عربان بر رومیان نیز بتازند و بعضی از اماکن از تصرف والیان روم بدر رود و پادشاه عجم در همه جا مغلوب شود و باران در وسط سال بیارد بی فایده و رعد و برق بسیار شود و از همه اطراف بر پادشاه خروج کنند و بیرون آیند خصوصاً طایفه ترکان خوارزم و از سمت قطب شمالی حرکت کنند و به حوالی دریا رسند و خرابی بسیار به طبرستان رسانند و ترکان با عجم در آویزند و بر ایشان غالب شوند و خلقی بسیار از فقرا و رعیت پامال و کشته شوند و احتمال دارد که این سال یا سال آینده پادشاه عجم در سمت مشرق به حرکت آید و جبن و بدولی باو راه بیاید و در راه حادثه ای او را عارض شود که مدتی توقف کند و امرای خراسان و سگان بلاد نالان باشند و احتمال دارد که لشکری از عجم در خراسان و عراق جمع شوند و رسولان از ولایت کفر به جانب پادشاه آیند و در اول سال گندم گران و نان عزیز شود و در دریا فتنه ها پیدا شود و اضطراب عظیم به اهل عمان راه یابد و اکثر ولایت دریا خراب شود به قتل و غارت و کشتی ها در بعضی اماکن به دست والیان افتد و رهائی نیابند و این علامت ادبار پادشاه باشد و غلبه با صاحبان خروج باشد و امیر جلیل القدری کشته شود و فوت علما بسیار شود و در میان این طایفه حد و نزاع بسیار شود و اگر آفتاب کسوف نماید بعضی اماکن از تصرف والیان اسلام بدر رود.

و هر سالی که اوّل محرم روز جمعه باشد

در آن سال زمستان سرما باشد و باران کم بیارد و آب رودخانه ها کم بوده باشد و در بلاد

جبل صد فرسخ در صد فرسخ غله کم باشد و مرگ در میان مردم بسیار باشد و در ناحیه مغرب گرانی باشد و به بعضی از درختان آفت رسد و روم را بر فارس غلبه عظیم به هم رسد و به روایت دیگر غلات در مصر و حبشه و شام کم به عمل آید و گرانی در بلاد مغرب و بلاد فرنگ و اطراف اندلس حادث شود و ارزانی بسیار در بلاد فارس به هم رسد و غلام بصره و عراق نیکو شود و لیکن از جهت سلاطین و عمال ستمها بر ایشان برسد و غلات در جبل عامل و نواحی آن نیکو به عمل آید و انگور و گندم در بصره و شام بسیار به عمل آید و مرد صاحب مثنای در بصره کشته شود با گروه بسیار از اتباع او و میوه ها نیکو باشد و آب دجله به حدی طغیان کند که بغداد مشرف بر غرق گردد و پادشاهی از پادشاهان هندوستان بمیرد و در ماه ربیع الاخر تا ماه جمادی الثانیه دردها در میان مردم بسیار شود خصوصا درد گلو و درد پشت و ورمها و درد حلق و امراض شکم و کلف و یرقان و جرب و دملهای بسیار باشد و زنان آبستن فرزند بیندازند و بسیاری از ایشان بمیرند و امیری از شام ظاهر شود بر مدینه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مستولی شود و ملخ بر بعضی از بلاد غالب گردد و اگر که ستاره دم داری ظاهر شود فتنه های عظیم از آن به ظهور رسد و کسی بر پادشاه خروج کند و کردان و عجمان قوی گردند و در زمین عراق حرب و اضطراب و اختلاف بسیار پیدا شود و خوفی به حاجیان رسد و مرد بزرگی در شام به قتل رسد و در بلاد خراسان فتنه عظیم به هم رسد و در اطراف دردها پیدا شود و آب چشمه ها بسیار باشد

طریقه گرفتن روغن انتیمون

انتیمون که آن عبارت است از سنگ سرمه روغن آن نافع است برای انواع قروح و سرطان و آکله و غانفرایا و روغن آن را به چند طریق می توان گرفت اول بگیرند از سنگ سرمه هر قدری که میخواهند و آن را نرم بکوبند و در ظرف چینی یا شیشه ای کرده و سرکه مقطر بر روی آن بریزند به اندازه سه انگشت یا چهار انگشت بالای آن را بگیرد و بر هم زده بگذارند تا اینکه صاف و ته نشین شود پس مقطر سرکه را از آن پس بگیرند و باز سرکه مقطر تازه بر روی آن بریزند و یک روز بگذارند تا خوب ته نشین شود و صاف شود پس مقطر سرکه را از آن جدا کنند و باز سرکه مقطر تازه بر روی آن بریزند به همین دستور تا رنگ انتیمون

گرفته شود و دیگر رنگ سرکه را تغییر ندهد پس سرکه را از آن باقرع و انبیب تقطیر کنند تا روغن در ته قرع بماند پس آن را تا چهل روز در زیر سرگین اسب دفن کنند و پس از چهل روز بیرون آورند و نگاه دارند نافع است برای انواع قروح و سرطان

طریق دّوم استخراج روغن انتیمون شکری است و کیفیت آن اینست که بگیرند هر اندازه ای از انتیمون که می خواهند و با هموزن آن شکر بسیار بسیار نرم بکوبند و آن را در افلاطونی کرده تقطیر کنند برای جمیع امراض داخله نافع است.

و اگر حبّ آن را بسازند برای تب و لرز و اقسام تب ها و نوبه ها نافع است و کیفیت ساختن آن چنین است بردارند هر اندازه ای از روغن انتیمون که می خواهند و مطابق نصف وزن آن صبر زرد در آن داخل کنند مثلاً یک اوقیه روغن را نصف آن صبر داخل کنند با دو درهم عنبر و نیم درهم زعفران و آن را حبّ نموده از یک تا سه حب استعمال کنند عرق می آورد و تب را قطع می کند.

طریق سوم در استخراج جوهر انتیمون بگیرد از انتیمون هر قدر که می خواهد و در بوطه بسوزاند تا سفید شود و اگر اینقدر بسوزاند تا سرخ شود بهتر خواهد بود پس آن را در شیشه ای کرده عرق شراب بر روی آن بریزد و سر شیشه را گرفته دوازده روز در جای گرم بگذارند بعد آن را بیرون آورده تقطیر کنند و آنچه که تقطیر نشده باز مقطر را روی آن برگردانند و دو مرتبه تقطیر کنند پس آنچه که در ته قرع باقی ماند آن را نگاهدارند و طریق و اندازه استعمال آن مقدار چهار برنج است که با بعضی از آبهای مناسب بنوشانند برای انواع تب ها و استسقاء و امراض رحم و صرع و دانه های آتشک و مرض تقلیس و قروح خبیثه و بواسیر و آکله و سرطان نافع و مفید است (اقتباس از کتاب طبّ کیمیائی بر اکلسوس حکیم)

طریقه گرفتن روغن سرب

نیز نافع است برای انواع قروح و سرطان و آکله و غانقرایا طریق گرفتن آن چنان است که بگیرند هر اندازه ای از سرب که می خواهند و آن را مکّلس کنند و در سرکه بنخسانند و خشک کنند تا شش مرتبه پس آن را در مکان سردی بگذارند تا حاصل شود پس آن را در مایل الرقبه یا افلاطونی تقطیر کنند تا سرکه ای که

در او مانده تقطیر شود پس ظرف قابله را عوض کند تا روغن آن تقطیر شود این روغن نافع است برای سرطان و آکله و غانقرایا و این روغن برای خوردن نیست باید روی آن موضعی که سرطان یا آکله یا غانقرایا است بمالند (نقل از طب کیمیائی بر اکلسوس)

در طریق گرفتن روغن نمک برای حل طلا

نمک را در سرکه مقطر حل و تقطیر کنند و مقطر را باز دو مرتبه تقطیر کنند تا هرچه آب دارد برود و روغن در ته قرع بماند این روغن در حل کردن طلا بی نظیر است (بر اکلسوس)

تدبیر سرنج برای قروح خبیثه و سرطان

صفت آن اینست که بگیرند سه رنجی را که از غبار و خاک پاک باشد و سرکه مقطر بر روی آن بریزند به قدری که چهار انگشت بالای آن بایستد و تا چهار روز در مکان گرم یا بر روی خاکستر گرم بگذارند و در آن مکان مکث نکنند که بخار آن به انسان ضرر می رساند و چون رنگ آن داخل سرکه شد آن را صاف کنند و سرکه تازه مقطر بالای آن بریزند و در همان مکان به نحو سابق بگذارند و باز بعد از رنگ گرفتن سرکه صاف کنند و همچنین عمل را مکرر کنند تا وقتی که چیزی از رنگ در آن باقی نماند پس همه را جمع نموده بجوشانند و نمک آن را بگیرند به طریق معلوم اگر آن نمک را در مکان مرطوب گذارند منحل و روغن می شود این دوائی است بسیار با منفعت ضرر زیق را از بدن دفع می کند و همه قروح خبیثه متعفن را نفع می رساند این دوا تعدیل معدنیات می کند وحدت آن را زایل می کند و آفت آن را از بدن باز می دارد و علاج تامی است برای قروح متفصنه دردیه و خبیثه مثل سرطان و غانقرایا و آکله و جمیع قروح زحلیه و اگر آن را با آب لسان الحمل که به فارسی بارتنگ و بارهنگ می گویند یا آب عنب الثعلب که آن را تاجری گویند حل نمایند و با روغن بابونه و برورمها بمالند تحلیل می برد و اگر با روغن صمغ البطم که آن را تفر می گویند بر جراحات ها و قرصه ها بمالند آنها را رفع می کند و برای قروح پستان و سرطان نظیر ندارد و با گلاب یا آب اسفاناج در چشم بچکانند سرخی چشم را می برد و اگر سه حبه آن را با آب بارتنگ بیاشامند رودها و احشا را

نفع می رساند و برای تب رعب و امراض طحال نافع می باشد و اگر با روغن گل حل نمایند سیلان منی را باز می دارد و این شکر ارباب صناعت کیمیا مشهور است و اگر به تقطیر صناعی مقطر شود تا آنکه روح آن بیرون آید روح ملح خودش تقویت می نماید و اگر بعد از حل آن به ماء الرزین با ذنب مکّس جمع شود ذهب نباتی از آن ظاهر می شود و این عمل به تجربه معلوم شده است.

لِلْمَوْلَى الْحَقِيرِ

باز لیلی گیسوان را شانه زد***نیش بر مجنون بهر دندان زد

ریخت مشکین موی مشکورا بدوش***برد از مجنون قرار و صبر و هوش

با هزاران غمزه طنازی نمود***هر زمان با زلف خود بازی نمود

آتشی اندر دل دیوانه زد***شمع جاننش نار بر پروانه زد

عقل را از ذات و از اسم و صفات***هم ز افعالش نموده محو و مات

زلف را بر رخ پریشان ساخته***سلسله بر پای دل انداخته

داشت مجنون دیده لیلی شناس***در میان دیده ها بی التباس

زین سبب گردید خوش مفتون او***از همه ببرید و شد مجنون او

غیر عکس لیلی اندر دل ندید***نقش لیلی دید هر سو بنگرید

دید او چون کوه صحرا بحر و بر***غیر لیالیش نیامد در نظر

زین سبب در عاشقی مشهور شد***بهر او دیوانه و رنجور شد

بند بند او پر از لیلی بدی***هر کجا در کوه یا صحرا شدی

گرچه دور از صحبت دلدار بود***لیک عشق لیلی او را یار بود

جان لیلی را به جسم خود بدید***جان خود در جسم لیلی پرورید

زین سبب چون خورد لیلی نیشتر***خون او از دست مجنون شد بدر

مست لیلی بود و لیلی مست او***زین جهت شد دست لیلی دست او

عاشق و معشوق گشته متحد*** در صفت مانند احمد با احد

لی مع الله گفتن شمس وجود*** گر کنی ادراک از این راه بود

جای دست حق بدار پای علی*** خود ازین تنظیر گردد منجلی

پرتو از خورشید کی گردد جدا*** از خدا نبود جدا دست خدا

بودی رحمان گر شنیدی از یمن*** مصطفی زینراه بود ای مؤتمن

در اُحد بشکست دندان رسول*** شد اُویس اندر یمن زار و ملول

حُب احمد را خدا گر حُب خویش*** خود از این راه است کو خواندش پیش

امر و نهی او است امر و نهی حق*** لطف و قهر او است لطف و قهر حق

کلام حضرت صادق علیه السلام در شناساندن صاحبان عقول

سید بحرینی ره در تفسیر برهان در ذیل آیه شریفه یا ابلیس ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی تا آخر آیه در تفسیر سوره ص از شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی ره روایت کرده که گفت حدیثنا ابو محمد هرون بن موسی قال حدیثی محمد بن همام قال حدیثی عبدالله بن جعفر الحمیری قال حدیثی عمر بن علی العبدی عن داود بن کثیر الرقی عن یونس بن ظبیان قال دخلت علی جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام (و ساق الحدیث الی ان قال) ثم قال علیه السلام ان اولی الالباب الذین عملوا بالفکر حتی ورثوا منه حب الله فان حب الله اذا ورثته القلوب استضاء به و اسرع الیه اللطف فاذا نزل منزله اللطف صار من اهل الفوائد فاذا صار من اهل الفوائد تکلم بالحکمه و اذا تکلم بالحکمه صار صاحب فظنه فاذا نزل منزله الفطنه عمل بها فی القدره فاذا عمل بها فی القدره عمل فی الاطباق السبعه فاذا بلغ هذه المنزله جعل شهوته و محبته

فی خالقه فاذا فعل ذلك نزل المنزل الكبري فعابن ربّه في قلبه وَ وَرِثَ الحِكمه بغير ما ورثته الحكماء و ورث العلم بغير ما ورثته العلماء و ورث الصّدق بغير ما ورثته الصّديقون ان الحكماء ورثوا الحِكمه بالصّدق و ان العلماء ورثوا العلم بالطلب و ان الصّديقين ورثوا الصّدق بالخشوع و طول العباده فمن اخذ بهذه السّيره اّمّا ان يسفل و اّمّا ان يرفع و اكثرهم الذي يسفل ولا يرفع اذا لم يرع حق الله ولم يعمل بما امره الله به فهذه صفه من لم يعرف الله حق معرفته و لم يحبّه حق محبّته فلا يغرّنك صلوتهم و صيامهم و رواياتهم و علومهم فانهم حمزّ مستنفره ثم قال عليه السّلام يا يونس اذا اردت العلم الصحيح فعندنا اهل البيت فانا ورثناه و اويتنا شرح الحِكمه و فصل الخطاب (فقلت يا بن رسول الله) و كلّ من كان من اهل البيت ورث كما ورثتم من عليّ و فاطمه (فقال عليه السّلام) ما ورثه الا الاثمه الاثني عشر (فقلت سمّهم يا بن رسول الله صلى الله عليه و آله) (فقال عليه السّلام) اولّهم علي بن ابي طالب و بعده الحسن والحسين و بعده علي بن الحسين و بعده محمد بن عليّ و بعده انا و بعدى موسى و لى و بعد موسى عليّ ابنه و بعد عليّ محمد و بعد محمد عليّ و بعد عليّ الحسن و بعد الحسن الحجه اصطفانا الله و طهرنا و اتانا ما لم يؤت احداً من العالمين (الحديث)

مضمون حدیث شریف للمؤلف الحقیق

صادق آن غواص دریای یقین***درّ معنی سفت با یونس چنین

یابن ظبیان صاحبان عقل را***خواهی اردانی شناسانم تورا

دان بود از روی فکرت کارشان****جمله کردار و هم گفتارشان

چون که دل شد وارث حبّ خدا***می شود روشن بنور کبریا

چون شود روشن به لطف آید قرین***پس شود زاهل فوائد با یقین

چون فوائد یافت می گردد کلیم***گفته اش حکمت شود شخصش حکیم

نازل اندر منزل فطنت شود***فطنتش زائیده از حکمت شود
پس به فطنت کار در قدرت کند***هم به قدرت آسمان ها افکند
پس رسد در منزل بالاتری***تا شود حق بین به چشم دگری
چون که سالک اندر این منزل رسید***با بیان و لطف و حکمت آرמיד
در دل او ره نیابد غیر ربّ***شاهد غیث دهد فیضی عجب
چون که دل تقویض صاحب دل شود***صدق و علم و حکمتش حاصل شود
نی ز راه حکمت اهل رسوم***تر طریق ظاهر اهل علوم
تر ره صدیق خاشع در عمل***کین سر ره مأمون نباشد از زلل
حکمتی کان از سکوت آید بدست***یا که علم لب ظاهر پرست
یا که صدق از عبادات و خشوع***در قیام و در سجود و در رکوع
صاحب این هر سه یا گردد بلند***یافتند در چاه پستی و گزند
بیشتر در راه پستی سالکند***مانده در چاه طبیعت هالکند
زانکه بر حُبّ خدا راعی نیند***امثال امر را ساعی نیند
هان شو مغرور بر طاعاتشان***بر نماز و روزه و عاداتشان
بر روایات و علوم و حالشان***خود مشو مفتون و بر اعمالشان
انَّهُمْ فِي النَّاسِ كَانُوا أَحْمَرَهُ***كُلُّهُمْ مِنْ قَسْوَرَةٍ مُسْتَنْفِرَةٍ
چون خران از شیرشان باشد گریز***علم و حکمتشان نی از روی تمیز
یونسا علم صحیح ار بایدت***غیر ما دیگر کسی ننمایدت
علم بی آرایش اندر نزد ما است***علم این و آن خطا اندر خطا است
علم ما سرچشمه اش علم خدا است***علم آنان مشرعی و هم و هوا است
علم ما هشیاری و عقل آورد***علم آنان مستی و جهل آورد

علم ما زاسرار ما اوحى بود***علم ما موروث علمنا بود

ص: 278

داده ما را حکمت و فصل الخطاب*** هست اندر نزد ما علم کتاب

یون از جام ما سرشار شو*** نوش کن وز جرعه ای هشیار سود

باده های این و آن مستت کند*** وز بساط قرب حق پستت کند

لیک از این باده نورانی شوی*** سرخوش از صهبای روحانی شوی

باده از جام ولایت نوش کن*** عقل را با عشق هم آغوش کن

یون ما اهل بیت رحمتیم*** مصطفی را باب علم و حکمتیم

گفت یونس یابن ختم الانبیا*** آنچه را وارث شمائید از خدا

کلّ اولای و علی و فاطمه*** وارثند از فاتحه تا خاتمه

پس بگفتانی ده و دو آفتاب*** زال احمد وارثند و کامیاب

گفت یونس شرح فرما نامشان*** یک از آغاز تا انجامشان

گفت زیتون سراج کبریا*** بشنو ای یونس که تا گویم تو را

اول آن سر حلقه اهل یقین*** عارف بالله امام المتقین

دومین باشد حسن سبط رسول*** پس حسین بن علی فرخ بتول

چارمین سجاد زین العابدین*** پنجمین باقر امام مهتدین

ششمین من آنکه مذهب تام از او است*** هفتمین موسی که فیض عام از او است

هشتمین مهر سپهر ارتضا*** زاده موسی علی یعنی رضا

نهمین ابن الرضا المولی التقی*** دهمین باشد علی وَهُوَ التَّقِی

پس حسن ابن التقی العسکری*** آنکه دارد بر خلائق سروری

خاتم آنها است غیب مستتر*** قائم بر حق امام منتظر

یون مائیم صفوتهای حق*** کرده حق ما را برای از طعن ورق

راه نجاه منحصر در متابعت آل محمد است

طوطی طبعم شکر ریزی نمود***بلبل دل نغمه انگیزی نمود

آری آری حاصل نی شکر است***خاصه این نی شکرش شیر نیر است

نی شکر می آرد و نحل انگبین***انّ فیہ لذّه للشاربین

تا دل از این شهد و شکر نوش کرد***عقل را با عشق هم آغوش کرد

حبّذا از عشق و از آوای عشق***حبّذا از رونق کالای عشق

عشق آمد عقلها را مات کرد***پاره پاره جامه طامات کرد

خرقه پوشان را همه مدهوش کرد***میکشانرا حلقه اندر گوش کرد

هان تو ای دل جرعه ای از اینظهور***نوش کن آنگاه در دل یاب نور

کهر با طبعی خود را کن رها***گاه جوئی که تو را بنخشد بها

زرّه آساگیر در دل آفتاب***تا که گردی از فروعش کامیاب

از قفای سمش رو همچون شعاع***آخر ای مدعوّ اجابت کن زراع

کن اجابت تا اجابتها کند***مرده دل را از دمی احیا کند

شربت وصل از توّسل نوش کن***گوشوار بندگی در گوش کن

خدمت محمود بنما چون ایاز**پیش او نه بر زمین روی نیاز

با نیازی بی نیاز از آز شو***روز و شب با یاد او دمساز شو

چنگ زن بر عروه الوتقای دین***بعد احمد دامن جبل المتین

بعد او رُو بر دَرِ اولاد او***مینمای و راه پوی و کام جو

کین ده و دو برج افلاک و لا***بعد احمد هادیند و رهنما

ختم ایشان دان امام منتظر***مهدی موعود و غیب مستتر

کو بود حتی و امام رهنما***هادی بالحق ولیّ اولیا

آنکه می گردد از او محکم اصول***پادشاه انس و جان شبه رسول

مظہر اَنّی انا اللہ است او***سَرّ حق و غیبہ اللہ است او

ص: 280

اسم اعظم را اگر بشنیده ای*** او است کو پنهان شد از هر دیده ای
دین حق کامل شود از مست او*** ما سوی الله جملگی پابست او
آل احمد جمله انوار حقند*** جمله مجلای جمال مطلقند
جمله شکاتند و مصباح و زجاج*** کوکب دری همه در لیل داج
حبّذا از این درخت بابها*** اصل ثابت فی السماء فرعها
مشرقی رو مغربی مو حبّذا*** جمله زیتون سراج کبریا
وه چه نوری نور لم تمسسه نار*** نور بر نورند و فضل کردگار
یهدی الله لنوره من یشاء*** فی النهار والغدا والعشاء
رهنما جز آل احمد نیست کس*** راه حق در فقه ایشان است و بس
پیر و قطب و مرشد و شیخ و مراد*** نیستند این جمله استاد رشاد
از ره تقوا و طاعت راه یاب*** خویش را کن از عبادت کامیاب
انّما العلم ثلاثه گوش کن*** توام از این هر سه کاسه نوش کن
روح و نفس و جسم را همراه کن*** پس عمل را مرکب این راه کن
روح اصل دین و جسمش فرع دان*** نفس باشد واسطه در این میان
رابطه نفس است بین جسم و روح*** گر که تهذیبش کنی یا بی فتوح
زین سبب خواندش فریضه عادلّه*** ذات پاک مصطفی بی غانله
چون مهذب گشت نفس از خودسری*** میتوانی علم سر را پی بری
راه تهذیبش سه چیز است ای فتی*** بغض دنیا درک فیض اولیا
موت قبل از موت باشد سومین*** اینچنین گفته امام ششمین
تا توانی عالم اسرار شو*** از ره آل علی هشیار شو
این وسیله جز علی و آل نیست*** بی وسیله دان که علم حال نیست

اتقوا الله با وسيله توام است***فى سبيله جاهدوا را اقدام است

ص: 281

دیه وا کن رو دوا کن درد را*** در جهان دردی نباشد بی دوا
از طیب قلب درمانی بگیر*** نوش داروی خدا خوانی بگیر
خود مریضی و بسی باشد عجیب*** که همی گوئی طیبم من طیب
ار طیبی از چه با دردی قرین*** سعی کن درمان درد خود بین
چاره ای کن درد جان خویش را*** حال زار ناتوان خویش را
دور کن اخلاط فاسد از درون*** رود سودا را نما از سر برون
وانگهی در نزد استادی ادیب*** کوچکی کن تا تو را گردد طیب
بر کلامش پای تا سرگوش باش*** هرچه گویا بشنو و خاموش باش
آنچه آموزد تو را محفوظ دار*** پس عمل را بعد از آن ملحوظ دار
پیش دستش کن نظر هشیار باش*** نکته ای گر گویدت بیدار باش
بعد از آنی که شدی استاد کار*** آن زمان از آستین دستی برار
دیدن هر علم را در هر کتاب*** می نگرده شخص از وی کامیاب
اخذ از استاد باشد معتبر*** تا نکاتش را بگوید سربسر
روخذ العلم من افواه الرجال*** در گوش جان کن و می یاب حال
تا که قلبت پاک و نورانی شود*** جایگاه فیض رحمانی شود
معرفت بخشد تو را پروردگار*** جلوه هایش در تو گردد آشکار
الغرض پرهیزکاری پیشه کن*** دمبدم با خویشتن اندیشه کن
تا کنی آئینه دل صیقلی*** کوششی تا واربی از جاهلی
الذین جاهدوا فینا بخوان*** شو مجاهد یاب اسرار نهان
دانشت را کن ملازم با عمل*** جان مهذب ساز از حرص و امل
اتقوا الله با یعلمکم بخوان*** زاد این ره را بجز تقوی مدان

لَيْسَ الْعِلْمُ فِي السَّمَاءِ فَيَنْزِلُ إِلَيْكُمْ وَلَا فِي الْأَرْضِ فَيُتِي لَكُمْ بَلْ هُوَ مَكْنُونٌ فِيكُمْ تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ الرُّوحَانِيِّينَ يَظْهَرُ لَكُمْ

علم در آسمان نیست تا بر شما بیارد و در زمین نیست که برای شما برآید بلکه آن در وجود شما مکنون است متخلق شوید باخلاق روحانیین تا برای شما ظاهر و آشکار شود

علم درسی نیست اندر سینه است***گوهر شهوار در گنجینه است

در شما نبود که بارد بر زمین***نی نباتی شد که زوید از زمین

در تو مکنونست مانند ثمر***که خود او مکنون بود اندر شجر

یا معادن در بطون سنگ و خاک***لیک باید کردنش تخلیص و پاک

چون شود پاک از کثافات و قصور***آنزمان از قوه آید در ظهور

در درون مظلم اهل گناه***می نه هدهد ذات حق این نور راه

خویش را کن از رذائل تخلیه***وانگهش ده از محامد تخلیه

تا ز نور علم نورانی شوی***مخزن اسرار رحمانی شوی

کرامت باهره

حکایت کرد برای من عالم ربّانی و عارف صمدانی عامل زاهد و ناسک مجاهد مرحوم خلد مقام حاج ملا فرج الله دری رحمه الله که سالها در اصفهان با یکدیگر رفیق و جلیس بودیم و بسیار صالح و پرهیزکار و صلاح و سداد او در تقوی و زهد و علم و عمل مشهور و معروف بود و در بین امثال و اقربان مشار الیه بالبنان بود روزی در بنده منزل در اصفهان به مناسبتی اینحکارا نقل فرمود که از مشاهدات خود ایشان بوده چنین اظهار داشت که در حدود بیست هفت سال قبل یعنی سال یک هزار و سیصد و سی و نه قمری هجری پس از برگشتن از حج بیت الله الحرام مدت دو ماه تمام در شام یعنی شهر دمشق توقف نمودم و غالب ایام و لیالی در خدمت حضرت آیت الله آقای سید محسن عاملی شامی بسر می بردم و مشمول عنایات ایشان بودم مصادف شد با زمانی که قبر حضرت رقیّه سلام الله علیها

خرابی پیدا کرد به علت قمر آبی که در پهلوی قبر جاری بود و به این سبب ضریح را از روی قبر برداشتند تا آن را تعمیر کنند قبر هم خراب شده بود به نحوی که در آن آب افتاده بود چون در مقام اصلاح برآمده بودند بدن نازنین بی بی معظمه چنانکه در کفن سیاهی پیچیده شده بود نمایان شده خبر به آیت الله عظمی و زعیم شیعیان در شام یعنی آقای سید محسن دام ظلّه دادند ایشان با گروه انبوهی و جمعیت بی اندازه ای بر سر قبر شرفیاب شدند و از کثرت ازدحام جمعیت چون با حضرت آیت الله همراه بودم به زحمت زیاد خود را بر سر قبر رسانیدم و در آنجا نشسته ناظر بودم که خاکها را برای تعمیر عقب می ریختند ناگاه صدای گریه و ضجّه و شیون عظیمی بلند شد به نحوی که همه مردمانی که در آنجا حاضر بودند از شیعه و سنی از خود بیخود شدند دیدم بدن طفلی که در پارچه سیاهی پیچیده بود بلند کردند و در دامن آیت الله گذاردند و ایشان آن بدن را به روی دو دست خود نگاه داشتند و بی اختیار اشک می ریختند و همه حاضرین هم بدون استثناء از گریه و ضجّه بیتاب شدند تا اینکه قبر تعمیر شد و آن جناب به دست خود آن بدن را در قبر خوابانیدند و سر قبر را پوشانیدند و این کرامتی بود از آن بی بی معظمه که بعد از هزار و سیصد و کسری سال برخلاف طبیعت نه بدن خاک شده بود و نه کفن و پس از این قضیه عزاداری مفصلی شد و چند نفر از اهل سنت از دیدن این قضیه در نزد حضرت آیت الله حاضر و مذهب تشیع اختیار کردند انتهی کلامه
اعلی الله مقامه

مؤلف حقیر گوید

این حکایت را نیز حضرت حجّه الاسلام آقای حاج میرزا محمد طیب زاده احمدآبادی اصفهانی دام بقائه که یکی از علماء مبرز عصر حاضر اصفهان و مجموعه علوم و کمالات و فضائل نفسانیه و زاهد ورع و گنجینه صفات حسنه و ملکات مستحسنه و از اصدقاء حقیقی و رفیق شفیق اینجانب می باشند در کتاب آفتاب درخشان خود که در مباحثه با نصارای نجران تالیف فرموده اند به اندک اختلافی در عبارات شرح داده اند و از مرحوم دُری بی واسطه نقل فرموده اند و پس از نقل قضیه در ذیل آن نیز از آن مرحوم نقل فرموده اند که

جناب حاج ملا فرج الله فرمودند در شام در قبرستان قدیم که اغلب صحابه از آن جمله بلال مؤذن

است و علی المشهور امّ کلثوم خاتون علیها السلام و راء وس شهدا در آنجا مدفون است و سلطان عبدالحمید برای هر یک بقعه ای ساخته در تاریخ جنگ فرانسه و اهالی شام که فرانسه ای ها شام را محاصره نمودند آنچه از شیعیان شام و غیر آنها و از حضرت آیت الله شنیده شد موقعی که اهالی برای سنگربندی حفر آن زمین را می نمودند قبری ظاهر شده بود و نقش سنگ لوح آن قبر این بود هذا قبر فاطمه بنت الحسین و به امر آیت الله مرقوم آنجا را قبّه و بارگاهی بنا نمودند و فرارشد به چشم خود دیدم

و نیز آقای طبیب زاده در همان کتاب خود فرموده که این بنده مؤلف گوید حدود چهل و چهار سال قبل تقریباً از مرحوم امیرزا محمد همدانی واعظ طاب ثراه در مسجد شاه اصفهان یا مسجد حکیم شنیدم فرمودند چندی قبل سیّد جلیلی این بانو را خوب دیده بود به او فرموده بود مرا از این دریای آب نجات بده نهایت به حیرت افتاده بود از این خواب تا اینکه کنج کاوی از قمرآب که پهلوی مرقد مطهر عبور می نمود دیده بود روزنه ای از آب به قبر مطهر پیدا شده در مقام اصلاح برآمده بود ناگاه بدن مطهر را دیده بود که در پارچه سیاهی کفن نموده اند و دیده بود یک زنجیر کوچکی هم به گردن آن بی بی بوده از بس گریه می کند آن سیّد غش می کند چوناو را هوش می آورند قضیه زنجیر را برای مردم می گوید که تماشا کنید ظلم بنی امیّه را صدای افغان و ناله و ضجّه بلند می شود و زلزله یوم النشور برپا می دارد

و نیز در همان کتاب از کتاب منتخب التواریخ حاج ملا هاشم خراسانی طاب ثراه نقل فرموده که عالم جلیل شیخ محمدعلی شامی که از محصلین نجف اشرف می باشد به حقیر فرمودند جد امّی من آقا سید ابراهیم دمشقی که نسبش منتهی می شود به مرحوم سید مرتضی اعلی الله مقامه و سنّ شریفش از نود سال متجاوز بود و بسیار شریف بود سه دختر داشتند و آن جناب را اولاد ذکور نبود دختر بزرگ ایشان شیخی خواب دیده بود حضرت رقیّه خاتون بنت الحسین علیهما السلام را و به او فرموده بودند برو به پدرت بگو که به والی بگوید آب افتاده میانه قبر و لحد من و بدن من در صدمه و اذیت است بگو بیاید قبر مرا و لحد مرا تعمیر کند دختر خواب را برای پدر گفت سیّد از ترس عامه اثری برای آن خواب مترتب

نمود چون شب دوم شد دختر وسطی آن جناب همین نحو خواب دید و برای پدر نقل نمود باز سید اعتناء به این خواب نکرد شب سوم دختر کوچک آن بزرگوار همین نحو خواب دید و نقل کرد برای پدر باز سید اعتنائی نفرمود چون شب چهارم رسید خود سید آن محذره را در خواب دید که عتاب فرمود به او و فرمود چرا والی را خبر ندادی سید از خواب بیدار شد صبح که شد نزد والی شام رفت و خواب را بر او نقل نمود والی امر کرد علماء و صلحاء از شیعه و سنی غسل کنند و لباس های نظیف در بر کنند و در حرم محترم آن بانوی معظمه مشرف شوند و به دست هرکدام از آنها قفل در حرم مطهر باز شد همان کس مباشر نبش قبر مطهر شود و جسد مبارک را از قبر بیرون آورد تا قبر را تعمیر کنند پس همگی غسل کردند و لباس های پاکیزه در بر نمودند و حاضر شدند و قفل در حرم بدست احدی باز نشد مگر به دست مبارک مرحوم آسید ابراهیم طاب ثراه پس حرم را خلوت کردند مرحوم آسید ابراهیم کلنگی بدست گرفت و قبر را شکافت دید بدن مطهر تر و تازه و کفن هم که به قامت آن مبتلا به مصائب و محن پوشانیده بودند صحیح و سالم بود و اندر اسی با گذشتن متجاوز از هزار سال در او رخ نداده بود لیکن آب زیادی در قبر جمع شده بود مرحوم سید بدن شریف آن عزیزه خدا را از قبر بیرون آورد و بالای زانو گذارده تا سه روز پی در پی گریه کرد و اوقات نماز مرحوم سید آن بدن را روی پارچه نظیفی می گذاشت و پس از فراغ از نماز باز بدن را روی زانو می نهاد تا آنکه تعمیر قبر و لحد پایان رسید و سید مرحوم بدن بانو را دفن کرد و از کرامات آن معظمه این بود که در این ایام سید محتاج به طعام و آب و تجدید وضو نشد بعد از دفن آن مجلله سید دعا کرد که خداوند به برکت آن محذره و این خدمتی که به آستانه مقدسه آن بانو نموده فرزند پسری به او کرامت فرماید و به اجابت مقرون شد در آن سنّ پیری و شکستگی پسری خدا به او عطا فرمود و اسم او را سید مصطفی گذارد این موقع والی شام تفصیل این پیش آمد را به بارگاه سلطان عبدالحمید به عرض رسانید سلطان هم فرمان تولیت زینبیه و حرم رقیه خاتون و سکینه خاتون و ام کلثوم خاتون را برای سید مزبور ارسال فرمود فعلا هم آقای سید عباس پسر آقا سید مصطفی پسر آقا سید ابراهیم سابق الذکر بتولیت

این بقاع معظمه مفتخر و خدمتگزارند و در آن کتاب می نویسد مرحوم حاج ملاهاشم رحمه الله که این واقعه در حدود سنه هزار و دویست و هشتاد بوده که در این تاریخ کتاب آفتاب درخشان نوشته می شود هشتاد و هشت سال از این واقعه می گذرد.

برای دفع طلسمات دفاين

از سید علی همدانی و بعض دیگر از ارباب طلسمات نقل شده که در وقت کندن دفينه ای که طلسم دارد به دستور ذیل دعای شصت قاف را بخواند طلسم باطل می شود برای دفينه ای که طلسم بقره دارد پانصد مرتبه بخواند و برای مرغ دویست مرتبه بخواند و برای باران و تگرگ چهل و شش بار بخواند و برای مار سیصد و یک بار بخواند و برای رعد و برق سیصد و دویار بخواند و برای آتش هفتاد و دو بار بخواند و برای آتش و آب چهل و یک بار بخواند و برای سنگ باران صد و چهل و یکبار بخواند و برای سگ دویست بار بخواند برای خبیان صد و چهل بار بخواند برای خوک صدبار بخواند برای شیاطین و سپاه و لشکر دویست بار بخواند و برای روشنائی صدبار بخواند و دعای شصت قاف بنا بر نسخه شمس المعارف کبری اینست بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ قُدْرَتُكَ اللّٰهُمَّ قَاهِرَةٌ لِأَعْدَائِكَ وَ قُوَّتُكَ وَ هَيْبَتُكَ قَائِمَةٌ إِلَى أَوْلِيَاءِكَ أَسْأَلُكَ اللّٰهُمَّ أَنْ تَقْبَلَنِي عَلَى شَاطِئِ قُرْبِكَ وَالْقُرْبُ إِلَيْكَ يَا اللّٰهُ يَا قَرِيبُ قَلْبِي قَلَقٌ حَتَّى يُلَاقِيَ مَآثُورَ بِهِجِهِ وَيَسْتَقِرَّ بِقَافِ قُدْرَتِكَ وَ آمِدَّنِي بِقُوَّتِكَ يَا قَوِيٌّ قَوْنِي بِقُدْرَتِكَ وَ قُوَّتِكَ الْقَوِيَّةِ حَتَّى تَغْرَبَ إِلَيَّ مَنْ لَا يَغْرِبُ بِرِضَاكَ وَ رَفَعَتِكَ يَا مَقْصُودُ فَتَقَرَّبْتُ إِلَيْكَ الْقَافَ وَ تَقَلَّقْتُ الْقَافَ حَتَّى لَا يَسْتَقِرَّ بِهِ أَحِبُّ يَا قَافُ وَ أَسْرِعْ لِي الْإِجَابَةَ

أَجِبَ وَتَوَكَّلَ بِكَذَا قَبْلَ نُزُولِ الْقَضَاءِ قِ وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ قَلِيلًا قَلِيلًا مِنْ غَيْرِ قُنُوطٍ بِالْإِجَابَةِ أَجِبَ وَتَوَكَّلَ بِكَذَا بِأَمْرِ الْقَاهِرِ الْقَادِرِ الْمُقَهَّرِ
بِالْقَهْرِ وَتَقَلَّ لَ يَا قَافُ قِفَ عَنِ السُّكُونِ وَاسْكِنِ مِنَ الْوُفُوفِ حَتَّى تَقْضِيَ حَاجَتِي وَتُعَلِّمَنِي وَتُعْفِقَنِي وَتَسْفُوعَهُ هَرَشَقِي شَدِّ فِاقِي هَيَا بِالْمُلْكِ
وَالْمَلَكُوتِ وَبِنَفْحِهِ إِسْرَافِيلَ وَقَبْضِهِ عِزْرَائِيلَ وَصِيْحِهِ جِبْرَائِيلَ وَقَبْضِ الْأَرْوَاحِ لَا مَقَرُّ بَاقٍ حَتَّى تَقْضِيَ حَاجَتِي بِعِزِّهِ اللَّهُ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ
مَفْعُولًا سَدِّ بِحَانِهِ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ وَأَنْتَ بِنُورِ اللَّهِ مُسْتَقَرٌّ لَوْ لَا مَا قُلْتِ قِفَ قَلِيلًا حَتَّى تَرَى مِنْهُمْ قُدْرَةً فِي الْقُوَّةِ اللَّهُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الْقَوِيُّ أَجِبَ
وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

تحقیق عرفانی از مؤلف ناچیز در معنای بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این کلمه مبارکه مرکب است از چهار کلمه اول اسم دوّم الله سوم رحمن چهارم رحیم که بر سالک طریق الی الله است که برحسب استعداد دریافت بعضی از اسرار و نکات آن تدبّر کند و جولان نظر دهد و از این دریچه روزنه ای از معارف بر روی خود باز کند و از روی بصیرت طالب درک بعضی از وقایع عرفانی شود از فرمایشات امیر مؤمنان علی علیه السلام است که فرموده أَعْقِلُوا الْخَيْرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقَلَ دِرَایَهُ لَا - عَقَلَ رَوَایَهُ فَإِنَّ رُؤَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَرُؤَاةُ قَلِيلٌ یعنی هرگاه سخن خوبی شنیدید تعقل کنید نحوه تعقل کردن برای دانستن نه برای روایت کردن زیرا که روایت کنندگان علم بسیارند و رعایت کنندگان فهم آن کمند

و نیز بیان معصوم علیه السلام که یک حدیثی که بدانی بهتر است از هزار حدیث که روایت کنی و نیز از کلام بزرگان است که گفته اند که نظر کنید به آنچه که گفته می شود و نظر نکنید بگوینده آن و مردان را به سخنانشان بشناسید نه اینکه سخنان را به مردان بشناسید خلاصه کلام آنکه در پیرامون کلمه اول در آیه مبارکه بسمله می گوئیم اسم چیز است که تعیین کند مسمی را در فهم و تصویر کند آن را در خیال و حاضر نماید آن را در وهم و تدبیر کند آن را در فکر و حفظ کند آن را در ذکر و ایجاد کند آن را در عقل اعم از اینکه مسمی موجود باشد یا معدوم حاضر باشد یا غائب پس اول کمالی که مسمی به آن شناخته می شود اسم است و نسبت اسم به مسمی نسبت ظاهر است به باطن پس به این اعتبار ممکن است گفته شود که اسم غیر از مسمی است و بدانکه بعضی از مسمیاتست که نفساً معدوم و اسماً موجود است مانند عنقاء مغرب که اسم آن مشهور است و وجود خارجی در ظاهر ندارد پس مفهوم آن در اصطلاح از عقول و افکار دور است و نفس و هیئت آن غیر موجود است گویا وضع نشده است چنین اسمی بر چنین معنایی مگر بر وجه وضع کلی بر معقولی معنوی تا رتبه او در وجود محفوظ ماند و معدوم نگردد و همچنین است اطلاق اسم شریک بر خدا همچنانی که مسمای عنقا عدم محض است مسمای شریک هم بر خدا عدم محض است و آن متضاد با اسم خدای تعالی است و چنانچه مسمای خدای تعالی در نفس خود وجود محض است و مسمای شریک مقابل با مسمای خدا است و به اعتبار اینکه راهی برای وصول مسمی برای شریک نیست به این اعتبار موجود است و بدانکه هیچ راهی برای شناسائی خدا نیست مگر از راه اسماء و صفات او و تمام اسماء و صفات او تحت اسم الله است و به این اسم هم بر وجه حقیقت راه نمی توان یافت مگر به وسیله سایر اسماء و صفات او پس فقط و فقط راه وصول الی الله منحصر است از طریق این اسم و راه وصول به این اسم نیز منحصر است به راه یافتن به سایر اسماء و صفات حق سبحانه و تعالی و کلیه اسماء و صفات خدا جنبه مراتبت دارند برای شناخته شدن اسم الله و اسم الله نیز مراتبت دارد برای شناخته شدن مسمای آن در آنچه که گفته شد نیکو دقت کن

نیز بدان که خدای متعال در میان کلیه اسماء و صفات خود انسان کامل را آئینه تمام نمای اسم الله قرار داده و اسم خود را آئینه تمام نمای انسان کامل گردانیده پس چون انسان کامل خود را در آئینه اسم الله ببیند حقیقت **كَانَ اللَّهُ لَهُ وَلَا شَيْءٌ مَعَهُ** بر او کشف می شود و نیز بر او ظاهر می گردد **سَرَّ فَرَمُودَهُ كَانَ سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ بَصْرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا غُوشَ وَ غُوشَ خَدَائِي وَ چَشمِ وَ چَشمِ خَدَائِي وَ زَبَانَ وَ زَبَانَ خَدَائِي وَ دَستِ وَ دَستِ خَدَائِي وَ سَخنِ وَ سَخنِ خَدَائِي وَ حَیَاتِ وَ حَیَاتِ خَدَائِي وَ ارَادَهُ وَ ارَادَهُ خَدَائِي وَ عَلمِ وَ عَلمِ خَدَائِي وَ قَدَرتِ وَ قَدَرتِ خَدَائِي شُود وَ هَمَمِ اینها را از خدا می داند بالاصاله و منسوب به خود می داند به طریق عاریه و مجاز و **سَرَّ اللَّهُ خَلْقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ** بر او ظاهر می شود و **مَفَادِ انَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ اَوْثَانًا وَ تَخْلُقُونَ افْكَامًا** به خوبی بر او واضح می گردد و می فهمد آنچه را که به دست خود می سازند همه به طریق عاریه و مجاز به ایشان نسبت داده می شود و **فِي الْحَقِيقَةِ صَانِعِ اَنْهَآ خَدَائِي مَتَعَالٍ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللَّهِ** پس از این بیان فهمیده می شود که هرگاه ناظر روی خود را در آئینه اسم مبارک الله دید ذوقی پیدا می کند که کسب می کند به آن علم و احدیت را از علوم توحید و چون به این مرتبه رسید مظهر اسم الله می شود و اگر از این مرتبه خود را ترقی داد بعون الله تعالی و علم به وجود واجب الوجود پیدا کرد و نفس خود را تزکیه نمود محبت او محبت خدا و غضب او غضب خدا و اطاعت او اطاعت خدا و مخالفت او مخالفت خدا می شود و **كَانَ اللَّهُ مُجِيبًا لِمَنْ دَعَاهُ وَ بَغْضَبِ اللَّهِ لِعُضْبِهِ وَ يَرْضَى لِرِضَاهُ** و از علوم توحید دارای علم احدیت می گردد و در این هنگام آئینه اسم الله می شود و با اسم الله کائنه دو آئینه مقابل یکدیگر خواهند شد که هریک خود را در دیگری خواهند دید.**

وَ اَمَّا كَلِمَةُ دُؤْمٍ

بدانکه اسم الله هیولای همه کمالاتست و نیست هیچ کمالی الا اینکه مندرج در تحت اسم الله است و کمالات الهیه نامتناهی است و راهی به رسیدن به تمام کمالات الهیه نیست و کسی که این مرتبه را یافت می داند که درک عجز از ادراک ادراک است در آن حال تجلیات الهیه بر او بروز و ظهور خواهد کرد پس این مقام را باید طلب نمود و نباید غافل ماند و نعم ماقیل (گدائی در میخانه طرفه اکسیریست***گر این عمل بکنی خاک زر توانی کرد) چه بسیار مناسبی است استشهاء بقول شاعر عرب در این مقام که گفته است **اَللّٰهُ اَكْبَرُ هَذَا الْبَحْرُ قَدْ زَخَرَ*** وَ هَيَّجَ الرِّيحُ مَوْجاً يَقْدِفُ الدُّرّاً**

فَاخْلَعْ ثِيَابَكَ وَ اغْرَقْ فِيهِ عَنكَ وَ دَعْ* عَنكَ السَّبَّاحَةَ لَيْسَ السَّبْحُ مُفْتَخِرًا**

وَمُتْ فَمَيِّتْ بِحَرِّ اللّٰهِ فِي رَغَدٍ* حَيَاتُهُ بِحَيَاتِ اللّٰهِ قَدْ عُمِرًا**

یعنی عجب دریای زخاری است این دریای وحدت که به هیجان درآورده است باد در آن موجودی را که درهائی در آن افکنده است پس ای طالب جواهر معرفت لباس کبرئیی و هوا و هوس را از خود دور کن و در آن غرق شود از شناگری درگذر غواص باش که در شناگری افتخاری نیست و بمیر در این دریا که مرده دریای وحدت خدا که زندگانی با عیش و کامرانی آن زندگانی باشد که به زنده بودن خدا معمور می شود

و اما الله در اصطلاح متکلمین علم است برای ذات واجب الوجودی که مستجمع جمیع صفات کمالات است و استحقاق الوهیت مخصوص او است و بدانکه علماء او بیت را در لفظ این اسم از حیث بنا اختلاف است بعضی گفته اند جامد و غیر مشتق است و این قول شاید صحیح تر باشد زیرا که خدای تعالی خود را قبل از خلق مشتق به این نام نامیده در وقتی که از مشق و مشتق منه اثری نبوده و بعضی گفته اند که مشتق از آله یا له به معنای عَشَق است یعنی عوالم هستی عاشق عبودیت و بندگی او است به خاصیت هایی که بر وفق حکمت در آنها قرار داده و در جریانند و در مقابل عظمت او ذلیل و منقاد می باشند نحوه تعشق آهن به آهن ربا ذاتاً و همین تعشق آنها به عبودیت تسبیح آنها است به حکم آیه مبارکه **وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُ** اگرچه تسبیحات

دیگری هم از برای آنها به لسان مخبر صادق ثابت شده که فعلاً اطاله کلام بذکر آن در این کتاب اقتضا ندارد و بعضی گفته اند مشتق از وَلِه به معنای تَحَيَّر است به مناسبت آنکه او است خدائی که متحیر و سرگردان است عقلها در ادراک ذات او و کنه عظمت او و بعضی گفته اند که مشتق از آلِهت به معنای فزعت است به مناسبت این که مفزع و مألوهی جز او نیست به زوجه حقیقت و بعضی گفته اند که مشتق است لا لاه به معنای اِحْتَجَبَ به مناسبت محجوب بودن او از اوهام ظاهرهالحاصل در موضوع این اسم علماء عربیت سخنان بسیاری گفته اند و نگارنده به قدر مقتضی در کتاب روائح النسمات که در شرح دعای سمات نوشته ام در این باب بسط کلام داده و در اینجا به همین مقدار اکتفا می نمایم.

وَ اَنَا کَلِمَه سَوْم و چهارم

که رحمن و رحیم باشد این دو اسم هر دو صفتند برای مبالغه مشتق از رحمت به معنی رقت و انعطاف که مقتضی تفضّل است و صفت چیزی را گویند که برساند به فهم طرف حالت موصوف را که بفهمد کیفیت آن را و در خزانه و هم خود جای دهد و پیش فکر او واضح گردد و به عقل او نزدیک شود به نحوی که حالت موصوف در مذاق او جای گیرد و چون با نفس خود مقایسه و موازنه کنند اگر ملائم با طبع او است مایل به آن شود و اگر مخالف است نفرت کند

و بدانکه صفت تابع موصوف است مثلاً اگر خود را عالم دانستی بدانی که علم تابع تست و تا تو وجود داری علم با تو موجود است و به فقدان تو علمی که مخصوص به تو بوده نابود می شود و نیز بدانکه صفت در نزد علماء عربیت بر دو گونه است صفات فضائلیّه و صفات فاضلیّه صفات فضائلیّه آنهاست که به ذات موصوف تعلق دارد مانند حیات مثلاً در انسان و صفات فاضلیّه آنهاست که تعلق به ذات و خارج از ذات موصوف دارد مانند کرم و امثال آن و محققین گفته اند که اسماء وصفی خداوند بر دو قسم اند که نحویین آنها را اسماء نعوتیه می نامند قسم اول ذاتیه اند مانند احد و واحد و احد و فرد و صمد و عظیم و حی و

عزیز و کبیر و امثال اینها و قسم دوم صفاتی است مانند علم و قدرت و بدانکه بعضی از این دو صفات نفسیه هستند مانند خلاق و معطی و نحو اینها و بعضی صفات فعلیه اند و بالاترین صفات خدا رحمن است که مقابلی می کند با اسم الله در حیطة و شمول و فرق بین الله و رحمن اینست زیرا که الله مظهر اسمیت است و رحمن مظهر وصفیت و الله مختص ذات و رحمن مختص کمالات الهیه است. و رحمانیت عبارتست از ظهور بحقایق اسماء و صفات و آن یا مختص بذات خدا است مانند اسماء ذاتیه یا بین او و مخلوقات او است مثل عالم و قادر و سمیع و امثال اینها از اسمائی که تعلق دارد به حقایق وجودیه پس رحمن اسم است برای جمیع مراتب حقیقه که مراتب خلقیه در آن شرکتی ندارد و اسم ظاهر در مرتبه رحمانیت رحمن است و آن اسمی است که راجع است به اسماء ذاتیه و اوصاف نفسیه خدای عزوجل و اسماء ذاتیه عبارتست از حیات و علم و قدرت و اراده و کلام و سمع و بصر و اختصاص دادن به این مرتبه به اسم رحمن برای رحمت امه ایست که شامل می شود جمیع موجودات را از حضرت رحمانیت

از پیش گذشت که رحمن و رحیم دو اسم وصفی هستند برای مبالغه مشتق از رحمت اینک بدان که رحمن اعم از رحیم است و رحیم اخص است و تعمیم رحمن برای ظهور رحمت حق است در سایر موجودات و خصوص رحیم تخصیص داده شده است برای مؤمنینی که اهل سعادتند پس رحمت رحمانیه ممزوج با نعمت نیز هست مانند خوردن دوائ بد طعم و بدبو و بدبو که آن هرچند رحمت است برای مریض ملایم با طبع او نیست و رحمت رحیمیه محض نعمت است و مشوب با نعمت نیست و آن یافت نشود مگر نزد اهل ایمان و سعادت و نسبت رحیم به رحمن مانند نسبت چشم است به هیكل انسان و از همین جهت است که گفته شده که رحمت رحیمیه به تمامه و کماله ظاهر نمی شود مگر در آخرت زیرا که دنیا گنجایش رحمت رحیمیه خدا را ندارد و آخرت وسیع تر از دنیا است و دیگر آنکه هر نعمتی در دنیا مشوب با انواع کدوراتست زیرا که آن از مجال رحمانیت است و از این باب است فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله
الرَّحْمَنُ اسْمٌ خَاصٌ لِّصَفِهِ

بعضی توهم و شبهه کرده اند رحمت رحمانیت رتبه آن از فیض رحیمیت بالاتر است و قیاس مقتضی آن بود که رحمن از رحیم متاخر ذکر شده باشد جواب اینست که فیض رحمانیت اگرچه از فیض رحیمیت اشمل است ولی فیض رحیمیت از حیث رتبه اکمل و بالاتر است و این راه شامل حال افضل است و عوام و کفار را لیاقت آن نیست زیرا که تا زمانی که آدمی رفع جمیع تعلقات و تعینات دنیوی را نکند لیاقت و استعداد فیض رحیمیت را نخواهد یافت و شایسته مقام قرب حق نخواهد شد.

بدانکه از پیش گفته شد که رحمت در لغت به معنی انعطاف و رقت قلب است و لازمه اش جود و احسان است در حق آن کسی که قلب در حق او رقت کرده این معنی از برای خدا ممتنع و محال است و همین طور است رضا و غضب و در حق خدا مراد لازمه آنها است و خواهی بگو رحمت خدا عبارتست از تخلیص از انواع آفات و ایثار خیرات با رباب حاجات بنابراین تعریف تخلیص از انواع آفات ممکن نیست مگر بعد از شناختن اقسام آفات و آنها بسیار است و کسی به تمام معنی عالم به آنها نیست مگر خدا بلی هرکه بخواهد تا اندازه ای به آنها آشنا شود رجوع کند به کتب طیبه قدیمه و جدیده تا فی الجمله واقف شود بر اقسام امراض و اسقام و آفات و پس از آن فکر کند که چگونه خداوند عالم به مردمان عقل داده و آنها را هدایت فرموده است به شناختن اقسام غذاها و دواها از حیوانات و نباتات و معدنیات و کسی که فی الجمله در این باب فکر خود را بکار بیندازد خواهد فهمید که این موضوع دریائست بی پایان پس گفته می شود که فقط الرحمن الرحیم از حیث اینکه خیر می دهد از صفات خدا دلالت بر علم معاد نیز دارد بنا بر آنچه اشارتاً ذکر شد و همچنین دلالت بر علم معاش نیز دارد بالاتزام

اکمال

جای هیچ گونه تردیدی نیست که رحمانیت و رحیمیت و جود و احسان منحصر به خداست و پس به چند جهت اول آنکه رحمت و احسان عبارتست از فیض رساندن به دیگری بدون عوض و غیر از

خدا هرگاه کسی به کسی احسان کند عوضی در مقابل در نظر می‌گیرد الا اینکه عوضهایی که در نظر گرفته می‌شود مختلف است بعضی مادی و جسمانی است و بعضی معنوی و روحانی اما جسمانی و مادی آن است که مثلاً یک تومان می‌دهد و در مقابل آن کمک می‌خواهد یا در مقابل آن جنسی بگیرد و امثال آن و اما روحانی و آن نیز بر چند قسم است یکی آنکه مالی به کسی می‌دهد که در مقابل آن به دهنده مال خدمت کند یا مالی به کسی می‌دهد که در مقابل دهنده را مدح کند یا مالی می‌دهد برای حفظ آبرو و یا رفع بدنامی دیگر یا مالی می‌دهد برای ازاله محبت مال از دل یا مالی می‌دهد برای رفع رقت جنسیت و امثال اینها حاصل آنکه احسان و اعطاء مال برای نائل شدن به چیزی است در مقابل آن اعم از آنکه مادی باشد یا معنوی دنیوی باشد یا اخروی و این فی الحقیقه معاوضه است نه جود و رحمت و فضل و احسان و اما خدای متعال افاضه فیض که می‌کند چون کامل بالذات است محال است که رحمت کردن او برای تحصیل و تکمیل کمال باشد پس رحیم مطلق و جواد علی الاطلاق خدا است و بس که جود و احسان او برای هیچ یک از این اغراض نیست

دوم آنکه تمام ماسوی الله ممکن لذاته اند و موجود نشده اند مگر به ایجاد واجب الوجود لذاته پس هر رحمتی که از غیر خدا صادر شود نیست مگر به ایجاد خدا پس رحمن و رحیم حقیقی نیست مگر خدا سوّم آنکه انسان مختار است در فعل و ترک امور و رجحان فعل بر ترک نمی‌شود مگر در وقت حصول داعیه جازمه در قلب پس تا زمانی که داعیه جازمه حاصل نشده است صدور رحمت از راحم ممتنع و محال است و در وقت حصول داعیه صدور رحمت واجب خواهد بود پس رحمن و رحیم در واقع خالق و موجد داعیه است و آن در حقیقت نیست مگر خدای رحمن و رحیم

چهارم آنکه بر فرض اگر قبول کنیم کسی به دیگری نان می‌دهد خورنده آن مادامی که قوه هاضمه در معده نداشته باشد انتفاعی از آن نخواهد برد و بر فرض شخصی به کسی باغی داد اگر قوه باصره نباشد انتفاعی از باغ حاصل نخواهد کرد و هکذا سایر اینگونه امور پس آنکسی که انتفاعاتی در وجود شخص قرار داده و او را حفظ کرده از انواع آفات و مخاوف که منتفع شود از آب و نان و باغ و امثال آنها اوست رحمن و رحیم در حاق واقع لاغیر

عَدَد بَعْضِي از آيَات و سُوْر قْرَأْنِيَه بْرَاي حَوَائِج

از قول شيخ بهائى اعلى الله مقامه كه به خواندن و يا بردن در وفق از آن استفاده بايد كرد

به جهت اخراج آيه فَاخْرُجْ اِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ عددان 2427

به جهت اخراج آيه فَاخْرُجْ عَنْهَا فَاِنَّكَ رَجِيمٌ عدد ان 1414

به جهت تفريق آيه فَاِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي اِلَى يَوْمِ الدِّينِ عددان 1013

به جهت تفريق آيه قَالَ عَفْرِتٌ مِّنَ الْجِنَّ وَ اَمْدَنَ غَائِبٌ عددان 1429

به جهت عزل ظالم اسم يا قَاهِرُ ذَالِبِطُشِ الشَّدِيدِ عددان 1809

به جهت محبت آيه وَالْقَيْتِ عَلَيْكَ مَحَبَّةٌ تَا فْتُونًا عددان 11176

به جهت اخراج آيه فَاخْرُجْ مِنْهَا فَاِنَّكَ مَذْمُومٌ مَّدْحُورًا عدد 2217

به جهت بيع و شرا آيه فَاسْتَبْشِرُوا بِيَعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ عدد 4476

به جهت دفع جن آيه اللّٰه الذی سخر لكم البحر عدد 11284

به جهت فتوحات آيه انا فتحنا لك فتحا مبينا عدد 1233

به جهت وسعت رزق آيه قل انّ الفضل بيد الله عدد 2295

به جهت غنى شدن آيه يغنيهم الله من فضله عدد 2535

به جهت غلبه بر خصم آيه ربّ انى مغلوب فانتصر عدد 2162

به جهت خواب دیدن مقصود آيه و عنده مفاتيح الغيب عدد 8249

به جهت وسعت رزق آيه و من يتق الله تاقدرا عدد 3679

به جهت وسعت رزق آيه انّ الله هو الرزاق ذو القوه المتين عدد 1846

به جهت اخراج آيه فَاخْرُجْهُمَا تَمَاكَانَافِيَه عدد 1178

به جهت تسخير خلائق آيه اللّٰه نور السموات والارض عدد 13367

به جهت دفع ظالم آيه فى قلوبهم مرض عدد 1713

به جهت اصلاح دادن آیه قل اصلاح لهم خیر عدد 1135

ص: 296

به جهت خرابی و ویرانی اعداد سوره فیل تا آخر 5866

به جهت تفریق افرقت محبه من بینهما عدد 1439

به جهت تفریق و تخریب سوره اذا زلزلت تا آخر عدد 17331

عدد آیات تفریق 17134 عدد آیات عقد اللسان 3364

به جهت عقد اللسان صم بکم عمی فهم لا یبصرون عدد 824

به جهت طلاق گرفتن آیه عسی ربّه ان طلقکّن ابکاراً تا آخر 6675

به جهت عزت و جمیع مهمّات آیه الكرسی تا آخر عدد 14569

به جهت جمیع حاجات عدد دعای سیفی 579743

به جهت بغض و عداوت و تفریق عدد سوره تبت با بسمله 661

به جهت بغض و عداوت و تفریق عدد سوره تبت با بسمله 6612

به جهت عزّت و جمیع مطالب عدد سوره حشر 4145

عدد آیات محبّت کلاً 84051 عدد آیات رزق 143953

عدد آیات فتح کلا مع بسمله 157511 عدد آیات حفظ کلا 32834

به جهت دفع دشمنان آیه فنادی 3373

به جهت دفع ترس عدد سوره قل اوحی 68142

عدد دعای ام الصبیان کبیر 91458 عدد آیات شفا 9414

به جهت احضار و ان کل لّمّا جمیع لدینا محضرون 10500

به جهت احضار آیه لا یستطیعون تا محضرون 10500

به جهت احضار و ان کل لّمّا جمیع لدینا محضرون 1500

به جهت احضار آیه ان کانت تا محضرون 3630

عدد ربع کل آیات احضار 1854- کسر 2

عدد دعای قاموس قدرت 33596 عدد دعای جوشن کبیر بخط میرداماد 86391

عدد ناد علیاً به خط میرداماد 6852

ص: 297

عدد هزار و یک نام خدا از قول میرداماد قدس سره 714975

عدد کل آیات محبت بقولی دیده شده 513451

عدد سوره قل یا ایها الکافرون برای دفع جنّ 1461

عدد سوره توحید با بسم الله به جهت عزّت 1788

عدد سوره قل اعوذ برب الناس به جهت دفع سحر و جنّ 6582 و 6583

عدد سوره قل اعوذ برب الفلق به جهت دفع سحر و جنّ 9463

عدد سوره اذا جاء نصر الله برای فتح و نصرت 6910 یا 7309

عدد آیه زین للناس حب الشهوات جهت محبت نسوان 9158

عدد آیات فتوحات بقولی گفته اند 47432

عدد صحیح آیات فتوحات بقولی دیگر 13564

عدد سوره حمد با بسمله جهت عزّت 9527 عدد سوره فتح تا آخر 189759

عدد سوره یس کلا 222784 عدد سوره قل اوحی بقولی 66932

عدد سوره یس تا مبین اول با بسمله 29795

عدد سوره والشمس جهت تقرب نزد سلاطین 20247

عدد سوره والعصر جهت عداوت و بغض 4740

عدد آیه الكرسي تا العلی العظیم از قول میرداماد 13671

عدد هفت نام مبارکه قرثیا 4275

عدد سوره تبت بقولی 5826 عدد سوره اذا زلزلت بقولی 15454

عدد سوره ویل لكلّ جهت دفع شر اشار 9569

عدد ریع نود و نه نام اسماء الحسنی 9494 کسر 2

عدد آیه نصر من الله وفتح قریب 1302 بقولی 1888

عدد آیه لوانفقت تا عزیز حکیم جهت محبت 3370

ص: 298

عدد آیه قد شغفها حباً تا آخر آیه جهت محبت 2893

عدد آیه یا نار کونی بردا بجهت تفریق 1243

عدد آیه یا معشر الجن والانس در سوره رحمن به جهت جن زده 9362

عدد آیه سبحان ربک رب العزه تا رب العالمین جهت دفع غضب سارمین 2657

عدد آیه و تمت کلمت ربک تا العلیم جهت بستن زبان بدگویان

عدد آیه اینما تکنونوا یات بکم الله جمعاً تا آخر 2148

عدد آیه و قل جاء الحق و زهق الباطل تا زهوقاً به جهت ابطال سحر 779

عدد آیه هو الذی ابدک بنصره تا عزیز حکیم جهت محبت خلائق و ایمنی

طریق استخراج ملک و اعوان از لوح مربع

بدین مثال نموده می شود مثلاً طالب علی عدد آن 110 مطلوب حسن 118 اسم خدا ودود 20 جمعاً 248 طرح 30 باقی 218 ربع 54 کسر 2 ربع در خانه اول خواستیم اسم ملک را استخراج کنیم خانه اول 54 و قابل طرح بود 51 از آن کم کردیم 3 باقی ماند آن را به حرف در آوردیم ج ب شد دانستیم اسم ملک اول جاییل شد از خانه دوم که به نظم طبیعی 55 بود نیز 51 کم کردیم چهار باقی ماند به حرف در آوردیم د شد ملک آن دانیل شد و هکذا خانه سوم که 56 بود هانیل شد خانه چهارم رانیل و از خانه پنجم و ششم و هفتم و هشتم از اعداد آن نباید کم کنیم و از این چهار خانه اسامی جن را باید استخراج کنیم طریقه آنست که هر یک از اعداد این چهار خانه را به حرف در آوریم و لفظ واو و شین را در آخر آن ملحق کنیم مثلاً خانه پنجم پنجاه و هشت بود چون به حرف در آوریم هشت ح و پنجاه ن می شود واو و ش را به آن ملحق می کنیم حنوش می شود خانه ششم طنوش خانه هفتم سُوش خانه هشتم اسوش پس از اینکه از چهار خانه اول اسامی ملائکه را به نحوی که شرح دادم بیرون آوردیم و اسامی اعوان جن را از چهار خانه دوم بیرون

تصویر

□

ص: 299

آوردیم باید از خانه نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم طلسم عمل را بیرون بیاوریم و آن به این نحو است که نظر کردیم در خانه نهم عدد آن 63 بود به حرف در آوردیم ج س شد و خانه دهم 64 بود به حرف در آوردیم د س شد و خانه یازدهم 65 بود به حرف در آوردیم ه-س شد و خانه دوازدهم 66 بود به حرف در آوردیم و س شد این هشت حرف همه را با هم ترکیب کردیم جسد سهسوس شد باقی ماند چهار خانه آخر از آنها باید اسماء الیه بیرون بیاوریم به این کیفیت نظر کردیم در خانه 13 عدد آن 67 بود 28 28 طرح کردیم یازده باقی ماند در دایره ابجد حرف آن کاف بود اسم آن کافی است به همین قیاس خانه 14 لطیف و خانه 15 معین و خانه 16 نصیر شد با حرف ندا باید خواند به این طریق یا کافی یا لطیف یا معین یا نصیر و عامل باید عزیمت بخواند و کیفیت عزیمت بعد از این به تفصیل شرح داده می شود نکته قابل توجه قبلاً شرح داده شد که در استخراج اسم اعوان جز بعد از به حرف در آوردن عدد لفظ واو و شین را به آن ملحق کنند توضیحاً تذکر می دهم لفظ پوش را باید ملحق کرد به این نحو خیوش و طنیوش و سیوش را اسیوش متوجه باش.

در بیان قواعد شرع و بعمل الواح

اول قواعد لوح مرتب بدانکه قبل از شروع در اعمال چون خواهی برای شخصی عمل کنی باید عدد نام مطلوب را با نام مادرش به حساب ابجد کبیر عدد بگیری و اعداد آنرا جمع کنی و مجموع را دوازده دوازده طرح کنی آنگاه باقیمانده را از حمل گرفته بشمار بهر برجی که رسید آن را نگاه دار و باز مجموع را دو مرتبه هفت هفت طرح کن و ببین به کدام کوکب تعلق دارد و پس از آن ملاحظه حال قمر کن ببین قمر در کدام برج است و از نظرات پنجگانه چه نظری دارد مثلاً اگر طالع مطلوب در برج آتشی باشد باید عامل عمل آتشی یا بادی کند و بعد از آن منازل قمر را ملاحظه کند که از بیست و هشت منزل در کدام منزل است و آن منزل سعد است یا نحس و بعد از آن ملاحظه روز عمل را کند که از ایام منحوسه نباشد زیرا که ایام منحوسه تعلق به مریخ و زحل دارد و مخصوص

عمل بغض است و عمل تحییب نباید کرد پس از ملاحظه این قواعد با وضو رو به قبله بنشیند و بعضی گفته اند که اگر غسل کند به نیت مطلبی که می خواهد بهتر است و رو به قبله نشسته به قصد مطلبی که دارد قلم بترشد یا قلم آهن کار نکرده بردارد و نیت کند که این قلم را می تراشم یا برمی دارم به جهت عمل دوستی مابین فلان و فلان قربه الی الله آنگاه بخوراتی که مناسب برج طالع مطلوب باشد و بخورات ایام عمل که مناسب کوکب مطلوب باشد در آتش کند آنگاه عدد نام طالب و مطلوب و مادرهای ایشان را گرفته با عدد آیه مناسب هر مطلبی که می خواهد از قرآن و با عددین نامهای طالب و مطلوب و مادرهاشان جمع کند و سی عدد از آن را که زکوه مربع است طرح کند و تتمه را چهار قسمت کند و سه قسمت آن را بیندازد و یک قسمت آن را در مربع ببرد و بسیر طبیعی مربع را تمام کند و اسامی موگل های علوی و سفلی و اسماء الله را از آن استخراج کند و عزیمت ببندد و آن عزیمت را بعدد نام مطلوب بخواند به این قاعده که وفق کل اعداد مذکوره را هفت هفت طرح کند اگر سه بماند تعلق به مریخ دارد و برج آن حمل و عقرب است پس در روز سه شنبه که قمر در برج حمل یا عقربست بنویسد و بخور مریخ بسوزاند و چون دوازده دوازده طرح نماید و پس از طرح اگر شش باقی بماند روز سه شنبه ساعت شش بنویسد و چون شانزده شانزده که موافق خانهای مربع است طرح کند اگر ده بماند تا پنجاه و پنج روز مداومت نماید بعدد نام مطلوب که انشاء الله تعالی نتیجه ببخشد و اثر آن در مدت مذکوره ظاهر شود و مربع مذکور را در همان ساعت با خود دارد تا عجائبات عمل را ببیند اکنون برای این باعده مثالی میاورم تا برای مبتدی عمل آن آسان شود و از آن بهره مند شود.

در بیان استخراج نام موگل

کیفیت استخراج نام موگل و عزیمت بستن آن و قاعده دعوت عزیمت آن بدانکه الواح را اعوانی و موگل هایی است که باید بعد از اتمام عمل استخراج اعوان و موکلین نمود و عزیمت بست و آن را به عدد نام مطلوب خواند قاعده آن اینست که از چهار زاویه مربع که دوزاویه فوقانی و دوزاویه تحتانی باشد نام ملک علوی را بیرون آورد و از دو خانه میان که یازدهم و چهاردهم باشد

نام ملک سفلی را بیرون آورد و از دو خانه تحت که چهارم و پنجم باشد نام دیگر آنگاه نامها را عزیمت بسته و بعدد نام مطلوب بخواند به این قسم

عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ اَقْسَمْتُ عَلَيْكُمْ يَا مَلَايِكَةَ رَبِّ الْعِزَّةِ فَلانِ ثِيْلٍ وَ فَلانِ ثِيْلٍ بِحَقِّ الْمَلِكِ الْاَعْظَمِ اَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي فِي هَذِهِ الْحَاجَةِ خُودِ رَا ذَكَرَ كُنْدَ بِحَقِّ هَذِهِ الْاَسْمَاءِ فَلانِ يُوْشٍ وَ فَلانِ يُوْشٍ بِحَقِّي اَسْمَاءِ اللّهِ الْاَعْظَمِ فَلانِ وَ فَلانِ فَعَالٍ لِيْمَا يُرِيْدُ بِحَقِّ اَلْفِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ الْعَجَلِ الْعَجَلِ السَّاعَةِ السَّاعَةِ السَّاعَةِ بَارَكَ اللّهُ فِيكُمْ وَ عَلَيْكُمْ وَ عَزِيْمَتِ رَا بِرِ چَهار طرف لوح بنویسد و به عنصر خود برساند اگر آتشی است در آتش و اگر بادی است در باد بیاویزد و اگر آبی است در آب بیندازد و اگر خاکی در خاک دفن کند چنانچه شرح آن در محل دیگر این کتاب بیان خواهد شد.

نکته بسیار مهم در این باب

متعارف است در میان اهل فن که عامل باید عملی که می کند اجازه از استاد فن داشته باشد تا عملی که می کند مؤثر واقع شود بدانکه اگر دست رس به استاد فن نداشته باشد یا دست رس هم داشته باشد و نخواهد از او اجازه بگیرد این عملی که می نویسم رفتار کند صاحب اجازه معنوی او را اجازه خواهد داد و محتاج به اجازه استاد ظاهری نخواهد بود و منشاء این دستور از کسی است که رخصت اظهار نام او را ندارم و از اشخاص معمولی نیست اتقوا الله و یعلمکم الله باید طلب این اجازه روز جمعه را روزه بگیرد قربة الی الله و به صحرا رود در جای خلوت و هزار و یک مرتبه این دعا را بخواند.

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيْمِ يَا غَنِيُّ يَا عَلِيُّ يَا عَظِيْمُ بِحَقِّ بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيْمِ يَا اَكْرَمَ مِنْ كُلِّ كَرِيْمٍ وَيَا اَعْظَمَ مِنْ كُلِّ عَظِيْمٍ اَغْنِنِي بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ اَنْتَ

یا رب بحق ناد علیاً سنجلی*** یا رب بحق شاه نجف مرتضی علی

افتادگان وادی غم را بگیر دست*** یا مصطفی محمد و یا مرتضی علی

بعد از آن هفتاد مرتبه سوره مبارکه حمد را بخواند و هفتاد مرتبه صلوات بفرستد و هزار مرتبه استغفر الله العظیم بخواند و پس از آن بهر عمل که خواهد مشغول شود که اجازه حاصل شده این نکته را غنیمت شمار

برای تأثیر نفس و دشم

چون خواهی دم تو روان و نفس تو گرم و گیرا شود چنانکه هر عملی را می کنی تأثیر کند و فائده دهد و عملت خطا نشود این طلسم را در وقت تحویل آفتاب بهر برجی که باشد و اگر برج اسد باشد بهتر است بنویس و با خود دار تا عجائب بینی و هر عملی کنی صورت گیرد و تأثیر کلی و فائده جون بشد و عملت خطا نشود طلسم اینست و باید در یک سطر نوشته شود.

در قواعد نوشته لوح مربع

و خانه های آن و کسر آن بدانکه لوح مربع را اقسام زیادی است که عدد آنها دوست و پنجاه و شش است که هر یک از آنها خاصیتی مخصوص دارد و به اعتباری بیشتر از این عدد است از جمله آنها نظم طبیعی است به ترتیب بیوتی که در این صورت نموده می شود چون عامل خواهد که اسم طالب و مطلوب را با آیه مناسب مطلب عدد بگیرد و در مربع بنویسد قاعده چنان است که اسامی را با آیه عدد بگیرد و سی عدد از جمله طرح کند و مابقی را چهار قسمت کند سه قسمت آن را بیندازد و یک قسمت آن را در مربع برد به ترتیبی که نموده شد از خانه یک شروع کند و به خانه شانزده تمام کند از خانه یک که شروع می کند به هر خانه ای یکی اضافه کند و مربع را با خود نگاهدارد اگر مطلب عامل اداء دین و وسعت رزق و امثال اینها باشد به استخراج اسم موکل و اعوان و عزیمت بستن احتیاج نیست آن آیه به عدد ابجدی که مقرر است ختم بگیرد

تصویر

□

و برای سایر اعمال محتاج به استخراج موکل و اعوان و خواندن عزیمت است

و قاعده کسر لوح مربع به این معنی که اگر بعد از چهار قسمت کردن یک عدد زیاد بیاید در خانه سیزدهم یک عدد باید اضافه کرد و اگر دو عدد زیاد بیاید در خانه نهم یک عدد باید زیاد کرد و اگر سه عدد زیاد بیاید در خانه پنجم یک عدد زیاد کرد و پس از اینکه مربع تمام شد از چهار طرف از طول و عرض و عمق و دو طرف صلیبی اعداد را جمع کند اگر حاصل جمع موافق شد عمل صحیح است و اگر نه عمل غلط است یعنی از هر طرف باید جمع عدد هر ضلعی با مجموع عدد قبل از طرح سی و تقسیم مطابق باشد.

در بیان خواص شانزده خانه مربع

که شروع به هر یک از خانه ها برای چه عملی شایسته است خانه اول جهت صحت و تندرستی خانه دوم به جهت دوستی و احضار خانه سوم به جهت دولت و حصول مرادها خانه چهارم جهت امان یافتن از دشمن خانه پنجم جهت دفع مرض سرخ باد خانه ششم جهت زیادتی خیر و برکت خانه هفتم جهت تفریق و نزاع خانه هشتم جهت فتح در جنگ و دفع جمیع امراض خانه نهم جهت فهم کردن علوم و سخن مرغان خانه دهم جهت دیدن روحانیات خانه یازدهم جهت اصلاح میانه برادران خانه دوازدهم جهت دفع آفت از کشت و زرع خانه سیزدهم جهت برکت و زیاد شدن املاک و مزارع و باغات خانه چهاردهم جهت دوستی و احضار مطلوب خانه پانزدهم و خانه شانزدهم جهت زیاد شدن رتبه و عزت و رفعت و جاه و منصب سزاوار است و هرگونه مطلبی آیه مناسبی در مربع بگارد تا فائده بیند

در بیان خواص و رفتارِ مرتعات شانزده گانه

تصویر

□

ص: 304

و عزایمی که در هنگام نوشتن لوح مربع باید خوانده شود در صفحه 217 و 219 ذکر شد مراجعه شود و باید مربع راست و بی کمی و زیاد باشد و سطرها و خانه های آن متساوی الاضلاع باشد و از چهار ضلع و چهار طرف و دو طرف صلیبی باید عددش وفق دهد و متساوی باشد جمع آن با مجموع عددی که قبل از طرح سی بوده و اعداد در خانه ها باید به یکدیگر بچسبند و خطوط بیوت به هم نرسد تا فائده اش کامل باشد.

فائده های عظیمه

منقول از محکی حل المشکلات شیخ جلیل بهاءالدین محمد بن حسین بن عبدالصمد عاملی معروف به شیخ بهائی عامله الله بلطفه الخفی والجلی در بیان عمل تحیب و احضار و عقد و فتح و وصل و دولت و جمعیت و عزت و رفعت و منصب و علو مرتبت و الفت و محافظت و نصرت و شوک و تسخیر قلوب حکام و سلاطین و جمیع حاجات و مهمات از روی قواعد اعداد و آیات و الواح و مربعات و آنها مشتمل است بر چندین نوع اول به جهت علو مراتب و ازدیاد عزت و مال و جاه عدد آیه مبارکه واذکرفی الکتاب ادریس انه کان صدیقاً نبیا و رفعا مکانا علیاً که عددش 2775 است با اسم خود و مادر خود عدد گرفته بعد از طرح سی به چهار قسمت کند سه قسمت آن را طرح کند و یک قسمت آن را در مربع برد در هنگامی که قمر از نحوس خالی باشد و بهزهره یا مشتری نظر دوستی داشته باشد و آن را با خود نگاه دارد و آیه مذکوره را هر روز مداومت نماید به اندک زمانی صاحب عزت و مرتبه خواهد شد.

دوم به جهت محبوب شدن در دلها عدد آیه مبارکه فالق الاصباح وَ جَعَلَ اللَّیْلَ سَکَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حَسْبَانَا ذَلِك تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ النَّجْمَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِی ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآیَاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ که عدد آن 8447 می باشد ربع گرفته با اسم خود و مادرش و در مربع برد و با خود نگاهدارد در نظر خواص و عوام گرامی

گردد باید عدد آیه را به دقت ملاحظه نماید که کم و زیاد نشود بلکه در همه اعدادی که در این کتاب نوشته شده باید دقت شود ممکن است نویسنده اشتباه کرده باشد در صورت اشتباه تاثیر نخواهد کرد سوّم به جهت محبت و اصلاح میان دو نفر عدد آیات و تلک حجّتنا اتیناها ابراهیم علی قومه نرفع درجات من نشاء ان ربّک حکیم علیم و وهبنا له اسحق و یعقوب کلا هدینا و نوحاً هدینا من قبل و من ذرّیته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون و کذلک نجزی المحسنین و زکریّا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصّالحین و اسمعیل و الیسع و یونس و لوطا و کلاً فضّلنا علی العالمین و من اباؤهم و ذرّیاتهم و اخوانهم و اجتیبناهم و هدینا الی صراط مستقیم که 12 128 می باشد در مربع برد و یکی از آن دو نفر با خود دارد.

چهارم به جهت قبول افتادن سخن و ظفر یافتن بر دشمن عدد آیه شریفه لن یضروکم الا اذی و ان یقاتلوکم یولّوکم الادبار ثم لا تنصرون ضربت علیهم الذلّه اینما ثقفوا الانجیل من الله و جبل من التّاس و باء و ابغضب من الله و ضربت علیهم المسکنه ذلک بانّهم کانوا یکفرون بایات الله و یقتلون النبیین بغیر (الانبیاء) بغیر حق ذلک بما عصوا و و کانوا یعتدون که عددش 1742 می باشد در مربع برد به دستور و با خود دارد مراد حاصلست پنجم به جهت طلب مهمّات از سلاطین و حکومت و منصب و امثال آنها عدد آیه المص کتاب انزل الیک من ربّکم ولا تتبعوا من دون الله اولیاء قلیلاً ماتذکرون که عددش 8023 می باشد و عدد این آیه را هم به او ملحق کند ال کتاب انزلناه الیک لتخرج التّاس من الظّلمات الی النّور باذن ربّهم الی صراط العزیز الحمید که عددش 5613 می باشد آنگاه در مربع برد در ساعت سعد و یا خود نگاه دارد و به نزد سلاطین و پادشاهان رود هر مطلب و منصب که طلب نماید به اجابت مقرون گردد.

ششم به جهت رسیدن به مرتبه عالی نزد ملوک و عوام الناس عدد آیه اَهمّ یقسمون

رحمه ربك نحن قسمنا بينهم معيشتهم في الحيوه الدنيا ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات ليتخذ بعضهم بعضا سخرياً ورحمه ربك خير ممّا يجمعون عدد آيه مذكوره در كتاب شيخ رحمه الله 11618 است و ليكن بايد دوباره رقت کرد آنگاه در مربع برد و با خود نگاهداشت.

هفتم به جهت ازدياد عزت و رفعت و آبرو و زياد شدن جاه و جلال و مال و منال عدد آيه ان يطفئوا نور الله بافواههم الا ان يتم نوره ولو كره الكافرون هو الذي ارسل رسوله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله و لو كره المشركون كه 6373 است در مربع برد و با خود نگاه دارد

هشتم به جهت طلب شغل و عمل از حكام و سلاطين عدد آيه و هو الذي جعلكم خلائف الارض و رفع بعضكم فوق بعض درجات ليلوكم فيما اتاكم ان ربك سريع العقاب و انه لغور رحيم عددش 8812 است در مربع برد و با خود دارد به اندك زماني صاحب منصب و شغل و عمل گردد.

نهم به جهت رفتن نزد حكام و سلاطين و روا شدن حاجات از ايشان عدد آيه شريفه رب ادخلني مدخل صدق و اخرجني مخرج صدق واجعل لي من لدنك سلطانا نصيراً كه عددش 4518 است در مربع برده با خود دارد مهمات او بر آيد. دهم به جهت بر آمدن حوائج و مهمات نزد ظالمان عدد آيه فستذكرون ما اقول لكم و افوض امرى الى الله ان الله بصير بالعباد عددش 3562 است در مربع برد و با خود دارد مهمات او بر آيد

يازدهم به جهت حصول مطلب و قبول افتادن سخن و مطيع و منقاد ساختن خلق عدد آيه ان الله و ملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليماً عددش 20841 به روايتى 4518 به روايت ديگر 2832 بايد به دقت حساب شود آنگاه در مربع

برند و با خود دارند مقصود حاصل گردد ان شاء الله تعالى

دوازدهم به جهت دفع شر ظالمان و ستمکاران عدد آیه الّذین قال لهم النّاس انّ النّاس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايماناً وقالوا حسبنا الله و نعم الوکیل فانقلبوا بنعمه من الله و فضل لم یمسسهم سوء وابتغوا رضوان الله و الله ذو فضل عظیم عددش شش هزار و پانصد و هشتاد و هفت است در مربع برد و با خود دارد.

سیزدهم به جهت ایمن بودن از خوف پادشاه و محفوظ بودن از شر او عدد آیه الذین ینفقون فی السّراء و الصّراء و الکاظمین الغیظ و العافین عن النّاس و الله یحبّ المحسنین و الذین اذا فعلوا فاحشه او ظلموا انفسهم ذکرُوا الله و استغفروا لذنوبهم و من یغفر الذنوب الاّ الله و لم یسرّوا علی ما فعلوا و هم یعلمون اولئک جزاءهم مغفوره من ربّهم و جنّات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و نعم اجر العاملین عددش 22803 در مربع برد و با خود نگاهدارد.

چهاردهم به جهت تسخیر عوام الناس و هرگاه این عمل را در شرف شمس بکند خواصش زیاده بر این است عدد آیه ان ربکم الله الذی خلق السّماوات و الارض فی سته ایّام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل النهار یطلبه حثیقاً و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بامر الاله الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین ادعوا ربکم تضرّعاً و خفیه انه لا یحبّ المعتدین و لا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها و ادعوه خوفاً و طمعاً انّ رحمه الله قریب من المحسنین عددش 21532 است در مربع برد و با خود نگاه دارد جمیع خلائق مسخّر وی گردند- همین خواص به همین کیفیت در ذخیره اسکندری هم دیده شده.

پانزدهم به جهت تسخیر خلائق و کثرت هجوم عوام الناس و بسیاری معامله و منافع عدد آیه الله الذی سخّر لكم البحر لتجرى الفلک فیه بامرہ و لتبتغوا من فضله و لعلکم تشکرون و سخّر لكم ما فی السّماوات و الارض جمیعاً ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون عددش 12455 در مربع برد و با خود نگاه دارد.

شانزدهم به جهت عزت و تقرّب نزد حکام و سلاطین و اکابر و بزرگان و معروف و

گردیدن نزد جمیع خلائق عدد آیه امن الرسول بما انزل الیه من ربّه والمؤمنون کلّ امن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر لا یکلف الله نفساً الاّ وُسعها لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا ولا تحمل علینا اصراً کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقه لنا به واعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین عددش 18859 است عدد را باید ملاحظه کرد که غلط نباشد و آن را با عدد اسم خود جمع کرده و ربع نموده در مربع برد در هنگامی که قمر را با زهره یا مشتری نظر تثلیث یا تسدیس باشد و قمر زائدالنور باشد و در همان مجلس آیه مذکوره را صد مرتبه بخواند و بخورات خوشبو بسوزاند آن گاه مربع را در بازو بندد و قدرت خدا را ملاحظه کند.

هفدهم به جهت محبت عدد آیه و القیت علیک محبّه منی و لتصنع علی عینی اذ تمشی اختک فتقول هل ادلکم علی من یکفله فرجعناک الی امک کی تفر عینها ولا تحزن و قتلت نفساً فنجیناک من الغمّ و فتتاک فتونا عددش 10772 عدد مذکور را با عدد اسم طالب و مطلوب ربع کرده و در روز زهره و ساعت زهره در مربع برد و بر بازو بند بی نظیر است. هجدهم به جهت توسعه رزق و اداء دین و برطرف شدن فقر و درویشی عدد آیه مبارکه و من یتق الله يجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شیء قدرأ که عددش 6360 است با عدد اسم خود ربع کرده و در ساعت مشتری که قمر را با مشتری نظر تثلیث یا تسدیس باشد در مربع برد و با خود دارد و مداومت به خواندن آیه مذکوره نماید بغایت مجربست.

نوزدهم به جهت توسعه رزق عدد آیه الله لطیف بعباده یرزق من یشاء و هو القویّ العزیز که عددش 1287 است در ساعت زهره یا مشتری در مربع برد و لوح

بیستم به جهت خلاصی زندانیان عدد آیه 5454 لا اله الا انت سبحانک انی كنت مِنَ الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و كذلك ننجی المؤمنین را بگیرد و با عدد اسم خود یعنی اسم زندانی ربع کرده در مربع برد و زندانی لوح را با خود دارد و مداومت بخواندن آیه مذکوره نماید بزودی خلاص شود و نجات یابد.

بیست و یکم به جهت ازدیاد محبت عدد آیه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی مجیبکم الله و یغفر لکم ذنوبکم والله غفور رحیم عددش 5726 است با عدد نامهای طالب و مطلوب جمع کرده و ربع نموده در ساعت زهره در دو مربع برد یکی را با خود دارد و یکی را در باد بیاویزد به نام هر که خواهد در محبت بی قرار گردد.

بیست و سوم به جهت افزون شدن محبت عدد آیه یحبونهم کحب الله والذین آمنوا اشد حبا لله را که عددش 1522 است با عدد نامهای طالب و مطلوب ربع گرفته و در ساعت سعد در مربع برد و لوح را بر خود بندد که مطلوب را لحظه بی او آرام نباشد و مفارقت از وی نکند و شیدای وی شود و قرار نگیرد. بیست و سوم به جهت اطلاع احوال و دانستن مطلب خود را در خواب عدد آیه و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر والبحر و ما تسقط من ورقه الا یعلمها ولا حبه فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین که عددش 8449 است چون کسی را مطلبی پیش آید و خواهد از کیفیت آن مطلع شود عدد آیه مذکوره را با نام خود ربع گرفته و در مربع بنگارد و در شب یکشنبه یا در شب چهارشنبه در وقت خواب وضو گرفته و رو به قبله در جامه خواب بنشیند و هفت نوبت سوره والشمس را بخواند و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و مربع مذکور را در زیر سر خود گذارد و رو به قبله بخوابد در رختخواب پاکیزه و تنها به خواب رود به فرمان خدا موکلان این آیه شریفه در خواب او بیابند و او را اعلام نمایند و بر کیفیت مطلب و حاجت و مهم او را آگاه سازند این عمل از اعمال مجربه است.

بیست و چهارم به جهت تحبیب عملی است بی نظیر عدد آیه و ألف بین قلوبهم را تا آنه عزیز حکیم که عددش 3731 است با عدد نام طالب و مطلوب ربع کرده در ساعت سعد در مربع برد و قدرت خدا را ملاحظه نماید.

بیست و پنجم به جهت عزت نزد پادشاهان عدد آیه و من شر قضاء السوء و من شر کل دابه انت اخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم را گرفته و با نام خود ربع کرده در مربع برد و با خود نگاه دارد و به جهت خلاصی از حبس و گذشتن از تقصیرات هزار مرتبه آیه مذکوره را بخواند خلاص شود تجربه شده.

بیست و ششم به جهت احضار هرگاه خواهی کسی را احضار کنی باید شرایط آن را رعایت کنی تا احضار شود و شرایط اینست عدد آیه و ان کل لما جمع لدینا محضرون و آیه یومی الی السماء بدخان مبین و هو علی جمعهم اذا یشاء قدیر را با عدد نام طالب و مطلوب جمع کرده و بهر عنصری که کوکب مطلوب بود در همان روز به ساعت زهره عمل نماید و عدد آیه این است 4815 عمده عمل رعایت عنصر کوکب مطلوب است.

بیست و هفتم در تسخیر خلائق و حصول علوم غریبه عدد آیه الله نور السموات والارض را تا بکل شیء علیم که 16711 است با عدد نام خود در هنگام شرف شمس ربع آن را در مربع برد و با خود نگاه دارد تسخیر خلائق و تحصیل علوم غریبه را دریابد.

بیست و هشتم در شرف شمس از اول سوره یس تا فاغشیناهم فهم لا یبصرون بنویسند و با خود دارند از اسرار است

بیست و نهم برای دوستی زن و شوهر عدد آیه شریفه و قال نسوه فی المدینه امراه العزیز را تا فی ضلال مبین که عدد آن 6128 است با عدد نام هر دو ربع گرفته در مربع برد یکی از آنها با خود نگاهدارد بسیار بسیار مجرب است و آزموده شده.

سی ام به جهت ترقی و علو مراتب اگر خواهی طالع شخصی را ترقی بدهی نام او را به حساب جمل در آور و دوازده دوازده طرح کن بین به کدام برج می رسد و به کدام کوکب منسوب است

حروف برج و موکل برج را گرفته و حروف کوکب صاحب آن برج را با عدد نام آن شخص بگیر و پنج مرتبه تضعیف کن و عدد کامل را گرفته در عنصر خودش برسان که آن شخص پنج مرتبه از مرتبه خود ترقی کند و اگر خواهد که زیادت او را ترقی دهد زیادت تضعیف کند تا بهر مرتبه ای که خواهد برساند هرچه بیشتر تضعیف کند ترقی او زیادت شود پس از تضعیف ربع آن را گرفته و در مربع برد و با خود نگاهدارد. سی و یکم به جهت ایمن بودن از ظلم و ستم سلطان قهار جبار و دفع سحر و جادو و شرّ شیطان و گشایش و فتوحات از عمل خلد مقام میر محمدباقر داماد اعلی الله مقامه الشریف است که فرموده عدد آیه الکرسی را که 13671 است تا و هو العلی العظیم به ساعت مشتری و قمر ناظر بسعد ربع گرفته با اسم خود و چون مربع را تمام کند پنج مرتبه آیه الکرسی را در همان مجلس بخواند و در همان ساعت و بخور بسوزاند و در هنگام نوشتن و خواندن با احدی تکلم نکند و با وضو در مکان خلوتی باشد و چون از نوشتن و خواندن فارغ شود آن لوح مبارک را با خود دارد و قدرت خدا را ببیند.

سی و دوّم اگر خواهی کسی را بینی نام او و مادر او را عدد بگیر و جمع کن و عدد مجموع حروف آتشی را بر آن بیفزای و عدد بدوح و ستاره سعد که مشتری باشد با آن همراه کن و عدد آیات حب را هم به آن ضم نما و از این مجموع بیست و یک کم کن و مابقی را در شکل مربع رقم کن و زیر یک آتش دفن کن تا عجائب بینی

سی و سوّم به جهت آوردن غائب عدد حروف بادی و نام غائب و مادر او را جمع کن و در مربع ببر و در جایی که باد به او خورد بیاویز مجرب است.

سی و چهارم اگر عمل به جهت اتصال باشد عدد حروف آبی و نام مطلوب و مادر او را بگیر با عدد بدوح و همه را به حساب جمل جمع کن و بیست و یک یا سی و چهار از آن کم کن و برای هر مقصدی که داری در مربع ببر به عدد یا حروف هرکدام که خواهی و در باد بیاویز یا در ممر آب دفن کن که به مقصد خواهی رسید و وصال حاصل خواهد شد.

در تسخیر حروفات بدانکه ترکیب جمیع اشیاء از عناصر چهارگانه (آتش و باد و آب و خاکست) و تا عناصر جمع نشود با رعایت اعتدال فرضی صورت نگیرد پس باید دانست که هر حرفی از حروف بیست و هشت گانه را نامی است از نام های خدای عزوجل و عددی است از اعداد و ترجمه ایست و فلکی و ملکی و برجی و کوكبی و منزلی و نتیجه ای و بخوری و طبعی و اقلیمی و جهتی از جهات و اثری و ارواحی و نورانی و ظلمانی و شرافتی و قدرتی و غیر اینها و نتایج این حروف به مرتبه ایست که وصف نمی توان کرد چنانچه خدای عزوجل فرموده قل لو كان البحر مداد الکلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربي و لو جئنا بمثله مدداً و هرچه را بخواهد طالب آن می تواند به مواظبت در علم حروف بفهمد و بشناسد از روی قواعد آن از دنیوی و اخروی مثلاً در امور اخروی کشف و صفای باطن و تصفیه قلب و اطلاع بر مغیبات به مراتب ولایتی که دارد و سایر کرامات و تقرب به خدا که به عنایت الهیه ثواب و فضیلت بیحد و اندازه ای او را حاصل شود و از اسماء الهیه استخراج نماید آنچه می خواهد از امور دنیوی از گشایش رزق و تحصیل حکمت و کمال و محبت و الفت و تسخیر جن و انس و ملائکه و کواکب و تقریق و تحیب و بغض بر دشمن و یاری کردن بر دوست و شفای امراض و دفع دردها و طیب عیش و شکست و فرار دادن لشکر و فتح حصارها و اقبال و غالب و مغلوب گردانیدن و اتصال مطلوب به طالب و حرز نفس و عرض و مال و عیال و عقد اللسان و عقد النوم و عقد القضیب و عهد الهموم و حلّ آنها و نابینا کردن و بینا کردن در شب بمانند روزه فهمیدن وقت موت و مکث مدّت زندگی و غیر اینها و دانستن این همه وابسته و موقوف به علم حروف است و تا انسان کامل در علم حروف نباشد مداخله و اشتغال به آن نتیجه خوب ندارد بلکه نحوست می آورد و هرگاه کاملاً به این علم معرفت حاصل شود هرچه از کلیات و جزئیات امور را بخواهد برای او میسر می شود والله یؤید بنصره من یشاء و هو علی کلّ شیء قدير

فائده در قاعده تسخیر حروف

بدانکه قاعده تسخیر نمودن حروفات با ملائکه موکل آنها و اعوان و موکلهای جن آنها اینست که باید

بیست و هشت شبانه روز به عزیمت تسخیر مداومت نماید و خلوت کند و با احدی سخن نگوید جز محرمی که برای او غذای حلالی بیاورد و باید لباس او پاک باشد و بخور آن حرف را بسوزاند و تازه نماید و بخور هر حرفی در جدول نموده می شود تا عزیمت بیست و هشت حرف به اتمام رسد پس مجموع حروف با ملک و جن آن مسخر او گردد و عزیمت هر حرفی را به عدد باطن آن حرف بخواند چنانچه الف سه حرفست و عدد آن صد و یازده است بدون کم و زیاد دعوت نماید جدول اینست

تصویر

□

ص: 315

که ملک موکل است بر اعمال نیر نجات و روحانیات لطیفه و عونیه و فتحیه و قریبه و مجیب الدعوات است و جنّ موکل است بر تقریقات و قطعیات و بغض و عداوت و قتل و قهر و هلاکت و مکر و حيله و سموم و عقدالنوم و عقداللسان و عقدالرجال

عزیمت حُرُوفات

بدانکه عزیمت حروفات مشتمل بر بیست و هشت نوع است و برای هر حرفی عزیمتی است مخصوص آن نوع اول عزیمت حرف الف است و آن اینست

یا اَفْ اِهماطِ عِراطِ کِماطِ لا مَطِ نِقاَطِ سِراطِ غِاطِ اِمرِاطِ یا اَللهُ یا اَللهُ بِحُرْمَةِ اَلْفِ اِلَهِیَّتِکَ اَسْئَلُکَ بِحَقِّ اَسْماءِکَ وَ صِفاَتِکَ اَنْ تَقْضِیَ حاجَتِی بِحَقِّ ها ها یا اَیَّتِها المَلائِکَةُ المُوکَلَّهَةُ عَلَی هِذِهِ الحُرُوفاتِ التَّاماتِ الطَّاهِراتِ اَعینُونِی وَ اَنْصِرُونِی عَلَی حُصُولِ مُرادِی وَ مُطْلُوبِی بِحَقِّ لا اِلهَ اِلا هُوَ هَلُولا اَلْفاً اَلْفاً یا مارِ یا اَقَسَّ مَتُّ عَلَیکُمْ یا اِسرائِیلُ یا اِسرائِیلَ بِحَقِّ اَلْاَسْماءِ العِظامِ بِحَقِّ سَیِّدِکُمْ وَ اَمیرِکُمْ العَظیمِ قَیْدِیوشِ اِنِّما اَمْرُهُ اِذا ارادَ شَیْئاً اَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فِیکونُ اَقَسَّ مَتُّ عَلَیکُمْ یا مَعْشَرَ الرُّوحانیِّینَ المُوکَلِّینَ بِهَذِهِ اَلْاَسْماءِ وَ الخُدَّامِ بِهَذِهِ الحُرُوفِ الجَلیلِهِ هِیْشَمَهِیالِ کِشمالِ هَشَوشاکِیرِشِ اَنْتَ القَوِیُّ الشَّدیدُ هاهُورِشِ اَمَحِ هِیورِشِ مَکِشِو هِیعِ سَیْهَکَطِشِ طَطْعُوخِ شَمَنا خِحمَشَطِ طَمخِلِنا طاحِ فاطِرِ السَّمواتِ

وَالْأَرْضِينَ لِهَشِّ فَيَالِ طَلَمَخَا طَاكِدٍ كَمُوثِيَا هَلِغِ الْبَيْغِ يَا هَلُوْمَهِيَاؤِهِ شِدِّ غَوْصٍ تَدَكْدَكْتِ الْجِبَالِ لِعِظْمِهِ أَسْمَاءِهِ أَهْوِهِ يَهُوهِ بِحَقِّ هَذِهِ الْقَسَمِ الَّذِي
طَاعْتُهُ فَرَضٌ عَلَى رُوحِ رُوْحَانِيٍّ وَ جِسْمِ جِسْمَانِيٍّ فِي كُلِّ الْأُمُورِ

نُوع دُوم

عزيمت حرف باء يا باء خَمَشٍ طَشٍ كَشٍ مَالِشٍ صَمَدٍ بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ سَامِعًا مُطِيعًا أَجِبْ يَا جِبْرَائِيلُ بِحَقِّ يَا بُدُوْحُ
اللّهُ الصَّمَدُ سَامِعًا مُطِيعًا يَا مِيكَائِيلُ بِحَقِّ يَا بَاسِطُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ سَامِعًا مُطِيعًا بِحَقِّ يَا إِسْرَافِيلُ بِحَقِّ يَا اللّهُ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ
سَامِعًا مُطِيعًا يَا عَزْرَائِيلُ بِحَقِّ يَا رَحْمَنُ بَبَاءِ بَقَاءِ كَ يَا بَاقِي أَجِبْ دَعْوَتِي يَا جِبْرَائِيلُ بِحَقِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَ بِحَقِّ أَيُّوشِ

نُوع سِيْم

عزيمت حرف جيم يا جيمُ أُلُوكَا يَا طَيْشَ نَا لُورِ يَادِيٍّ يَا عَالُوْرُوْرَ رَمَا قَادِرِ يَسِ يَا خَالِقِ التُّورِ أَسْتَلُوكَ أَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي يَجِيْمِ جَامِعِيَّتِكَ وَ
بِحُرْمِهِ مَوَالِدِ الثَّلَاثِ يَا كَاكَائِيلُ أَجِبْ دَعْوَتِي بِحَقِّ لَوِيُوشِ

نُوع جِهَارِم

عزيمت دال يا دالُ أُلُوْهِيمِ طَسْجُدِ أَرْلُوَاءِ مَسْلُوْ سَيَاءِ يَا غَاشَاشِ

ص: 320

يا مَهْرَاقِشِ يا غَيَا هُورِ يا جَانُوشِ يا خُدَّامَ هَذِهِ الحُرُوفِ اَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي بِدَالِ الدِّيَانِ وَبَارْكَانِ الأَرْبَعِ اَجِبْ دَعْوَتِي يا دَرْدَائِلُ يا دَائِلُ بِحَقِّ طَيُوشِ

نوع پنجم

عزيمت ها: يا هاءَ اَنوَارَ طَاءِ اَهْرَاطِمَاءِ يَهْرَاطُوشِ اَلْأَطُوشِ مَهْرَاطِيشِ اَطِيَاطِيشِ عَلْلُوطِيشِ الوَحا يا خُدَّامَ هَذِهِ الحُرُوفِ وَاَقْضُوا حَاجَتِي بِهَاءِ الهَادِي اَجِبْ دَعْوَتِي يا دَرْدَائِلُ بِحَقِّي حَوَاسِ الخَمْسِ الظَّاهِرِ وَالبَاطِنِ وَبِحَقِّ نُيُوشِ

نوع ششم

عزيمت واو يا واؤ لا- طَالُو مالو طَالُو يا هِيَا طَا يا غَيَا طَاشِ اَجِيُونا وَاَقْضُوا حَاجَتِي بِحَقِّ الوَاوِ يا وَالِيِ يا وَلِيَّيْ يا رَقْمَائِلُ اَجِبْ دَعْوَتِي بِحُرْمِهِ جِهَاتِ السَّبْتِ وَبِحَقِّ بَرِيُوشِنُوعِ هَفْتَمِ

عزيمت زاء يا زاءَ مَصَّ لَمَّا عَلْصَالِصِ عَهَاصِ كِيَاِصِ نَوَاصِ نَاصِيَتِي بِيَدِكَ يا زَكِّيْ يا زَكِّيْ اَجِيُونا دَعْوَتِي يا خُدَّامَ هَذِهِ الحُرُوفِ وَاَقْضُوا حَاجَتِي يا صَرَفِيَانِيْلُ بِحَقِّ كَوَاكِبِ السِّيَّارَةِ وَبِزَاءِ الزَّكِيِّ وَبِحَقِّ كَايُوشِ

نوع هشتم

عزيمت حاء يا حاءِ يا حَقُّ يا اَللَّهُ يا اَللَّهُ يا اَللَّهُ جَالورِ خَالِقِ طَالُوشِ عَيْلُوشِ هِيَاهِ وَاَهْبِ اَجِيُونا حَاجَتِي يا خُدَّامَ هَذِهِ الحُرُوفِ بِحَقِّ الحَاءِ يا حَيُّ يا حَكِيمُ يا حَلِيمُ سَامِعاً مُطِيعاً يا تَنَكْفِيلُ بِحَقِّ ثَمَانِيَةِ الخُلْدِ وَبِحَقِّ بَحْيُوشِ

نوع نهم

عزيمت طاء يا طاء اشياء لا هوا لاموا لا كيا لا جوما لا اهوائيل يا خدام هذه الحروف فافعلوا ما انا امر بكم بحق يا زاكى الطاهر من كل افه
بقديسه يا صرفائيل بحق ايترزج يا اسمعيل اجب بحق افلاك التسعه و بحق مريوش

نوع دهم

عزيمت ياء يا ياء عيالوش مهيا لوش هاروش ماروش ماروش الاطوش ابراش رولاش يا خدام هذه الحرف تحضر روا عندي كلما دعوتكم
بحق خاتم سليمان بن داود عليه السلام سبحان من الجم الجن بكلماته يا ميسر كل عسير انت يسير اقسمت عليك يا لكطائيل بحق يهوش

نوع يازدهم

عزيمت كاف با كاف يا كافى دوالش ميارش هراش طارور هش ميالورش هراش عيالورش يا خدام هذه الحروف وافعلوا ماتوء مرون
واقضوا حاجتى اقسمت عليك بحق الكاف و بحق فريوش

نوع دوازدهم

عزيمت لام يا لام يا لطيف يا كائيل بحق عريوش علطاط مطكاه مهرا كاط غرطاط قهنا طاطل اجيبوا يا خدام هذه الحروف اقض حاجتى

نوع سیزدهم

عزیمت میم یا میم اللّٰهُمَّ رَوَائِلِ ائِیْلٍ وَالْمَلَائِكَةِ وَالرُّوْحِ یا خُدَّامَ هَذِهِ الحُرُوفِ یا مَلِکَ یا رَوَائِلِ اَقْضِ حَاجَتِی بِحَقِّ مَهْیُوشِ

نوع چهاردهم

عزیمت نون یا نُونُ بِحَقِّ نِ وَالْقَلَمِ وَ مَا یَسْطُرُونَ عَزَمْتُ عَلَیْکَ یا حَوْلَا- لائِیْلُ بِحَقِّ نَطِیُوشِ یا نُونُ طَاطَالُو شَاطِیْطَالُو شَامَهْطَا لُوشِکِ
طَاطِیْلُوشَا مَهْطَاطَا شَالُوشَا مَهْرَاطَا شَا طَهَا هَاشَا یا خُدَّامَ وَاللّٰهُ عَلْمُوطٍ کَمَا سَطَّ قَسَلَسَلَسَ یا طَلَطَاسِ یا هَلَطُ یا عَلْمَلُوطُ یا طَلَسِیْنَا

نوع پانزدهم

عزیمت سین یا سِیْنُ یا سَمِیْعُ یا هَمْرَائِلُ یا نَبِیُوشِ اَقْشَالِشِ اَفْشَالِشِ اَفْشَاکِیْشِ اَعْصَافِیْشِ اَجِیْبُو یا خُدَّامَ هَذِهِ الحُرُوفِ اَنْ تَقْضُو حَاجَتِی
نوع شانزدهم عزیمت عین یا عِیْنُ یا عَلِیُّ کَاشِ طَاشِ غِیَاشِ لَالُوشِ لَوْلَا طَاشِ اَللّٰهُمَّ یا خِیَالُوشِ یا کِرِیَاشِ اَجِیْبُو دَعَوَتِی یا خُدَّامَ هَذِهِ
الحُرُوفِ فَافْعَلُو مَا تُوْمَرُونَ وَاحْضَرُوا عِنْدِی بِعَلِیِّ الْعَالِیِّ یَالُوْمَائِلُ اَجِبْ دَعَوَتِی بِحَقِّ قَبِیُوشِ

نوع هفدهم

وَحَدَائِيَّتِكَ وَقَوِّي بِقُوَّةِ سَطْوِهِ سُلْطَانِ فَرْدَائِيَّتِكَ حَتَّى أَخْرُجَ إِلَى قَضَاءِ سِعَةِ رَحْمَتِكَ وَفِي وَجْهِ لَمَعَاتِ بَرَقِ الْقُرْبِ مِنْ آثَارِ حِمَايَتِكَ مُهَيَّباً
بِهَيْبَتِكَ عَزِيزاً بِعِنَايَتِكَ مُبْجَلاً مُكْرَماً بِتَعْلِيمِكَ وَتَرْكِيبِكَ وَالْبِسْنِي خَلَعَ الْعِزَّةِ وَالْقَبُولِ وَسَهَّلْ لِي مَنَاهِجَ الْوَصْلَةِ وَالْوُصُولِ وَتَوَجَّنِي بِتَاجِ
الْكَرَامَةِ وَالْوَقَارِ وَالْفِ بَيْنِي وَبَيْنَ أَحْبَابِكَ فِي دَارِ الدَّسْنِيَا وَدَارِ الْقَرَارِ وَارْزُقْنِي مِنْ نُورِ إِسْمِكَ هَيْبَةً وَسَطْوَةً تُتْقَادِلِي الْقُلُوبَ وَالْأَرْوَاحَ وَ
تَنْخَضِعُ لَدَى الثُّفُوسِ وَالْأَشْبَاحِ يَا مَنْ ذَلَّتْ لَهُ رِقَابُ الْجَبَابِرَةِ وَخَصَّعَتْ لَدَيْهِ أَعْنَاقُ الْكَاسِرَةِ لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ وَلَا إِعَانَةَ وَلَا
التَّكَاةَ إِلَّا عَلَيْكَ ادْفَعْ عَنِّي كَيْدَ الْحَاسِدِينَ وَظُلْمَاتِ شَرِّ الْمُعَانِدِينَ وَاحْمِنِي تَحْتَ سُرَادِقَاتِ عِزَّتِكَ يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ أَيَّدْ ظَاهِرِي فِي تَحْصِيلِ
مَرَاضِيكَ وَنُورِ قَلْبِي وَسِرِّي بِالْإِطْلَاعِ عَلَى مَنَاهِجِ مَسَاعِيكَ إِلَهِي كَيْفَ أَصْدُرُ عَنْ بَابِكَ بِحَبِيْبِهِ مِنْكَ وَقَدَّوْرْدَتْهُ عَلَى ثِقَةٍ بِكَ وَكَيْفَ تُؤَيِّسُنِي
مِنْ عَطَائِكَ وَقَدْ أَمَرْتَنِي بِدُعَائِكَ وَهَا أَنَا مُقِيلٌ عَلَيْكَ مُلْتَجِيٌّ إِلَيْكَ بَاعِدِ بَيْنِي وَبَيْنَ أَعْدَائِي كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ اخْطِفْ
أَبْصَارَهُمْ عَنِّي بِنُورِ قُدْسِكَ وَجَلَالِ مَجْدِكَ إِنَّكَ أَنْتَ

اللَّهُ الْمُعْطَى جَلَّابِلَ النِّعَمِ الْمُكْرَمِ لِمَنْ نَاجَاكَ بِلَطَائِفِ رَأْفَتِكَ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ
عَلَى مُحَمَّدٍ سَيِّدِنَا وَآلِهِ أَجْمَعِينَ يَا أَمْوَكِيلُ بِحَقِّ عَنَا كَفَى بِحُرْمَةِ أَمْلِيُوشِ يَسْلَقَلِيُوشِ يَرْهِيُوشِ نَطًا يَوْمَلَا طُوطَانِعِينَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ يَا خُدَّامَ هَذِهِ
الْحُرُوفِ أَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي

بيست و يکم

عزيمت شين يا شين يا شفيع يا همراكيل اَجِبْ دَعْوَتِي بِحَقِّ مَسِيُوشِ عَصَلَصَائِيلِ عَوْضِ رَكَائِيلِ رَسَائِيلِ يَائِيلِ غِيَالِ نِيلِ كَائِيلِ قَلْيَائِيلِ أَرْجَا
أَجِيْبُوا يَا خُدَّامَ هَذِهِ الْحُرُوفِ أَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي

بيست و دوّم

عزيمت تاء يا تاءنا تَوَّابُ يَا عِزْرَائِيلُ بِحَقِّ نَطِيُوشِ كَادُوثِ بِيَا دُوثِ يَا خُدَّامَ هَذِهِ الْحُرُوفِ أَجِيْبُوا حَدَّهُ أَشْرَفُ أَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي

بيست و سوم

عزيمت ثاء يا ثاء يا ثابت يا ميكائيل بِحَقِّ طَحِيُوشِ الْأَشُوشِ طَيْشِ مَهْرَاطَيْشِ مَهَالُوشِ كَادَلُوشِ صَالُوشِ أَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي

بيست و چهارم

ص: 326

عزيمت خاء يا خاء يا خالق يا امهكائيل بحق دلايسوش عالي طاهر رب البنيه العالي العليا ورب البنيه السفلى صالوس ميا عصى
عاليوشص اجيبوا يا خدام هذه الحروف ان تقضى حاجتى

بيست و پنجم

عزيمت ذال يا ذال يا ذاكر يا اسرافيل اللهم طلوش اللهم يا خالق النور والظلمات لماس مائوس زيوس لا هوس هيويس الوحا يا خدام
هذه الحروف ان تقضى حاجتى وادفع اعدائى كلهم

بيست و ششم

عزيمت ضاد يا ضاد يا ضار يا عطكائيل بحق طايوش يا طفغقيا يا لياثا يا لطفقيايائل يا هيائيل يا ذالا هاموئيل يا موائيل اجيبوا يا خدام هذه
الحروف واحفظوا من شر الشرور

بيست و هفتم

عزيمت ظاء يا ظاء يا ظاهر يا لوزائيل بحق عقويوش الا مالاكوا مالولا اظلولا ولا احملاوا لا ميالولا خبالولا اجيبوا يا خدام هذه الحروف
بحق الغفور

بيست و هشتم

ص: 327

عزيمت غين يا غين غفران الله يالوحائيل بحق عزقويوش اللهم عيالوش طالوش كالوش أم يهوش مالوش هيالوش فاكوش
رميموهاش ألوحا يا خدام هذه الحروف فافعلوا ما تؤمرون بحق اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه- ي
اللهم انى أسئلك بحق أسماءك الحسنى وصفاتك العليا وبحق أنبيائك المرسلين وملائكتك المقربين والأرواح المقدسين وبخصائص
هذه الحروف التامات الطاهرات المباركات وبحق بيناتها وبركاتها وخاصة ياتها وأسرارها وأثارها وتوابعها وبحق اسمك الأعظم الذى
إذا دُعيت به عليك أن لا تحرم سائله وبحق حبيبك الذى وصل إلى نهايه المرام أن تقضى حاجتى وتبلغنى مطلوبى برحمتك يا من هو لا
إله إلا هو يا من يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده أم الكتاب بسم الله الرحمن الرحيم قل هو الله أحد سامعاً مطيعاً أحب يا جبرائيل بحق يا
بُدوح الله الصمد سامعاً مطيعاً أحب يا ميكائيل بحق يا باسط لم يلد ولم يولد سامعاً مطيعاً أحب يا إسرائيل بحق يا الله ولم يكن له كفواً

أَحَدٌ سَامِعاً مُطِيعاً يَا عِزَائِلُ بِحَقِّ يَا رَحْمَنُ بِأَلْفِ الْهِتِكَ يَا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الْأَوَّلُ الْآخِرُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْقَدِيرُ الْقَاهِرُ الْعَلِيُّ
الْأَعْلَى يَا مَظْهَرَ الْعَجَائِبِ أَوْلَى لَنَا عَلِيُّ أَدْعُوكَ كُلُّ هَمٍّ وَغَمٍّ سَيَنْجَلِي يَا نُورَ الْهُدَى يَا صَاحِبَ أَيْتُوبَ الْبُتْلَى وَرَفَعَنَاهُ مَكَاناً عَلِيّاً يَا شَدَّ نَطْيَا يَا
بُورِيَا لَافْتَى الْإِلَهِ عَلِيُّ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ يَا مُفَجِّرَ الْأَنْهَارِ يَا مُطْعِمَ الثَّمَارِ يَا مَنْ يُسَبِّحُ لَهُ ظُلَمَ اللَّيْلِ وَضَوْءَ النَّهَارِ وَ مَا ظَهَرَ عَلَى الْأَرْضِ وَ
قَعَرَ الْبِحَارِ يَا ضِيَاءَ بَصَرِ الْإِنْسَانِ يَا عَلِيُّ الْعِمْرَانَ يَا مَيْمُونَ بِيَدِكَ مَفَاتِيحُ الْجِنَانِ وَ مَقَالِيدُ النَّيِّرَانِ يَا شَمْسَاطِيلُ يَا يَمَخَابِيلُ يَا بَرُوحِيْلُ يَا جَزَائِلُ
أَنْتَ بِكُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يَا قَيْشُو يَا مَنْظُومُ يَا أَمِينُ يَا مُعِينُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَا يَعْسُوبَ الدِّينِ يَا وَصِيَّ خَاتِمِ الْمُرْسَلِينَ يَا ظَهِيرُ يَا نَصِيرُ يَا حَيْدَرُ يَا
كَرَكَرُ يَا أَصَبُ يَا بَلَقِيَاطِيْشُ يَا أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ يَا آخِرَ رَسُولِ اللَّهِ يَا وَلِيَّ اللَّهِ يَا عَلِيُّ الْأَعْلَى نَادِ عَلِيّاً مَظْهَرَ الْعَجَائِبِ تَجِدُهُ عَوْناً لَكَ فِي النَّوَابِ
أَعْرِضْ إِلَى اللَّهِ حَاجَتِي وَ عَلَيْهِ مُعْتَمِدِي كُلُّ هَمٍّ وَ غَمٍّ سَيَنْجَلِي أَدْرِكْنِي بِلُطْفِكَ الْخَفِيِّ اللَّهُ أَكْبَرُ أَنَا مِنْ شَرِّ أَعْدَائِكَ بَرِيٌّ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ
الرَّاحِمِينَ اللَّهُ صَدِّيقِي مَدِينِي عِنْدَكَ مَدَدِي وَ عَلَيْكَ مُعْتَمِدِي إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ يَا أَبَا الْغَيْثِ اغْنِنِي يَا عَلِيُّ أَدْرِكْنِي يَا عَلِيُّ أَدْرِكْنِي

از شیئی برهنه روی بر می طلبم*** وندر وهن مار شکر می طلبم

در خانه عنکبوت پر می طلبم*** و ز پشه ماده شیر نر می طلبم

جواب

علم است برهنه روی و تحصیل براست*** دل خانه عنکبوت تن بال و پر است

زهر است جفای علم و معنی شکر است*** هر پشه از آن چشید او شیر نر است

عزیمت حروفات بنوع دیگر

بدانکه عمل حروف بر دو قسم است قرائتی و کتابتی اگر قرائتی باشد در اول عمل این عزیمت را یک مرتبه بخوان و در آخر عمل هم یک مرتبه بخوان و اگر کتابتی باشد این عزیمت را بر نوشته بدم و اسم آن حرف را در عزیمت بگو تا در همان روز فائده بخشد و تأثیر کامل دهد عزیمت اینست

عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْأَرْوَاحُ الْمُؤَكَّلُونَ بِالْأَلْفِ (و اگر با علامت الباء و اگر جیم است بالجیم و هكذا تا بغین برسد) الْمَكْتُوبِ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ وَأَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ بِسِرِّهَا الْمُدَوَّعِ فِيهَا اسْمَعُوا قَوْلِي وَاجِبُوا دَعْوَتِي بِحَقِّ جَمِيعِ الْأَلْفِ (و اگر باء است جمیع الباء و اگر جیم است جمیع الجیم و هكذا) الْمَسْطُورُ فِي التَّوْرِيهِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ وَالْفُرْقَانِ وَجَمِيعِ الْكُتُبِ وَالآيَاتِ الْمَنْزَلَةِ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

در تسخیر و دعوت کواکب

بدانکه شرط اجابت دعوت آشنائی با ارواح کواکب است و هرگاه آشنائی با ارواح آنها نباشد کلام عامل را قبول نمی کنند و رنج او ضایع می گردد پس اولاً باید تسخیر روحانیت آنها را کرد و بعد به دعوت پرداخت و این تسخیر و دعوت از اسرار است در خاطر نگاهدار و غنیمت بشمار پس هرگاه خواستی تسخیر روحانیت هر کوبی را کنی و آنرا با خود آشنا نمائی و این دولت تو را میسر شود مقدمه غسل کن و خود را خوشبو کن با لباس پاک و جای خلوت و پاک اگر مرارت تسخیر روحانیت شمس است باید روز یکشنبه و شب پنجشنبه باشد و بهتر آنست که در ساعت اول یا ساعت هشتم که نیز متعلق به شمس است باشد رو بسماء یا رو به آفتاب بنشین و چهارصد مرتبه بگو *أَجِبْ يَا شَمْسُ وَ أَعْنِنِي بِرُوحَانِيَّتِكَ بِاللَّهِ الَّذِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ* و این عمل را سه روز یکشنبه و سه شب پنجشنبه باید انجام داد هر دفعه ای به همین دستور عمل شود و بعد از آن به همین دستور و همین عده به قصد دعوت برای محبوب القلوب شدن در نزد بزرگان و عزیز شدن در نظرهای مردمان باشد بگو *اللَّهُ وَفِيَّ يَا شَمْسُ بِحَقِّ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَصَوَّرَكَ وَنَوَّرَكَ فِي قَضَاءِ حَاجَتِي* و در اینجا حاجت خود را ذکر کن

و اگر مراد تسخیر روحانیت و دعوت قمر است به شروطی که گفته شد سه روز دوشنبه و سه شب جمعه که متعلق به قمر است و بهتر در ساعت اول و یا هشتم آن است در خلوت رو به آسمان کن و سیصد و چهل مرتبه بگو *أَجِبْ يَا قَمَرُ وَ أَعْنِنِي بِرُوحَانِيَّتِكَ بِاللَّهِ الَّذِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ* و بعد از آن به همین شرایط و همین دستور و همین عدد برای هر مطلبی که دارد او را دعوت کند و بگوید *اللَّهُ وَفِيَّ يَا قَمَرُ بِحَقِّ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَصَوَّرَكَ وَنَوَّرَكَ فِي قَضَاءِ حَاجَتِي* و در اینجا هر حاجتی که دارد بخواهد و اگر مراد تسخیر روحانیت و دعوت عطارد است به شروطی که ذکر شد سه روز چهارشنبه و سه شب یکشنبه که متعلق به عطارد است و بهتر در ساعت اول یا هشتم آن است در خلوت رو به آسمان کند و دوست و هشتاد و چهار مرتبه بگوید *أَجِبْ يَا عَطَارِدُ وَ أَعْنِنِي بِرُوحَانِيَّتِكَ بِاللَّهِ الَّذِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ* و بعد از آن به همین شرایط و همین دستور و همین عدد برای مطلبی

هنگام طلوع آفتاب دویست و هشتاد مرتبه خصوصاً به نیت تحصیل علوم ظاهره و باطنه بخواند آمدنی عَطَارِدُ لِتَحْصِيلِ الْعِلْمِ الظَّاهِرِيِّ
وَالْبَاطِنِيِّ بِاللَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَصَوَّرَكَ وَنَوَّرَكَ

و اگر مراد تسخیر روحانیت و دعوت زهره باشد چهار روز جمعه و چهار شب سه شنبه در خلوت رو به جانب آسمان کند و بگوید اَجِبْ يَا
زُهْرَةَ وَ اَعْنِنِي بِرُوحَانِيَّتِكَ يَا لِلَّهِ الَّذِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ و در روز جمعه وقت طلوع آفتاب و در شب سه شنبه وقت
برآمدن سیاره بعد از غسل دویست و هفده مرتبه بگوید اَللَّهُ وَفِيَّ زُهْرَةَ بِالسَّعَادَةِ بَيْنَ النَّاسِ بِاللَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَصَوَّرَكَ وَنَوَّرَكَ

و اگر مراد تسخیر روحانیت و دعوت مریخ باشد روز سه شنبه وقت برآمدن آفتاب در سه پنج شنبه و پنج شب شنبه روز هنگام طلوع آفتاب
و شب هنگام سحر هشتصد و پنجاه مرتبه بعد از غسل در جای خلوت رو به جانب آسمان بگوید آمدنی مَرِيخُ عَلَى قَتْلِ فُلَانٍ بِاللَّهِ الَّذِي
خَلَقَكَ وَصَوَّرَكَ وَنَوَّرَكَ (این دعا برای دعوت است باید بعد از تسخیر خوانده شود) دعای تسخیر روحانیت اینست اَجِبْ يَا مَرِيخُ وَ اَعْنِنِي
بِرُوحَانِيَّتِكَ بِاللَّهِ الَّذِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ

و اگر مراد تسخیر روحانیت و دعوت مشتری باشد پنج روز پنجشنبه و پنج شب دوشنبه بخواند نهصد و پنجاه مرتبه اَللَّهُ اَجِبْ يَا مُشْتَرِيَّ وَ
اَعْنِنِي بِرُوحَانِيَّتِكَ بِاللَّهِ الَّذِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ و بعد از غسل هنگام طلوع آفتاب و شب هنگام سحر نهصد و پنجاه
مرتبه بگوید اَللَّهُ وَفِيَّ يَا مُشْتَرِيَّ بِاللَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَصَوَّرَكَ وَنَوَّرَكَ فِي قَضَاءِ حَاجَتِي وَ سَعَادَتِي

و اگر مراد تسخیر روحانیت و دعوت زحل باشد روز شنبه وقت برآمدن آفتاب و شب چهارشنبه هنگام سحر چهل و پنج نوبت بگوید
رَوَّاحِكْ يَا رُحْلُ بِاللَّهِ الَّذِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ و برای دعوت به همان دستور و شرایطی که قبلاً ذکر شد چهل و پنج

نوبت بگوید آمددنا یا زحلٌ لِلطَّلَاقِ بَيْنَ فُلَانٍ وَ فُلَانِهِ بَعْضُهَا بِاللَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَ صَوَّرَكَ وَ نَوَّرَكَ

تنبیه

بدانکه حق تعالی هفت ستاره آفریده و امور عناصر عالم را متعلق به مزا و سیر این هفت کوکب ساخته و هفته را به این هفت کوکب تقسیم فرموده دو کوکب از این هفت کوکب را نحس آفریده یکی از این دو نحس اکبر است که زحل باشد و یکی نحس اصغر است که مریخ باشد امور جلالی را از قبیل قهر و غلبه و عمل عداوت و خصومت و تفریق و قتل و هلاکت و اخراج ظالم و امثال اینها را در روز و ساعات متعلقه به زحل و مریخ باید عمل کرد و تسخیر و دعوت این دو ستاره نحس برای این قبیل از اعمال است.

و دو کوکب از این هفت کوکب را سعد آفریده یکی سعد اکبر که آن ستاره مشتری است و دیگری سعد اصغر که ستاره زهره است که امور و اعمال جمالیه از قبیل ایجاد الفت و جلب محبت و دوستی و گشایش بستگیها و رفع پریشانها و توسعه روزی و اداء دیون و قضا و حوائج و امثال اینها متعلقه به مشتری و زهره است و تسخیر و دعوت این دو ستاره برای اینگونه امور مناسبت دارد. و دوتای از این هفت کوکب تیرین اند یکی آفتابست که آن تیر اعظم است و دیگری ماه است که آن تیر اصغر است و اعمال از قبیل ریاست و منصب و جاه و جلال و عظمت و بزرگی و امثال اینها مناسبت دارد و تسخیر و دعوت این دو سیاره برای اینگونه امور بسیار مناسب است.

و یکی از آنها دو جدین است و آن عطارد است که با اعمال جلالی و جمالی هر دو مناسبت دارد.

در عزائم هفت کوکب

که در هنگام عمل باید دعوت نمود که از لوازم و شرایط اعمال است از آن غفلت نباید نمود عزیمت زحل بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یا زَاكِيٌّ یا حَلِیْمٌ یا لَطِیْفٌ هُوَ خَیْرٌ وَ اَعْظَمُ اَجْرًا وَ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ یا عَزِیْزٌ یا فَتّٰحٌ یا جَلِیْلٌ لَكَ التَّحْمِیْدُ وَ التَّقْدِیْسُ وَ عَلَیْكَ سَلَامٌ اللّٰهُ اَيُّهَا السَّیِّدُ الْحَكِیْمُ الْفَاضِلُ الْغَالِبُ اَجِبْ دُعَائِيْ وَ اَقْضِ حَاجَتِيْ كَذَا وَ كَذَا

ص: 333

عزيمت

يا مالِكُ يا شَكُورُ يا تَوَّابُ يا رَءُوفُ يا يَاسِرُ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارزُقنا وَأنتَ خَيرُ الرَّاظِقِينَ
يا قَدِيمُ يا باطِشُ يا مُقِيمُ يا قَادِرُ يا عَلِيُّ لَكَ التَّقْدِيسُ وَالتَّحْمِيدُ سَلامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ الشَّرِيفُ بِرَجِيسِ الكَبِيرِ اسْتَجِبْ دُعائِي واقضِ
حاجَّتِي كذا وَكذا

عزيمت مريخ

يا مَحْمُودُ يا رَحِيمُ يا نَيَّامُ يا خالِقُ سَبحانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ يا سَلامُ يا قَدِيرُ يا غَنِيُّ يا شارِحُ السَّلامِ عَلَيْكَ وَتَقْدِيسُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ
أَيُّهَا السَّيِّدُ الغالِبُ القاهِرُ الظَّاهِرُ أَجِبْ دُعائِي واقضِ حاجَّتِي كذا وَكذا وَانْتَقِمْ حَقِّي مِنْ أَعدائِي بِحَقِّ مَنْ لَهُ الأَمْرُ وَالْحُكْمُ عَلَيْكَ

عزيمت شمس

يا شافِي يا مُهَيِّمُ يا سَلامٌ سَلامٌ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ أَيُّهَا النُّبِيُّ الأَعْظَمُ وَالسَّيِّدُ الأَشْرَفُ يا باطِشُ يا حَكِيمُ يا حارِسُ أَهلاً بِالْحَيِّ
النَّاطِقِ الأَنورِ وَالشَّخْصِ الأَظْهَرِ أَجِبْ دُعائِي واقضِ حاجَّتِي بِحَقِّ قُلِّ هُوَ اللَّهُ أَحَدُ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

عزیمت زهره

یا زاکى یا هادى یا رقیبُ یا هُوَ قُضِیَ بَیْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ یا عزیزُ یا الهُ یا قادرُ یا رَبَّاهُ عَلَیْكَ التَّحِيَّةُ وَالسَّلَامُ أَيَّتُهَا
السَّيِّدَةُ الشَّرِيفَةُ الْعَالِيَةُ الْفَاضِلَةُ الْعَاقِلَةُ نَاهِيْدُ الْكَرِيْمَةُ اسْتَجِبْ دُعَائِي بِحَقِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

عزیمت عطارد

یا صاحبِ النَّوْنِ وَالْقَلَمِ یا عَظِيْمُ یا طَاهِرُ یا أَوَّلُ یا رَحِيْمُ یا دَائِمُ وَإِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيْمُ یا وَاسِعُ یا مُحِيْطُ یا حَيُّ یا
قَدِيْرُ یا وَدُوْدُ عَلَیْكَ سَلَامُ اللَّهُ أَيُّهَا السَّيِّدُ الْكَبِيْرُ الْفَاضِلُ أَجِبْ دُعَائِي وَاجِبْ إِلَيَّ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ بِحَقِّ مَنْ لَهُ الْأَمْرُ وَالْحُكْمُ عَلَیْكَ

عزیمت قمر

یا قَوِيُّ یا مَلِيْكُ یا رَحِيْمُ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصَرُّكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ یا نُورُ یا بُرْهَانُ سَلَامُ اللَّهُ عَلَیْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ الْكَبِيْرُ
وَالْقَمَرُ الْمُنِيْرُ فِی فَلَکِ التَّدْوِيْرِ أَجِبْ دُعَائِي وَاقْضِ حَاجَتِي بِحَقِّ مَنْ خَلَقَكَ

شرایط نوشتن تعویذات

در نوشتن تعویذات و ارتکاب اعمال از حبّ و بغض و وصل و فصل و حلّ و عقد و اعمال جمالی و

جلالی باید رعایت نمود تا عمل اثر بخشد و نتیجه نماند بدانکه ساعات کواکب را باید رعایت نمود عمل دشمنی و عداوت و تفریق و مانند اینها را در ساعت زحل باید کرد و در ساعت مریخ و عمل دوستی و امثال آن را در ساعت مشتری و زهره باید کرد و عمل سلطنت و حکومت و ریاست و وزارت و نصب شدن به آنها را در ساعت شمس و قمر باید کرد و عمل عقد الرجال و عقد البول و عقدالنوم و عقداللسان را در ساعت عطارد باید کرد

و چون مشغول نوشتن تعویذ شوند باید که پاک و با وضو باشند و خود را بخور دهند و اگر برای دوستی عمل می کنند شیرینی در دهن بگیرند و اگر برای دشمنی باشد ترشی و تلخی در دهن بگیرند و اگر برای عقد اللسان و امثال آنست موم در دهن بگیرند و بعد از فراغ شیرینی بخورند.

و عمل دوستی را از اول ماه تا وسط ماه انجام دهند و عمل دشمنی را از وسط ماه تا آخر ماه بکنند و در عمل محبت و دوستی و سایر اعمال خیر و جمالی رو به قبله و با مسرت و شادی بنشینند و در عمل بغض و سایر اعمال جلالی پشت به قبله و کج خلق نشینند و در عمل دوستی بخورات خوشبو بسوزانند و در عمل دشمنی بخورات بدبو بخور کنند و عمل دوستی را به زعفران و گلاب بر کاغذ سفید نویسند و عمل دشمنی را با نیل و سرکه بر کاغذ آبی و کبود نویسند و طالع مطلوب اگر آتشی است در دعا بنویسند **اللَّهُمَّ احرق قلب فلان** و اگر بادی است بنویسند **اللَّهُم حرک قلب فلان** و اگر آبی است بنویسند **اللَّهُم لئن قلب فلان و اگر خاکی است بنویسند **اللَّهُم سخر قلب فلان** علی محبه فلان و عمل آتشی را در آتش دفن کنند و عمل بادی را در باد بیاویزند و عمل آبی را در آب دفن کنند و عمل خاکی را در خاک دفن کنند و اگر تعویذ آتشی اسماءالله یا ادعیه و آیات قرآنی است در جائی دفن کنند که گرم باشد و البته در آتش دفن نکنند.**

در بیان شناختن ساعات و طالع

بنابر قاعده افضل المتقدمین و المتأخرین خواجه نصیرالدین طوسی اعلی الله مقامه الشریف بدانکه دوازده برج در بیست و چهار ساعت شبانه روز طلوع دارند اما طلوع آنها مختلف است

بعضی کمتر از دو ساعت طالع می شود و بعضی بیشتر و دو ماه است که هرکدام دو ساعت دارند و ساعات هرکدام به این شرح است
حمل و حوت هرکدام یک ساعت و بیست دقیقه طلوع دارند ثور و دلو هرکدام یک ساعت و سی دقیقه طلوع دارند جوزا و جدی هرکدام دو
ساعت طلوع دارند سرطان و قوس هرکدام دو ساعت و بیست دقیقه طلوع دارند و همچنین است اسد و عقرب که این دو نیز هرکدام دو
ساعت و بیست دقیقه طلوع دارند سنبله و میزان هرکدام دو ساعت و سی دقیقه طلوع دارند.

پس هرگاه خواستی در آن وقتی که هستی بدانی طالع آن وقت چیست و یا ساعت عملی که می خواهی کدام است باید حساب بروج
دوازده گانه را که عبارت از حمل و ثور و جوزا تا حوت باشند نگاهداری و بدانی که آفتاب در کدام یک از این بروج دوازده گانه است در
هر برجی ساعت اول روزهای آن برج متعلق به همان برج است برای مثال بیارم تا خوب توجه کنی و بدانی امروز که روز چهارشنبه دوم
ماه ربیع الثانی سال یک هزار و سیصد و هشتاد و نه قمری هجریست مصادف با بیست و هشتم خرداد شمسی 1348 و به ساعت ظهر
کوکب یازده ساعت و بیست و پنج دقیقه قبل از ظهر خواستیم طالع این وقت را بدانیم نظر کردیم آفتاب در برج جوزا روز بیست و نهم آن
بود از اول آفتاب تا دو ساعت تمام متعلق به جوزا بود و بعد دو ساعت و بیست دقیقه گذشته متعلق به سرطان و دو ساعت و بیست دقیقه از
آن نیز گذشته متعلق است به اسد دانستیم که الان طالع برج است باقی را بر همین قیاس کن و برای سهولت ساعات طلوع بروج را در
جدول زیر رقم نمودم تا بر مبتدی آسان باشد

تصویر

□

ص: 337

جدول دانستن ساعات ایام و لیالی هفته

تصویر

□

این جدول متعلق هست به روزهای هفته و ساعات و تعلق آنها به کواکب سبعه و جدول سمت چپ متعلق است به شبهای هفته و ساعات آن و تعلق آنها به کواکب سبعه که عامل متوجه به آنها باشد تا عملی که می کند خطا نشود و زحمت او ضایع نگردد.

و در اعمال و بعضی از قواعد جفریه هم دانستن آنها بسیار لازم و واجب می شود

ص: 338

در بیان رفتار و نوشتن لوح مثلث

و خواص و استخراج اسم اعوان و موگل و بستن عزیمت و مداومت کردن آن بدانکه لوح مثلث بیشتر برای بغض و تفریق بکار می آید و برای عداوت شایسته است هرگاه خواهی بغض و عداوت و تفریق نمائی نام آنکس را که می خواهی عدد بگیر و با عدد آیه مناسب مطلب جمع کن و از مجموع عدد دوازده طرح کن و باقی را سه قسمت کن یک قسمت آن را که ثلث آن است در مثلث ببر و در مکان آنکس که خواهی دفن کن که بغض و عداوت و تفریق حاصل میشود و طریقه بردن عدد در مثلث اینست که ثلث را در خانه اول گذارند و در هر خانه یکی زیاد کنند تا تمام شود آنگاه از چهار طرف جمع کنند و باید که جمع آن موافق عدد کل باشد و مثلث کسر بردار نیست یعنی اگر پس از تقسیم عدد بر سه یکی بماند یا دو نمی توان در مثلث برد باید آیه ای را پیدا کرد که عدد آن ثلث صحیح تمام شود و نظم طبیعی مثلث این است.

تصویر

□

اشاره در بیان اعمال پیش از نوشتن مربع مثلث

اساتید فن گفته اند که باید شخص عامل عمل تفریقات را در ساعت نحس مانند قمر در عقرب یا ساعت زحل و مریخ نماید و در حال عمل باید غضبناک پشت به قبله بنشیند و بخور بدبو مانند پوست سیر و پیاز و تره و علف و سندروس و چیزهایی که بوی بد دارد بسوزاند و در وقت تراشیدن قلم بغض سوره قل یا ایها الکافرون را بخواند و ترشی بلکه تلخی در دهان گیرد و به سرکه و زنگار و شنجرف و نیل یعنی یکی از اینها بنویسد و باید که بر کاغذ کبود کتابت کند تا آنکه زود فائده بخشد و آنچه قبلا در باب اعمال حب نوشتیم در اینجا باید برخلاف آن باشد زیرا که جمیع شرایط و آداب مذکوره در عمل بغض برعکس است تا آنکه آثار اعمال زودتر ظاهر شود و اگر غیر از این کنند فائده ای ندارد.

و اما استخراج اعوان و موگل از لوح مثلث و بستن عزیمت قاعده اینست که از مثلث اسم ملک و اسم اعوان جنّ و اسم ملک اعظم و اسم رئیس و اسم خدا باید بیرون آورد و عزیمت بست و عزیمت را هر روزه به عدد اسم مطلوب خواند تا زمانی که مراد حاصل شود

ص: 340

قاعده بیرون آور در نام های از مثلث

قاعده چنان است که از چهار ضلع که خانه های چهار گوشه مثلث باشد اسم ملک را بیرون آورند به این طریق که اعداد چهار خانه را جمع کنند اگر مجموع پنجاه و دو عدد زیادتر است این عدد پنجاه و دو را از آن کم کنند و عوض آن یائیل را به ملفوظی باقیمانده ملحق کنند تا اعداد کم و زیاد نشود زیرا که عدد یائیل همان پنجاه و دو است و اگر عدد کم است و قابل طرح نیست و از تمام عدد اسم ملک را بیرون آورد و از چهار خانه دیگر اسم اعوان جن را بیرون آورد به این طریق که اعداد چهار خانه را جمع کند اگر قابل طرح سیصد و شانزده که عدد لفظ یوش است باشد این عدد را از آن کم کند و عوض آن لفظ یوش را در آخر ملفوظی عدد باقیمانده ملحق کند و اگر اعداد باقیمانده کم است ضرور بطرح نباشد و از خارج عدد یوش را اضافه کند عیبی ندارد و از خانه میان اسم الله را بیرون آورد و از مساحت مثلث که سه خانه از یک قسمت باشد اعدادش را جمع کند و اسم ملک اعظم را بیرون آورد و اگر مجموع قابل طرح پنجاه و دو هست آن را طرح کند و لفظ یائیل را بر ملفوظی باقیمانده اضافه کند و اگر قابل طرح نیست نکند و یائیل را از خارج اضافه کند و بعد از آن از تمامی اعداد خانه مثلث اسم رئیس را بیرون بیاورد باز اگر قابل طرح است عدد یائیل را طرح کند و الا فلا بعد از آن عزیمت ببندد و هر روز آن عزیمت را به عدد اسم مطلوب بخواند و عزیمت را در دور مثلث نیز بنویسد بدانکه مراد از طرح عدد که گفته شد برای اینست که چون یائیل و یوش زیاد می شود عددشان کم شود تا اصل عدد تغییر و تبدیل نیابد و کم و زیاد نشود و اگر قابل طرح نباشد نباید طرح کند یعنی جای طرح نیست مثلاً وقتی می شود که عدد اینقدر نیست که طرح شود در این صورت احتیاج به طرح نخواهد بود.

پس چون اسامی استخراج شد باید عزیمت بست و قاعده آن چنان است که اول ارواح سفلیّه را که فلان یوش باشد قسم دهد به ارواح علویّه که فلان نیل باشد و ارواح علویّه را قسم دهد به اسم خدا به این طریق که عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ و اَقْسَمْتُ عَلَيْكُمْ اِيَّهَا الْاَرَوَاحُ

السَّعْلِيَّةُ فُلَانٍ يُوشِ بِحَقِّ الْأَرْوَاحِ الْعَلَوِيَّةِ فُلَانٍ فُلَانٍ نَيْلٌ فُلَانٍ نَيْلٌ بِحَقِّ الْإِسْمِ الْأَعْظَمِ فُلَانٍ أَنْ يُطْرَحَ عَادَاوُهُ فُلَانٍ فِي قَلْبِ فُلَانٍ الْعَجَلِ سَهْ مَرْتَبَةً السَّاعَةَ سَهْ مَرْتَبَةً مِنْ طَرَفِهِ الْعَيْنِ وَبِدَانِكِهِ فِي بَابِ اسْتِخْرَاجِ اسْمِ اعْوَانٍ وَمَلِكٍ وَاسْمَاءِ اللَّهِ اسْتِدَانِ قَاعِدِهِ هَيَّاسِيَّارِي ذِكْرٌ كَرْدِهْ اَنْدِ وَازِ قَوَاعِدِ خَاصَّةً مَعْتَبَرَةً نَيْزِ يَكِي اَيْنِ قَاعِدِهِ اَسْتِ كِهْ چُونِ خَوَاهِي اسْتِخْرَاجِ اسْمِي اَزِ مِثْلِثِ نَمَائِي اَوْلِ اسْمِ اعْوَانِ جِنِّ رَا بِيروُنِ بِيَاوَرْدِ وَبَعْدِ اَزِ اَنْ اسْمِ مَلِكِ مَوَكَّلِ رَا بِيروُنِ بِيَاوَرِ وَاعْوَانِ جِنِّ رَا كِهْ فُلَانِ يُوْشِ مِي بَاشَدِ بِهْ مَلِكِ مَوَكَّلِ قَسْمِ بَدِهْ وَعَزِيْمَتِ رَا بِهْ هَمِيْنِ قَاعِدِهِ بِيْنَدِ وَبِخَوَانِ وَجَايِزِ نَيْسْتِ كِهْ اسْمِ اللَّهِ اَزِ مِثْلِثِ بِيروُنِ اَوْرَنْدِ زِيْرَا كِهْ عَمَلِ مِثْلِثِ عَمَلِ بَغْضِ وَقَهْرِ وَتَفْرِيقِ مِي بَاشَدِ وَخُدَايِ عَزَّوَجَلَّ اَرْحَمِ الرَّاحِمِيْنَ اَسْتِ وَعَطُوْفِ وَرُوُوْفِ دَرِ حَقِّ بَنْدِگَانِ وَرَاضِيِ بِهْ بَغْضِ وَتَفْرِيقِ بَنْدِگَانِ خُوْدِ نَيْسْتِ بِنَابْرَايِنِ حَرْمَتِ اسْمِ خُدَا وَاجِبِ اَسْتِ نَبَايِدِ بِيروُنِ بِيَاوَرَنْدِ كِهْ اِگَرِ چَنِيْنِ عَمَلِي كَنْنَنْدِ عَمَلِ بِهْ عَامَلِ بَرْگِشْتِ مِي كَنْدِ.

فائده در بیان اعمال هنگام نوشتن مثلث از قول بزرگان مغرب زمین و شیخ الرئيس ابوعلی سینا که گفته است برای تأثیر کردن لوح مثلث پنج شرط است اول آنکه هرچه می کنی به نظر کواکب بکن دوم ملاحظه بخورات آن کواکب را بکن و بخور بسوزان سوم در هنگام نوشتن مثلث اسم موکل هر خانه را ببر چنانچه خانه اول بگوئی اَطَطَهَيَالِ و خانه دوم بگوئی بَطَطَهَيَالِ و در خانه سوم بگوئی جَطَطَهَيَالِ و خانه چهارم دَطَطَهَيَالِ و خانه پنجم هَطَطَهَيَالِ و خانه ششم وَطَطَهَيَالِ و خانه هفتم زَطَطَهَيَالِ و خانه هشتم حَطَطَهَيَالِ و خانه نهم طَطَطَهَيَالِ و قسم بده به این طریق اَقْسَمْتُ عَلَيْكُمْ يَا اَطَطَهَيَالِلِ وَبَطَطَهَيَالِ وَهَمچِنِيْنِ تا آخر اسماء نه گانه وَبِحَقِّ الْحَقِّ وَبِحَقِّ خَالِقِ الْخَلْقِ اَنْ تَفْعَلُوْا كَذَا وَكَذَا الْعَجَلِ الْعَجَلِ الْعَجَلِ السَّاعَةَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ

شرط چهارم آنکه عزیمت برهیه را بخوانی و آن اینست بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَرَهِيَّهٖ كَرِيْرٍ تَتْلِيْهِ طَوْرًا مَزْجَلٍ بَزْجَلٍ تَرْقُبِ بَرَهَشِ قَمِيْشِ

خُوطِرِ قَطِيهُورٍ بَرَشَانِيهِ نَمُوشِيَلِخِ بَرَهَنُولاِ لَشِيَطِحِ فَرْفَرٍ مَزَمَزٍ اَبَعِدِ لَنَسِطِ قِيرَانِ غِيَاهَاِ كَيْدَ هَوْلَاِ شَهْمِيَتَاِ كَفِيَتَاِ طَوْلِيَتَاِ سِيرَاتَاِ طَفِيَتَاِ
شَمَخَاهِرٍ سُبْحَانَ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ اَجِيُونِي وَ اَطِيعُونِي يَا مَعَاشِرَ الْاَرْوَاحِ الْكِرَامِ بِحَقِّ هَذِهِ الْاَسْمَاءِ الْعِظَامِ وَ
بِحَقِّ هَذَا الْعَهْدِ الْمَأْخُوذِ عَلَيْكُمْ الْاِنْتِقَادُ فِيمَا اَمَرْتُكُمْ بِهِ بِعِزَّةِ الْعَزِيْزِ فِي عِزَّةِ اَوْفُوا بِعَهْدِ اللّٰهِ اِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْاِيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ
قَدْ جَعَلْتُمُ اللّٰهَ عَلَيْكُمْ كَفِيْلًا اَجِيُونِي اَطِيعُونِي يَا مَعَشَرَ الْاَرْوَاحِ بَارَكَ اللّٰهُ وَ عَلَيْكُمْ

سُبْحَانَ الْوَاحِدِ الْاَحَدِ سُبْحَانَ الْفَرْدِ الصَّمَدِ سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا

این عزیمت را باید دو مرتبه یا چهار مرتبه بخوانی یا بیشتر غرض اینکه باید جفت خوانده شود

شرط پنجم آنکه در پشت مثلث بغض و عداوت و تفریق و امثال آن بنویسی یا کُنْ فُتُوًّا و در پشت مثلث جب بنویسی یا مُسْتَفِيئَهَا و در پشت مثلث اخراج بنویسی یا مُسْطَلَّحُو و در پشت مثلث مال بنویسی یا مَالُسُومَا و در اول و آخر عزیمت برهیّه را بخوان برای محبت طاق بخوان و برای بغض جفت بخوان.

و در نوشتن لوح به جهت بغض و دشمنی از خانه ششم شروع کن و به جهت دوستی از خانه چهارم و به جهت مال از خانه دوم ابتدا کن و برای دشمن رو به جانب شمال بنشین و برای محبت به جانب مشرق و برای عقدااللسان به جانب جنوب و عمل دشمنی را در چهارشنبه و سه شنبه باید کرد.

در بیان دفع شرّ مثلث

ص: 343

برای دفع شر عمل مثلث و دفع نحوست و رجعت آن خون خواهی عمل مثلث کنی پیش از شروع این دعا را بخوان بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یا حَمِیدَ الْفِعَالِ ذَا الْمَنْ عَلَى جَمِیعِ خَلْقِهِ بِالطَّفْهِ یا حَمِیدُ اَنَا جَعَلْنَا فِیْ اَعْنَاقِهِمْ فَهَیَ اِلَی الْاَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ وَ جَعَلْنَا مِنْ بَیْنِ اَیْدِیْهِمْ سَدًّا وَّ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشٰ بِیْنَهُمْ فَهَمْ لَا یُبْصِرُونَ و هرگاه این دعا را به جهت بطلان سحر روزی هشت مرتبه بخوانند سحر باطل می شود. - و بعد از آن دو لوحی که در زیر نوشته می شود بنویسد و دم آب دهد تا عمل رجعت نکند آنگاه مشغول عمل گردد دو لوح اینست

تصویر

□

قول مشایخ یونانی در دفع شرّ مثلث

مشایخ یونانی گفته اند برای دفع شر و نحوست عمل مثلث و رفع رجعت آن به عامل و تأثیر فوری بخشیدن در اوّل عامل یکبار و در آخر عمل یک بار این عزیمت را بخوانند و بر خود دمند و چون مشغول نوشتن بیوتات شوند در هر خانه ای یک کلمه از این عزیمت را بگویند در خانه اوّل یک مرتبه بگویند او او و در خانه دوم دو مرتبه بگویند بِقَطْرِ یَالِ و در خانه سوم سه مرتبه بگویند جَلِیش و در خانه چهارم چهار مرتبه بگویند دَمِیال و در خانه پنجم هَطَطَمِیش و در خانه ششم شش مرتبه و لَوْهِیْم و در خانه هفتم زَیْقَتال و در خانه هشتم هشت مرتبه حَرایث و در خانه نهم نه مرتبه طَمِیال و بعضی گفته اند که در خانه

ص: 344

اول الله و خانه دوم باری و خانه سوم جبّار و خانه چهارم دّیام و خانه پنجم هُو و خانه ششم وّهّاب و خانه هفتم زّگی و خانه هشتم حَفیظ و خانه نهم طیب گویند تا عمل برگشت نکند.

قاعده صحیح مجرب در تفریق

در پر کردن مثلث که تمام رموز عمل در آن گفته می شود چون خواهند که میان دو کس عداوت و قهر و تفریق اندازند چنانچه بخواهند یکدیگر را نابود کنند باید اسم آن دو کس را با دونام خدا یا قهّار یا جبّار عدد بگیرند و تمام اعداد را جمع کنند و دوازده عدد از مجموع طرح کنند و باقی را سه قسمت کنند و دو قسمت را طرح و یک قسمت را در مثلث برند به این قاعده که در این مثال نموده می شود مثلاً چون خواهند در میان دو نفر عداوت اندازند که نام یکی از آنها محمّد و نام دیگری تقی است نام محمد را که (92) است با نام تقی که (510) است با عدد نام جبّار که (206) است و عدد اسم قهّار که (306) است جمع کرده مجموع عدد نام ها (1114) می شود دوازده از آن طرح می شود باقی می ماند (1102) تقسیم بر سه می شود هر قسمتی (367) دو قسمت آن طرح می شود یک قسمت که سیصد و شصت و هفت است در مثلث می برد از خانه هشتم ابتدا باید کرد به این نحو

تصویر

□

پس از آن از زاویه اول اسم ملک را باید استخراج کرد نظر کردیم عدد آن سیصد و شصت و هشت بود عدد لفظ ئیل که چهل و یکست از آن کم کردیم باقی ماند سیصد و بیست و هفت شد آن را استنطاق کردیم یعنی بحرف در آوردیم و لفظ ئیل را در آخر آن ملحق ساختیم شکرئیل شد و از زاویه دوم که (370) است عدد ئیل را طرح کردیم (329) باقی ماند به همان دستور استنطاق کردم شکطئیل شد و از دو زاویه دیگر از زاویه مؤخر گرفتیم و استنطاق کرده لفظ یوش به او ملحق ساختیم شعجیوش شد و زاویه دیگر (374) بود استنطاق کردیم به اضافه لفظ یوش شعدیوش شد پس این دو اسم اعوان لوحند بعد از آن آنها را عزیمت ساختیم بدین نوع اقسمت علیکم یا ایّتها الارواح السّفلیّه شعجیوش شعدیوش بحقّ الارواح العلویّه

ص: 345

التَّورَانِيَّةِ شَهْ كَزَانِيْلَ وَ شَهْ كَطَانِيْلَ أَنْ يُطْرَحَ عَادَاوَهُ مُحَمَّدٍ فِي قَلْبِ تَقِيِّ الْعَجَلِ الْعَجَلِ السَّاعَةِ السَّاعَةِ السَّاعَةِ مِنْ طَرَفِهِ الْعَيْنُو بَايِدَ كَهْ عَزِيْمَتِ رَا اِعَادَهْ كَنْدَ تَا سَسِيْزْدَهْ نُوْبَتِ بَخْوَانْدِ وَ بَخْوَرَاتِ بَدْبُو بَسُوْزَانْدِ وَ دَرِ اِثْنَاءِ خْوَانْدِنِ وَ بَخْوَرَاتِشِ اِيْنِ اِسْتِ حَلْتِيْتِ وَ كَبْرِيْتِ وَ پُوْسْتِ اِنَارِ تَرَشِ وَ شَنْبَلِيْلَهْ وَ هَرْجَهْ بَدْبُوِيْ بَاشْدِ وَ چُوْنِ عَزِيْمَتِ رَا تَمَامِ كَنْدِ مَثَلْ رَا دَرِ چَهَارِ پَارَهْ مَطْرُوْحِ پِيْچِيْدَهْ وَ نَاخِنِ اَدْمِيْ وَ تَخْمِ اِسْفَنْدِ وَ سِيَاَهْ دَانَهْ اَزِ هَرِيْكَ قَدْرِيْ دَرِ كَهْنَهْ مَطْرُوْحِ پِيْچِيْدَهْ وَ دَرِ قَبْرَسْتَانِ كَهْنَهْ دَفْنِ كَنْدِ وَ اَكْرَ كَسِيْ دَرِ حَقِّ مُؤْمِنِ وَ مُؤْمِنَهْ اِيْ بِنَاْحِقِ وَ نَامَشْرُوْعِ اِيْنِ عَمَلِ رَا بَكَنْنَدِ بَهْ عَامَلِ بَرْگَشْتِ مِيْ كَنْدِ وَ بَطُوْرِ قَطْعِ نَكْبَتِ اَوْ رَا خْوَاهْدِ گَرَفْتِ وَ بَهْ بَلَاهَيِ سَخْتِيْ كَهْ چَاْرَهْ پَذِيْرِ نَبَاشْدِ مَبْتَلَا خْوَاهْدِ شَدْ.

برای دفع مَرَضِ مصروع

برای دفن جنّ و مرضِ مصروع از افادات مرحوم میر محمد باقر داماد اعلی الله مقامه الشریف است که باید بر هر دو گوش مصروع بخوانند و بر کتف و دست او بنویسند و در کاسه نویسند و به آب باران بشویند و مصروع بخورد شفا یابد و مجرب است بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اَرْقَاشِ قَاعِشِ مَرْقَاشِ اِسْتِطَافِ اِسْطِطَافِ حُطُوْفِ حُطُوْفِ حَطَافِ شَهْ غَدَاسِ وَ فَرْدَاسِ اَللّٰهُ رَبُّ الْعِزَّةِ يَا طَهَسَلُوْ شُبُوْخِ اَرْفَجِ شُمُوْحِ اَوْ مُوْهَشِيْشَا الْقَدِيْمِ الْاَزَلِّيْ الْاَبَدِّيْ اِنَّ الَّذِيْنَ فَتَنُوْا الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ فَلَهُمْ عَذَابٌ جَهَنَّمُ وَلَهُمْ عَذَابٌ الْحَرِيْقِ اَنْشُدُّكُمْ يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ بِاللّٰهِ الْعَزِيْزِ الْقَهَّارِ الْوَافِي بِالْعَهْدِ الَّذِيْ اَخَذَ عَلَيْكُمْ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ

أَنْ لَا تَصْرُوا حَامِلَ هَذَا الْهَيْكَلِ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ وَأَنْ تَتْرَكُوهُ فِي حِرْزِ اللَّهِ وَحِمَايَتِهِ بِحُرْمَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ

به جهت روان شدن نفس

در کتاب تسخیرات شیخ الشیوخ شیخ محمد سراج الدین سکاکی است که گفته اگر خواهی دم تو روان شود چنانچه هر دعائی که خوانی و هرچه خواهی بتوانی کرد از حبّ و بغض و عقد و حل باید که این طلسم را در وقت تحویل آفتاب بهر برجی که باشد و اگر سرطان یا اسد باشد بهتر است در هنگام تحویل بنویس و با خود دار تا عجائب بینی طلسم است

طریقه دیگر

اگر خواهی دم تو روان شود چنانچه هر دعائی که خوانی یا سوره قل اوحی بخوانی به مجرد خواندن پریان حاضر شوند و هرچه بفرمائی بکنند و آنچه خواهی بیاورند از زر و جواهر و آدمی و غیر آن در پیش تو حاضر کنند از خوردنی و پوشیدنی و غیر آن و از حوائج دنیا مستغنی شوی بنویس این طلسم را در وقتی که آفتاب با مشتری نظر تسدیس داشته باشد بر لوح زر و بعد از آن لوح را در خاتم کند و غسل پاک بیاورد و آن خاتم را در انگشت کند و سه بار سوره قل اوحی بخواند در طرفه العینی حاضر شوند و آنچه بگوئی بکنند سکاکی گوید من این عمل را در صغرسن کردم که در آن وقت تسخیر نکرده بودم و کارهای شگرف برای مردم می نمودم چنانچه در تعجب می ماندند و علماً و مشایخ این را کرامت و ولایت تصور می کردند و مطیع بودند اول باید دانست که آفتاب را با مشتری کی نظر تسدیس است چون معلوم کرد سه روز بیشتر از آن باید روزه گرفت و هر روز غسل باید کرد و جامه پاک پوشید و این اسماء را یک هزار و بیست و یک بار در هر روز باید خواند و سوره قل اوحی را بیست و یک بار بخواند پیش از نقش کردن پیدا می شوند و چون نقش کرده شد خاتم را در انگشت کند همه حاضر می شوند و آنچه خواهی می کنند و این عمل اولیاء الله است بسیار عزیز است با خسیسان نباید آموختن و این به طریق الهام به حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام رسیده است و از آن حضرت بمن که سراج الدین محمد سکاکیم رسیده و بخورات را وقت خواندن و نوشتن

ص: 347

خاتم اینست عود هندی، کندر سفید، علک رومی، سندروس، مشک زرد، سعد هندی و طلسم این است بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یا طَلِیْنُوْثًا یا مَوْسَطِیْشَا هَلْعَتَّسُوْثِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَحْدَهُ وَالصَّلٰوَةُ عَلٰی نَبِیِّهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّیِّبِیْنَ.

از اعمال مُجَرَّبَه

شمس المله والدین شیخ ابوالعباس بونی ره چنین آورده که از اسرار پوشیده است که هرکه را از کشتن خود خوف باشد و در ورطه هلاکت افتد و بترسد که خون او ریخته شود باید گوسفند بی عیبی بگیرد که خالی از هر عیبی باشد مانند گوسفندی که برای قربانی گرفته می شود و آن را در خانه ای که خالی باشد و کسی در آن نباشد ببرد و نیست چنین کند و به زبان بیاورد که خداوند این گوسفند را فدای فلان پسر فلان یعنی بنام او و نام مادر او قربانی می کنم قبول فرما پس گوسفند را رو به قبله کند و بکشد و تمام خون آن را در جایی دفن کند که راه عبور مردم نباشد و پس از آن گوسفند را شصت قطعه کند و سر آن را یک قطعه و جگر آن را یک قطعه و پوست آن را یک قطعه حساب کند و چنان کند که شصت قسمت شود و هر قسمتی را به یک مسکین بدهد که از عیالات و نفقه خوار او نباشد از کشتن شدن نجات یابد و این عملی است که به کرات تجربه شده و بسیاری به برکت آن نجات یافته اند.

فائده مُهِمّه

اگر کسی را دشمنی باشد که قصد هلاکت و کشتن آن کس را داشته باشد در چنین حالی دفع آن دشمن برای او واجب می شود به شرط اینکه برای دنیا و ارتکاب عمل حرام نباشد که اگر برای اینگونه چیزها باشد البته باید از خدا بترسد و این عمل را انجام ندهد زیرا که خدا فرموده کسی که نفس بی گناهی را بناحق بکشد جزای او آنست که در جهنم جاوید خواهد ماند طریقه عمل برای دفاع از کشته شدن اینست که در شب چهارشنبه غسل کند و دو رکعت نماز بجا آورد در رکعت اول بعد از حمد سی و نه مرتبه سوره اَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِاصْحَابِ الْفِیْلِ را تا آخر سوره بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد سی و نه مرتبه سوره تَبَّتْ یَدَا اَبِی لَهَبٍ را تا آخر بخواند و بعد از سلام چهل و یک نوبت سوره الحاقه را بخواند چون به آیه خُذُوْهُ فَعُلُوْهُ ثُمَّ الْجَحِیْمَ صَلُّوْهُ بَرَسَدٌ در هر دفعه ای که سوره را می خواند دشمن را به خاطر گذراند

گذراند و بعد از تمام شدن چهل و یک نوبت به سجده رود و این دعا را در سجده بخواند **اللَّهُمَّ شَدِّتْ شِمْلَهُ وَفَرَّقْ جَمْعَهُ وَادْرَأْ كَيْدَهُ فِي نَحْرِهِ وَدَمَّرْهُ فَقَطِّعْ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** البته مهم او کفایت شود و از شر دشمن خلاصی یابد زنهار برخلاف مشروع نکند که به هلاکت و عذاب دنیا و آخرت می افتد.

کلام در پیرامون اول آفریده خدا

بدانکه در میان حکما و فلاسفه و متالیهین و صاحبان شرایع و ادیان در بیان هیولای اکبر و پدید آمده اول اختلاف است بر اکلوسوس در یکی از تألیفات خود که موسوم است به اغنائی گفته است بدانکه داخل آسمان مبدء آن چیزهایست که قبول فساد می کند در اشیاء که همه آن چیزها به آن منتهی می شود و در وقت فساد بازگشت آن به همان مبدء است و آن مبدء است که هیولای محل کل است و همان مبدأ سر اکبر است که ادراک نمی شود به حس و آن امری است وجدانی که مقید نیست و مصور نیست به صورتی و مشکل نیست به شکلی و مکیف نیست به کیفیتی از کیفیات و این سر اکبر است و اصل عناصر و ما در آنها است که تولید عناصر از آن می شود و تکون کائنات و صور و اشکال و الوان طعوم همه اینها از او است و آن مانند مرکز است بر جمیع اشیاء و موضوع ذاتی است برای تمامی صور و از آن حاصل شده هر چیز که بالفعل است و آن مبدء حیات و مبدء فعل طبیعت و مبدء کون و فساد و مبدء امزاج است و از این مبدء که اصل است می رسد حیات به عالم و آن سر الهی قدیم مخلوق است تا اینجا کلام بر اکلوسوس است در کتاب اغنائی و شارح این کتاب گفته است می گویم من که قول به هیولا- اول- امر قدیم است که ذکر کرده او را ارسطاطالیس قبل و قدماء یونانیین نیز و چنین نیست که او به تنهایی قائل باشد و به درستی و تحقیق که آن قبول کننده فعل است و بعضی گفته اند که مراد از هیولا نفس عالم است و این مذهب افلاطون است و در مذهب افلاطون چنین است که نفس محل و موضوع نیست برای چیزی که مخصوص به خلاف صور و اشکال است و اینها موضوع می باشند برای چیزی مخصوص به خلاف صور و اشکال و افلاطون در کتاب نفس عالم گفته که خدای تبارک و تعالی خلق فرموده نفس عالم را و آن را در وسط عالم قرار داده و به آن حاصل می شود تدبر و تصرف و قبطیمارس

گفته است که خدای تعالی در وسط عالم مرتبی ای قرار داده یعنی پرورش دهنده ای که تدبیر عالم به او است و اضافه و حیات و صور و اشکال از آن می شود و همان قبظیمارس در مقاله عشر در نوامیس گفته که نفس عالم چیزیست که باز تدبیر و حفظ صور و اشکال از آن است و همچنین جهات و ارسطو در مقاله ثالثه از کتاب الحیوان گفته که در زمین رطوبتی است و در آن روحی است و در روح نفسی است پس در صورتی که چنین باشد خواهد بود جمیع اشیا مملو از نفس و این قول ارسطو شعر بر اینست که قائل است بنفس عالم با اینکه در مذهب تصلّب و تعصّب دارد و ردّیست بر قول افلاطون و هرّس در کتاب عقل گفته که در عالم روحی است سرایت کننده در جمیع اجزاء عالم که حیات عالم و حفظ عالم باو است و این کلیّ ایست که آن را اسماء السّموات می نامند و ارسطو در کتاب العالم خود گفته و بیان نموده که اطلاق می شود روح بر جوهری که حافظ باشد هر نوع را از نبات یا حیوان و هر مس در کتاب خود که مسمی است بلوح زمردی ایراد نموده که هر چیز سفلی مثل علوی است و هر چیز علوی مثل سفلی است یعنی اینکه روح کلیّه ساریست در عالی و سافل و از جمله این قول مفهوم می شود که مراد بر اکلسوس از سرّ اکبر همان نفس عالم است چنانچه مخفی نیست و معتقد مسلمین دنیا اینست که اول چیزی که خدای تعالی بدون ماده و مدت آفریده نور مقدس خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بوده که به اعتباراتی نامهای متعدده ای برای آن ذکر شده به زبان مخبر صادق چنانچه در بعضی از آنها است که اوّل چیزی از ممکنات علویّه و سفلیّه که خدای متعال آفریده عقل کلیّ است که سایر عقول جزئیّه به تفاوت درجات از آن آفریده شد و هکذا کلیه ماسوی آن از علویات و سفلیات از جواهر و اعراض و اجسام و اجساد از ذره تا ذره و در بعضی از اخبار تعبیر به جوهره و در بعضی تعبیر مدّره و در بعضی تعبیر به آب و در بعضی تعبیر به هواء و در بعضی تعبیر به روح و در بعضی به لوح و در بعضی تعبیر به قلم و در بعضی تعبیر به نفس کلیه شده و از همه اینها مراد همان نور مقدس محمدیه صلی الله علیه و آله است که به اعتبارات به نامهای عدیده نامیده شد شاعر عرب گفته است عبار انّنا شتیّ وَ حُسّ نكبّ واحد و هاتف اصفهانی به فارسی چنین گفته سه نگردد بریشم از او را پرنیان خوانی و حریر و پرنند چون این معنی را دانستی اکنون بدان که صنع اوّل از مصنوعات

صانع علی الاطلاق به حکم قدرت و حکمت و علم آفریده و از عدم بوجود آورده باید وجود کامل اکملی باشد که به تمام معنی شایستگی آن را داشته باشد که از هر جهتی بتواند دلیل الوهیت خدای یگانه یکتا باشد و در لباس امکانی دارای چنین مقامی باشد در جامعیت که آئینه صفات جامعه کمال و جمال و جلال واجب الوجود مستجمع جمیع صفات کمالات باشد و از آن بتوان تعبیر به مظهریت و اسم الله کرد که اسم جامع عالم هستی باشد و چنین صنعتی نه ماده است و نه قوه که طبیعیین و مادیین بر آن رفته اند و آنچه که یهود و نصاری و مجوس و ملل متنوعه جهان پنداشته اند بلکه چنین صنعتی باید در کمال ضیاء و اضائه و نورانیت و اناره باشد به نحوی که در تمام عوالم امکانیه چیزی نورانی تر از آن تصوّر نشود و آن چنان شیئی نورانیتی باشد با شعاعهای بی پانی که جز خدایتعالی شعاع های آن را احدی نتواند احصا کند و بشمارد و عوالم امکانیه از شعاع های او به وجود آمده باشد و به وجود بیاید که از آنها به جمیع ما سوی الله تعبیر شود و هر شعاعی از شعاع های آن ماده ای باشد برای همت شدن نوع موجودی از موجودات امکانیه بهنحوی که بعضی از آنها تشکیل ارواح دهد و بعضی اجساد و بعضی اجسام و بعضی نفوس و بعضی افلاک و بعضی آفتاب و ماه و ستارگان و بعضی عناصر و بعضی معادن و بعضی نباتات و بعضی حیوانات و بعضی ملائکه و بعضی جنّ و بعضی انس و بعضی انبیاء و بعضی اولیاء و اوصیاء و برخی علل و پاره معلولات و شطری و پاره ای مسببات و بعضی قوابل و بعضی مقبولات و منتظری جواهر و پاره ای اعراض و ووو و وو از اطوار و اجزاء عوالم امکانیه از ذوات و صفات اجمالاً طوری باشد که در عوالم هستی مصداقی جز این نور شعشعانی نداشته باشد و به مثابه ای باشد که از اشعه و اشراقات او پر شود عوالم امکانیه و فضای آن و تمام ممکنات ناظر بسوی او باشند و از او استمداد طلبند و هرچه را که به آن محتاجند از او بخواهند از وجود قوام و شئون و اضافات و او هم به آنها افاضه کند به هریک از آنها آنچه را که به آن استحقاق دارند به حسب قابلیت هریک از خوبی و بدی باذن و اراده خدای عزوجلّ و آن نور شعشعانی سبب متّصل و واسطه فیض در میان واجب و ممکن باشد بر حسب استعدادات و قابلیت آنها

؟؟؟ به ذهن شد برای نمونه مثالی میاورم که چه باید بگویم خاک بر فرق من و تمثیل من تافی الجملة راهی

برای پی بردن به این معنی بدست آید و گاین من ایه فی السموات والارض یمرون علیها وهم عنها مغرضون خدای تعالی می فرماید بسا از نشانه ای که در آسمان ها و زمین است که بر آن می گذرند و ایشان یعنی گذرندگان بر آن از آن اعراض کنندگانند.

مثال

بدانکه مخلوقات صاحبان ارواح دریائی مثلا در کره زمین به مراتب زیادتند از صاحبان ارواح خاکی و زندگانی آنها در آب و حیات آنها به آب است و احصاء آنها از عهده بشر عادی خارج است و برای هرکدام از آنها شکلی مخصوص و صورتی بالخصوص و دارای صفات و حالات و علامات و خواصی هستند که از حیطة ادراک عقول بشری عادی بیرون است و برحسب ظاهر تکون همه آنها از آب و حیات و بقاء آنها به آب است و بصور مختلفه و طبایع مشتته از افاضات این به تقدیر و فرمان الهی به وجود آمده و در همان آب زیستن می کنند و هر یک از آنها اگر از آب دور شدند و از افاضات آب دور ماندند از شرف وجود محروم و فانی می شوند در صورتی که این آب ظاهری در نظرها در بدو امر چیزی از این مخلوقات در آن ظاهر نیست و اثری از آنها به چشم سر در آن دیده نمی شود اگر گفته شود که همه اینها از آب آفریده شدند هرکه اندک ادراک و تمیزی داشته باشد انکار نخواهد کرد در صورتی که همین آب یکی از افراد انواعی است که به فرمان و اذن خدا از شعاعی از اشعه آن نور شعشعانی که صنع اول است به وجود آمده به ایجاد خدای تعالی و همچنین قیاس کن نسبت به کلیه موجودات هرکدام برحسب استعداد و قابلیت که دارند

تحقیق نورانی

بدانکه این نور شعشعانی به قاعده امکان اشرف چون سبب متصل و واسطه فیض بین واجب و ممکن است نسبت به سلاسل عوالم امکانیه باید عالم علی الاطلاق و قادر علی الاطلاق باشد به نحوی که بداند حالات همه ممکنات علویه و صفلیه را و احوالات هیچ یک از آنها از ذره تا ذره بر او مخفی و پوشیده نباشد و باید توانائی باشد که هیچ یک از ممکنات نتواند جلو توانائی او را بگیرد و باید شنونده ای باشد که جمیع خوانندگان هرکدام از ایشان به زبان استعداد و قابلیت او را بخوانند صداهای آنها را بشنود و هیچ یک از صداهای آنان بر او مخفی و اشتباه نشود و باید شاهد و نگرانی باشد که هرگاه بخواد

در پیش او هیچ یک از امور پنهان و آشکار کلیّه ممکنات پوشیده نباشد و باید مالکی باشد که هیچ یک از ممکنات از حیثه سلطنت و استیلاء او خارج نباشد و باید حاکمی باشد که حکم او بر تمام ممکنات نافذ باشد و باید امین و استواری باشد که هر چه به او سپرده شد تغییر ندهد و باید راستگویی باشد تا هر وحیی که از خدا به او می رسد تبدیل به غیر آن نکند و برخلاف آن به میل خود چیزی را نگوید و باید ولیّ مطلقى باشد که اولویّت بر نفوس تمام ممکنات داشته باشد در جمیع امور و شئون آنها و باید امام و پیشوائی باشد که هیچ چیز از ممکنات بر او مقدّم نشود نه در ورود و نه در صدور و باید حافظ و نگهبان مطلقى باشد که هیچ گونه غفلت و فراموشی و سهو و اشتباهی بر او رخ ندهد و باید معصوم مطلقى باشد که هیچ گونه از او ناس رزیله ظاهریه و باطنیه دامن او را آلوده نکند و هیچ گناهی و ترک اولائی از او سر نزنند و باید اولی باشد که هر وقت بخواهد بر حسب اقتضاء بهر صورتی ظاهر شود بتواند و باید مهیمنی باشد که هر وقت بخواهد ظاهر شود و هر وقت بخواهد پنهان شود بتواند

خلاصه کلام

باید همه اوصاف نورانیّه و کمالات ربانیّه را از هر جهت و به همه جهت با عطاء و اذن خداوند متعال دارا باشد تا صحیح باشد در حق او باب اله و وجه الله و یداله و عین الله و اذن الله و لسان الله و جنب الله و میزان قویم و صراط مستقیم و مثل اعلای الهیّه و خلیفه الله و اسماء حسنی و اسم اعظم و امثال اینها گفته شود و این نور شمعانی را با این اوصاف و کمالات صوریه و معنویه و ظاهریه و باطنیه ما اول ممکنات و ممکنی می دانیم که در کلیّه شئونی که ذکر شد از خود و به ذات خود استقلاللی ندارد و غنی بالذات نیست و بدون اذن و اراده و مشیت خدا هیچ شائی از شئون و هیچ امری از امور را انجام نمی دهد و نسبت به او امر الهیّه مانند صورتیست قائم در آینه باشراق شاخصی که در مقابل آنست چنانچه گفته شد و هیچ وقت بی نیاز از مدد ایجاد نیست و همه این کمالاتی که از او صادر می شود از خدا است نه شریک خدا است در ایجاد و نه شئون خدائی باو واگذار شده که باستقلال خود بدون حول و قوه و مدد خدا کاری را انجام دهد مثل او نسبت بخدا مثل اعضاء و جوارح تست نسبت به تو از دست و زبان و گوش و چشم و غیر اینها که بدون اراده تو نمی توانند کاری را انجام دهند هر وقت تو اراده کنی چشمت می بیند و گوشت می شنود و

حاصل آنکه

پس از اینکه ما دانستیم خداوند حکیم علیم هیچ وقت کار لهو و عبث نمی کند و خلق را برای معرفت و شناختن خود آفریده و شناختن ذات او برای بندگان به واسطه محیطیت خود و محاطیت آنها محال است و او را به هیچ وجه نمی توان شناخت مگر از راه آثار پس می گوییم اثر هرچند قوی تر و کامل تر و پاکیزه تر باشد بهتر دلیل است برای شناختن خدا و خدای تعالی هیچ وقت مرجوح را بر راجح ترجیح نمی دهد نتیجه این می شود که خدا ممکنات را خلق نفرموده و نمی فرماید مگر به واسطه صنع کامل نورانیتی شعشعانی که شعاع های او پر کرده است فضای عالم امکان را که بهر شعاعی از آن موجودی را ایجاد فرموده از ارواح و اجسام و اجساد و بهر حصّه ای از آن هستی ای را هستی داده و منقسم فرموده است آنها را به عقول و نفوس و ارواح و مثل و افلاک و عناصر و موالید به این معنی که هرچه مخلوق نورانی است از شعاع های این نور شعشعانی خلق فرموده و هرچه تاریک و ظلمانی است از سایه های آن شعاع ها و جهت مخالف آنها آفریده و همه را مجموعاً عالم امکان نامیده و مکلف گردانیده تمام این شعاع ها را تکوینا یا تشریحاً به شناختن خود و وجود شعشعانی نورانی و اینکه به او رجوع کنند در جمیع احتیاجات خود از امور تکوینیّه و تشریحیه زیرا که او است وجه الله ناظره و آیت الله باهره و او است دلیل خدا و راه خدا و حجت خدا و نور خدا و برهان خدا و آئینه صفات کمال و جمال و جلال خدا و ظرف دانائی خدا و معدن حکمت و وحی خدا و محل مشیت خدا و معرفت او به نحوی که هرکه او را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هرکه معصیت او کند خدا را معصیت کرده و هرکه او را بشناسد خدا را شناخته و هرکه او را دوست دارد خدا را دوست داشته و هرکه او را دشمن دارد خدا را دشمن داشته و هرکه بحبل ولایت او چنگ زند به خدا تمسک بسته و هرکه او را شناسد خدا را شناخته و هرکه عارف بحق او نباشد عارف بحق خدا نشده زیرا که همه آنها فروع آن نور شعشعانی هستند و برای همین است که خدا شناسائی آن را بر همه ممکنات تکوینا و تشریحاً تکلیف قرار داده افتتاح ایجاد به او شده و اختتام آن هم به او است پس هر یک از موجودات بحسب فطرت اصلیه خدا را شناخته و به فطرت ثانیه بعضی از آنها راه خلاف پیش گرفته و او را مخالف کرده و هر یک راهی برای خود اختیار نمودند و روشی پیش گرفته و اصل خود را گم کرده و آن نور شعشعانی را که آئینه خدانما و اصل و

وریشه ایشان است نشناختند و در بیابان جهالت و نادانی سرگردان و راه خلاف پیموده و پرچم اختلاف برافراشتند و از حقیقت و حق شناسی دور و بر کنار ماندند و به این کشتی نجات متمسک نشده هلاک شدند

نتیجه و سخن

تا کسی این نور شعشعانی را نشناسد به طور قطع و یقین نمی تواند به سوی خدا راهی پیدا کند ما می بینیم که هر فرقه ای از فرق مختلفه مدعی است حق بودن راهی را که پیش گرفته و جز راهی که می رود راه دیگری را حق نمی داند و اگر به دلائل و براهین و معتقدات سایر فرق پی می برد و انصاف را قائل و پیشرو خود قرار می داد جای تردیدی برای او باقی نمی ماند و به یقین متصرف می شد که حق و حقیقت در طریق فرقه ناجی اثنی عشریه است و بس زیرا که ضرورت مذهب ایشان بر این قائمست که اول آفریده خدا نور خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است و نور اوصیاء دوازده گانه او و فاطمه زهرا سلام الله علیهم اجمعین از همان نور شعشعانی است و این چهارده نفر همه یک نورند و از حیث ذات و صفات و افعال و آثار در جمیع ممکنات کسی به پایه رتبه و مقام ایشان نرسیده و نخواهد رسید چنانچه کتب عامه و خاصه مشعر بر آن و اجماع ضروری مذهب این فرقه اثنی عشریه نیز بر این قائم است که موجودی که متّصف به اوصافی که برای صنع اول گفته شده باشد غیر از این چهارده نفوس زکیّه زاکیه طاهره مطهره احدی نیست و ایشانند آیات عظمی و وسائط کبری در میان خدا و مخلوقات او و ماسوای ایشان از ممکنات همه اشعه انوار ایشانند و ایشانند متصرف و مربّی و مدبر عالم وجود به امر و اذن و اراده و مشیت پروردگار جهانیان و ایشانند شهداء بر خلق خدا و متصفین به صفات و متادبین به آداب او و آمر و ناهی از جانب خدا در میان بندگان او و بقاء دنیا به ایشان و برجا بودن زمین و برپا بودن آسمان ها به برکت وجود ایشان است و همین هستی ایشان است که روزی خواران روزی می خورند و برهان این معانی افعال و اقوال و آثار ایشان است از متواترات و مستفیضات و صحاح و معتبره که از جمله آنها است خطبه غدیریّه امیرالمؤمنین علیه السلام که شیخ طوسی رحمه الله در کتاب مصباح الزائر روایت فرموده و از جمله فقرات آن آنچه را که محل شاهد است در اینجا ذکر می نمایم آن حضرت علیّه السلام در آن خطبه فرموده

وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اسْتَخْلَصَهُ فِي الْقَدَمِ عَلَى سَائِرِ الْأُمَّمِ

عَلَى غَلِيمٍ مِنْهُ انْفَرَدَ عَنِ التَّشَاكُلِ وَالتَّمَاثُلِ مِنْ أَبْنَاءِ الْجِنْسِ وَانْتَجَبَهُ امِراً وَنَاهِيّاً عَنْهُ أَقَامَهُ فِي سَائِرِ عَالَمِهِ فِي الْأَدَاءِ مَقَامَهُ إِذْ كَانَ لَا تُدْرِكُهُ
الْأَبْصَارُ وَلَا تَحْوِيهِ خَوَاطِرُ الْأَفْكَارِ وَلَا تُمَثِّلُهُ غَوَامِضُ الظُّنُونِ فِي الْأَسْرَارِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْجَبَّارُ تَأَنَّجَا كَمَا مَيَّ فَرَمَايِدَ وَإِنَّ اللَّهَ اخْتَصَّ
لِنَفْسِهِ بَعْدَ نَبِيِّهِ مِنْ بَرِيَّتِهِ خَاصَّةً عَلَّاهُمْ بِتَعْلِيَّتِهِ وَسَمَائِهِمْ إِلَى رُبِّيَّتِهِ وَجَعَلَهُمُ الدُّعَاءَ بِالْحَقِّ إِلَيْهِ وَالْأَدْلَاءَ بِالْإِرْشَادِ عَلَيْهِ لِقَرْنِ قَرْنٍ وَزَمَنِ زَمَنِ
أَنْشَأَهُمْ فِي الْقَدِيمِ قَبْلَ كُلِّ مَذْرُوءٍ وَمَبْرُوءٍ أَنْوَاراً أَنْطَلَقَهَا بِتَحْمِيدِهِ وَالْهَمَّهَا بِشُّكْرِهِ وَجَعَلَهَا الْحُجَجَ عَلَى كُلِّ مُعْتَرِفٍ لَهُ بِسُلْطَانِ الرَّبُوبِيَّةِ وَ
مَلَكَةِ الْعُبُودِيَّةِ وَاسْتَنْطَقَ بِهَا الْخَرَسَاتِ بِأَنْوَاعِ اللُّغَاتِ بِخُوعاً لَهُ بِأَنَّهُ فَاطِرُ الْأَرْضَيْنِ وَالسَّمَوَاتِ أَشْهَدَهُمْ خَلْقَ خَلْقِهِ وَوَلَّاهُمْ مَا شَاءَ مِنْ أَمْرِهِ وَ
جَعَلَهُمْ تَرَاجِمَ مَشِيئَتِهِ وَالسَّنَّ إِرَادَتِهِ عَبِيداً لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ تَأْخِرَ خُطْبِهِ يَعْنِي كَوَاهِي مَيِّ دَهْمٍ أَرْوَى عِلْمَ كَمَا مُحَمَّدٌ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَنَدَهُ أَوْ فَرَسْتَادَهُ أَوْ اسْتَكْرَاهُ أَوْ اسْتَبْرَاهُ أَوْ اسْتَبْرَاهُ أَوْ اسْتَبْرَاهُ أَوْ اسْتَبْرَاهُ أَوْ اسْتَبْرَاهُ أَوْ اسْتَبْرَاهُ أَوْ اسْتَبْرَاهُ
خُودِ بِهِ أَوْ دَادَهُ وَدَرِ مِيَانَ ابْنَاءِ جِنْسٍ أَوْ رَأْيِي مِثْلٍ وَمَانِدٍ قَرَارِ دَادَهُ وَبَرْكَزِيدِهِ أَوْ رَأْيِي حَالَتِي كَمَا زَمَانِ دَهْنَدِهِ وَبَارْدَارِنْدِهِ بَاشَدِ أَزْ جَانِبِ خُودِ
وَبِيَا دَاشْتَهُ اسْتَكْرَاهُ

ص: 356

او را در همه جهان خود در اداء اوامر و نواهی در جایگاه خود یعنی او را در امر و نهی و تصرف قائم مقام خود قرار داده زیرا که ذات پاک او به چشم ها دیده نمی شود و خاطرات فکری او را در بر نمی گیرد و مشکلات گمانها در اسرار مثلی برای او نمی تواند اندیشه کند نیست خدائی بجز او پادشاهی است بسیار قاهر و با تسلط و عظمت- تا آنجا که می فرماید- و از روی تحقیق و راستی مخصوص گردانید خدا برای خود بعد از نبی خود از میانه خلق خود خواصّی را و به برتری داد ایشان را به برتری دادن خود و بالا برد ایشان را به مرتبه خود و قرار داد آنها را خواننده بسوی خود به راستی و راهنمایان به سبب ارشاد کردن ایشان به سوی خدا برای هر قرن و هر زمانی به وجود آورد ایشان را پیش از هر مخلوق و آفریده شده ای که از عدم به وجود آورده در حالتی که نورهایی بودند و آنها را به حمد و ستایش خود گویا کرد و به شکر و سپاسگذاری خود الهام نمود و آنها رجحت قرار داد بر هر اعتراف کننده به پادشاهی و استیلاء و پروردگاری خود و مالک عبودیت و بندگی خود گردانیده و به سبب آنها به سخن در آورد گنگ زبانها را به انواع زبان ها و لغت ها برای اقرار کردن و اعتراف نمودن به پروردگاری خدا به اینکه او است آفریننده آسمان ها و زمین و ایشان را شاهد و گواه گرفت بر آفریدن خلق خود و آنها را والی گردانید بر آنچه که می خواست از فرمان خود و آنها را ترجمه کننده خواسته های خود قرار داد و زبان های اراده خود گردانید در حالتی که بندگانی هستند که سبقت نمی کردند بر او در گفتار و ایشانند که به فرمان او کار می کنند تا آخر خطبه.

پایان سخن در این مقام

شیعه دوازده امامی را عقیده ایست که ممکن هر اندازه در عالم ممکن بودن دارای مرتبه و مقام گردد هر چند اشرف ممکنات باشد و در لباس امکانی کسی به پایه رتبه و مقام او نرسد مانند وجود مقدّس خاتم الانبیاء و اوصیاء طیبین و طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین ذاتاً محتاج است و غنی بالذات نیست چنانچه ذات واجب هم فقیر بالذات نیست و از محالاتست که ممکن واجب الوجود بالذات شود و واجب ممکن بالذات گردد و واجب بالذات فقط و فقط یگانه ذات خودیت دار حضرت اقدس واجب الوجود جلّت عظمته است و بس و امّا ممکن هر چند اشرف و اکمل و اغنی باشد غنای او بالغیر است پس مخلوق ممکنی که مستقل در ذات خود باشد محال است که وجود پیدا کند هر چند

آئینه تمام‌نمای صفات جمال و جلال خدای عزوجل باشد پس اگر شنیدید خرافات فرقه ضالّه اهل غلو را که در حق محمد و آل محمد که به خدائی آنها قائلند یا جماعتی که می‌گویند خدا کلیّه امور خدائی خود را تفویض و واگذار به محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین کرده در عوالم ملک و ملکوت که به استقلال خود متصرف در کون باشند که بهر نحو بخواهند بدون اذن و اراده خدا در آن تصرف کنند و اذن و اراده خدا را در آن مدخلیت ندهند شرک و کفر است و معتقدین به آن مشرک و کافرند و خدای متعال به این گونه اعتقادات راضی نیست و محمد و آل محمد هم از آنها بیزارند چنانچه خودشان به بیانات مختلفه اللفظ و متعده المعنی در فرمایشات مکرر در مکرر فرموده اند که از جمله آنها است حدیث شریف ماثور اجعلونا مربوبین و قولوا فینا ما شئتم و امثال آن که بسرحّد استفاضه بلکه تواتر معنوی رسیده و اظهار عبودیت و بندگی کردن ایشان در ادعیه و اخبار بسیار و احادیث بی شمار کالئار علی المنار والشمس فی رابعه النهار از خیر احصاء بیرون است شعاعی که از آفتاب صادر شود هرگز آفتاب نیست و آفتاب هم هرگز شعاع نخواهد شد پس قول مفوضه و اهل غلو عقلاً و نقلاً باطل و غلط فاحش و از میزان عدالت خارج و افراط صرف است. و در مقابل آنست قول اهل تقریط از امامیه که بجمود ظاهر بعضی از اخبار اکتفا کرده و می‌گویند فقط امر دین و احکام شرعیه و اگذار به محمد و آل محمد صلوات الله علیهم شده چنانچه مؤلف ناچیز در کتاب روائح النسمات در شرح دعای سمات که از مؤلفات حقیر است به این موضوع اشاره کرده ام و جای بسی تعجب است که احادیث و اخبار زیادی که بزرگان از علمای شیعه از متقدمین و متاخرین در مؤلفات و مصنفات خود نقل فرموده اند راجع به تفویض امور کونیه به آل محمد به اذن خدا نه بر وجه استقلال در طاق نسیان گذارده بلکه حمل به جعل و وضع می‌کنند با اینکه دلیل بر عدم امتناع تفویض امور عالم امکان به ایشان به اذن و اراده و مشیّت خدا امریست که قابل خدشه و انکار نیست و کتب اخبار عامه و خاصّه از آنها مشحون است با این وصف اخبار و احادیث وارده در امور دینیّه را که آنها نقل کرده اند قبول می‌کنند و آنچه راجع به امور کونیّه است ردّ می‌کنند تا تاویل می‌نمایند و این نیست جز تحکّم به جهت هدانا الله و ایاهم الی الصراط المستقیم بمنه و توفیقه

للمؤلف الحقیق

در بیان التجاء مؤلف شرمسار بدر بار عظیمتدار آل اطهار علیه السلام

ای شهنشاهاں اقلیم جلال*** ای جهانداران ملک بیزوال
ای امیر مؤمنان دست خدا*** ای ولایت روح بخش ماسوا
ای ولی مطلق ای باب نجات*** زنده از فیض وجودت ممکنات
عروه الوثقای ایمان یا علی*** دستگیر بی پناهان یا علی
ای که بی مهت عمل بیحاصل است*** ای که نامت حاصل اهل دلست
دستگیری کن من شرمنده را*** این سیه روی بهیچ ارزنده را
سبط اکبر ای زکی مجتبی*** حجت دوم امام اتقیا
بضعه پاک شه دنیا و دین*** روشن از نامت دل اهل یقین
زنده از فیض دهن ارض و سما*** خلق را بر حق تو هستی رهنما
قره العین رسول کردگار*** از تو ظاهر قدرت پروردگار
بر من بیچاره احسانی نما*** رحم بر حال پریشانی نما
ای حسین ای زینت عرش برین*** ای حسین ای سر رب العالمین
زینت ارض و سما بدر دجی*** خامس آل عبا شمس ضحی
ای شهید خنجر و تیر و سنان*** ای قتیل کوفیان و شامیان
گشته لب تشنه در دشت بلا*** غرقه خون افتاده اندر کربلا
یکه تاز عرصه میدان عشق*** عاشقانت عبد و تو سلطان عشق
حمد رب العالمین و مظهرش*** روح بخش هر دو کون و محورش
زینت آغوش زهرا ی بتول*** مهجه القلب علی و هم رسول

ماسوا قربان خاک پاک تو***سجدگاه عارفان شد خاک تو
عاصیان را کشتی رحمت توئی***در قیامت شافع امت توئی
گوشه چشمی بر من بیچاره کن***دردهائی را که دارم چاره کن
ای علی ای آدم آل رسول***نوح ثانی نوگل باغ بتول
سید سجّاد زین عابدین***علّت ایجاد و فخر ساجدین
چارمین خورشید افلاک جلال***مظهر اوصاف حیّ لا یزال
از کرم رحمی باین غمدیده کن***سرمه فیضی مرا بر دیده کن
تا مگر بینا شود چشم دلم***حل شود در هر دو عالم مشکلم
ای امام پنجمین سرّ خدا***باقر علم رسول کبریا
ای شده جمع از تو اصل و فرع دین***باقی از تو شرع ختم المرسلین
ای که با یادت رسول ذوالکرم***کرده جاری از دو چشمان اشک غم
داده جابر را بامر حق پیام***که رساند بر تو از جدّت سلام
خواهم از راه کرم یارم شوی***درد و عالم یار و غمخوارم سوی
ریزه خوارخان احسانم کنی***روشن از انوار ایمانم کنی
جعفر ای سر حلقه اهل یقین***ای ششم حجّت امام مهتدین
وی ز تو شرع پیمبر استوار***ذات پاکت اهل ایمان را مدار
صادق ای مهر منیر شرع و دین***نور چشمان شفیع مذنبین
مستفیض از فیض عاتب خاص و عام***از تو بر خاصان شده مذهب تمام
در قیامت از تو میخواهم نجات***بخشیم از آتش دوزخ برات

موسیا ای بحر موج علوم***عبد صالح ای تو کشف غموم
عالم مطلق سراج اهل دین***کاظم بر حق امام هفتمین
ای گل گلزار آل مصطفی***باب حاجات ایشه ملک بقا
حامل آثار ما اوحی توئی***وارث اسرار علمنا توئی
از تو میخوایم که امدادم کنی***در قیامت از غم آزادم کنی
ای مهین مهر سپهر ارتضا***الرضا المرضی علی المرتضی
ای مغیث شیعه و شمس شمس***قبله هفتم شهید ارض طوس
مهبط املاک قبر پاک تو***برتر از افلاک قدر خاک تو
ای مزارت روضه رضوان ما***ایفدای مرقد تو جان ما
منفعل بار گناه آورده ام***بر در جودت پناه آورده ام
ای تقی ای معدن جود و کرم***ای نهم حجّت ولیّ محترم
ای همه جانها فدای جان تو***خسروا دست من و دامان تو
ای جواد ای منشأ احسان و جود***ای جمالت قبله اهل شهود
رس بفریادم که من بیچاره ام***رو سیاه و از وطن آواره ام
هرچه ام از دوستداران توام***خود تو دانی از گدایان توام
ای نقی هادی ای نور خدا***ای علی ای آیت صدق و صفا
روح ایمان فیض بخش ممکنات***ای ز تو ساری است در تنها حیات
رهنمایی کن من بیچاره را***این غریب از وطن آواره را
ای دهم خورشید افلاک جلال***قدرت حق سید احمد خصال

عسکری ای وجه پاک ذی الجلال*** ای حسن اسم و حسن خلق و خصال

والد الحججه شه ملک وجود*** ای بگانه مظهر فیض ودود

ای توزبراج ولایت یازده*** با ولایت اولیا پیموده ره

وارهان از معصیت این بنده را*** دستگیری کن من شرمنده را

ای امام منتظر سرّ خدا*** محیی دین ماحی شرک و ریا

تا بکی اندر فراق سوختن*** آتش عشقت بدل افروختن

منتظر در راه وصلت تا بکی*** عمر من در انتظارت گشته طی

آتش سودای عشقت در سر است*** دیده از بهر لقایت بر در است

ده نوا این بینوای زار را*** این سیه روی تبه کردار را

تمام شد کتاب مستطاب گنج رایگان

بیاری خدای متعال در شب پنجشنبه

سوم شهر ربیع الثانی سال یک هزار و سیصد و

هشتاد و نه هجری قمری و تسوید این اوراق بخط

مؤلف مفتاح اختتام پذیرفت

والله الهادی الی سواء

السبیل 1389

ص: 362

فهرس مَندرجاتِ كتابِ كنجِ رايجان به قلمِ مؤلف

تصوير

□

ص: 363

فهرس مندراجات كتاب

تصوير

□

ص: 364

تصوير

□

ص: 367

ترجیع بند از مؤلف ناچیز در الجاء بولی عصر ارواحنا فداه

ای واسطه و جوب و امکان***ای حجّت حق شریک قرآن

ای مظهر غیب ذات یکتا***ای معدن جود و فضل و احسان

ای مهر سپهر آفرینش***مهدی زمان ولیّ یزدان

از فیض تو زنده ماسوی الله***برخوان تو ممکنات مهمان

برپا ز تو عرش و فرش و افلاک***بر جاز تو مهر و ماه تابان

سازی ز تو روح در بدنها***جاری ز تو ابر و باد و باران

ذات تو بممکنات محور***فرمان تو کائنات را جان

لطف تو ز لطف حق پدیدار***قهر تو ز قهر حق نمایان

تا مهر تو گشته پای بندم***دل جز تو به هیچ کس نبندم

هرچند که پیر و ناتوانم***چون یاد تو می کنم جوانم

در آتش اشتیاق رویت***سوزد شب و روز استخوانم

همشب تا بسحر سرشک ریزم***با یاد تو ای قرار جانم

تا چند ز درد هجر نالم***هم خون دل از بصر فشانم

جز مهر تو من بدل ندارم***جز ذکر تو نیست بر زبانم

هرچند میان جمع باشم***دانی که پیش تست جانم

السیّر خدا بیا و برهان***از فتنه آخر الزمانم

ده جرعه ای از زلال فیضت***وانگاه ز قید غم رهانم

تا مهر تو گشته پای بندم***دل جز تو بهیچکس نبندم

امشب دل من بیاد رویت***آشفته شده است همچو مویت
پنهانی و جای تست در دل***شاید بینم رخ نکویت
کس از تو نمیدهد نشانم***هرجا که روم به جستجویت
در رضوی یا که ذیطوائی***بنمای مرا رهی بسویت
هر مجلس و محفلی که باشم***جاریست زبان به گفتگویت
شاید نظری کنی به حالم***یا جان بدهم در آرزویت
کن گوشه چشم و گیر جانم***ای جان به فدای خاک کویت
دانی که ز هجر در فشارم***بخشای مرا نمی ز جویت
تا مهر تو گشته پای بندم***دل جز تو به هیچکس نبندم
هرچند ذلیل و شرمسارم***جز درگه تو رهی ندارم
دانی که ز خلق در گریزم***وز اهل زمانه بر کنارم
عنوان و تعینی نخواهم***یا هیچ گروه نیست کارم
جز سوزش و درد و بیقراری***از هجر تو نیست اعتبارم
با هرکه قدم زدم در این دهر***نگرفت کسی ز دوش بارم
جز آنکه نهاد غم روی غم***افزود فشار بر فشارم
دیدم که ز خلق بی نیازی***چیزی بهتر نظر ندارم
ببریدم با تو عهد بستم***دانی که بعهد استوارم
تا مهر تو گشته پای بندم***دل جز تو به هیچکس نبندم
شاهها تو ذخیره خدائی***هم آینه خدا نمایی
از پرده غیب سر برون کن***بنمای تجلی خدائی

بیا دستم ز بیخ بر کن *** با عدل نما گره گشائی
لبریز شده زمانه از جور *** وز فسق و فجور و بی حیائی
پامال نموده اند حق را *** بستند ره خدا ستائی
گردیده عزیز اهل باطل *** کردند ز اهل حق جدائی
آئین وفا برفت از یاد *** گردیده رواج بیوفائی
ای دست خدا برار دستی *** ما را برهان ز بینوائی
تا مهر تو گشته پای بندم *** دل جز تو به هیچکس نبندم
ای مظهر قدرت الهی *** ای آینه جلال شاهی
در معرفت تو عقل حیران *** وصف تو کجا توان کماهی
در کنه تو کی خرد برد راه *** نبود بحقیقت تو راهی
خوانم اگر ملک روا نیست *** خود عقل نمی دهد گواهی
همچون بشرت نمی توان گفت *** ترسم که نمایم اشتباهی
من گرچه تو را خدا ندانم *** زیرا که تو بنده الهی
لیکن بتو کرده حق نمائی *** از بهر قیام و دادخواهی
دارم ز تو انتظار شاهان *** بر روسیهی کنی نگاهی
تا مهر تو گشته پای بندم *** دل جز تو به هیچکس نبندم
تا مهر تو را بدل نهفتم *** راز دل خود بکس نگفتم
با یاد رخ تو گوهر اشک *** از نوک مژه بدیده سفتم
شاهان به خیال خال رویت *** شب تا بسحر زعم نخفتم
ای کاش مرا شدی میسر *** خاک قدمت ز مژه رفتم

باشد که رخ تو را ببینم*** بر من نگری ز لطف شاید
تا مهر تو گشته پای بندم*** دل جز تو به هیچکس نبندم
ای مهر تو مژه دل من*** با مهر تو شد عجین گل من
یک عمر محبت تو بود است*** در مزرع کون حاصل من
هر چند که روسیاه و خوارم*** نقش تو بود مقابل من
مشکل شده کار دل ز هجرت*** بنمای تو حلّ مشکل من
تو ام بغم اگر چه باشد*** با یاد تو گرم محفل من
در قلزم غم سفینه دل*** بشکسته کجا است ساحل من
دانی که در اشتیاق رویت*** هجران تو گشته قاتل من
هر دم به خیال حالت افتم*** از هم گسلد مفاصل من
تا مهر تو گشته پای بندم*** دل جز تو به هیچکس نبندم
ای مایه سوز و بیقراری*** تا چند کنیم آه و زاری
شاید که مگر ز در در آئی*** کام دل دوستان بر آری
تا کی بامید زنده بودن*** کو طاقت و صبر و بردباری
ترسم ندهد اجل مجالی*** تا آنکه ز غیب سر در آری
جان دادن و روی تو ندیدن*** سخت اسست فغان ز انتظاری
نومید مکن امید ما را*** شاهها تو پس از امیدواری
با زخم زبان و طعنه خصم*** ما را بگذشت روزگاری
بنمای رخی و جان ما گیر*** زین پیش کجا رواست خاری
تا مهر تو گشته پای بندم*** دل جز تو به هیچکس نبندم

دانی که در انتظار دیدار*** با غصّه و غم همواره جفتم
شاید که مرا رسد زمانی*** کز شوق به مقدمت بیفتم
در راه محبّت تو از خصم*** دانی که چه طعنه ها شنفتم
تا مهر تو گشته پای بندم*** دل جز تو به هیچکس نبندم
ای قبله عارفان مشتاق*** قائم بتو کائنات و آفاق
برخیز و ز قامتت قیامت*** بنمای بپا بامر خلاق
در مدرس کون انقلابی*** برپا کن و شوی جمله اوراق
عشق تو روبروده صبر و آرام*** ای سرّ خدا ز قلب عشاق
غیر تو ولیّ امر حق نیست*** تا آنکه کند حقوق احقاق
مجالای تمام قدرت حق*** امروز توئی بوجه اطلاق
از روز ازل بدل نهفتم*** مهرت من بینوای مفتاق
خود آگهی از دل غمینم*** هم جفت غمم چو از توام طاق
تا مهر تو گشته پای بندم*** دل جز تو به هیچکس نبندم
آن مظهر غیب اگر بیاید*** غم از دل عاشقان زداید
درهای جفا و جور بند و*** اما در معدلت گشاید
بنیا و نفاق و کین برآرد*** بیداد رود و داد آید
آئین خدا رواج گیرد*** در دهر چه جلوه ها نماید
چون جلوه کند بدلربائی*** دلهای جهانیان رباید
کام دل شیعیان بیخشد*** هم رونق اهل دین فزاید
ای مقصد حق ز پرده غیب*** بیرون شو و کن هر آنچه باید

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر/ 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

